کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
سرود

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۹۳
۲۱۲۲۷۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب [illegible]
مؤلف [illegible]
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۲۲۷۶
شمارهٔ اختصاصی (۹۳) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

[illegible]

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
۱۳۶۲

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب [illegible]

مؤلف [illegible]

موضوع

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۲۲۷۶

شمارهٔ اختصاصی (۹۳) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
اما بعد در علم موسیقی است یعنی علم الحان و آن مشتمل بر مقدمه و پنج مقالت
اکنون پیش از شروع در مباحثی که جزء صناعت موسیقی است این مقدمه توطئه
آن ابحاث را تقدیم افتاد و هر چند بر طریقه تعالیم و از نمط ریاضی نیست اما
تلفیق آن از قضایای تجربی و قوانین حدسیست مستند باصول حکمی مقدمه صوت
کیفیتی مسموعست و با سایر کیفیات محسوسه در آنکه ادراک او سبب لذت یا کراهت
باشد مشارک و بی شبهت سبب لذت و کراهت از ذات کیفیت خارج باشد
والا مختلف نشدی و سبب عامه در کراهت افراطیست که موذی حاسه باشد
چون دفرنک و شدت بیاض برف و سطوع شعاع آفتاب و حدت و ثقل
مفرط در اصوات و در غیر صوت باشد که نوعی از انواع کیفیات لذاته مکروه بود
چون اصناف نتن و اگر چه در غایت خفا باشد اما صوت بدو وجه دیگر

فن چهارم از جمله چهارم که در علم ریاضی است

سبب لذت

سبب لذت و کراهت گردد یکی بمحاکات ملایم و منافی و این معنی هم عمومی دارد چه
تصاویر بهی وجه مستلذ و کریه مکروه باشد و دیگر بتالیف ملایم و منافی و این دو
نوع از ادراک اعنی ادراک محاکات و تالیف مخصوص است بقوت ممیزه از قوی
نفس حیوانی خصوصا انسانی نه بحاسه من حیث انها حاسة و بباید دانست که صوت
معرفی طبیعی است نفس حیوانی را در وقت استیلاء دواعی محاب و مرغوب
و مکاره چه قوام انسان مطلقا و قوام اکثر حیوانات در بقاء نوع و در بعضی از
ضروریات حیات بمشارکت ابناء جنس و تعاون ایشان صورت بندد
و تعاون متنبه بود موقوف بر غرض مشروط است و تنبه بر منبه و اعلام اشخاص
غایب در اماکن مختلفه از مسافات دور بآلات جسمانی که بتقریب و بعید متصل
تواند بود متعذر پس عنایت ربانی بحسب نص اعطی کل شیء خلقه ثم هدی حیوانات
را بزیادتی کافی قدرت بر تصویت بخشید و ایشان را بر ادراک مقتضیات
اختلاف اصوات طبیعی بحسب طبع مفطور گردانید تا بموجب دواعی حاجات
باصوات مختلف امثال خود را بر احوال خود متنبه کنند و بدین استعانت
نمایند و در انسان چون تعبیر از ما فی الضمیر در ابواب اعلام و استعلام بالفاظ
امارات موقوف بود چه اختلافات طبیعی اصوات انسانی باداء انواع معانی
وافی نبود و صوت این غرض را بهترین وسیلتی بود چه ایجاد آن بآسانتر
وجهی میسر است و آلات طبیعی بی زیادت اعمالی در آن باب کافی و تفریق
آن بعد از اداء منقضی و سریع الزوال لاجرم احتیاجی ضروری بتصرفی اصطلاحی
در اصوات پدید آمد تا باختلافات اصطلاحی مطابق اغراض و معانی مختلف گردد

و چون سبب تصویت روشن شد مقرر گردد که نفس انسانی را در اکثر اوقات
از جهت تفهیم و تفهم تشوق تمام باسماع و استماع اصوات باشد و چون
اصوات بسبب غنه و صفا و توسط حدة و ثقل ملایم سامعه بود و بعد از ان تالیف
مناسب و نظام متفق مقرون شود سبب زیادتی بهجت نفس و انتعاش
روح گردد چه بدان دو سبب موجب کمال قوت سامعه و قوت ممیزه باشد
چه کمال هر قوتی انست که چون درو حاصل شود نفس را از ان لذتی حاصل اید
و این از محسوسات طبیعی حاصل شود که حس را از ادراک ان کمالی که خاص است
باو حاصل شود و لذة تابع ان گردد و نقصان هر قوتی انکه چون درو حاصل شود
نفس را از ان المی حاصل اید و این از محسوسات غیر طبیعی باشد که حس را از ادراک
ان نقصانی حاصل اید که المی تابع آن باشد و بطریق اولی موجب کمال این
دو قوت بل زیادتی بهجت نفس و ارتیاح روح گردد وقتی که مفید معانی خوب
مناسب باشد چه لذت ادراک عقلی با آن منضم شود و اگر با این همه هیئات
طبیعی مقارن بهیئات اصطلاحی گردد چنانکه خفض صوت و تانی در مقام
مدارات و خضوع و استعطاف ترحم و رفع صوت و تعجیل در مقام تهدید
و اظهار باس و شدت در تتمیم غرض و استجلاب ارتیاح نفس کامل تر باشد
و همچنین هر هیاتی خطابی که بان هیئت صورت خطاب مفید تر بود در ایصال
بمقصود و همچنین محاکات لذیذست خصوصا نفوس انسانی را که بکمال تمیز و ادراک
تغایر و تشابه تام میان اشیا مخصوص است و چون نغمه محاکی بعضی از شمایل
باشد پس کانه که ان نغمه ایهام تکیف بان شمایل یا بتوابع ان کند و چون

ایقاع

ایقاع ان شمایل یا توابع ان مقصود بود و این ایهام در اتمام آن مقصود بهترین
وسیلتی باشد پس تالیف محمود بغایت لذیذ بود از جهت نظامی که متادی
شود بقوت ممیزه و از جهت محاکات شمایل و از جهت ثالث نیز و بجهت
انکه چون نفس نغمه ادراک کند ان را بحکم حدت و ملایمت طبیعی چون سایر محسوسات
مستلذ شمرد و چون آن نغمه متلاشی شود نفس را بفقد آن حیرتی مقارن نوعی از
تاسف حادث شود و بعد از ان آن تاسف باستماع نغمه دیگر که با اول نسبتی
شریف داشته باشد تلافی یابد چه کانه که همان نغمه در معرضی دیگر روی نموده
و مقرر است که قوی تر اسباب لذت ادراک بود نعمتی که اگر از فقدان انتباهی
شده باشد پس معلوم شد که استماع نغمه و انقضای ان و باز استماع نغمه
دیگر مناسب اول الذاذی راسخ قویست و موجب آن تالیف اصوات
و نظام قرعات که مبادی اصوات باشد با تخیل ان مبادی بود و چون حرکات
موزون که باکتاف و حواجب و امثال آن کنند محبوب طباع انسانی بود
اینست انچه مقصود بود از مقدمه و بعد از ان در انچه داخل این فن است
شروع نمایم بتوفیق الله و حسن تیسیره مقالت اول در معنی صوت
و لواحق ان و ذکر شکوکی که بعضی از متاخران بر اقوال متقدمان در ان باب ایراد کرده اند
و جواب آنها و ان مشتمل بر ده فصلست فصل اول در تعریف صوت و انچه بعضی متاخران
بر ان ایراد کرده اند و جواب از آن چون معرفت حقیقت سبب مستلزم
از معرفت سبب تواند بود و حکما تعریف صوت بذکر اسباب آن کرده اند
و ما اول نصوص اقوال ایشان در ان باب یاد کنیم و بعد از ان بانچه بر ان ایراد

کرده اند وجواب ازان مشغول شویم اکنون میکوییم که حکیم کامل ابو نصر فارابی رحمه الله
چنین کفته است که از اجسام بعضی انست که چون جسمی دیکر مزاحم او کردد
باوی مقاومت نکند بل منقاد او کردد یا باید انکه بعضی بعض خود مندفع شود مانند
اجسام جامد نرم چون پشم وپنبه وامثال ایشان یا باید انکه متخرق شود ومزاحم را
تا مزاحم بکمال خود حرکت کند مانند اجسام تر چون آب ومایعات یا باید آ
متنحی شود از مزاحم وبا او بجهت حرکت او متابعت کند وچون بحسب این
احوال از زاحم اصلا مقاومت نماید در جسم مزحوم هیچ آواز نتوان یافت
واز اجسام بعضی آنست که چون جسمی دیکر مزاحم او کردد باوی مقاومت
نماید بانکه مندفع ومتخرق ومتنحی نشود مانند اجسام صلب وقتی که قوت زاحم
کمتر از قوت مزحوم بود وپس اکر درین حالت قرعی اتفاق افتد ممکن بود که
مقرون عرا صوتی یابند وکفته است که قرع عبارت بود از مماست جسمی صلب جسمی
صلب دیکر را چون از حرکتی مزاحمت او نماید وبعد ازان کفته که کاه بود که در هوا
وحده آوازی یابند چون او در ابتل تازیانه قرعی کنند این است سخن این بزرک
درین باب وفرید عصر ووحید دهر الطف جهان افضل ایران صفی الملة والدین
عبد المؤمن بن ابی المفاخر الارموی سقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه که در علمیات
این فن نه همانا کسی دیکر باو رسیده باشد در رساله شرفیه برین سخنان
شش اشکال ایراد کرده است اول آنکه لفظ او افادت ان میکند که آواز
بمزحوم مخصوص است دون الزاحم وچنین نیست که آوازی که از مزاحمت دو
سنک مسموع افتد نکویند که مخصوص آواز مزحوم است دون الزاحم یا بالعکس

دویم انکه

دویم انکه وجود اندفاع وخرق وتنحی وعدم ان واجب نیست که شرط وجود وعدم
صوت سازند بل هرکاه که جسمی مصادم جسمی دیکر کردد ومیکوییم که مزاحم او کردد
ومیان ایشان مقاومت یابند آواز شنوند واکر نباشد نشنوند خواه
که هر یکی یا هر دو مندفع یا متخرق یا متنحی شوند یا نشوند چه کاه بود که انخراق سبب
وجود صوت بود چنانکه در صورت تمزیق وباشد که متخرق ومندفع نشود
ومقاومت موجود بود وصوت نباشد چه کاه بود که مزاحمت ومقاومت
بعد از مماست اتفاق افتد پس احداث هیچ صوت نکند چنانکه سنکی را مماس
آبی کردانند بسکون وتانی وچون مماس شد بکذارند که مقاومت بکند
بی صوت سیم انکه شرط نقصان قوت زاحم از قوت مزحوم در وجود صوت
مطرد نیست چه باشد که هر دو قوت متساوی بود وباشد که قوت مزحوم
کمتر بود وبا وجود صوت چهارم انکه تعریف قرع بر وجه مذکور منافی آن سخن است که
از قرع تازیانه هوا را آواز حادث شود پنجم انکه آواز در هوا وحده نیست بل بمصادم
تازیانه است با هوا بل بسیار بود که دو هوا بسبب اختلاف جهت متصادم شوند و
ازان تصادم آواز حادث شود ششم انکه شرط مزاحمت از حرکت در تعریف
قرع تکرار محض وتحصیل حاصل است چه مزاحمت نتواند بود الا از حرکت واکر استعمال
مقاومت کردی بجای مزاحمت ازین شرط مستغنی کشتی چه هر مقاومتی مزاحمت
باشد ولا ینعکس چه مزاحمت شاید که بعد از مماست افتد وچنین منع میکردند
ازجهت انکه سبب حدوث صوت بروفق تقریر او آنست که هوا میان قارع
ومقروع بسبب مزاحمت ایشان منضغط میکردد واز مقام خود بسرعت باطراف

حی جه و هر جزوی از ان هوا بسبب حرکت جزوی دیگر را که مماس اوست
صدم میکند و همچنین ثانی ثالث را و ثالث رابع را تا ان انضدام بجزوی از هوا
که مماس طبله سامعه است منتهی گردد پس آن عصبه مفروشه از انضدام ان جزو
متاثر میگردد انگاه قوت سامعه ازرا ادراک میکند و این ادراک از همه جهات
توان کرد بسبب تموج هوا از جمیع جهات مانند تموج آب بسیار چون سنگی را
دران اندازند و باشد که صوت در بعضی جهات ضعیف تر بود بسبب بادی
که از ان جهت وزد جواب اول بحث است بر تحقیق یعنی صوت و نغمه و کیفیت
حدوث ایشان و وصول ایشان بسامعه کنون میگوییم که صوت کیفیتی است
که لذاتها مسموع باشد لا لغیرها چون حدت و ثقل و جهارت و خفایت
و غیر اینها از عوارضی که لاحق او میشوند چه ایشان نیز اگرچه کیفیات مسموعه اند
اما لذواتها مسموع نمیشوند بل بتبعیت صوت مسموع میشوند چه صوت بی هر یکی از اینها
یافت میشود اما هیچ یک از اینها بی او موجود نمیشوند پس صوت کیفیتی باشد
باشد که لذاتها مسموع باشد و حدوث آن دفعی است و سبب حدوث
قرعی است یا قلع و سبب سماع او بحث انکه ماهی یا هم تموج جسمی سیال رطب است
چون آب و هوا و مراد از تموج حرکتی انتقالی نیست از آبی و هوائی بعینه بل انی
امریست که حاصل میشود از صدمی بعد صدمی و سکونی بعد سکونی و سبب
تموج اماسی عنیف است که ازرا قرع خوانند یا تفریقی عنیف که ازرا قلع خوانند
چه قرع مجموع است که آب و هوا منفلت شوند از مسافتی که قارع سلوک انکرده است
بهر دو جنبه او بعنف شدید و همچنین است قلع و از ایشان هر دو لازم اید انضباد

جماعه

متباعد ایشان هران تشکل و تموج را که واقع اند و انجا و صوت که درین فن مستعمل است
قرعی است پس بحث این فن صوت کیفیتی باشد مسموع لذاتها که حادث شود
دفعةً در هوا یا آبی که ناقل باشد از میان قارع و مقروع بسبب آن قرع پس
چون متشکل شود بان کیفیت و منضدم شود از مکانی که جسم متقارعین ازرا ازانجا
دور کرده اند جزوی که نزدیک ان جزو باشد از هوا یا آب بسبب مجاورت
مستعد تشکل شوند بان کیفیت و انضدام پس متشکل شود و منضدم گردد و همچون
جزو اول الا انکه ابعاد متقارعین مر جزو اول را از برای قبول ان کیفیت
و انضدام چون قوی تر است از ابعاد جزو اول جزو دوم را و همچنین دوم سیم را
چه دوم درین ابعاد چون متشبه است باول کیفیت و انضدام در جزو سیم
ضعیف تر از ان باشد که در دوم و در دوم ضعیف تر از ان که در اول و هم
برین قیاس در چهارم و پنجم تا قوت ابعاد ضعیف شود در جزوی که
دور باشد از مکان قرع چنانکه ازرا اثری نماند پس گوییم که صوت متصل
منقطع شد و این انضدام و صدم بتکاثف و تخلخل مانند جزو اول از هوا یا
آب ناقل میشود انکه او عود میکند بموضع خود چون قارع از مقروع جدا میشود
و گمان برند که صوت و انضدام حرکت میکند و منتقل میشود از هوائی بهوائی
و از آبی بآبی چه عرض از محل خود منتقل نشود بمحل دیگر بلکه منعدم گردد و صوت
چنین است چه دفعةً حادث میشود و در اقرب زمانی منتفی میشود و همچنین انضدام
و اما انتقال آن امریست که تخیل میکنند بسبب ثبات عرض اعنی کیفیت صوتیه در جبال
بصفت انتقال او بسبب مشابهت عرضی که در جزو اول است مر عرضی را

که در جزو ثانی است و از آن جهت گفتیم که بسبب ثبات عرض در خیال که آن زمان
که عرض در جزو ثانی حادث میشود از جزو اول منعدم میباشد و هم بر این
قیاس همیشه یک جزو از آب یا هوا ایشان متکیف نباشد بان کیفیت و هر گاه
که آن هوا یا آب متکیف بگوش او رسد آواز شنود و الا نشنود چه شرط
احساس با الصوت و اگر چه جایز است که شرط نباشد مطلقا وصول هوا یا آب
که حامل الصوت باشد بصماخ بدلیل آنکه میل میکند از جائی بجایی در وقت
هبوب ریاح و آنکه هر که انبوبه دراز فرا گیرد و یکی از دو طرف آن بر دهان خود نهد
و طرف دیگر بر صماخ انسانی و در آن سخن گوید بصوت عالی آن انسان شنود
دون الحاضرین و آنکه چون انسانی را از دور بینیم که تبر بر چوب میزند ضربه را پیش
از سماع صوت او می بینیم و ضارب و کسی که نزدیک است باو ضربه را با سماع صوت
می بیند و از اینجاست که چون ضارب و قریب باو می شنوند بعید نمیشنود
و چون بعید می شنود ایشان نمی شنوند چه ایشان با ضربه می شنوند و
در آن وقت که بعید میشنود ضربه نمانده است معلوم میشود که تمامت آب و هوا
که میان او و بعید است متکیف نیست بصوت و الا در وقت سماع بعید قریب
هم سماع کردی و چنین نیست پس همیشه از آب و هوا ایشان یک جزو بصوت
متکیف نباشد و ظاهر است که صوت نقش سریع و قلع سریع چه آن دو
بصرند و صوت مسموع و دیگر آنکه صوت بعد از انعدام هر دو میماند این است
حقیقت صوت و کیفیت حدوث او در وجود و وصول او بصماخ و اما آن آن
نغمه بدانکه شاید که صوت را لبثی باشد بان وجه که قرعات متتالی شوند از جهتی

که میان ایشان

که میان ایشان زمانی محسوس متخلل نشود چه از آن قرعات اصوات متتالی حادث شوند
که بسبب عدم احساس تخلل زمنه میان ایشان گمان برند که متصل اند و صوتی واحد است
چنانکه از قطر نازل تخیل میکنند که خطی واحد است بلکه در مثل نقاطی که متقارب
باشند جدا بر سمتی واحد از مسافتی که از آن احساس بفصول میان ایشان نتوان کرد که
آن خطی واحد است پس این چنین صوت واحد را لبث باشد بعد از آن اگر آن اصوات
که مجموع ایشان این صوت واحد است بر حدی معین باشند از حدت و ثقل اگر
آن مجموع صوتی باشد واحد لابث زمانی بر حدی معین از حدت و ثقل آن نغمه بود
که کیفیت آن ادراک کنند بسبب استقرار او و در سمع این است حقیقت نغمه و کیفیت حدوث
آن و اما کیفیت وصول آن بصماخ همان است که کیفیت وصول صوت و چون معلوم
شد بدانکه نغمه حاصل نشود الا از اهتزاز جسمی مستصحف املس چون اوتار و طاسات
و کاسات و تازیانه و امثال آن در هوائی یا اهتزاز هوائی در جسمی مستصحف املس
چون حلق و نای و نی و اشباه آن پس نغمه صوتی باشد من حیث الاتصال
واحد باشد و لابث بود و حادث از قرعاتی متصل من حیث الحس میان جسمی
مستصحف املس و میان هوا مطلق خواه قرعات از اهتزاز جسم باشد در هوا و
خواه از اهتزاز هوا در جسم و در هر دو صورت از روی عرف عام و خاص
اسناد آواز بجسم کنند چنانکه گویند آواز ابریشم و طاس و کاس و تازیانه
و آواز جسم در ابریشم زخمه و امثال آن بود و در طاس و کاس سنگی که در آن
اندازند و اشباه آن و در تازیانه محرک او و در جسم در حلق و نای هوا یا هوا و موج
بقوت و مزحوم اجزا حلق و اندرون نای و نی و از آن جهت در عرف آواز را اسناد

بجسم مزحوم میکنند که تاثیر زاحم در مزحوم پیدا شود چنانکه تاثیر ضارب در مضروب
اکنون اینجا نظر نیست که کیفیت صوتی اول در جسم مزحوم پیدا میشود و بعد از ان در
هوا مجاور آن یا اول در هوا پیدا میشود و هیچ یک محقق نیست و لکن عرف عام
و خاص دلیل مذکور که تاثیر زاحم باید که در مزحوم پیدا آید و صریح سخن فارابی
دلالت بر اول میکند و اگر چنان باشد باید که در قارع نیز پیدا شود چه قارع نزد
قرع او مقروع را او تاثیر او و دران متاثر شود و از ان پس قرع قارع احداث صوت
در قارع چنانکه مشاهده میکنند از مقارعه دو جسم از ذوات النغم چون در اناء قارع
یکی صفری و یکی صینی که نغمه هر دو متمیز از یکدیگر محسوس شود و بعد از اطلاع بر آن تقرر
کرده شد پوشیده نماند که درین علم نسبت صوت جز بمزحوم نمی کنند و از
بمزحوم مخصوص است دون زاحم چنانکه فارابی گفته است و اما آنکه در بعضا
دو سنگ نگویند که مخصوص آواز مزحوم است دون الزاحم یا بالعکس زیان ندارد
چه آن چنانکه عرف درین صورت و امثال آن عدم تخصیص صوت است بیکی از
متقارعین همچنان عرف در آنچه ما گفتیم تخصیص صوت است بمزحوم و این از
مهورات مستفیضه است و عجب دارم که این فاضل نیز رحمه الله اسناد آواز
بمزحوم کرده است و گفته که و اما حدوث النغم فی الاوتار و اما حدوثها فی
الالات ذوات النفخ و اما حدوثها فی الحلوق الانسانیه و انکار بکار
بر ابونصر کرده که او چرا اسناد آواز جز مزحوم کرده است و بل هذا الا تناقض
وجواب از دوم آن است که مزحوم اگر مقاوم زاحم نباشد آن الملاقات
اصلا یکی از آن وجوه مذکور قرع نباشد و منتج صوت نگردد و نگویند که

مشهورات را

اجز

مزاحمت بی مقاومت نباشد چه مزاحمت وقتی مستلزم مقاومت باشد
که تنحی مزاحم یا اندفاع او یا انخراق او بسبب حرکت زاحم بوده باشد و وقت و
عند التماس و اگر بسبب حرکت زاحم و قوت او نباشد بل تنحی مزحوم بسبب جدید و
مبدا میلی باشد در مزحوم آن الملاقات بجهتی که حرکت زاحم بان جهت بود و
اندفاع او بسبب تکاثفی و انخراق بسببی دیگر مزاحمت باشد بی مقاومت پس
منتج صوت نباشد و اما آنکه هرگاه که جسمی مقاوم جسمی دیگر شود میگوییم که مزاحم
او گردد و میان ایشان مقاومت یابند آواز شنوند و اگر نیابند نشنوند
خواه که هر یکی یا هر دو منخرق یا مندفع یا متنحی شوند یا نشوند میگوییم این عبارت
مختل است چه از اینجا که مقاومت میان دو جسم نیابند لازم نیاید که آواز نشنوند
اما از اینجا که مقاومت میان ایشان نباشد لازم آید که آواز نشنوند
پس اگر تصحیح عبارت کنند و بجای یابند و نیابند باشد و نباشد گویند
تا سخن راست شود حاصلش مجمل ان مفصل باشد که ابونصر گفته است چه او
گفته است که مقاومت در یکی ازین صور باشد و هر یک مستلزم او ارند
و این میگوید که چون مقاومت باشد آواز باشد و اما آنکه گاه بود که
انخراق سبب وجود صوت بود چنانکه در صورت تمزیق هیچ توجه ندارد
اصلا چه ابونصر گفته است که انخراق منافی حدوث صوت قرعی است
و این میگوید که انخراق موجب حدوث صوت قلعی است پس ردی وارد نباشد
و اما آنکه شاید که مقاومت باشد و صوت نباشد چه شاید که مقاومت
بعد از مماست اتفاق افتد و احداث هیچ صوت نکند هم بی توجیه است

چه مبنی کلام بر مقاومتی است حال المماسة پس کلام ابونصر میگوید که مقاومت بعد
حال المماسة از صوت منفک نیست و این میگوید که مقاومت بعد المماسة از صوت
منفک است و این منافی آن نیست وجواب از سیم آنست که بر ارباب کیاست و
اصحاب فطانت پوشیده نماند که قوت زاحم چون زیادت از قوت
مزحوم بود بآن معنی که مزحوم را محل نباشد مقاومت با زاحم اصلا آن الملاقاة
چنانکه اگر فرض کنند که مزحوم چون زاحم مماس او باشد متابعت کرد با او در حرکت
بی مقاومتی صوت نباشد البته همچنان اگر قوت زاحم فوق قوت المزحوم باشد
بر وجهی که تنحیه او کند آن الملاقاة بی مقاومتی هم صوت نباشد و اما اگر باشد
که هر دو قوت متساوی بود و یا باشد که قوت مزحوم کمتر بود با وجود صوت
این سبب مقاومتی باشد که حادث شده باشد میان ایشان آن الملاقاة
چون مقاومتی که حادث میشود میان سنگ و آب و تازیانه و هوا در اول الملاقاة
ایشان و از آن جهت صوت حادث میشود و بعد از آن منخرق میشود آب
مر سنگ را و هوا مر تازیانه را و صوت نمیماند و قدح میکند در صوتی که از پیش
حادث شده بود پس هرگاه که قوت زاحم فوق قوة المزحوم باشد بر آن
تقدیر صوت نباشد بر آن تقدیر بسبب عدم مقاومت و بر تقدیر مقاومت
آن الملاقات قوت زاحم فوق قوة المزحوم بوده باشد بر آن تقدیر
و اما آنکه چگونه تصور کنند که تا در مقاومت اولا اکنون ترجح قوت زاحم بر
قوت مزحوم ثانیا استبعادی محض است که مستحق جواب نیست با آنکه جای استبعاد
نیست چه هر ضعیفی و قوی که در یکدیگر آویزند ضعیف اولا مقاومتی بکند و ثانیا

مرجوح شود

مرجوح شود وجواب از چهارم آنست که هیچ مضادتی و مناقضه نیست میان تعریف
قرع بر وجه مذکور و حدوث آواز قرع تازیانه هوا را یا بجهت آنکه مراد ابونصر از
صلابت بودن جسم باشد بر وجهی که بمقاوم زاحم کرده آن الملاقات چون
(حاشیه: پس هر جسمی که بمقاوم زاحم کرده آن الملاقات هو)
آب سنگ را و هوا تازیانه را صلب باشد باین معنی یا بجهت آنکه از آنچه ابونصر
گفته است که گاه بود که در هوا وحده آوازی یابند چون او را بمثل تازیانه
قرع کنند معلوم میشود که تعریف قرع کرده است نه تعریف مطلق قرع است
بل که تعریف قرع اکثری است که میان دو جسم صلب باشد و چون آن قرعی که از این
(حاشیه: اکثری نبود بل اقسم)
علت از قسم اقلی بود که میان جسمی مستحصف املس باشد و میان هوا چنانکه در نفس
اشارتی باقلی کرد تا بدانند که آنچه درین علم است ازین قسمت وجواب از پنجم
آنست که مراد ابونصر آن نیست که صوت در هوا یابند بی قارعی بل مراد آنست
که صوت را در هوا یابند بی مقروعی که غیر هوا باشد چنانکه در قرع اکثری است
بل با مقروعی که هوا باشد اما الکلام التی منه لکونه اقلی الوجود و اما لکونه
هو المستعمل فی هذا العلم چنانکه دانستی وجواب از ششم آنست که مشکل باین سخن که مزاحمت
نباشد الا از حرکت مناقضه بعض خود کرده است در سه موضع یکی آنچه در
بحث گفت که گاه باشد که مزاحمت و مقاومت بعد از مماست اتفاق افتد
پس احداث هیچ صوت نکند چه این مزاحمت از حرکت نباشد و الا احداث
صوت کردی و دوم آنچه بعد از آن گفت که مزاحمت شاید که بعد از مماست افتد
و صفند هیچ صوت نکرد و سیم آنچه درین مقام گفت که هر مصادمتی مزاحمت باشد
ولا ینعکس چه این معنی وقتی راست باشد که مقاومت مزاحمت از حرکت خواهد

والا اخص از ان بودی و چون چنین باشد لازم نباشد که مزاحمت او حرکت باشد

فصل دوم در زمان وصول صوت بسامعه هر گاه که صوت از موضع دورتر
آید دیرتر استماع افتد و این معنی را از مشاهده شخصی اعتبار توان کرد که از مسافه
دور مثلا طبل زند نه بدان حد که آواز بگوش او نرسد چه در ان حالت بعد از
زمانی که مشاهده وقوع زخمه کرده باشد آواز آن بگوش او رسد و اما در مسافت
اندک حیاس تفاوت نه افتد چنانکه اگر زخمه بر سی تار بر زنند و هر یکی از آن دو
دو وتر مزدوج که نغمه هر دو را یکی کرده اند بسبب قرب مسافت و قصر زمان
بین النقرتین یعنی نقره بر ابریشم بالا و ابریشم زیر و هر یکی ازین دو چه مرور
زخمه بر بالا پیش از ان باشد که بر زیرین هر دو نغمه را از آن هر دو نقره
معا استماع کنند با تقدم و تاخر ایشان و سبب آنست که مشاهده با بصار
امری دفعیست چه بمحاذات مبصر و استنارت او و عدم حجاب و غیر ذلک از شرایط
رؤیت حاصل شود و اما صوت بر سبیل حرکت از مبدا تا سامعه رسد
چنانچه مقرر شد پس میان حدوث و استماع هر آینه زمانی متخلل شود و قصر
از زمان نامحسوس بود و طویل محسوس

فصل سیم در تعریف نغمه و آنچه
بعضی از متاخران بران ایراد کرده اند و جواب از ان شیخ ابو نصر حد نغمه چنین گفته است
که النغمة صوت واحد لابث زمانا ذا قدر محسوس و شیخ رئیس چنین گفته است
که النغمة صوت لابث زمانا علی حد ما من الحدة و الثقل و بعضی متاخران برین حد
این قید افزوده اند که محنون الیه طبعا و درین تعریفات صوت مشابه
جنس است و باقی تعریف مشابه فصل و همچنین قید اخیر و مولف شرفیه نقا(?)

ثابت

ثابت رضوانه و کساه جلابیب غفرانه در آنجا برانجا ایراد کرده که موجود
و گفته که این تعریفات مانع نیست چه هیچ صوت از حدت یا ثقل عاری نشود
بود چه گویا که صوت بمثابت هیولی است و ثقل یا حدت صورت که موجود
نشوند الا با هم و باشد که صوت بر مقداری از حدت یا ثقل زمانی لبث کند
و مع ذلک نغمه نباشد همچو آواز جسمی که اورا بر روی زمین کشند بحسب
صلابت و تخلخل جسم یا جسمین یعنی مجرور و مجرور علیه مستلزم صوتی معین باشد
که اورا قطعی از حدت و ثقل باشد و بحسب زمان کشیدن مستلزم لبث است
و باتفاق ارباب نغم گویند با آنکه محنون الیه طباع نیست و بعد از تزییف این تعریف
گفته که هر گاه که دو صوت استماع افتد مختلف در حدت و ثقل اگر امکان
ادراک تفاوت مقداری میان آن دو توان کرد چنانکه ارباب ارتیاض
بسماع نغم حکم کنند که یکی از آن دو زاید است بر دیگر در ثقل یا حدت بنصف یا
ثلث یا ربع یا ضعف یا غیر آن از نسبی که ذکر آن بیاید جزم کنند که هر دو
نغمه اند و اگر امکان آن نباشد جزم کنند که هر دو صوت اند یکی فقط و دو
نغمه نشوند و بنا برین تقریر رسم نغمه چنین آورده که النغمة صوت یمکن ادراک
تفاوت الکمیة بین ثقله و حدته بالنسبة الی آخر من حیث هو کذلک و بعد از ان
گفته که اگر نه این خصوصیت بودی اصوات بر اختلاف طبقات ایشان صالح
بودندی مر تالیف لحنی را و چنین نیست این است حاصل ایرادی که در شرفیه
مذکور است **و جواب اول** اعنی از آنکه تعریف مانع نیست آنست که مقرر شد
که نغمه اعنی الصوت اللابث زمانا علی حد من الحدة و الثقل بعینه حادث نشود

[illegible]

الا از اهتزاز جسمی در هوائی یا هوائی در جسمی بشرط آنکه جسم متخلخل و املس باشد پس ما
چون مثلاً جسمی را بر روی زمین یا آنچه برو باشد بکشیم از آن دو نوع از صوت
حادث شود یکی قلعی که حادث شود از انفصال او از اجزاء زمین آناً فآناً
بعد از اتصال او بآن اتصالی شدید چنانکه بکرات احداث آن میکنند در صر غنبان
و اسنان در صریر اسنان و دست خیاط در خیاط چون بکذرانند بر خیط عند الفصل
و این نوع از آن نیست که ما در آنیم چه ما در قرعی سخن میگوییم نه قلعی و دوم
قرعی که حادث شود از صدم او تضاریس زمین را و این نوع هم از آن نیست
که ما در آنیم چه ما در قرعی سخن میگوییم که او را امکان لبث باشد و درین
امکان لبث نیست بل جسم مجرور چون قرع بعضی از تضاریس کند اگر مقروع
مهتز شود در هوائی سنگ احداث نغمه کند چنانکه بیان کردیم والا نکند
و همچنان قارع اعنی جسم مجرور اگر از اجسام مهتزه باشد هر گاه که قرع
بعضی از تضاریس کند و تضاریس در استحصاف و عدم آن مختلف باشند مهتز شود
و احداث نغمه نکند بجهة آنکه لبث بر حدی معین از حدت و ثقل نباشد و اگر
تضاریس در آنچه کفتیم متشابه باشند مهتز نشود و احداث نغمه کند چنانکه مثلاً
میکنیم از جر عدو ع صلب که در آن اهتزازی باشد چه آنرا مادام که می کشند
احداث صوت واحد میکند لابث بر حدی معین از حدت و ثقل الا آنکه
اجزاء آن مختلف باشند بجهارت و خفات بسبب شدت قرع او بعضی
تضاریس را و ضعف آن و اگر از اجسام مهتزه نباشد احداث نغمه نکند
پس حاصل آنست که اگر بصوت مجرور که کفته است که آنرا لبث زماناً علی

حدها من الحدة والثقل نوع اول میخواهد آن خارج از مبحث و اگر دوم میخواهد لبث
مسلم و اگر سیم میخواهد لبث مسلم است اما لبث بر حدی معین از حدت و ثقل
مسلم نیست و اگر چهارم میخواهد لا نسلم که نغمه نیست جواب از دوم اعنی از حکم
تعریف جامع نیست آنست که مراد از محنون الیه بالطبع آن نیست که با جمیع
طباع باشد در جمیع ازمنه و الا هیچ نغمه محنون الیه بالطبع نباشد چه هیچ
لحن نباشد که بنسبت با بعضی طباع یا در بعضی اوقات منکره نباشد بل
مراد آنست که فی الجمله یعنی بنسبت با بعضی طباع و در بعضی اوقات مستلذ باشد
چنانکه گویند آب و شراب و سماع و وقاع محنون الیه بالطبع اند و همین معنی
خواهند و چون مراد این معنی باشد لا نسلم که الحان حلوق مستبشعه محنون
الیه نباشد بل که باشد و کراهت آن از جهت استشراف نفس است بانچه الذ
از آن است و این کراهتی کلی حقیقی نیست بل جزوییست و اضافی و این منافی
آن نیست که محنون الیه بالطبع باشد فی الجمله و اما آنکه هر گاه که دو صوت باشند
الا اجزاء در آن نظر است از دو وجه اول آنکه امکان ادراک نسبت بین الصوتین
بر وجهی که مرتاض تعیین آن کند شرط نهاده است در جزم بانکه هر دو نغمه اند
و ما قطعاً میدانیم که بعدی که نسبت ثمنه و عشرین است الی عشرین از ابعاد است
که هیچ یک از حذاق اهل صنعت تعیین و تحقیق آن نتوانند کرد فضلا عن غیرهم
و مع هذا در آن شک نیست که هر دو را نغمه میگویند وجه دوم آنکه عدم امکان
ادراک نسبت بین الصوتین شرط نهاده است در جزم بانکه هر دو صوت اند
یکی فقط و این راست نیست چه اگر آنچه کفته است حق است عدم امکان ادراک

بالطبع

شرط باشد در عدم جزم بآنکه هر دو نغمه اند نه در جزم بآنکه هر دو یا یکی نغمه نیست
وجه سیم آنکه گفته است که بانگی فقط راست نیست چه تقدیر آنست که نغمه بمعنی
اضافی است که تعقل آنکه او نغمه است نتوان کردن الا بقیاس با نغمه دیگر
پس اگر یکی نغمه باشد دیگری هم نغمه باشد و اما حد نغمه که اختیار کرده اند
جامع نیست بسبب آنکه نغمتین بعد مذکور خارج اند از آن و امثال ایشان از ابعاد
غیر متناهی و از فساد این تعریف و صحت تعریف شیخ رئیس فساد آنکه اگر
نه خصوصیت بودی اصوات علی اختلاف طبقاتها صالح بودندی مر تالیف
لحنی را پوشیده نماند بر اذکیا **فصل چهارم** در اسباب حدت و ثقل در صوت مطلقا
و خصوص در نغمه سبب حدت در صوت مطلقا استحصاف قارع و مقروع است
و سبب ثقل مقابل آن و ابونصر فارابی گفته است که شدت قرع سبب
حدت است و ضعف آن سبب ثقل و این سخن مطرد نیست و الا لازم آید
که از مطلق یک وتر نغمات مختلف در حدت و ثقل بسبب قوت اهتزاز و ضعف
آن حادث شود و همچنین از اوانی که قابل اهتزاز باشد مانند چینی و روی
و آبگینه و پولاد و بطلان این بضرورت معلوم است چه اختلاف شدت و ضعف
در نقرات اوتار و این اجسام اعنی جهترها موجب تفاوت نغمات است
بجهارت و خفات نه بحدت و ثقل چه جهارت و خفات معلل اند بقوت قرع
و مقابل آن همچنانکه حدت و ثقل معلل اند باستحصاف متقارعین و مقابل آن
اما این حکم در نغم آلات ذوات النفخ مطرد است و از این جهت از یک مخلص
ایجاد نغمه حاد توان کرد بقوت نفخ و هم از آن مخلص ایجاد نغمه ثقیل بضعف نفخ

و لکن باید که بدانند که قوت نفخ که اقتضای حدت میکند نه از آن روی میکند که قوت
تا منافی سخن ما باشد که قوت موجب جهارت است نه حدت بل از آن روی
میکند که استحصاف قارع که هوا است در نفخ قوی بیشتر باشد و شدت استحصاف
ایجاد حدت کند و اما از آن روی که دفع قوی است ایجاب جهارت کند
و از این است که نغمه حاد در آلات ذوات النفخ چون حدت بسبب قوت دفع باشد
از جهارت منفک نباشد و نه نغمه ثقیل در آن بسبب ضعف دفع از خفات
بخلاف نغمه که از اوتار باشد و اجسام جهترها چون چینی و منطبعات و این
از آنهاست که ایشان تجربت در حلق خود و یافته چه هرگاه که حدت زیادت کنند
جهارت زیادت شود و آن وقتی باشد که صوت را اطلاق کنند اطلاق معتاد
چنانکه دأب ارباب نغمات است از موسیقاریان و حفاظ و منشدان و امثال
ایشان بخلاف آنکس که ایجاد حدت بتضییق منفذ قصبه ریه میکند چنانکه در
اقل ایشان بل در نادر الاتفاق می افتد و چون این معلوم شد بدانکه اسباب
حدت اما در اوتار سه چیز است قصر و دقت و توتیر و اسباب ثقل
مقابل آن اعنی طول و غلظ و ارخا و اما در آلات ذوات النفخ جهارت
ضیق تجویف و ضیق منافذی که مخلص هوا بود بر روی آلت و قرب منفذ از
احد هوا در آلت اعنی از فم نافخ و شدت قوت دافعه هوا و اسباب ثقل مقابل
آن و پوشیده نیست که این اسباب بحسب تعاون و تعارض موجب زیادت
و نقصان سبب گردند چنانکه توتیر معاون قصر بود در احداث حدت و
ارخا معارض و همچنین دقت معاون قصر بود و غلظ معارض و از این جهت

نغمه وتر موتر قصیر دقیق بسبب احد بود از نغمه وتری که مساوی آن بود در قصر
و توتر لکن غلیظ بوده باشد که نغمه وتر طویل غلیظ احد بود از نغمه وتر قصیر دقیق
بسبب توتر اول و ارخاء دوم ولکن نغمه وتر طویل اگرچه شاید که احد بود
از نغمه وتر اقصر چنانکه گفتیم اما استعداد ثقل در وتر اطول زیادت بود و
همچنان در مثل نی باشد که نغمه منفذی دور از مدخل هوا در نی احد بوده
از نغمه منفذی نزدیک بسبب ضیق اول و سعت دوم یا بسبب قوت دافعه اول
وضعف دوم و بدین سبب باشد که منافذ بر روی نی بحسب عادت میباشد
و عدد نغم مختلف در ثقل و حدت که ایجاد کنند زیادت از آن چه حدت و ثقل
گاهی بحسب قرب و بعد منفذ باشد از فم و گاهی بحسب ضیق و سعت آن
واگرچه معتاد آنست که متساوی باشند و گاهی بحسب قوت دافعه هوا
وضعف آن و از برای آنکه هریک از اسباب مذکور ایجاد نغمه میکند بر حدی
معین از حدت و ثقل قریب و بعید آن نغمه را بر آن حد استماع کنند چه هوای
مجتمع که حاصل نغمه است تبلیغ آنچه حمل کرده است بر آن حد معین کند از
حدت و ثقل دون ذلک الحد من الجهارة و الخفاتة چه حدت و ثقل نغمه از
ابتداء حدوث تا انتها بصماخ مختلف نمیشود بسبب ثبات سببش که انحصاف
قارع و مقروعست و جهارت و خفاتت از ابتدا تا انتها مختلف میشود چه کیفیت
صوتی مضمحل و متلاشی میشود آنا فآنا و چون زمان برو دراز شود بکلی مضمحل گردد
پس مادام که در ابتدا است و جدید او را حظی از جهارت باشد و بحسب تمادی
زمان جهارت ضعیف میشود و کم میگردد و خفاتت قوی میشود و زیادت میگردد

تا آنگاه

تا آنگاه که او را هیچ اثر نماند **فصل پنجم** در کیفیت حدوث نغم از آلات
اما سبب حدوث نغم از حلق آنست که قوت دافعه ریه هوا را از قصبه بشدت
تحریک میکند پس از قرع هوا بر اجزاء حلق صوت حادث میشود و چون
آن قرعات زمانی محسوس بر سبیل اتصال و تشابه در قوت و ضعف
زمانی موجود باشند سبب حدوث اصواتی بل صوتی واحد گردند که اثرا
محسوس بر حدی معین از حدت و ثقل ثابت باشد چنانکه حد نغمه است و بدانکه
اگر شدت دفع نباشد صوت نباشد مانند نفس که از صوت عاریست
و همچنین بدان که سبب حدوث حدت و ثقل در نغمات حلوق شدت
دفع هواست و ضعف آن غالبا و از این جهت حدت از جهارت
نیست غالبا و نه ثقل از خفاتت و اما بعضی از مردمان ایشان تصرف میکنند بحسب
طبع در مخلص هوا اعنی فم قصبه ریه بتضییق و توسیع و ایشان را بآن جهت
میشود که احداث حدت و ثقل کنند و از آن جهت ایشان را در احداث حدت
آن مشقت رسد که دیگران را رسد و نغمات ایشان در استماع خوشتر از آن
دیگران آید از جهت آنکه در جهارت و خفاتت متشابه باشد بخلاف نغمات غیر
ایشان سبب خلاف ایشان بجهارت و خفاتت بضرورت خلافی
که موجب تنافر باشد و اما سبب حدوث آن از سایر آلات ذوات النفخ
آنکه اجزاء هوا بشدت مدفوع شده قرع جوانب تجویف میکند و از جانبی بجانبی رجوع
بجزوی منصدم میشود و بر همین تداول ترددی مستدیر میکند تا از منفذی متخلص
شود و چون متخلص شد بحسب قرع او بر جوانب تجویف و منفذ و قوت اجتماع

اجسام و تکاثف آن یا تخلخل موجب صوتی معین گردد از طبقات حدت و ثقل و چون
این سبب زمانی زیاده‌تر بماند موجب حدوث نغمه گردد بر وجه مذکور در حدت و سبب
آنکه چند آنکه هوای مدفوع از قوت دافعه دورتر شود اجتماع و تراکم او کمتر گردد
و شدت تاوجش راه یابد بسبب معنی استحصاف در او ضعیفتر شود و موجب
ثقل گردد و نغمه منفذ زیرتر دیگر بعیم تاثیر احد بود از نغمه منفذ دورتر و همچنین سبب
چند آنکه قوت دافعه قوی‌تر بود نغمه احد باشد و اما سبب حدوث آن
از اوتار آنکه اوتار را چون قرع کنند در او اهتزازی حادث شود از آنجهت که زخمه
چون وتر را کشید در حال که گذاشت میل کند بقوت که با وضع طبیعی خود
رود و بسبب قوت میل تجاوز کند بطرف دیگر از سمت وضع خود آنگاه
میل کند بوضع خود دوم بار بقوتی کمتر از اول در مجاوزت از سمت وضع
خود باز عاید شود بوضع خود بقوتی کمتر از دوم در مجاوزت و هم برین اول
تا بر قرار خود مستقر شود و بسبب آن اهتزاز هوا را از خود نفض کند پس میان
او و هوا قرعات متصل متوالی حادث شود و هر یک از آن سبب حدوث
صوتی باشد و بسبب توالی قرعات در زمانی محسوس اصوات متصل واحد
شوند و مستلزم حدوث نغمه بسبب لبث بر حد معین از حدت و ثقل زمانی
محسوس اصوات و زمان نغمه زمان اهتزاز بود و چون حرکت اهتزازی مضمحل
گردد نغمه منقطع شود و پوشیده نباشد که اهتزاز وتر موقوف بر قرع زخمه
نیست چه او بسبب آن میکند که میکشد و میگذارد و اما اگر وتر را بکشیم و نگذاریم
مهتز شود و نفض هوا کند و احداث نغمه و همچنین است حال حدوث نغمه از بسیار

نسبت هو

اشیاء

اشیاء صغیره چون جام منطبعه و غیر ایشان چون کاسات چینی مثلا چه
ایشان را چون قرع کنند مهتز شوند و نفض کنند هوا را و قرعاتی متصل بل اصواتی
بل صوتی واحد لابث زمانی بر حدی معین از حدت و ثقل بسبب ثبات
سبب که استحصاف جرم کاسات است یک نغمه حادث شود **فصل ششم** در
لواحق نغمه نغمه را عوارضی چند باشد از باب کیف همچو صفا و کدورت و خشونت
و نعومت و بحوحت ملذ و مکروه و جهارت و مثل غنه که حدوث آن از انقسام
هوا مدفوع باشد بدو قسم قسمی بطریق دهن و قسمی بجانب دماغ در حال انطباق
هر دو لب و مثل کیفیاتی که بسبب بعضی اعراض نفسانی مثل خوف و رجا
و حزن و فرح و غیر آن بر نغمه القاء کنند چنانکه مستمع را از آن کیفیت شعور بر آن
احوال حاصل شود و مثل حروف و الفاظ که از آن مرکب باشد و بعضی
ازین عوارض سبب زیادتی قبول نغمه گردد و بعضی سبب کراهت و از حروف
بعضی موجب بشاعت گردد چون **طا** و **ظا** و **عین** و **غین** و **صاد** و **ضاد** و
قاف و خصوصا در حال تلفظ مراعات تلطف نکنند و بعضی بخلاف آن چون
تا و را و لام و نون و ها **فصل هفتم** در معنی لحن و اقسام آن و خواص هر یک
و محال استعمال آنها معنی موسیقی در لغت یونان الحانست و لحن را بدو معنی استعمال
کنند یکی جماعتی نغم مختلف که از ترتیبی محدود باشد و دیگر جماعتی نغم
مختلف که از ترتیبی محدود باشد و کلام مفید بدان مقرون بود و برین
تفسیر آنچه قراء و خطبا بران ترنم میکنند لحن باشد و گاه باشد که بقیدی
ثالث تقیید کنند و آن آنکه الکلام دال باشد بر معانی که محرک نفس باشند

تحریک ملایم غرض از لحن و لفظ او موزون بود یعنی از جنس شعر باشد و نغمات را در ازمنه موزون ایجاد کنند یعنی در ازمنه ایقاعی و ظاهر است که بعضی اول اعمست از دوم مطلقا و دوم از سیم مطلقا و الحان بهر معنی که خواهی ازین معانی سه قسم بود اول الحان ملذذه و آن الحانی بود که از آن لذتی حاصل آید و راحتی بی آنکه تاثیر کند در نفس یا احداث تصوری و آن مانند نقوش و تزاویق که از بهر زینت کنند و دوم الحان مخیله و آن الحانی باشد که با آنکه افادت لذتی کند از آن در نفس تصوراتی حاصل آید بسبب آنکه مشابه اموری چند بود و محاکات آن باشد مانند صورت حیوانات و غیر آن که نقش کنند و سیم الحان انفعالیه و آن الحانی بود که از نفس در حالت انفعالی از انفعالات صادر گردد و هر آینه در آن حالت نفس هیئاتی مناسب آن انفعال بر آن الحان ایقاع کند چون بعضی از استماع آن بر آن انفعال متنبه میشود بحسب طبع پس آن الحان موجب حدوث آن انفعال شوند در نفس مستمع یا موجب زوال آن و در اغلب احوال قسم دوم و سیم متلازم باشند و مستلزم اول و استعمال اول در مواضعی کنند که مطلوب راحت بود و دوم در مواضعی که قضایا شعری و بعضی از خطابیات استعمال کنند و سیم در مواضعی که مطلوب احداث یا ازالت انفعالی بود و بدانکه انسان و سایر حیوانات مصوت ایشان را بطبع در هر حالی از احوال لذیذه و موذی نغمه چند است که بآن زمزمه کنند و سبب در اتباع این نغم بطبع مر این احوال را همان است که در اتباع اعراض سایر اجسام مر احوالی را که موجود شوند در ایشان و چون تابع انفعالات و احوال اند و توابع و لواحق اشیا را بوجهی غایت گیرند و بوجهی کمال و بوجهی علامت پس بانجهت که غایت

گیرند

گیرند مزیل انفعالات باشند یا منقص از آن چه ایشان انفعالات اند که حادث شوند تا بواسطه آن بمقصودی رسند و چون این نغمات یکی از اینهاست که گمان برند که غایت انفعال است پس انسان و حیوان مصوت هرگاه که بواسطه انفعال باقصی مقصود برسد این غایت را قایم مقام اقصی مقصود دارد و چنان داند که بآن انفعال بغایتی رسید پس آن انفعال زایل شود و چه انفعال از آنجهت مطلوب بود تا بآن باقصی مقصود رسند ازو یا بانچه نفس از اقامت نغم اقصی مقصود سازد و چون آنچه مطلوبست از انفعال یعنی وصول بکمال ازین دو حاصل شود مستغنی شوند از انفعال و زایل گردد یا کم شود و بانجهت که کمال گیرند محدث انفعالات باشند یا مزید کننده بر آن چه کمالات چون متشوق اند بطبع پس این نغمات چندانکه زیادت میشود متشوق بطبع زیادت میشود که بانفعال حاصل میشود پس هرگاه که مارا ازین نغمات که کمال اند چیزی حاصل شد استدعا کند که امثال آن که این کمال بآن حاصل شد حادث شود پس انفعال حادث شود یا زیادت گردد و بانجهت که علامات انفعال گیرند محاکات آن باشند چه لوازم چون یکی از اینهاست که بآن محاکات شیء کنند نغمی که حادث است از انفعالی و حالی احکم باشد که بآن محاکات کنند آن پس انفعالات و این احوال را

فصل هشتم در اقسام صناعت موسیقی و تعریف هر یک صناعت موسیقی فی الجمله عبارت است از صناعتی که مشتمل باشد بر الحان و آنچه التیام الحان بآن بود و آنچه الحان بدان کامل شوند و این سه قسم بود اول صناعت اداء الحان بالتصویت انسانی یا بالات دوم صناعت تالیف الحان و این هر دو قسم

عملی بود و سیم صناعت نظری موسیقی و اول هیاتی نفسانی بود مقرون با دراک نغم
عضا قارع بر وجهی که موجب ایقاع لحن گردد و دوم هیاتی نفسانی بود مقرون
با دراک نغمه مناسب و جموع ملایم و ازمنه که میان نقرات متخلل گردد بر وجهی
که سبب تالیف لحن مختار گردد و سیم حصول معانی این علم است از معرفت موضوع
و مبادی و مسایل چنانکه اصول فن را مستحضر باشد و قدرت بر تفریع لوازم
ان از ان اصول حاصل و بر تلقی شکوک و مغالطاتی که بر ان اصول افتد
وحل ان قادر و از تعریف انچه او را حاصل باشد مر دیگری را متمکن و چون
غرض اصلی ما ازین تسوید ثبت این قسمت اول بذکر اجزا ان مشغول کردیم

فصل نهم در موضوع موسیقی نظری موضوع این علم الحانست و هر چه منسوب
بالحان باشد از انچه تالیف بدان موقوف بود و انچه الحان بدان کامل شود
باعتبار انکه مستعد محسوس شدن باشد و ازین امور بحث ازان جهت کنند که ملایم
بود بمقصد طباع و غیر ملایم باشد و بعضی بمقصد اول ملایم بود و بمقصد ثانی غیر
ملایم و نسبت لحن با این امور نسبت قصیده بود و با انچه ازو مولف شود و حروف
اجزا اولی بود و بعد ازان اسباب و اوتاد و فواصل بعد ازان اجزا مصاریع
بعد ازان مصاریع بعد ازان ابیات همچنین در لحن انچه بمثابه حروف بود و مقصد را
نغم است بعد ازان ابعاد بعد ازان اجناس بعد ازان جموع و غیر ان
چنانکه مفصل و مبین کرده شود ان شا الله تعالی **فصل دهم** در مبادی این علم اجمالا
مبادی این علم بعضی از علوم متعارفه بود و بعضی از علم عدد و بعضی از هندسه
و بعضی از طبیعی و انچه از علوم متعارفه بود در موضع احتیاج بیان کرده اید

چنانچه

چنانچه معهود نظر این است و انچه از علم طبیعی است بعضی شروع شد که ان
در مبادی عددی شروع نماییم و از ان فصل یاد کنیم و در اثنا ان اشارت
نیز بمبادی هندسی و سایر طبیعیات کنیم چنانکه مسایل این فن بتحقیق معلوم
کرده شود ان شا الله تعالی و این اخر مقالت اولست از موسیقی **مقالت دوم از فن**
چهارم از جمله چهارم که در علم ریاضیست در حصر نسب اعداد و استخراج ابعاد
و نسب انها که تابع نسب مقادیر اوتار بود و مراتب ابعاد در تلایم و تنافر
و اسامی هر یک و ان مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در حصر نسب اعداد در
فن ارثماطیقی مبین شده که نسبت عدد با عدد بل مجموع نسبی که میان دو عدد باشند
وقتی متساوی باشند یا متفاضل منسوب اعظم بود از منسوب الیه منحصر است
در دوازده قسم مثل و مثل و جزو و مثل و اجزا او و امثال و امثال و جزو
و امثال و اجزا او و اضعاف و جزو و اضعاف و اجزا او و ضابطه این حصر انست
که گوییم منسوب اگر مساوی منسوب الیه باشد نسبت مساوات باشد اعنی نسبت مثل
و اگر اعظم باشد از منسوب الیه اصغر که منسوب الیه است یا عد اعظم کند یا نکند اگر عد
کند یا دو بار کند یا بیشتر اگر دو بار عد کند ضعف باشد و اگر بیشتر از دو بار عد کند
یا بعدد زوج الزوج عد کند یا نکند اگر کند اضعاف باشد و اگر نکند امثال باشد
و اگر اصغر عد اعظم نکند باقی از قسمت اعظم بر او یا جزو او باشد یا اجزا او و بر هر دو
تقدیر خارج از قسمت یا یکی باشد یا دو یا عددی زوج الزوج یا غیر ان اگر یکی باشد
مثل باشد و جزو یا مثل و اجزا او اگر دو باشد ضعف باشد و جزو یا ضعف و اجزا
و اگر عددی زوج الزوج باشد اضعاف و جزو باشد یا اضعاف و اجزا او اگر

ضعف و ضعف و جزو
و ضعف و اجزا

غیر آن باشد امثال و جزو باشد یا امثال و اجزا و ازین ضابطه معلوم شد
که اضعاف و امثال متباین اند نه متداخل چنانکه در شرفیه است که هر اضعافی
امثال است و لا ینعکس مگر از روی مدلول لغوی گفته باشد چه امثال از روی
لغت اعم است از اضعاف و از روی اصطلاح مباین اوست چنانکه بیان کردیم
و چون اعداد بر ولا از سه تا از چهارده ثبت کنند و یک یک را نسبت که اقل همه است
نسبت کنند اقسام دوازده گانه ممثل شود اما چون از چهارده بگذرد یازده
امثال بود و نوزده امثال و اجزا و بیست و چهار اضعاف و بیست و شش ضعف
و اجزا و هر یکی ازین نسبت نه مطلقا چنانکه در شرفیه است بل غیر مساوات و ضعف
چه ایشان منفرد نه جنسی بود که تحت او انواع غیر محصور باشد چنانکه تحت مثل
جزو مثل نصف و مثل و ثلث و مثل و ربع و تحت مثل و اجزا امثال و ثلثان
و مثل و ثلثه ارباع و تحت ضعف و جزو ضعف و نصف و ضعف و ثلث و علی
هذا القیاس **فصل دوم** در آنکه نسبت نغمه تابع نسبت اوتار است از متعارفات
این فن یکی آن است که چون نغمه مطلق وتری اعتبار کنیم و بازانکه از طول
آن کم کنیم و استنطاق باقی کنیم نغمه باقی احد بود از نغمه مطلق و اگر قدری
دیگر کم کنیم نغمه باقی دوم احد بود از نغمه باقی اول و علی هذا القیاس پس مقرر
شد که بحسب تفاوت در طول و قصر تفاوت در ثقل و حدت حادث گردد
و ازینجا معلوم شود که نسبت نغمه که از اجزا یک وتر حادث شوند چون نسبت
مقادیر آن اجزا باشد پس هرگاه که دو نغمه مختلف خواهیم بر نسبتی معین
و از ابعاد بخواهند دو جزو از یک وتر بر آن نسبت حاصل کنیم که از استنطاق

هر دو مطلوب حاصل آید **فصل سیم** در سبب ملایمت و منافرت ابعاد در
علم طبیعی مقرر است که هر قوتی را از قوی نفس کمالیست بدو مخصوص و چون
آن قوت را آن کمال حاصل شود نفس انسانی را التذاذی و بهجتی حادث
گردد و چون نفس متوجه بحصول آن شود اگر حاصل شود بطریق اولی که
ملتذ شود و اگر نشود بضرورت متألم گردد و اگر در حصول در یکی امتد بقدر زمان
لبث حیرتی فکری که مستتبع المی بقدر آن باشد عارض شود و بسبب عدم عزت
ادراک کمال و بضرورت معلومست که مراتب التذاذ نفس از استماع ابعاد
مختلف متفاوت است و غرض ازین علم اختیار ملایمات افضل پس بضرورت
بعضی ابعاد که ملایم‌تر بود اشرف باشد از بواقی و درجات شرف بحسب
ملایمت بود و چون معلومست که کمال قوت ممیزه در کمال تمیز است میان
میان محسوسات و چون محسوسات بذات یا بعرض کمیت باشد کمال
تمیز میان ایشان با دراک نسبت ایشان باشد پس هرگاه که دو نغمه استماع
افتد و نسبت میان ایشان مدرک گردد کمال ممیزه حاصل شود و بسبب لذت
گردد و چون معلومست که ادراک نسبت میان کمیات بسهولت و صعوبت
اختلافی هر چه تمامتر دارد پس چندانکه تصور آن قریب‌تر بود ملایم‌تر بود
فصل چهارم در کمال ملایمت نزد ارباب تعالیم و خصوصا مهندسان
مقرر است که ادراک نسبت عددی اعنی نسب مقادیر مشترکه اسهل است
از ادراک نسبت مقادیر متباینه پس ابعادی که بر نسبت عددی باشند
اشرف باشند از ابعادی که بر نسبت هندسی باشند و ابعاد مستعمل

جمله بر نسب اعداد بود و معلوم است که اسهل نسب از روی ادراک نسبت واحد و اثنین است
که از اضعف میگویند چه نفس را هیچ حیرت فکری عارض نمیشود و بسبب توقف ادراک
معنی قول قائل که الاثنان ضعف الواحد چنانکه عارض میشود وقتی که گویند
که این عدد مثل و خمس امثال آن عدد است چه نفس را هیئت حیرت فکری عارض
میشود که المی روحانی تابع آن افتد بسبب عدم سرعت ادراک آنچه کمالست
و حاصل است او را دران حال همچنان از طرق حاسه نیز نفس را شعوری بعدم کمال
دران حال حادث میشود و او را استماع آن خوش نماید بسبب مذکور و اگر
چه تعقل علت آن نمیکند پس اشرف ابعاد بعدی بود که اثقل طرفین او ضعف
احد باشد و از ابعد ذو الکل گویند و شهادات احساسات بر صدق این سخن
حاصل و چون معلوم شد که از اجتماع نغمات کیف ما کان لحن ملذ حاصل نباید
بل بشرط آنکه مرتب باشد ترتیبی ملایم و ملایمت اول در ابعاد رعایت میباید
کرد بعد از ان در جموع لاجرم بحث ابعاد ملایم و غیر ملایم بر سایر مباحث
تقدیم افتاد و مراد از ملایمت آنست که سامع امتزاج آن دو نغمه را مستلذ شمرد
و غیر ملایم بخلاف آن بود و بازاء این دو معنی اتفاق و عدم اتفاق نیز
اطلاق کنند فصل پنجم در معنی بعد و جمع و آنکه بعضی ملایمات بچه سبب ملایم نماید
تالیف میان دو نغمه مختلف بحدت و ثقل مخصوص است باسم بعد و تالیف
میان نغمات بیش از دو مخصوص باسم جمع و چون اشتمال بر نغمات جمع بعینه
مناسب باشد از الحان گویند پس لحن اخص باشد از جمع و آنچه شیخ ابونصر
گفته است که جمع نغمات بود بیش از یک جنس بسبب آن گفته است که تعیین یک

جنس

جنس و آنچه کم از ان باشد صعب است چنانکه نزد ارباب تالیف روشن است
و معنی جنس بعد ازین معلوم شود و گاه باشد که نفس از قبول بعدی
یا جمعی اعراض کند نه بدان سبب که او فی نفسه ملایم نبود بل بسبب آنکه نفس
دران حالت یا تالیفی از ان شریفتر در سامعه او جای گرفته باشد یا بر خلاف
و هنجار او بخلاف آن تالیفی بود پس دران حالت حس او نفی را اجتناب نماید
اعلی مستکره شمرد لکن چون در غیر آن حال بود از اهم ملایم یابد و بقبول
تلقی کند و گاه باشد که بسبب عروض آفتی بود نغمات را یا بجهت
خشونت یا کدورت چنانچه در تعداد عوارض مستکره یاد کرده شد
فصل ششم در اقسام ابعاد و اجمالا ابعاد سه قسم است عظام و اوساط
و صغار اما عظام و صغار بالقوه غیر متناهی بود چه چند آنکه در عظم و صغر امعان
رود در عظم و اصغر از ان فرض توان کردن اما بحسب فعل متناهی بود چه اثقل
نغمات و تر مطلق بود و چون بحسب قصر احداث نغمات حاد کنند بجایی رسد
از کوتاهی که آن جزو قابل اهتزاز اصلا نبود پس اعظم بعد در وتر و تباعد
میان طرفین او همچنین حدی از طرف حدت منتهی شود و باز در صغر و تقارب طرفین
بعد بحدی رسد که احساس باختلاف نتوان کردن مانند بعدی که بر نسبت
دویست و یک و دویست بود چه احساس آن بر ارباب ارتیاض متعذر بود
تا کیف بر بستدی و در حلوق بحسب تجربه معلوم است که انتقال از اثقل نغمات
بضعف آن بیش نمیتوان کردن چنانکه نسبت اول مراتب اضعاف
بود و کم کسی بود از ارباب عمل که این معنی را ادراک نکرده باشد و چون

اکمل الآلات موسیقی حلق است و اعظم ابعاد که حلق بران قادر است نسبت اول اضعاف
ما از ابعاد عظام برین نهایت که طرف اثقل اربعه امثال طرف احد باشد قصد ما تقویم
اکنون از جهت تصویر ابعاد بر سبیل مثال خط م ب را وتری فرض کنیم و از ابعد از ده
قسم متساوی تقسیم کنیم و بر نهایات اقسام ربو آلاه از طرف م اب

[illegible]

ح ی ه و یح له ے ما ت رقم کنیم اکنون روشن است که وتر م ب نسبت
با وتر م ا که جزو اوست نسبت مثل و جزوی از یازده دارد و چون معلوم است
که نسبت نغمه تابع نسبت مقادیر اوتار آن نغمات است پس نغمه مطلق نسبت با نغمه م یا مثل
و جزوی از یازده بود و چون با عتبار گرفتیم و ترجمه از طرف ب می کنیم که ما ب
بسا روتر است بر قاعده استعمال عود از نغمات بحرفی که بر طرف اسفل وتر اوست
تعبیر کنیم تا سخن دراز نگردد پس نغمه مطلق را نغمه ب خوانیم و نغمه م یا را نغمه ما و همچنین
روشن است که نغمه یب مثل و خمس نغمه ی باشد و مثل و ثلث نغمه ط و مثلی
و نصف ح و مثل و خمسه اسباع ز و ضعف و خمسین ه و ثلثه امثال د و اول اضعاف
ه و ربعه امثال ب و یا مثل و عشر ی بود و مثل و تسعان ط و مثل و ثلثه اثمان
ح و مثل و اربعه اسباع ز و مثل و خمسه اسداس و و ضعف و خمس ه و ضعف
و ثلثه ارباع د و ثلثه امثال و ثلثان ج و خمسه امثال و نصف ب و ی مثل و ربع
ط بود و مثل و ربع ح و مثل و ثلثه اسباع ز و مثل و ثلثان و و ضعف ه و ضعف
و نصف د و ثلثه امثال و ثلث ج و خمسه امثال ب و ط مثل و ثمن ح بود و مثل و سبعان
ز و مثل و نصف و و مثل و اربعه اخماس ه و ضعف و ربع د و ثلثه امثال ج و اربعه امثال

وضعف ه

والفن

و نصف ب و ح مثل و سبع ز بود و مثل و ثلث و و ثلثه اخماس ه و ضعف
و ضعف و ثلثان د و اول اضعاف ب و ز مثل و سدس و بود و مثل و خمسان ه
و مثل و ثلثه ارباع د و ضعف و ثلث ج و ثلثه امثال و نصف ب و و مثل و خمس ه
بود و مثل و نصف د و ضعف ج و ثلثه امثال ب و ه مثل و ربع د بود و مثلی
و ثلثان ج و ضعف و نصف ب بود و ثلثه امثال آ و ب ضعف آ بود و معلوم
ازین تقسیم استخراج ابعاد و حصر ابعاد درین اقسام و بهر عددی که تقسیم کنند
نوعی چند دیگر از ابعاد بیرون آید اما مستر شد را این قدر کفایت بود و چون
معلوم شد که ابعاد بعضی ملایمست و بعضی غیر ملایم بعضی افضل و بعضی اوضع
اکنون اشارتی بدان کرده آید انشاء الله تعالی **فصل هفتم** در مراتب ابعاد
از جهت ملایمت بباید دانست که نسبت مثل اگرچه اشرف نسبست اما بعد
نیست چه در بعد اختلاف طرفین مشروط است و از ابعاد ضعف و جمله انواع مثل
و جزو و ضعف و جزء ای و امثال و امثال و جزو و امثال و اجزاء و اضعاف
و اجزاء غیر ملایم اما اشرف ابعاد و افضل آن ضعف بود چه استخراج طرفین او
بحدی است که هر دو را یکی شمرده و در تالیف الحان هر یکی را بعوض دیگر
استعمال کنند و او بدین خاصیت مخصوص است از جمله ابعاد و بعد از آن
مراتب مثل و جزو و بترتیب طبیعی اول و اشرف مثل و نصف و بعد از آن
مثل و ثلث پس مثل و ربع و مثل و خمس و سایر ابعاد شریف بمشابهت با آن
ابعاد مذکور ملایم باشند و حقیقت این سخن آنست که چون روشن شد
که طرفین نسبت ضعف در تالیف قایم مقام یکدیگرند پس در انواع مثل و جزو

و جزو و امثال و اضعاف [illegible]

افتد همچنان باید که با بین اثقل استماع هو

هر گاه که احد از طرفین با ضعف اثقل استماع افتاده است پس این بعد مشابه آن
مثل و جزو باشد و ضعف و همچنین اگر اثقل را با ضعف احد شنوند مشابه
آن بود که با نفس احد شنیده باشند مثلا بعد ه ز مثل و ربع است و چون
تو قایم مقام ه باشد پس تو و همچون ه ز بود و چون ب قایم مقام ه باشد

پس ب ه نیز مشابه ه ز بود

و از نجاست که ایشان اتفاق را تقسیم کرده اند باتفاق اول و اتفاق ثانی
و گفته اند که اتفاق اول آن بود که میان طرفین بعد نغمه نیابند که نسبت او با یکی
از هر دو طرف نسبت بعد ذو الکل بود یعنی آن نغمه ضعف طرفی بود یا نصف
طرفی یعنی آن بعد ضعف باشد یا از انواع مثل و جزو بود و اتفاق دوم
جمع بود میان طرف احد هر بعدی از متفقات باتفاق اول و ضعف اثقل
یا طرف اثقل و نصف احد یعنی آن بعد بر نسبت ضعف و جزو باشد
یا اضعاف یا اضعاف و جزو و در جمله بعدی که در مسموع مشابه بعدی باشد
متفق باتفاق اول نه مشتبه بآن و فیه سر لطیف [illegible] و پوشیده نیست که چون
شرف ابعاد متفقه باتفاق ثانی بحسب مشابهت متفقه باتفاق اول است
مشتبه به اشرف بود از شبیه خود اکنون باید دانست که از ابعاد ملایم
که بر شمردیم ضعف و انواع مثل و جزو متفق است باتفاق اول فقط و باقی
متفق اند باتفاق ثانی اما ضعف و جزو بمشابهت مثل و همان جزو
چنانکه ضعف و نصف اعنی ثمنیة امثال چه مراد از نصف نصف ضعف است
بمشابهت مثل و نصف و ضعف و ثلث بمشابهت مثل و ثلث و اما اضعاف
اول مراتب او که اربعة امثالست بمشابهت ضعف و دوم که ثمنیة امثال است

بمشابهت

بمشابهت اول و شبهت نیست که دوم در ملایمت ضعیف تر از اول بود چه این
شبیه شبیه بود و هم برین قیاس سیم که ستة عشر امثال بود و چهارم و پنجم
الی ما امکن وجوده و اما اضعاف و جزو بمشابهت با ضعف و همان جزو
از ابعاد غیر ملایم چون مثل و جزو الملایم [illegible] ضعف و اجزاء اضعاف ذو اجزاء
که بمشابهت آن ملایم توانند بود بطریق اولی که ملایم نباشد و امثال و جزو و مثل
و اجزا که بان خود مشابهت ندارد و او [illegible] گاه باشد که بعضی ابعاد
غیر ملایم باتفاق دیگر متفق نماید بسبب غلطی که قوت ممیزه را افتد بجهة اشتباه
آن متفق با حد الاتفاقین مثلا بعد ه ح که مثل و ثمن اخماس است گاه باشد
که اول بشنوند انگه ح و چون ز قایم مقام ح باشد چنان متخیل شود که نسبت
پس مشابه بعد ه ز افتد و او از ابعاد ملایمست پس آنجا اتفاق بمشابهت با
و اینجا باشتباه و این اتفاق غیر اتفاق ثانی است چه در آن اتفاق بسبب

سابق هو

مشابهت صورت مسموع بعد از حقیقت خود نمیگشت و در این اتفاق بصورت
بعدی دیگر متخیل میشود و بدین سبب بعضی از ابعاد بر نسب امثال و جزو
که در غایت دوریست از اتفاق متفق نماید مثل بعد ه بو چه اول چون
استماع افتد پس تو محکم بود از تو ذهن بد متفق شود که بدل ح بود
و ح بدل ز پس گانه که ه ح شنیده باشد پس ملایم نماید و بدین وجه
جمله نسب مثل و جزو که عدد اجزا کمتر از منسوب الیه بود و با احدی متفق نماید
چنانکه ه ز را اعنی مثل و ثلاثة ارباع ز ح نماید اعنی مثل و سبع و ه ط اعنی
مثل و اربعة اخماس ط ی نماید اعنی مثل و عشر و ه ما اعنی مثل و خمسة اسداس

ماب نماید اعنی مثل و جزوی از احد عشر و بدین سبب بود که بعد ذو الخمس مثل ذو الاربع
بیچ مشتبه شود احیانا چون طرف حد بیشتر مسموع باشد چه بعد یه و ه یه نماید
و همچنین د ی ب ه نماید و بدین سبب ضعف بعد ذو الاربع را از منتفقات شمرند
چه بعد ط ی طح نماید **فصل هشتم** در اسامی ابعاد اول مراتب اضعاف را
ذو الکل مرتین خوانند و ضعف و نصف ضعف را که عبارت از ثلثة امثال بود
ذو الکل و الخمس و ضعف و ثلث ضعف را ذو الکل و الاربع و ضعف را ذو الکل
و مثل و نصف را ذو الخمس و مثل و ثلث را ذو الاربع و مثل و ثمن را طنینی و مدة
نیز گویند و مثل و ثلثة عشر جزا من مایتین و ثلثة و اربعین فضله و بقیه گویند و ربع
طنینی را بعد ارخا خوانند و بواقی را بنسبت ابعاد تعریف کنند چنانکه مثل
و ربع و خمس یا کل و ربع و کل و خمس و اما سبب تسمیه در موضع خود بیاید ان شاء الله
فصل نهم در اقسام ابعاد و تفصیل ابعاد مستعمل نزد اهل موسیقی بدانکه سه قسم
بود اعظام و اوساط و صغار اما اعظام ذو الکل مرتین بود مانند بعد ب
د و بعد ح ب و بعد دا و ذو الکل مانند بعد ب ی و ی ح ی و ی ب ا
و اما اوساط ذو الخمس بود مانند ب ح ط و ی ح ب و ذو الاربع مانند ب
ط ح و ی ح و ما بعد این همه صغار بود و از ابعاد لحنی خوانند و این هم سه قسم
بود کبار لحنیات و اوساط لحنیات و صغار لحنیات و در تحدید این اقسام دو
مذهب است اول انکه کبار لحنیات ابعادی بود که چون هر یکی را از ایشان
از بعد ذو الاربع اسقاط کنند چنانکه کیفیت ان بعد از این روشن گردد باقی کم
از سقط بود پس کبار لحنیات سه بود کل و ربع و کل و خمس کل و سدس و اول

ذو الکل و الخمس مانند بعد ب ی ط ه و ب د او ذو الکل و الاربع مانند ح ه ه

لحنیات

لحنیات هر بعدی بود که چون ضعف او را از ذو الاربع بیندازند انچه بماند کم از و
بود یعنی از ان بعد نه از ضعف پس ابعاد وسطی هم سه بود کل و سبع کل و ثمن
کل و تسع و بعد از ان همه صغار اما کبار صغار لحنیات باشد و ان هم سه
قسم بود کبار صغار و اوساط صغار و صغار صغار اما کبار صغار هر بعدی
بود که چون ثلثة امثال او را از ذو الاربع فصل کنند باقی کمتر از نقص ان بعد
کل و عشر و جزو من احد عشر کل و جزو من اثنی عشر کل و جزو من ثلثة عشر
نه شش چنانکه در شرفیه است چه کل و جزو من اربعة عشر و کل و جزو من خمسة
عشر از کبار صغار نهاده است و ان باطل است چه اربعة امثال هر یکی از
ایشان از ذو الاربع فصل میتوان کرد چنانکه در فصل بیان کنیم ان شاء الله
و اما اوساط صغار هر بعدی بود که چون اربعة امثال او را از ذو الاربع
فصل کنند باقی کمتر از ان بعد بود و ان سه بعد باشد کل و جزو من اربعة
عشر کل و جزو من خمسة عشر کل و جزو من ستة عشر چه خمسة امثال کل
و جزو من سبعة عشر و ما وراء ان از ذو الاربع فصل میتوان کرد و بواقی
را صغار صغریات و فضلات لحنی خوانند و مذهب دوم طریقه شیخ رئیس است
و او تعریف کبار لحنیات چنین کرده است که ان هر بعدی بود که چون ضعف او را
از ذو الاربع فصل کنند اگر امکان فصل بود هر دو نسبت از ان سه کانه اعظم بود
از باقی پس کبار لحنیات انکه ان هر بعدی باشد که چون ضعف او را از
ذو الاربع اسقاط کنند بقیتی بماند بیش از سقط و کم از ضعف سقط پس اوساط
لحنیات رتو او از کل و جزو من اربعة عشر بود تا کل و جزو من عشرین

ان هر بعدی بود که چون ضعف او را از ذو الاربع اسقاط کنند بقیتی بماند کم از سقط و اوساط لحنیات

وصغار لحنيات را بانكه ان بعدى كه چون ضعف او را از ذو الاربع فصل كنند
بقيتى بماند بيش از ضعف سقط و همين معانى را بعبارتى روشن ترا ايراد كنيم و گوييم
كبار لحنيات ابعادى بود از لحنيات كه اربعه امثال ان از ذو الاربع فصل نتوان كرد
و معلوم شد از مذهب اول كه اصغر ان كل و ربع است و اعظم ان كل و جزو من
ثلثة عشر و ازين جهت ده باشد و اوساط ابعادى كه اربعه امثال يا خمسه امثال
فصل توان كرد و سته امثال نتوان كرد و ان از كل و جزو من اربعة عشر بود تا كل
و جزو من عشرين بزمن ثمانيه و عشرين چنانكه در شرفيه است چه ان ماسد است
چه سته امثال كل و جزو من احد عشرين و ما وراء آن از ذو الاربع فصل نتوان كرد
و بواقى صغار كه مثل و سبع و مثل و تسعة استعمال كنند و بواقى صغار لحنيات
بود اما ابعاد لحنى نزد ارباب صناعت عمليه بود اعظم ان طنينى و اوسط
كل و جزو من ثلثة عشر و اصغر فضله از ان جهت كه الحان قوى از انها متالف
ميشود چنانكه عنقريب معلوم شود چه ابعاد لحنى يكديگر بسيار متشابه ميشوند در
مسموع پس مثل و ثمن را بدل اوساط لحنيات كه مثل و سبع و مثل و تسع است
استعمال كنند و مثل و جزو من ثلثة عشر را بدل كبار صغار و اوساط صغار و فضله را
بدل صغار صغار **فصل دهم** در انكه نغماتى كه مخارج ان از مطلق است تا نصف
وتر در جميع الحان مستغنى باشد از ساير نغم على اختلاف طبقاتها هرگاه
كه مسافتى كه ميان نغمه مطلق بود الا استماع و نغمه نصف است قسمت كنند
با جزا بسيار و بعد از ان نغم ان اجزا مبتدى از اثقل بود الا استماع افتد
چنان يابند كه نغم طبقات حدت زياده نگردد تا نغمه نصف و هيچ از انها

قايم مقام

قايم مقام نغمه از نغمات سابقه است و چون بنغمه نصف رسند چنان يابند
كه گويى نغمه مطلق است بعينه در كيفيت و ازين جهت اين بعد را بدايره تشبيه كرده اند
چه در ان منتهى و مبدا او منتهى با وى مشارك است و چون مسافتى كه ميان نغمه
نصف و نغمه ربع است همان قسمت كنند و از نغمه نصف بر ولا تجاوز كنند
چنان يابند كه نغمه هر جزوى ازين مسافت قايم مقام نظير اوست از
مسافت اول چنانكه نغمه نصف قايم مقام مطلق بود و هم برين ولا تا نغمه ربع
قايم مقام نصف افتد و هم برين قياس اگر مسافتى كه ميان نغمه ربع و ثمن است
همان نوع تقسيم كنند حال نغم بر وجه مذكور بود پس در تاليف الحان بنغمهايى
كه مخارج ان از مطلق بود يا نصف مستغنى بود از جميع باقى نغمه چه هر نغمه كه فرض
كنند از بعضها با انچه قايم مقام ان بود درين بعد توان يافت و بدين سبب
اين بعد را البعد الذى بالكل گويند يعنى الذى يحيط بكل النغم و ذو الكل نيز
معنى بود اما سائر نغم كه برين نغمات زيادت كنند چنانكه بعد ازين
روشن شود از جهت زينت و زيادت رونق الحان بود و ان اضافت
اختيارى بود بحسب اوضاع الالات و الحان از جهة قلت و كثرت متفاوت
باشد **مقالت سيم** از فن چهارم از جمله چهارم كه در علم رياضى است در
اضافت ابعاد بيكديگر و فصل بعضى از بعضى و تقسيم ان با اقسام متساوى
و استخراج ابعاد لحنى از ابعاد و نطقى و بيان اصول انواع جموع و ان مشتمل بر
ده فصل **فصل اول** در معنى اضافت و فصل و اقسام ان و كيفيت عمل
در هر قسمى اضافت بعد ببعد عبارت است از انكه طرف اثقل يكى را طرف احد

بعد دیگر سازند پس اگر اضافت از طرف حدت خواهند احد مضاف الیه را
اثقل مضاف سازند و اگر از طرف ثقل خواهند اثقل مضاف الیه را احد مضاف
و فصل بعد از بعد عبارت است از انکه نغمه در میان طرفین بعد آرند که نسبت
ان با یکی از دو طرف نسبت بعد مفصول بود پس اگر فصل از طرف حدت کنند
باید که نسبت وسط با طرف احد نسبت بعد مفصول بود و اگر از طرف ثقل خواهند
باید که نسبت طرف اثقل مفصول سنه با وسط بر نسبت مفصول بود و اضافت
بر دو گونه بود اضافت بعد بعدی مساوی و اضافت بعدی متفاضل
و اضافت یا عملی بود یا نظری عملی آن بود که مخارج نغمات که مطلوب بود در
الآت پیدا کنند چنانکه دستانها در اوتار و ثقب در ذوات النفخ و سخن
در قسم عملی بر اوتار مقصود است چه بیان مطالب از اوتار بسهولت دست دهد
یا انکه از انجا قیاس سایر الآت توان کرد و نظری انکه اقل اعداد در نسب
ان نغم متوالیا حاصل کنند اما طریقه اضافت عملی ان بود که مقدار وتر را با قسامی
مناسب اضافت قسمت کنند مثلا اگر خواهند که ذو الاربع را بذو الاربع اضافت
کنند از طرف حدت که فرض کنیم که وتر ا بعد ا ب از و ذو الاربع است
و ترم ب را ا ... ب ج د ... م چهار قسم متساوی کنند
و بر نهایت قسم اول از طرف ب رقم ه کنند که بعد ب ه ذو الاربع بود
و اگر خواهد که یک بار دیگر همین بعد را اضافت کنند و ترم ه را بچهار قسم متساوی
کنند و بر نهایت قسم اول ه رقم کنند که د ه ذو الاربع باشد و اگر اضافت
از طرف ثقل خواهند فرض کنیم که ج ر ذو الاربع است و طرف اثقل ج م را
رقم

ره قسم متساوی کنند و مثل یک قسم از ره ا فصل کنند و بر نهایت آن ب رقم کنند
که ب ه ذو الاربع بود و اگر خواهند که همین بعد را ازین طرف یکبار دیگر اضافت
کنند ب م را به قسم متساوی کنند و مساوی یک قسم از ب ا فصل کنند
و بر نهایت آن ه رقم کنند که ه ب ذو الاربع بود و هم برین قیاس چندانکه
خواهند و امکان بود بحسب طول و قصر وتر اضافت توان کرد و قانون
مطرد درین باب است که هرگاه که مخرج نغمه معین شود و خواهند که مخرج
نغمه دیگر بر نسبتی معلوم با نغمه اول بیرون آرند اقل دو عدد بر آن نسبت معلوم
حاصل کنند بشکل از مقاله ... اقلیدس پس اگر مخرج از طرف حدت
خواهند وتر نغمه معلوم را باحاد اعظم آن دو عدد قسمت کنند و از ان اقسام
بعدد تفاضل میان ان دو عدد و از مخرج نغمه معلوم را باحاد اعظم آن دو عدد قسمت
کنند و بعدد ان اقسام فصل کنند و بر نهایت آن نشان کنند که انجا مخرج مطلوب بود
و اگر از طرف ثقل خواهند وتر نغمه معلوم را باحاد اصغر ان دو عدد قسمت کنند
و بعدد تفاضل از ان اقسام بر وتر نغمه معلوم زیادت کنند اگر طول وتر
بدان وفا کند بر نهایت ان نشان کنند که مخرج مطلوب بود و اما طریقه
اضافت نظری این است که اگر اضافت بعد بمثل خود بود و ازید خواهند
بعد خواهند اقل دو عدد بران نسبت حاصل کنند پس هر دو طرف را تربیع
کنند یعنی در نفس خویش ضرب کنند و دو طرف سازند و سطح عددین را
اعنی ضرب یکی در دیگری واسطه مثلا در اضافت ذو الاربع بمثل خود اقل دو
عدد بران نسبت ۳ ۴ بود و مربع اول ۹ و مربع دوم ۱۶ او سطح هر دو

دوازده پس اعداد مطلوب چنین بود ۹ ۱۲ ۱۶ و روشن است که نسبت اعظم
با وسط ذو الاربع بود و همین نسبت اوسط با اصغر پس اگر خواهند که یکبار دیگر
اضافت کنند اقل آن دو عدد را اعنی ۳ در اعداد ثلثه ضرب کنند انگاه اعظم را
در اعظم ثلثه ضرب کنند و طرف اعظم سازند تا چنین شود ۲۷ ۳۶ ۴۸ ۶۴
و هم برین قیاس چندانکه خواهند اضافت توان کرد و اما اگر اضافت مطلوب
بعدی دیگر بود از جهت هر یکی اقل دو عدد بدان نسبت حاصل کنند و ببینند که
اضافت مطلوب از طرف حدت است یا ثقل اگر مطلوب از طرف حدت
بود اعظم مضاف را در اصغر مضاف الیه ضرب کنند و وسط سازند و اصغر مضاف
در اصغر مضاف الیه طرف اصغر و اعظم در اعظم طرف اعظم و اگر از طرف
ثقل باشد اصغر مضاف در اعظم مضاف الیه وسط باشد و مضروب اصغرین
طرف اصغر و مضروب اعظمین طرف اعظم مثلا خواستیم که مثل و ربع را
بمثل و سدس اضافت کنیم اقل دو عدد بر نسبت اول ۴ ۵ بود و بر نسبت
دوم ۶ ۷ مضروب اصغرین و اعظمین را اعنی ۲۴ ۳۵ طرفین ساختیم و وسط
در اضافت از طرف حدت مضروب اعظم مضاف در اصغر مضاف الیه اعنی ۳۰
و در طرف ثقل مضروب اصغر مضاف در اعظم مضاف الیه اعنی ۲۸ پس در اول
اعداد چنین بود ۲۴ ۳۰ ۳۵ و روشن است که اعظم مثل و سدس اوسط
است و اوسط مثل و ربع اصغر و مضاف از طرف حدت و در ثانی چنین
۲۴ ۲۸ ۳۵ و اعظم مثل و ربع اوسط است و اوسط مثل و سدس اصغر و مضاف
از طرف ثقل و اما فصل بعد از بعدی اعظم هم منقسم بود بعملی و نظری اما عملی

قانون

قانون مطرد که از پیش معلوم شد معلوم شود چه غایت این فصل تعیین مخرج
نغمه بود متوسط میان دو نغمه در حدت و ثقل که با حد الطرفین نسبت بعد مفصول
داشته باشد و چون مخرج طرفین معین بود و تعیین مخرج نغمه بر نسبت بعد
معلوم از طرف حدت یا ثقل بحسب آن قانون توان کرد و اما نظری
عبارت از آن باشد که در عدد از اعدادی که بر نسبت بعد مفصول منه باشند
طلب کنیم که در میان آن دو ثالثی توان یافت که با حدی الطرفین بر نسبت
مفصول بود و طریق این چنان بود که اقل دو عدد بر نسبت مفصول و همچنین
بر نسبت مفصول منه حاصل کنند پس اگر فصل از طرف حدت خواهند
طرفین مفصول منه را در اصغر مفصول ضرب کنند و طرفین سازند و مضروب
اصغر مفصول منه را در اعظم مفصول واسطه و اگر از طرف ثقل خواهند
طرفین مفصول منه را در اعظم مفصول ضرب کنند و طرفین سازند و مضروب
اصغر مفصول را در اعظم مفصول منه واسطه مثلا خواستیم که کل و سدس را
از کل و ربع فصل کنیم اقل اعداد بر نسبت ثانی ۴ و ۵ پس اگر فصل از
طرف حدت کنند مضروب ۴ در ۶ اعنی ۲۴ و ۳۵ طرفین باشد
و واسطه مضروب ۴ در ۷ و اعداد برین صورت ۲۴ ۲۸ ۳۵ و
ظاهر است که طرفین بر نسبت مثل و ربعست و واسطه با طرف احد بر نسبت
مثل و سدس و اگر فصل از طرف ثقل کنند مضروب ۴ و ۵ در ۷ و ۵ در
۶ اعنی ۲۸ و ۳۵ طرفین باشد و واسطه مضروب ۶ در ۵ برین صورت
۲۸ ۳۰ ۳۵ و ظاهر است که طرفین بر نسبت مثل و ربعست و اعظم

در ۶ و ۵ در ۶ اعنی ۲۴ ۳۰
و ۳۵ طرفین باشد و اوسط
مضروب

با وسط بر نسبت مثل و سدس وکاه باشد که این اعداد اقل اعداد بران نسبت نباشد و اعداد
مستخرج ازان مستخرج اقل اعداد بران نسبت باید کرد و چون صورت اول را با اقل اعداد
آرند چنین شود ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ و هرآینه چون عددی میان دو قطرت بعد واسطه
شود میان او و هر یکی ازان نسبتی بود و چون یکی نسبت بعد منفصل بود آن دیگر را
باقی خوانند و اطلاق باقی برین معنی و برانچه بماند از مقداری عظیم چون
مقداری صغیر ازو کم کنند باشتراک لفظی باشد و اگرچه اینجا نیز اعظم و اصغر
دو مقدارند که یکی را از دیگر نقصان میکنند و بیان این معنی است که تفریق جز
در کمیات متجانس تصور نتوان کرد و کمیات را چون باضافت در قدر اعتبار
کنند متجانس اشان باتحاد مضاف الیه بود و پس اگر گویند که مثل و ثلث آن چون
از مثل و نصف او فصل کنند باقی سدس او باشد معنی تفریق درست باشد
اما اگر گویند چون مثل و ثلث از مثل و نصف فصل کنند باقی مثل و ثمن بود
بان معنی درست نباشد ازان جهت که باقی که مضاف است ان قدرست
که بسبب فصل مانده است و نه مضاف الیه او همان که مثل و ثلث و مثل و نصف
باضافت باو بود بل معنی است که احد الطرفین را با واسطه این نسبت است چنانکه
گفته شد اما چون میان مخرج هر دو نغمه در وتر بنا بر موضع مشهور مساوی واقع
و مسافت بعد اصغر کمتر و در حالت فصل این مسافت بر طرف آن مسافت
منطبق از مسافت بعد اعظم جزوی باقی ماند که طرفین از مخرج بعد باقی باشد بدین
این بعد مشابه باقی باشد پس از ایجاز باقی خوانند و در حقیقت اضافت
ابعاد و ضرب نسبت و تفصیل قسمت آن و آنچه اسم باقی دارد و خارج قسمت اکنون

باید

باید دانست که چون ذو الاربع را از ذو الکل فصل کنند ذو الخمس بماند و چون از
ذو الخمس فصل کنند طنینی بماند و چون کل و ربع از ذو الخمس فصل کنند کل و خمس
ماند و چون کل و سدس از ذو الاربع فصل کنند کل و سبع ماند و تفاضل
در حد اول مستوفی بیاید ان شاء الله تعالی و چون از بحث فصل فارغ شدیم گاه
آن آمد که بدان وصل کنیم آنچه وعده داده بودیم که در فصل فصل بیان کنیم
اما آنکه کبار لحنیات منحصرات در کل و ربع و کل و خمس و کل و سدس ازین صور
شکانه معلوم شود

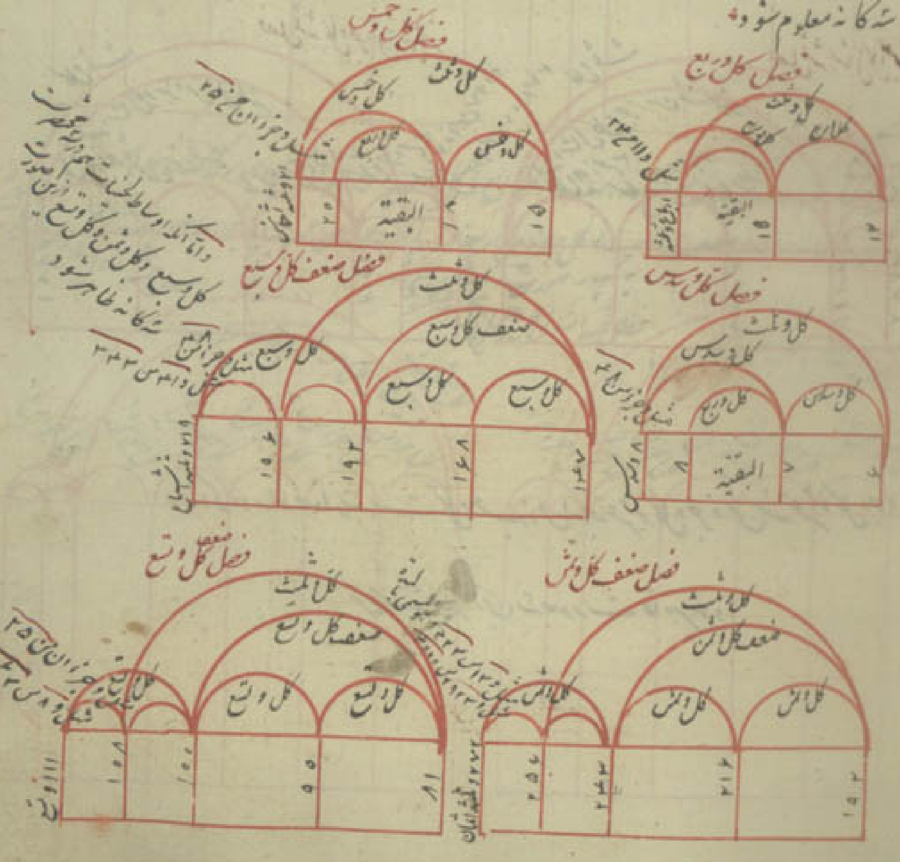

فصل اربعه اشکال کل وجزء من اربعه عشر

فصل اربعه اشکال کل وجزء من سبعه عشر

فصل اربعه اشکال کل وجزء من خمسه عشر

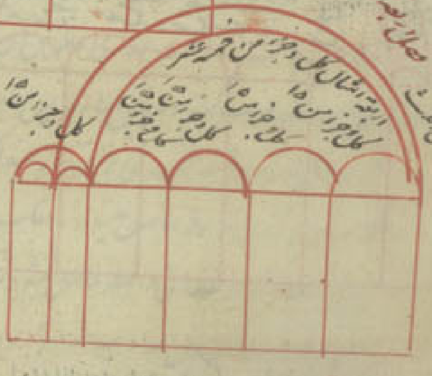

و اما انکه کبار لحنیات بر مذهب شیخ ده است از کل و ربع تا کل و جزء من ثلثه عشر ازین صور که نشسته معلوم میشود

و اما انکه اوساط نزد او هفت است از کل و جزء من اربعه عشر تا کل و جزء من عشرین ازین سه صورت آنچه

چهار صورت دیگر را تحسین میکرده

فصل خمسه اشکال کل وجزء من ثمانیه عشر

فصل خمسه اشکال کل وجزء من سبعه عشر

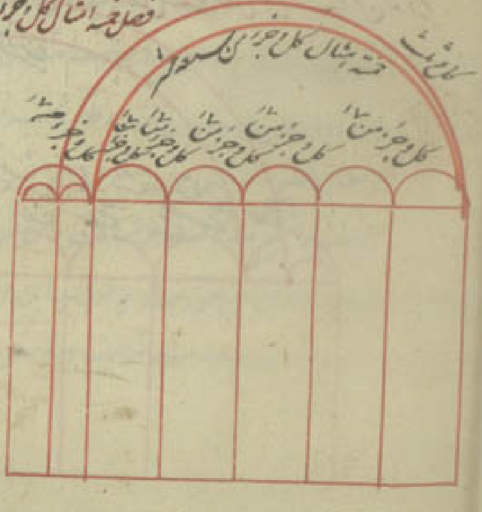

و اما انکه کبار صغار چهار است کل عشر و کل و جزء من احد عشر
و کل و جزء من اثنی عشر و کل و جزء من ثلثه عشر ازین صورت
سه گانه ظاهر و روشن شود

فصل ستة اشکال کل وجزء من احد عشر

فصل ستة اشکال کل وجزء من عشر

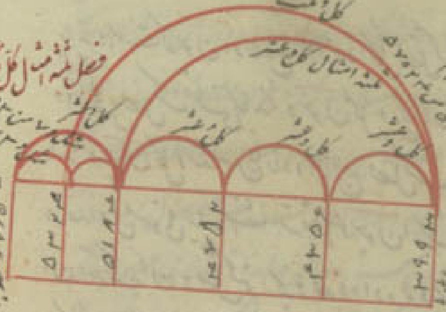

فصل ستة اشکال کل وجزء من ثلثه عشر

فصل ستة کل وجزء من اثنی عشر

و اما انکه اوساط صغار سه است کل و جزء من اربعه عشر و کل و جزء من خمسه عشر و کل و جزء
من ستة عشر ازین سه صورت ظاهر شود

فصل دوم در معنی تقسیم بعد باقسام متساوی وکیفیت عمل آن تقسیم بعد باقسام متساوی
هم عملی باشد وهم نظری اما عملی از بیان مستغنی است واما نظری عبارت بود
از تحصیل اعدادی که عدت آن از عدد اقسام یکی زیاده باشد با آنکه آن اعداد
متناسب باشند تناسب عددی وطریق آن بود که عدد اقسام را در طرفین
اقل اعداد بعد ضرب کنند وطرفین سازند پس تفاضل طرفین بعد را بر اقل آن دو طرف
که حاصل شده مرة بعد اخری می افزایند چندانکه مساوی طرف اعظم شود
که از هر افزودنی واسطه حاصل میشود وبالعکس از طرف اعظم نقصان میکنند تا
با صغر رسد که بهر نقصانی واسطه حاصل میشود مثلا خواستیم که کل وخمس را بچهار
قسم متساوی کنیم اقل اعداد بعد ۵ و ۶ بود هر دو را در چهار ضرب کردیم
۲۰ و ۲۴ آمد پس تفاضل را سه بار بر ۲۰ افزودیم ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ حاصل آمد
ونوبت چهارم ۲۴ شد پس اعداد مطلوب این آمد ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴
وبعد از آنکه در اقل اعداد اعتبار کنند چنین بود ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ وحاصل جزو
آنکه چون بعد کل وخمس کل را بچهار قسم متساوی کنند اقسام کل وعشر وکل وجزء
من ۱۲ وکل وجزء من ۱۲ وکل وجزء من ۱۳ حاصل شود ودرین شرح
که اطلاق تقسیم متساوی برین تقسیم وبر آنچه مشهور است باشتراک لفظ است بباید
دانست که تقسیم بعد باقسام متساوی بدان معنی که نسب حادثه همه مساوی
باشند درین فن مهجور است چه ارباب این فن را غرض از تقسیم تقسیم ابعاد کبار
شریف است با بعاد صغار شریف وروشن شد که ابعاد شریف مطلقا جمله بر نسبت

فصل خمسة امثال کل وجزء من تسعة عشر

فصل خمسة امثال کل وجزء من عشرین

واما آنکه ستة امثال کل وجزء من احد وعشرین از ذو الاربع فصل میتوان کرد ازین معلوم شود

فصل ستة امثال کل جزء من احد وعشرین

و مثل

اعداد متوالیه است و معلوم است که نسبت اعداد متوالیه بر نظم طبیعی جمله اصم بود از ان
روی که ایشان جذر نباشد چه اصم پیش محاسبان ان است که ان را جذر نباشد
و همچنین نسب ایشان چون ضعف و مثل و نصف و ثلث و هم چرا ایشان
نیز اصم اند هم باین معنی که جذر ندارد پس اگر ابعادی را که بران نسبت باشند
بمعنی دوم باقسام مساوی قسمت کنند همه ابعاد حادثه بر نسب اصم باشند
پس نسب عددی نبود و چون چنین باشد ملایم نباشد مثلا اگر ذو الاربع را
بدو بعد متساوی قسمت کنند لازم آید نسبت نغمه اول بنغمه دوم چون نسبت نغمه
دوم باشد بنغمه سیم پس مضروب نسبت اول در نسبت ثانی بل در نفس خویش
چه ایشان متساوی اند بعینه چون ذو الاربع باشد که نسبتی اصم است چه مثل
و ثلث را جذر نیست پس جذر او مثل کل واحده من النسبتین اصم باشد پس
نغمتین نسبت عددی نباشد و ملایم او نه اینست سبب عدول ازان تقسیم و
هرگاه که بعد مقسوم بر نسبت مثل و جزو بود جمله اقسام او نیز بر وجه قسمت مذکور
بر نسبت مثل و جزو باشد چنانکه ذو الکل را اگر تضعیف کنند چنین بود ۲
۳ ۴ اگر تثلیث چنین بود ۳ ۴ ۵ ۶ و اگر تربیع چنین بود ۴
۵ ۶ ۷ ۸ و ذو الخمس را اگر تضعیف کنند چنین بود ۴ ۵ ۶ و اگر تثلیث
چنین ۶ ۷ ۸ ۹ و علی هذا القیاس پس جمله اقسام شریف بود
اینست سبب عدول باین تقسیم **فصل سیم** در سبب اختیار تقسیم ذو الاربع
بابعاد لحنی از سایر ابعاد از مباحث گذشته روشن شد که در ترتیب

نغم تجری ابعاد ابعاد شریف واجب است و ابعاد عظام اشرف ابعاد است
و اگر در ترتیب نغم بر ابعاد عظام اقتصار نمایند اعمال بران نغم متعذر باشد
خصوصا بحلق که اشرف الات او است و نیز نسبت تکرار یک بعد را
بعینه با دوار استماع ان ملالت خیزد پس بنسبت احتراز ازین دو محذور استاد جهان
کردند که ابعاد صغار تقسیم کنند تا چون در حالت تلحین ابعاد عظام را از تالیف
ابعاد صغار اخراج کنند صعوبت استعمالات کمتر بود و قبایحات ملایمات بیشتر
و چون محافظت ابعاد عظام و اوساط لازمست و معلوم شد که ذو الکل
مرکب است از ذو الخمس و ذو الاربع و ذو الخمس مرکب از ذو الاربع و طنینی ابعاد ملائمین
لحنی پس هرگاه که ذو الاربع را باقسامی که ممکن بود قسمت کنند و انگاه طنینی را
بان اضافت کنند انواع تقسیمات ذو الخمس الا باشد حاصل شود و چون
ذو الاربعی دیگر را با آن اضافت کنند انواع تقسیمات ذو الکل حاصل شود و
و در استخراج اقسام ابعاد با ستقرا استقرا اقسام بعد اصغر ایشان ترا استخراج
اقسام اعظم بود بنا برین مقدمه بنیاد سخن درین باب بر تقسیم ذو الاربع نهادیم

فصل چهارم در تقسیم ذو الاربع و اسامی اقسام ان اجمالا تقسیم این بعد را یا
بر قسم کنند جز در یک صورت که چهار قسم کنند چنانکه مبین شود از جهت انکه
طباع را با وساط لحنیات چون کل و سبع و کل و ثمن و کل و تسع تشوقی زیادت
بود و از اکثر تقاسیم از یکی ازان خالی نماند و چون بعدی ازان باشد اگر
اگر باقی را سه قسم کنند یکی قسم باد و یا هر سه بسبب صغر متنافر باشد و چون

این معنی را باستقرا معلوم کرده اند بر نسبه بعد اقتصار مینمایند و ازا جنس خوانند که چون
میکوییم که اعظم این ابعاد ثلثه اگر اعظم بود واز مجموع ان دو دیکر ازا جنس لین خوانند
و ملایمت ان ضعیف باشد و ان اجناسی بود که اعظم ابعاد ان کل و ربع یا کل
و خمس یا کل و سدس بود و اول را جنس واسم خوانند و ان اضعف اجناس بود ٭
و را اسم ازان کویند که تاثیر ان در باب ملایمت چون تاثیر اسم نقاش بود در تصویر
و دوم را جنس لونی و این ملایمتر بود و مشابهت رنک امیزی باشد در تصاویر
و سیم را ناظم و این ملایمتری همه بود و بمشابهت صورت که بجز نظام هیئت
یافته باشد و اگر اصغر بود جنس قوی خوانند و ملایمت ان تام بود سوال اگر
کویند چرا نکفتی که و اگر اعظم نباشد جنس قوی خوانند تا انکه اعظم مساوی
ان دو دیکر باشد داخل شدی چنانکه در شرفیه کفته است که و ان لم یکن الاعظم
فهو الجنس القوی جواب بجهة انکه متساویان درین فن مهجور است چنانکه در فصل دوم
بیان کرده شد پس اگر ذو الاربع را سه قسم کنند که یک قسم مساوی ان دو قسم
دیکر باشد نسبت نغمتین نسبت عددی نباشد و ملایم نیافتد پس اعظم اقسام ابعاد
بحسب این فن و استعمال یا اعظم باشد از مجموع ان دو دیکر یا اصغر ازان ٭
و چون ابعاد جنس باسرها متفاضل باشد اگر اعظم وسط بود ازا غیر منتظم خوانند
چه انتقال باشد از شیبی بفرازی و از فرازی بشیبی بخلاف انکه اگر در طرف
بود چه انتقال بود از شیبی بفرازی بتدریج یا از فرازی بشیبی بتدریج و ازین
جهت او را منتظم خوانند ٭ و در منتظم اگر اعظم اصغرین در وسط بود ازا منتظم متا

خوانند

خوانند بسبب متالیا و عظیم و اگر در طرف بود منتظم غیر متالی نسبت توسط صغیرین العظمین ٭
و در هر یکی از متالیا و غیر متالیا اعظم ابعاد در طرف حدت بود یا ثقل و در غیر منتظم
اصغر اصغرین در طرف حدت بود یا ثقل پس اصناف شش بود ٭ و اگر این
ابعاد و متماثل باشند اصناف سه بود و ما اعظم ثلثه را ا رقم نهادیم و اوسط را — ابعاد
ب و اصغر را ج ٭ و چون منتظم از غیر منتظم و متالیا از غیر متالیا شریفترست در
ولاء اصناف این معنی مرعی افتاد و همچنین در هر قسمی از متالیا و غیر ان صنفی که
اعظم ابعاد ان در طرف ثقل است بر مقابل ان تقدیم افتاد ٭ و بعد ازا
باستخراج اجناس چنانکه طریقه ارباب صناعت نظریست مشغول شویم و اگر
حصر ان متعذرست اما هر چه بطریق استقرا بان توان رسید یاد کنیم ٭ و پیش از
شروع مقدمه که آن مطالب بران موقوفست ایراد کنیم و آن مشتمل بر دو بحث است
بحث اول در اضافت ابعاد بیکدیکر بطریق نظری چون بحث از دو باشد و تحصیل
اعداد ان بوجهی که ازان کمتر ممکن نبود و ترتیب ابعاد در طرف حدت
و ثقل چنانکه فرض کنند هر چند از بحث سابق اضافت بعد ببعدی دیکر معلوم شد
بان طریق شاید که در اقل اعداد نیاید ٭ چنانکه اگر خواهند که بان طریق مثل و ثمن را
بمثل و ثلث اضافت مضاف الیه را برین صورت نهند ۳ ۴ ٭ و مضاف را — کنند
برین صورت ۸ ۹ ٭ پس اعظم مضاف را در اعظم مضاف الیه ضرب کنند حاصل
۳۶ بود ٭ و ان طرف ثقل است و اصغر مضاف را در اصغر مضاف الیه حاصل
۲۴ بود و آن طرف احدست ٭ پس اگر اضافت از طرف ثقل مطلوب بود اعظم
بعد اعظم را در اصغر اصغر ضرب کنند واسطه ۳۲ بود ٭ و اگر از طرف حدت

مطلوب بود اصغر اعظم را در اعظم اصغر ضرب کنند واسطه ۲۴ بود پس در
اول اعداد چنین بود ۳۶ ۳۲ ۳۴ ۲ بود در دوم ۳۶ ۲۷ ۲۴ ۲ و علی
التقدیرین نسبت در اقل از آن توان یافت چنانکه نسبت اول در ۹
۶ و نسبت ثانی در ۲۲ ۹ ۱۰ پس اگر خواهند که در اقل اعداد وضع کنند یا
بعد از عمل تحصیل اقل اعداد بر آن نسبت کنند شکل سی و سیم از مقاله هشتم
از کتاب اقلیدس باین وجه که یاد کرده آید هرگاه که بعدی بعدی اضافت
کنند یا چند بعد بیکدیگر حدود آنها را در اقل اعداد وضع کنند در یک سطر چنانکه
اطراف صغار و عظام همه از جهت یمین باشند یا از جهت یسار و هر بعدی را
که خواهند که از طرف ثقل دیگری بود بر دو لا از طرف اعظم اندکی نهند و حدت
برهمین قیاس بعد از آن اعداد را بشکل چهارم از مقاله هشتم از کتاب اقلیدس
استخراج کنند مثلا خواستیم که کل و ربع و کل و جزء من ثمنین و کل و جزء من
احد و ثمنین بیکدیگر اضافت کنیم چنانکه کل و ربع در طرف ثقل افتد و ثانی
در وسط و ثالث در طرف حدت حدود ابعاد را برین ترتیب وضع کنیم
۴ ۳ ۳۲ ۳۰ ۳۱ ۳۰ ۴۹ ۵ پس اقل عددی که بعد و اعظم ثالث و اصغر
ثانی بود حاصل کردیم و آن ۴۸۰ بود و مقسوم او را بر اعظم ثالث اعنی
۱۵ در اصغر ثالث ضرب کردیم ۴۶۵ آید و آن طرف احد بود و همچنین
مقسوم او را بر اصغر ثانی اعنی ۱۶ در اعظم ثانی ضرب کردیم ۴۹۶ پس
اقل ثلثه بر نسبت دو بعد ثالث و ثانی بر ترتیب مذکور این باشد ۴۶۵
۴۸۰ ۴۹۶ دیگر اقل عددی که بعد و اعظم این ثلثه و اصغر بعد

اول

اول بود حاصل کردیم و آن نقش همان اعظم بود پس او را بر اصغر اول قسمت کردیم
و حاصل را اعنی ۱۲۳ در طرف اعظم بعد اول ضرب کردیم ۵۲۳ اعداد این
طرف اثقل است و هم او را بر اعظم ثلثه قسمت کردیم و حاصل را اعنی ۱ در آن
و ثانی ثلثه ضرب کردیم حاصل همان اول و ثانی بود پس اعداد این ابعاد بر ترتیب
مذکور چنین بود ۴۶۵ ۴۸۰ ۴۹۶ ۵۲۳ و اگر در همین مثال خواهیم که
ثانی در طرف احد بود و ثالث در وسط و اول در طرف اثقل حدود ابعاد
چنین وضع کنیم ۳۰ ۳۱ ۳۱ ۳۲ ۳۴ ۵ پس اقل عددی که بعد و اعظم ثانی
و اصغر ثالث بود حاصل کنیم و آن هم ۳۱ بود حاصل قسمت او بر هر یکی از
دو ضلع ۱ و مضروب آن در هر یکی از اصغر ثانی و اعظم ثالث نقش مضروب
فیه باشد پس اقل ثلثه بر نسبت بعدین ثانی و ثالث ۳۰ ۳۱ ۳۲ بود
بعد از آن اقل بعد و دی مر اعظم این ثلثه را و اصغر بعد اول را طلب کردیم
نقش اعظم ثلثه بود پس مقسوم اعظم را بر اصغر اول اعنی ۳۴ طرف اثقل بود
و اعداد چنین ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۴ و هم برین قیاس کنند اگر ابعاد بیش
از سه بود بحث دویم هرگاه که بعدی اصغر از بعدی اعظم فصل کنند و باقی را
سه قسم متساوی کنند و دو قسم را از آن سه گانه که تالی مفصول باشند یکی
انقسام بعد اعظم بر سه قسم بر دو نوع تواند بود بسبب فصل از طرف حدت و ثقل
و ما در مثال اگر این معنی را بیان کنیم گوییم هرگاه که کل و ربع را مثلا از ذو الاربع فصل
کنیم باقی کل و جزء من خمسة عشر بود پس اگر فصل از طرف ثقل بود اعداد چنین باشند
۱۵ ۱۶ ۱۶ و اگر از طرف حدت بود اعداد چنین باشند ۱۲ ۱۵ ۱۶ پس در

صورت اول چون باقی را سه قسم کنیم اقسام چنین بود ٥٤ ٣٦ ٤٧ ٣٤ ٥٠ ٣٤

وچون دو قسم که مالی مفصولست یکی سازیم چنین بود ٥٤ ٣٦ ٣٤ ٣٤ ٦٠ پس

ذو الاربع بر چهار بعد منقسم شود کل و ربع کل و جزو من ثلثة و عشرین و کل و جزو

من خمسة واربعین و اگر در صورت ثانیه باقی را سه قسم کنیم اقسام چنین شود ٣٦ ٥٤

٣٤ ٤٧ ٣٤ ٥٠ پس چون دو قسم که مالی مفصولست یکی سازیم چنین شود

٣٦ ٥٤ ٣٤ ٤٧ ٤٣ پس ذو الاربع برین سه بعد منقسم شود کل و ربع

کل و جزو من سبعة واربعین و ظاهرست که نوع اقسام دوم غیر نوع اقسام

اول است فصل پنجم در تقسیم ذو الاربع بر سه قسم بر سبیل تفضیل از ابعاد کبار

لحنیات اعظم بعدی که فصل آن از ذو الاربع ممکن است کل و ربع بود و چون آن را

فصل کنند کل و جزو من خمسة عشر بماند پس اگر این باقی را بدو قسم متساوی

کنند ابعاد کل و ربع کل و جزو من ثمنین کل و جزو من احد و ثمنین باشد و آن در جدول ثبت افتاد

و اصناف

عدد الاصناف	الاعداد	البعد الاول	الاعداد	البعد الثاني	الاعداد	البعد الثالث	الاعداد	القاب الاصناف		الابعاد العظمى الحاصلة من الاضافة
الاول ا ب ح	[illegible]	كل وربع كل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible] كل وجزء من [illegible]
الثاني ح ب ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ا ح كل وجزء [illegible]
الثالث ا ح ب	[illegible]	كل وربع كل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible] كل وجزء [illegible]
الرابع ب ح ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		ا ح كل وجزء [illegible]
الخامس ب ا ح	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]		
السادس ح ا ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل وربع كل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

واگر بعد باقی سه قسم متساوی کنند و دو قسم متساوی را از آن اقسام که منفصل

متصل بود یکی سازند اگر فصل از طرف حدت بود ابعاد ثلثه کل و ربع کل و جزو

آن من خمسة واربعین کل و جزو من سبعة واربعین بود و چون بعد اوسط

متنافرست این تقسیم مهجور شد و اگر فصل از طرف ثقل بود ابعاد سه گانه

کل و ربع کل و جزو من ثلثة و عشرین کل و جزو من خمسة واربعین باشند

و اصناف آن بدین گونه بود که در جدول موضوع است

عدد الاصناف	البعد	الاعداد	البعد	الاعداد	البعد	الاعداد	القاب الاصناف	الاعداد	الابعاد العظمى الحاصلة من الاضافة
الاول ا ب ح	كل وربع كل	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] كل وجزء [illegible]
الثاني ح ب ا	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل وربع كل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا ح كل وجزء [illegible]
الثالث ا ح ب	كل وربع كل	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] كل وجزء [illegible]
الرابع ب ح ا	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل وربع كل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا ح كل وجزء [illegible]
الخامس ب ا ح	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل وربع كل	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
السادس ح ا ب	كل جزء من [illegible]	[illegible]	كل وربع كل	[illegible]	كل جزء من [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

واگر کل و خمس را فصل کنند و باقی را که کل و تبع است بدو قسم متساوی
ابعاد کل و خمس و کل و جزو من ثمانیه عشر کل و جزو من تسعه عشر شود و اصناف ان برین ترتیب که ثبت شد

عدد الاصناف		الاول		الثانی		الثالث		القاب الاصناف	المتفق من الاصناف
الاول ا—ح	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من [illegible]	[illegible]	کل و جزو من ۱۵	[illegible]	منتظم متباین	ب—د کل و تبع
الثانی ح—ا	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من ۱۹	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	منتظم متبادل	ا ح کل و تبع
الثالث ا ح—	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من ۱۹	[illegible]	کل و جزو من ۱۵	[illegible]	منتظم متباین	ب—د کل و تبع
الرابع ب—ا	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من ۱۹	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	منتظم متبادل	ا ح کل و تبع
الخامس ب—ا ح	[illegible]	کل و جزو من ۱۹	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من ۱۵	[illegible]	غیر منتظم	
السادس ح ا ب	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	غیر منتظم	

واگر باقی را بسه قسم متساوی کنند و دو از ان که بمفصول متصل بود یکی سازند اگر
فصل از طرف ثقل بود ابعاد کل و خمس کل و جزو ان من سبعه و عشرین کل
و جزو ان من تسعه و عشرین باشند و بسبب مذکور این تقسیم نیز مهجور شد

وا ک

واگر فصل از طرف حدت بود ابعاد کل و خمس کل و جزو من سبعه
و عشرین بود و اصناف ان برین وجه که موضوع است

عدد الاصناف		الاول		الثانی		الثالث		القاب الاصناف	المنفصل من الاصناف
الاول ا—ح	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من [illegible]	[illegible]	کل و جزو من [illegible]	[illegible]	منتظم متباین	ب—ه کل و تبع
الثانی ح—ا	[illegible]	کل و جزو من ۲۷	[illegible]	کل و جزو من [illegible]	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	منتظم متبادل	ا ح کل و تبع
الثالث ا ح—	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من ۲۶	[illegible]	کل و جزو من [illegible]	[illegible]	منتظم متباین	ب—د کل و تبع
الرابع ب—ا	[illegible]	کل و جزو من ۱۳	[illegible]	کل و جزو من ۲۶	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	منتظم متبادل	ا ح کل و تبع
الخامس ب—ا ح	[illegible]	کل و جزو من ۱۴	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من [illegible]	[illegible]	غیر منتظم	
السادس ح ا ب	[illegible]	کل و جزو من ۲۷	[illegible]	کل و خمس کل	[illegible]	کل و جزو من [illegible]	[illegible]	غیر منتظم	

واگر کل و سدس فصل کنند و باقی را که کل و سبع باشد بدو قسم متساوی
کنند ابعاد کل و سدس کل و جزو من اربعه عشر کل و جزو من خمسه
عشر باشند و اصناف برین وجه که مرتب است

عدد الاصناف	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	[illegible]	[illegible]
الاول ا ـ ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کل و جزء من ١٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثانی ا ـ ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کل و سدس کل	[illegible]	[illegible]	ا ج کل [illegible]
الثالث ج ـ ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کل و جزء من	[illegible]	[illegible]	ـ ج کل [illegible]
الرابع ـ ج ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کل و سدس کل	[illegible]	[illegible]	ا ج کل [illegible]
الخامس ـ ا ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کل و جزء من ١٥	[illegible]	[illegible]	ا ج کل [illegible]
السادس ج ا ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کل و جزء من ١٤	[illegible]	[illegible]	ـ ج کل [illegible]

عدد الاصناف	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	[illegible]	[illegible]
الاول ا ـ ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ـ ج کل و سبع
الثانی ج ـ ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا ج کل و سبع
الثالث ا ج ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ـ ج کل [illegible]
الرابع ـ ج ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا ج کل [illegible]
الخامس ـ ا ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
السادس ج ا ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

واگر باقی را به قسم متساوی کنند و دو قسم را یکی سازند اگر فصل از طرف حدت
بود ابعاد کل و سدس کل و جزء من احد و عشرین کل و جزء و من ثمنة و عشرین
بود و نسبت مذکوره مهجور و اگر از طرف ثقل بود ابعاد کل و سدس و جزء من احد
عشر کل و جزء و من احد و عشرین بود و اصناف برین وجه که در جدول است

عدد الاصناف	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	انتقال الابعاد		[illegible]
الاول ا ـ ج	[illegible]	کل و سبع کل	[illegible]	کل و جزء من ١٢	[illegible]	کل و جزء من ١٣	[illegible]	منتظم متتالیا		ـ ج کل و سدس
الثانی ج ـ ا	[illegible]	کل و جزء من ١٣	[illegible]	کل و جزء من ١٤	[illegible]	کل و سبع کل	[illegible]	منتظم متتالیا		ا ج کل و سدس
الثالث ا ج ـ	[illegible]	کل و سبع کل	[illegible]	کل و جزء من ١٣	[illegible]	کل و جزء من ١٤	[illegible]	منتظم غیر متتالیا		ـ ج کل و سدس
الرابع ـ ج ا	[illegible]	کل و جزء من ١٢	[illegible]	کل و جزء من ١٣	[illegible]	کل و سبع کل	[illegible]	غیر منتظم متتالیا		ا ج کل و سدس
الخامس ـ ا ج	[illegible]	کل و جزء من ١٢	[illegible]	کل و سبع کل	[illegible]	کل و جزء من ١٣	[illegible]	غیر منتظم		
السادس ج ا ـ	[illegible]	کل و جزء من ١٣	[illegible]	کل و سبع کل	[illegible]	کل و جزء من ١٢	[illegible]	غیر منتظم		

و اگر کل و سبع فصل کنند و باقی را که کل و سدس است دو قسم کنند ابعاد کل و
سبع کل جزء و من اثنی عشر کل و جزء و من ثمنة عشر باشند و این اول جناس
قویست و او را غیر المتصل اول گویند و اصناف آن چنانکه در جدول است

عدد الانواع	الاعداد ا	الابعاد	الاعداد ا	الابعاد	الاعداد ح	الابعاد	الاعداد	الابعاد الاضافية	العظمى الحادثة من الاضافة
الاول اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	یه کل وسدس
الثاني اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح کل وسدس
الثالث اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	یه کل وسدس
الرابع اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح کل وسدس
الخامس اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
السادس اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

واگر باقی را بر سه قسم کنند و دو را یکی سازند اگر فضل از طرف ثقل باشد
ابعاد کل وسبع باشد و کل وجزو من ثمانیة عشر و کل وجزان من سبعة عشر
ومهجور باشد وایراد ان از منفعت خالی هرچند در شرفیه موضوعست واگر
از طرف حدت باشد ابعاد کل وسبع کل وتسع کل وجزو من عشرین باشد
واین جنس منفصل اضعف خوانند چنانکه بعد ازین بیاید ان شاء الله تعالی واگر کل وثمن
فضل کنند وباقی را که کل وخمسه اجزا من سبعة وعشرین بود بدو قسم کنند ابعاد
کل وثمن کل وخمسه اجزا من اربعة وخمسین کل وخمسه اجزا من تسعة وخمسین بود

واز

واز غیر المتصل ثانی گویند وآن نیز مهجورست ودر ایراد آن فایده نبود
اگرچه در شرفیه مذکورست ❊ واگر باقی را بر سه قسم کنند ودو را یکی سازند
اگر فضل از طرف ثقل بود ابعاد کل وثمن کل وخمسه اجزا من ثلثة واربعین
کل وخمسه اجزا من احد وثمانین بود واگر از طرف حدت بود ابعاد کل
وثمن کل وعشره اجزا من احد وثمانین کل وخمسه اجزا من احد وتسعین
باشد وهر دو مهجور وایراد ایشان بی فایده واگرچه در شرفیه اول ایراد
کرده است واگر کل وتسع فضل کنند وباقی را که کل وخمس است دو قسم
کنند ابعاد کل وتسع کل وعشر کل وجزو من احد عشر بود واز غیر المتصل ثالث
خوانند وچون این بعینه متصل ثالث است چنانکه بعد ازین بیاید ایراد ان درین
موضع وتسمیه بغیر المتصل از تناسب بغایت دورست ❊ واگر باقی را بر سه قسم
کنند ودو را یکی سازند اگر فضل از طرف حدت باشد ابعاد کل وتسع
کل وجزان من خمسة عشر کل وجزو من سبعة عشر بود ومهجور باشد واگر
از طرف ثقل بود اقسام کل وتسع کل وثمن کل وجزو من خمسة عشر بود
وچون این چنین بعینه متصل اوسط است چنانکه بعد ازین بیاید تسمیه آن
بغیر المتصل نامناسب بود وایراد آن درین موضع از قاعده ترتیب دورست
واگر در نسبت بعد متماثل فضل کنند وباقی را ثلث سازند اجزا ذو التضعیف خوانند
واز این نوع اجناس قوی سه جنس بود اول آنکه ضعف کل وسبع فضل
کنند وباقی کل وجزو من عشرة واربعین بود واز القوی ذو الضعف
الاول خوانند واصناف آن سه بود چنانکه مثبت است

عدد الاصناف	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	نسبة الاضافة	العظمى الحادثة من الاضافة
الاول ١١—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	— ٨ كل و سدس
الثاني ١—١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢ كل و سدس — ٨ كل و سدس
الثالث ١١—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢ كل و سدس

دوم آنکه ضعف کل و ثمن فصل کنند و باقی بعد بعه بود اعنی کل و ثلثه عشر جزو من مایتین
و ثلثه و اربعین و ابرا ذو المدتین و ذو التضعیف الثانی خوانند و هر چند بعه او بغایت
ملایمت اما چون در مسموع میان او و میان کل و جزء من تسعة عشر یک کل
جزو من ثمنه عشر تمیز نبود از ان جهت ملایم نشود و اصناف آن این است

عدد الاصناف	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	نسبة الاضافة	العظمى الحادثة من الاضافة
الاول	[illegible]	كل و ثمن كل	[illegible]	كل و ثمن كل	[illegible]	كل و ٣٠ من ٢٤٣	[illegible]	[illegible]	
الثاني	[illegible]	كل و ثمن كل	[illegible]	كل و ١٣٠ من ٢٤٣	[illegible]	كل و ثمن كل	[illegible]	[illegible]	
الثالث	[illegible]	كل و ١٣ من ٢٤٣	[illegible]	كل و ثمن كل	[illegible]	كل و ثمن كل	[illegible]	[illegible]	

سیم آنکه ضعف کل و تسعه فصل کنند و باقی کل و سته اجزا من خمسه و سبعین
بود و ابرا ذو التضعیف الثالث خوانند و درین جنس نیز باقی اگر چه ملایم نیست
اما در مسموع چون میان او و میان کل و جزء من خمسة عشر تمیز نبود ملایم بود و اصناف آن

عدد الاصناف	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	الابعاد	الاعداد	نسبة الاضافة	العظمى الحادثة من الاضافة
الاول ١١—	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	— ٨ كل و خمس
الثاني ١—١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢ كل و خمس — ٨ كل و خمس
الثالث —١١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢ كل و خمس

واگر در بعد متوالی الحنیات فصل کنند و باقی را ثالث سازند این جنس متصل گویند و وی
ان هم سه نوع بود اول آنکه بعد کل و سبع و کل و ثمن فصل کنند و باقی کل و جزو
من سبعه و عشرین بود و ابرا متصل اول گویند و اصناف آن این است

عدد الاصناف	الاوتار	الابعاد	الاوتار	الابعاد	الاوتار	الابعاد	الاوتار	القاب الاصناف	العظمی الحادثه من الاضافه	
الاول ا-ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	به	كل و سدس
الثانی ح-ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح	كل و سدس
الثالث ا-ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	به	كل و سدس
الرابع [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح	كل و سدس
الخامس اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
السادس [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

دوم آنکه بعد کل و ثمن و کل و تسع فضل کنند و باقی کل و جزو من خمسة عشر بود و از اجزا متصل
اوسط گویند و آن بعینه نوع دوم از غیر المتصل ثالث و اضافش است

عدد الاصناف	الاوتار	الابعاد	الاوتار	الابعاد	الاوتار	الابعاد	الاوتار	القاب الاصناف	العظمی الحادثه من الاضافه	
الاول ا-ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح	كل و ربع
الثانی ح-ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	به	كل و ربع
الثالث ا-ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح	كل و خمس
الرابع [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	به	كل و خمس
الخامس [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غیر منتظم	اح / به	كل و ربع / كل و خمس
السادس ح-ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غیر منتظم	اح / به	كل و خمس / كل و ربع

سیم آنکه بعد کل و تسع و کل و عشر فضل کنند و باقی کل و جزو من احد عشر بود و از اجزا
متصل ثالث و اضافش است و این بعینه نوع اول است از غیر متصل ثالث ::

عدد الاصناف	الاوتار	الابعاد	الاوتار	الابعاد	الاوتار	الابعاد	الاوتار	القاب الاصناف	العظمی الحادثه من الاضافه	
الاول ا-ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	به	كل و خمس
الثانی ح-ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح	كل و خمس
الثالث ا-ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	به	كل و خمس
الرابع [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اح	كل و خمس
الخامس اح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غیر منتظم		
السادس ح-ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غیر منتظم		

واکر دو بعد غیر متوالی بجای یک نسبت فصل کنند و باقی را ثالث سازند انرا متصل خوانند و قوی او هم نه جنس بود اول انکه کل وسبع و کل وتسع فصل کنند و باقی کل وجزو من عشرین بود وانرا منفصل ضعف خوانند و در اوایل جداول اشارة بدین فرق درمیان جنس بود

عدد الاصناف		الابعاد		الابعاد		الابعاد		القاب الاصناف	العظمى الحادة	من الاضافة
الاول ا ـ ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ـ ـه	کل وسدس
الثاني ح ا ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا ح ا	کل وسدس
الثالث ا ح ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ـ ـه	کل وسدس
الرابع ـ ح ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ا	کل وسدس
الخامس ح ا ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ـ ـه	کل وخمس
السادس ح ا ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ا	کل وخمس

دوم انکه کل وثمن و کل وعشر فصل کنند و باقی کل وثلاثة وعشرون جزو باشد من مایتین وسبعة وتسعین وانرا منفصل معتدل خوانند و بعد باقی اکرچه ملایم نیست اما چون در مسموع از کل وجزو من ثلثة عشر متمیز نشود ازان جهت ملایم نمود و اصناف اینست

عدد الاصناف		الابعاد		الابعاد		الابعاد		القاب الاصناف	العظمى الحادة من الاضافة
الاول ا ـ ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
الثاني ح ـ ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
الثالث ا ح ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
الرابع ـ ح ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
الخامس ح ا ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
السادس ح ا ـ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

واگر کل وتسع وکل وجزو من احد عشر فصل کنند باقی کل وعشر بود وجنس این
جنس متصل ثالث شود بعینه

فصل ششم در تقسیم ذو الاربع بچهار قسم بعد ذو الاربع را بچند نوع از قسمت بچهار بعد
منقسم میتوان کرد بر خلاف قیاس

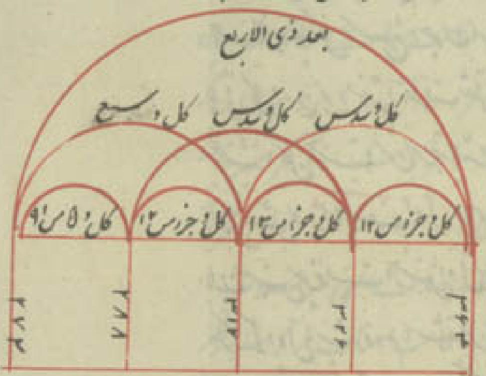

لکن مناسب ترین آن تقسیمات دو نوع بود
نوع اول آنکه کل وجزو من اثنی عشر
الا فصل کنند بعد از آن کل وجزو من
ثلثه عشر بعد از آن کل وجزو من اثنی عشر
که باقی ماند کل وجزء اجزا من احد وستین برین
صورت وظاهر است که نغمه اطراف با هم ونسبت
کل وسدس بود وثانی با رابع همچنین باشد با طرف احد بر نسبت کل وسبع بود وثانی

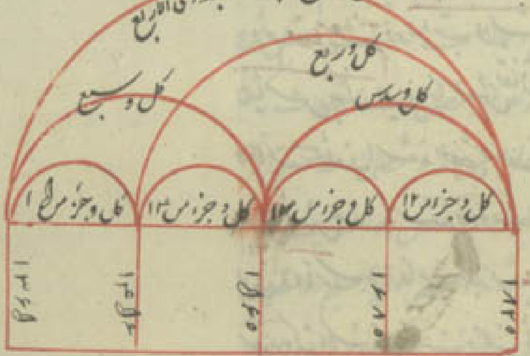

دوم آنکه این بعد را با بعاد کل وجزو من
اثنی عشر کل وجزو من ثلثه عشر کل وجزو
من اربعة عشر کل وجزو من خمسة عشر قسمت
کنند برین صورت واین جنس مبت و
چهار صنف بود چه حاصل ضرب چهار
است واگاه دو در دو وصنف اول
آنکه ابعادش بر ترتیب مذکور بود

اعظم در طرف و سایر ابعاد در وی الا یا اصغر منتهی شود در طرف احد چنانکه موصوفست و این
صنف ملایم بود و بغایت مشهور و اصناف دیگر غیر مستعمل و ضعیف الاتفاق و در روشن
شد که بعضی اثقل را با سیم نسبت کل و سدس بود و با چهارم کل و ربع و سیم را با ظهر
حد نسبت کل و سبع و چون این جنس کل و جزء من خمسة عشر اقرار کنند
باقی کل و ربع بود منقسم از طرف ثقل بکل و جزء من اثنی عشر و کل و جزء من ثلثة
عشر و کل و جزء من اربعة عشر و این نیز جنس بود مشهور کثیر الاستعمال و اصناف
او شش بود؛ اما صنف اول ملایم ترین اصناف بود برین صورت؛ و چون

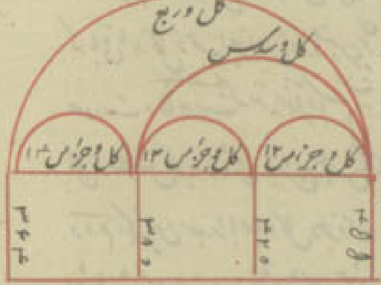

این جنس جزویست از جنس اول پس
هر که اول باشد دوم باشد من غیر
عکس و بعضی از متاخران اول را جنس
اول مفرد میگویند و دوم را جنس مفرد
دوم **فصل هفتم** در مراتب ملایمت
اجناس مذکور این اجناس در اتفاق
و ملایمت مختلف باشند بعضی ضعیف الاتفاق باشند مانند انواع جنس لین و این
سی و شش صنف باشند و اقرب انها بملایمت جنس ناظم بود و اقرب بشاذ
لونی و اما راسم در غایت بعد بود؛ اما از اجناس قوی گفته اند که جنس اول
مشهور و کثیر الاستعمال است و همچنین ثانی با خامس و اما سادس متوسط الاتفاق
بود و اما اجناس سه گانه ذو التضعیف با صنافش ملایم و کثیر الاستعمال باشند

وهمچنین

وهمچنین متصلات؛ و اما اجناس قوی منفصل ضعیف الاتفاق باشند بنسبت
با اجناس قوی و متوسط بنسبت با اجناس لین **فصل هشتم** در سبب انکه بعضی
ازین انواع مبتذلست و بعضی مهجور؛ و هر یکی ازین اجناس صورتیست متمثل
در نفس از طریق سامعه و صور بعضی ازین اجناس مشابهت چنانکه تمیز میان
انها جز بدقت نظر و لطف سامعه نتوان کرد و ازین جهت نزد مبتدیان که
زیادت ارتیاضی بسماع الحان و نغمات نیافته باشند از یکدیگر متمیز نباشد
و چون چنین بود در استعمال انچه اقوی بود اقتصار نمودند و بواقی مهجور ماند
اکنون گفته اند که جنس قوی اول و ثانی و ثالث اعنی غیر متصلات با
تمامت اصناف مشابه متصلات است با تمامت اصناف هر یکی مشابه نظیر
خود؛ و جنس اول ذو التضعیف مشابه جنس ثامنست و بقیت در جنس اول
بعدی بغایت صغیرست و در ثانی باعتدال نزدیکتر لاجرم دوم مستعمل باشد
و اول مهجور ماند و اما سیم مشابه متصل اوسط است از جهت تشابه مثل و ثمن
و مثل و تسع؛ و چون متصلات قوی تر از غیر متصل است بمتصلات اکتفا
نمودند؛ و چون انها نیز از تشابه بهم خالی نبودند و متصل اوسط متفق ترین
همه بود بر اصناف او اکتفا نمودند؛ و از اجناس ذو التضعیف بدوم
که از ذو المدتین گویند از اول مستغنی شدند و بمتصل اول از سیم ذو التضعیف
پس حاصل انشد که از اجناس بر متصل و ذو المدتین اقتصار نمودند و در انواع
الحان انها مستعمل باشند و باقی مهجور ماند بسبب مذکور؛ **فصل نهم** در تقسیم
ذو الخمس با قسام هشت گفتیم که چون طنینی را با قسام ذو الاربع اضافت

کنند اقسام ممکنه ذو الخمس بیرون آید الا ما شذ و ان یک صورت است بحسب استقرا

محکنه

و بیان این سخن انست که چون از اضافت طنینی بذو الاربع ذو الخمس حادث میشود

پس هرگاه که طنینی را با بعاد جنبی اضافت کنند خواه که اضافت از طرف ثقل باشد

و خواه که از طرف حدت و خواه که در وسط ذو الخمس حاصل شود * و اقسام ذو الخمس

خالی نباشد از ان که یا از تالیف بعضی از ان ابعاد و ذو الاربع حاصل شود یا از تالیف

هیچ از ان ابعاد ذو الاربع حاصل نشود * اگر حاصل شود و معلومست که ان ابعاد

منحصر است در ابعاد اجناس مذکور پس در تعیین این نوع از اقسام ذو الخمس

اضافت طنینی با ان ابعاد کافی بود و یکی از ان وجوه سه گانه خواه که طنینی را در حال اضافت

تقسیم بکنند بدو قسم چنانکه در اغلب امر است یا نکنند چنانکه بنادر اتفاق افتد *

و چون انقسامات ذو الاربع چنانکه مبین شد و بعد از ان مضبوط تر کرده *

۱۸ * بود و تا جنس مفرد اول ۲ ۸ * و هر قسمی جز جنس مفرد سه بود و از ترکیب طنینی

با آن سه چهار قسم حادث گردد چه طنینی یا در طرف ثقل افتد مقدم بر همه ابعاد

یا تالی اول یا تالی دوم یا در طرف حدت متاخر از همه پس از ترکیب طنینی یا با ابعاد

سه گانه اجناس * ۳ ۲ ۴ * قسم از اقسام ذو الخمس حاصل شود * و اگر طنینی را

با ابعاد ضعف اول مستعمل از جنس مفرد اول خلط کنند پنج قسم دیگر از اقسام

ذو الخمس حاصل آید * پس نوع از اقسام ذو الخمس اعنی انکه از تالیف بعضی ابعاد

ان ذو الاربع حاصل آید * ۹ ۳ * قسم بود * و در ین اقسام طنینی را غیر منقسم فرض

کرده ایم و اگر انرا قسمت کنند اقسام زیادت گردد و افضل این اقسام ان بود

که حافظ ذو الاربع بود از طرف حدت و اگر حاصل نشود و انرا بطریق استقرا

استخراج

استخراج باید کرد و ان بحسب استقرا منحصر است در ین صورت که کل و خمس از طرف ثقل

فصل کنند و از ان بعد از طرف اثقل کل و جزو من ثلثة عشر فصل کنند و بعد از ان کل

و جزو من اثنی عشر تا از بعد کل و خمس کل و جزو من خمسة و ثمانین بماند بعد از ان

کل و ربع باقی را بعد کل و ثمن از طرف اثقل و کل و تسع از طرف احد قسمت کنند

برین صورت و بعضی از متاخران این قسم را جنس مفرد اصغر خوانند و چون

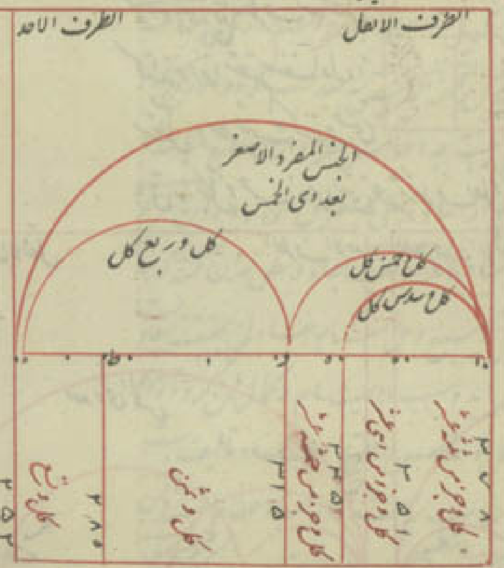

ازلین جنس کل و ربع که طرف

احدست قسمت کنند باقی طنینی بود

مستقل منفصل شود که کل و خمس بود

محیط باشد و منقسم نبود و از

صورتی بود خاص مشتمل در نقض

نسبت نغمه اثقل با نغمه سیم کل و سدس

بود و بعضی متاخران این باقی را

جنس اصغری خوانند و از نوع

اول از اقسام ذو الخمس یک است

که ذو الاربع از طرف اثقل منفصل

کنند و انرا بتقسیم ضعف خامس یا سادس از غیر منفصل اول چه هر دو در سمع متشابه

باشند منقسم کنند و طنینی باقی را بکل و جزو من اثنی عشر از طرف ثقل و کل و جزو

من ستة و عشرین از طرف حدت برین صورت و باشد که طنینی را بکل و جزو

من ثلثة عشر از طرف ثقل و باقی که تقریبا کل و جزو من اثنین و عشرین بود

قسمت کنند و بدین وجه از تقسیم ذو الخمس شش نغمه حاصل آید که اول را با چهارم
نسبت ذو الاربع بود و همچنین ثانی با خامس و ثالث با خامس بنسبت کل و
سدس و رابع با سادس کل و ثمن برین صورت و بعضی از متاخران

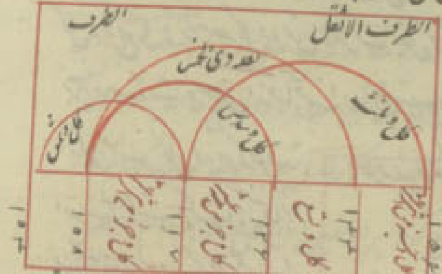

این قسم را جنس معزز اعظم میگویند
دیگر از اقسام ذو الخمس آنست
که ذو الاربع از طرف احد فضل
کنند و از تقسیم صنف اول از
منفصل اوسط قسمت کنند و طنینی
باقی را بکل و جزو من اثنی عشر از طرف ثقل و کل و جزو من سته و عشرین از طرف حده
برین صورت

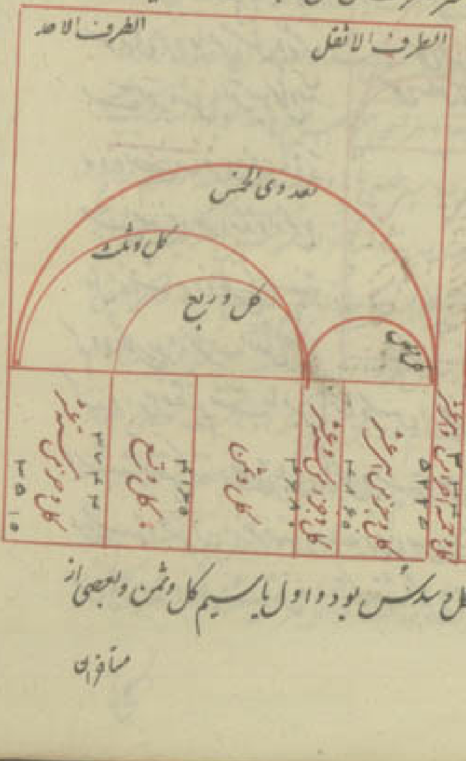

و درین تقسیم سیم با پنجم کل و سدس بود و اول با سیم کل و ثمن و بعضی از
متاخران

متاخران این قسم را جنس معزز متوسط میخوانند و باشد که درین تقسیم ذو الاربع
مذکور را باقسام جنس غیر متصل اول قسمت کنند یا ابعاد برین ترتیب بود کل
و جزو من اثنی عشر کل و جزو من سته و عشرین کل و سبع کل و جزو من
ثلثه عشر کل و جزو من اثنی عشر و استخراج اعداد بر طریقه گذشته آسان بود و
بر مقابل در ابحاث سابق استخراج اجناس دیگر که مذکور نیست متعذر نبود
و ما برین قدر اقتصار کردیم تا بتطویل نه انجامد فصل سیم در باقی مباحث
اجناس بعضی از ارباب این فن گفته که جنس بعدیست که ذو الاربع مستغرق
آن بود و این تعریف جامع نیست چه اجناس معززه ازان خارج میافتد و
بعضی گفته اند که چند نغمه است که یکی از ابعاد وسطی مستغرق آن بود و این نیز هم
جامع نیست چه جنس اصغر خارج میافتد مگر تعریف ابعاد وسطی بدان کنند که ابعادی
بود اصغر از ذو الکل و اعظم از کل و سبع و حق آنست چه ابعاد لحنی بتحقیق ابعادیست
که اجناس قوی ازان تالیف یابد و بسبب ملایمت تام و کمال لحن گردد و معلوم
شد که کل و ربع و کل و خمس و کل و سدس در تقسیم سبب فساد تالیف است
پس ابعاد را ابعاد لحنی خواندن مناسب نباشد و از ابعاد عظام نیست پس
بتحقیق از اوساط باشد اکنون اقسام اجناس را بطریق حصر یاد کنیم تا حاصل
مباحث گذشته منضبط شود و گوییم جنس و قسمت لین و قوی و لین سه قسم و ام
ولونی و ناظم و هر یکی دو قسم اصعف و اشد و هر یکی شش صنف پس اصناف
لین ۳۶ بود و قوی چهار قسم غیر متصل و ذو التضعیف و متصل و منفصل و غیر متصل
سه قسم غیر متصل اول اضعف و ثانی معتدل و ثالث اشد و هر یکی دو قسم و

وهر قسمی شش صنف و ذو التضعیف سه قسم اول و ثانی و ثالث و هر یکی سه صنف
و متصل دو قسم و هر یکی شش صنف و منفصل دو قسم و هر یکی شش صنف پس
مجموع اصناف ١١١ بود و اما چون پنج نوع از غیر منفصل ساقط است سه از ان
سبب اشتمال بر بعد
غیر ملایم و دو بسبب
تکرار پس اصناف
١٨ بود و چنانکه درین
دایره مثبت است

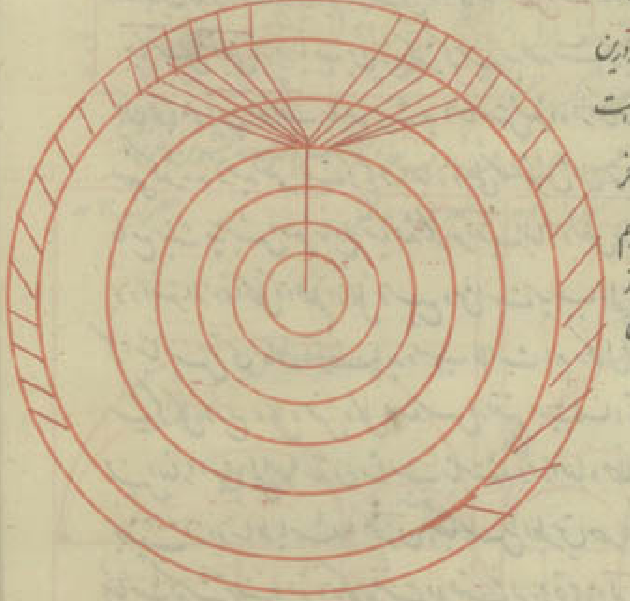

واین آخر
مقاله سیم
است از
موسیقی

مقاله چهارم از فن چهارم از جمله چهارم که در علم ریاضی است در ترتیب
اجناس در طبقات ابعاد عظام و ذکر نسب و اعداد ان و او مشتمل است
بر چهار فصل و خاتمه **فصل اول** در ترتیب ذو الاربع و طنینی در بعد ذو الکل و
ذو الکل مرتین و اصناف آن و اسامی هر یک از مباحث گذشته معلوم شد
که در جمیع رعایت ابعاد عظام واجب است خصوصا در طرفین جمع پس طریق
استخراج جموع تقسیم ابعاد عظام بود باقسام ممکنه و چون اشرف ابعاد
عظام ذو الکل است عنایت بر اقسام او مقصور شد و چون معلوم است
که ذو الکل از دو ذو الاربع و یک طنینی مرکب است و اقسام ذو الاربع با جناس
که با جناس موسومست محصل پس از تالیف دو جنس و یک طنینی نوعی از نغم
ذو الکل که از ادوار خوانند حاصل آید اکنون میگوییم که ازین دو ذو الاربع هر آینه
یکی در طرف نقل افتد و دیگری در طرف حدت اول را ذو الاربع اول و طبقه
اولی خوانند و دوم را ذو الاربع دوم و طبقه ثانیه و طنینی را درین مقام فاصله
گویند پس از ترکیب این سه سه صنف حاصل آید اول آنکه فاصله در طرف
اثقل بود واین دو طبقه در طرف احد بیکدیگر متصل و اعدادش چنین
١٢٠٩ ١٦٢ ١٨١ و دوم آنکه فاصله در طرف احد بود و این دو طبقه در طرف اثقل
بیکدیگر متصل و اعدادش چنین ١١٢ ١٢٩ ١٦٢ سیم آنکه فاصله میان این دو طبقه
فصل کنند و اعدادش این ١٠٦ ١٢٩ ١٠٦ و چون بعد ذو الکل مرتین مشتمل است
بر جمله نغم و حاوی آن پس رونق و طراوت جمع ان بعد زیادت بود و از سایر
جموع دیگر ابعاد و او مرکب است از دو ذو الکل یکی اثقل و یکی احد پس در هر یکی

ازان دو اصناف نه گانه اعتبار توان کرد و چون تألیف میان اصناف هر دو جنس اعتبار کنند
اصناف تمام ذو الکل هرتین نه بود و حاصل ضرب نه در نه شود و درین اقسام ذو الاربع را یعنی
که در طرف اثقل ذو الکل احد باشد طبقه ثالثه گویند و انرا که در طرف احد بود طبقه
رابعه و میباید دانست که در اسامی اصناف و فاصله میان ارباب این فن
خلاف است اما شیخ ابو نصر رحمه الله چنین آورده است که هر گاه فاصله میان
طبقات بعد اعد چنانکه طبقات بعد بدان سبب متتالیا باشد انرا بعد انفصال
خوانند و هر گاه که ضعف ذو الاربع اثقل از ضعف ذو الاربع احد بطنینی منفصل
بود انرا جمع تام منفصل خوانند و اگر نه متصل و هر یکی را ازین دو اعنی منفصل و متصل
اگر وضع ابعاد ذو الکل اثقل او مشابه وضع ابعاد در ذو الکل احدش بود انرا
غیر منتقل و غیر متغیر خوانند و شیخ رئیس غیر مستحیل نیز خوانند و اگر مشابه نشود انرا
منتقل و متغیر خوانند و مستحیل نیز و غیر منتقل اشرف بود از منفصل پس قسم اول
و دوم منفصل غیر متغیر بود و سیم متصل غیر متغیر و انرا جمع اجتماع خوانند و رابع و
خامس و تاسع متصل متغیر و سادس و سابع و ثامن منفصل متغیر و چون نخواهیم
که هر یکی را اسمی خاص بود و قسم ثالث را که یک صنف بیش نیست باسم خاص
خودش اعنی جمع اجتماع نخوانیم و بواقی را
باسم قسم خود مقرون باول و ثانی و
ثالث بحسب رتبت خود چنانکه درین
جدول موضوع است وا رقم
طنینی و ب رقم ذو الاربع

اسامی مجموع	المنفصل الغیر المتغیر الاول	المنفصل الغیر المتغیر الثانی	المتصل الغیر المتغیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	المنفصل [illegible]	المنفصل [illegible]
ذو الکل الاحد	— —	— —	— —	— —	— —	— —	— —	— —	— —
ذو الاربع	— —	— —	— —	— —	— —	— —	— —	— —	— —
عدد الجموع	الاول	ب	ثالث	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل دوم در
عدد نغمات هر جمع
و اسامی هر یک چون
اصناف جمع تام
معلوم شد باید دانست
که در هر یکی از طبقات
این اصناف ابعاد
ابعاد و هر جنسی از جنس
مذکور غیر منفردات ترتیب کرده اند و منفردات داخل اما جنس منفرد اول
بسبب صغر ابعاد او چه از ترتیب آن با نظیر خود تتالی ابعاد صغار لازم آید و ان
سبب تنافر گردد و اما ثانی بهمین وجه و بان وجه نیز که مستغرق ذو الاربع نبود
و اما سایر منفردات بسبب انکه هر طبقه بدان ابعاد وافی نباید
پس در هر طبقه جنسی باشد غیر منفرد درین اصناف
نه گانه مثلا در منفصل غیر متغیر دوم ضعف ذو الاربع
مشتمل بر هفت نغمه بود و بسبب اشتمال او بر
شش بعد و ذو الکل بر هشت و با طبقه
ثالثه مشتمل بر یازده و با طبقه
رابعه مشتمل بر چهارده
و تمام ذو الکل

هر دو مشتمل بر پانزده و در همه اصناف ذو الکل اثقل مشتمل بر شش نغمه بود و ذو الکل احد بر هفت و ذو الکل مرتین بر پانزده و در سایر اصناف بقیاس مذکور نغمات هر بعدی معلوم توان کرد و هر یکی را ازین نغمه پانزده گانه اسمیست

چون فاصله در طرف اثقل	چون فاصله در طرف احد	چون فاصله در وسط
ثقیلة المفروضات	ثقیلة المفروضات	ثقیلة المفروضات
ثقیلة الرئیسات	ثقیلة الرئیسات	ثقیلة الرئیسات
واسطة الرئیسات	واسطة الرئیسات	واسطة الرئیسات
حادة الرئیسات	حادة الرئیسات	حادة الرئیسات
ثقیلة الاوساط	ثقیلة الاوساط	ثقیلة الاوساط
واسطة الاوساط	واسطة الاوساط	واسطة الاوساط
حادة الاوساط	حادة الاوساط	حادة الاوساط
الوسطی	الوسطی	الوسطی
فاصلة الوسطی	فاصلة الوسطی	فاصلة الوسطی
ثقیلة المنفصلات	ثقیلة المنفصلات	ثقیلة المنفصلات
واسطة المنفصلات	واسطة المنفصلات	واسطة المنفصلات
حادة المنفصلات	حادة المنفصلات	حادة المنفصلات
ثقیلة الی ذات	ثقیلة الی ذات	ثقیلة الی ذات
واسطة الی ذات	واسطة الی ذات	واسطة الی ذات
حادة الی ذات	حادة الی ذات	حادة الی ذات

بیونانی و اسمی بعربی و چون اسامی یونانی مهجورست ما بر ایراد اسامی بلغت عرب اقتصار نمائیم اکنون بباید دانست که نغمه اول از ذو الکل اثقل نغمات او را ثقیلة المفروضات خوانند و دوم را ثقیلة الرئیسات و سیم را واسطة الرئیسات و چهارم را حادة الرئیسات و پنجم را ثقیلة الاوساط و ششم را واسطة الاوساط و هفتم را حادة الاوساط و هشتم را الوسطی و این اسامی هرگز تغییر نکند و اما در ذو الکل احد اگر فاصله در طرف اثقل بود نهم را فاصلة الوسطی خوانند و دهم را ثقیلة المنفصلات و یازدهم را واسطة المنفصلات و دوازدهم را حادة المنفصلات

وسیزدهم را

وسیزدهم را ثقیلة الی ذات و چهاردهم را واسطة الی ذات و پانزدهم را حادة الی ذات و اگر فاصله در طرف احد بود نهم و دهم و یازدهم را متصلات خوانند بترتیب مذکور اعنی ثقیله و واسطه و حاده و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم را حادات همچنان و پانزدهم را فاصلة الی ذات و اگر فاصله در وسط بود نهم و دهم را متصلات خوانند بهمان وجه و دوازدهم را فاصلة المتصلات و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را حادات بهمان وجه و این اسامی را در جدول وضع کردیم تا بر طالب ضبط آن آسان بود برین گونه و بباید دانست که قدما جمیع را که از ترکیب ذو الکل اثقل با طبقه ثالثه از ذو الکل احد حاصل آید و نسبت اثقل نغمه آن با احد نسبت ذو الکل و الاربع بود جمع کامل خوانده اند و حکماء متاخر چون شیخین و غیر ایشان برین تسمیه اعتراض کرده اند و گفته که اگر علت تسمیه بکامل آنست که این جمع مشتمل بر جمیع نغمات مقومه و جواد بعضی میتواند بود پس جمع ذو الکل مرتین بدین اسم اولی باشد چه آن جمع مشتملست و نغمات مقومه و بر جمیع جواد آن و حمل تسمیه بر آن کرده که متقدمان را اطلاع بر جمعی که از آن عظیم ترست نیفتاده است بدان سبب بر آن اقتصار نموده اند و او را کامل خوانده و این اعتراض اگر چه بجای خود هست اما عذر که خواسته اند قوی ضعیف و عظیم واهی است که بمحل مذکور نسبت با کمال اجتهاد قدما در تتبع لطائف و استکشاف حقایق و استخراج غوامض عظیم مستبعد است سیما درین صورت که بادنی نظری محصلان را معلوم شود که بعدی عظیم تر از ذو الکل و الاربع توان یافت و این تسمیه را سببی مناسب هست و همانا که نظر متقدمان درین تسمیه بر آن معنی بوده است و آن معنی آنست که حلوق انسانی در غلب

امر مجاورت ازین بعد میتوان کرد بی کلفتی و ان از انهاست که تجربه و استقرا
دریابند و چون ازین بعد گذشت کلفت طاری شود و نغمه را کذر کنند و بجب اورا
برزد پس چون این بعد اعنی ذو الکل والاربع اعظم بعدی بود که مستغرق
جمعی است در استعمال بحسب طلوق به کلفتی از ابعاد عظام برو اقتصار کردند
و از ان تجاوز نکردند و انرا الکل خواندند چه بحسب او اطلق ازانه به کلفتی از ان
بعد اعظم و اکمل نباشد پس این تسمیه بحسب غالب امر طوقست نه بحسب انکه در نفس
امر است والله اعلم بحقیقة الحال **فصل سیم** در اصناف جموع بتفصیل چون
اصناف جموع بر سبیل اجمال معلوم شد اکنون باقسام ان بر سبیل تفصیل
اشارتی کنیم و گوییم چون اقسام جموع از ترتیب اجناس مذکور در طبقات
جموع سه گانه حاصل میشود و بر سبیل تفصیل ترتیب جمله اجناس در ان جموع
بتطویل انجامد پس بار ترتیب بعضی از ان اجناس که بمزیت شرف مخصوص
بود در بعضی جموع هم بران وجه اقتصار نماییم تا بعد از انکه اقسام جموع افضل
ثبت افتد مثالا شود و استخراج سایر اقسام را و چون پیش ازین معلوم شد
که اجناس لینه باسرها مهجورست و از اجناس قویه بعضی مایل بطرف شدت
و بعضی بطرف ارخا اشتر متشابه الصور خصوصا منتسبت یا غیر مرتاض باستماع ان
و معتدل ترین انها ذو التضعیف ثانی و متصل اوسط و بعضی اصناف متصل اوسط
شابه بعضی است و مناسب ترین انها صنف اول و ثانی و خامس پس از اجناس بر این
دو و از اصناف بر سه صنف جنس اول و این سه صنف از جنس اخیر اقتصار افتاد
و همچنین معلوم شد که افضل جموع غیر متغیر است و از ان جموع جمعی که در و ذو الکل

والاربع

والاربع در طرف اثقل افتد منفصل غیر متغیر دوم پس از جموع برو اقتصار کردیم
و نیز چون میباید که در طبقات چهارگانه یک صنف بعینه مرتب شود و میباید
که اصناف مختلف از یک جنس یا دو و یا بیشتر مرتب شود و ما بر ترتیب یک صنف
بعینه در طبقات چهارگانه اقتصار نماییم و استخراج بواقی را بذهن طالب تفویض کنیم
تا بتطویل نینجامد اکنون صنف اول را از جنس ذو التضعیف ثانی در طبقات منفصل
غیر متغیر دوم ترتیب کنیم و نسبتی شریف بسبب اضافات میان نغم جمع حاصل شود
و اشارت کنیم و اسامی نغم و اعدادی نغم را ان نسبت بود و جمله ثبت شد

کنیم

جدول ترتیب اصناف سه گانه ذو التضعیف ثانی در جمع منفصل غیر متغیر ثانی

	ترتیب صنف اول از ذو التضعیف ۵۹۲		ابعاد و عظام حادثه از ترتیب اجناس ۳۶	ترتیب صنف دوم از ذو التضعیف ۵۴۸		ابعاد و عظام حادثه از ترتیب اجناس ۳۲۳	ترتیب صنف سوم از ذو التضعیف ۵۴۳		ابعاد و عظام حادثه از ترتیب اجناس ۳۲	اسامی نغم
ب	المده	۵۳ ۲۳	ذو الکل والخمس			ذو الکل والخمس	المده	۳۸ ۲۵	ذو الکل والخمس	ثقیلة الرئیسات
ج	المده	۴۳ ۲۵		البقیه	۳۳ ۱۹	[illegible]	البقیه	۴۲ ۱۹	ذو الکل والاربع	واسطة الرئیسات
ه	القوه	۳۳ ۱۹	[illegible]	المده	۳۸ ۱۷	ذو الکل والاربع	المده	۲۸ ۱۷	[illegible]	حادة الرئیسات
و	المده	۲۸ ۱۷	ذو الکل والاربع	المده	۳۶ ۱۵	[illegible]	القوه	۳۶ ۱۵	[illegible]	ثقیلة الاوساط
ز	المده	۳۶ ۱۵	[illegible]	البقیه	۵۸ ۱۴	ذو الکل [illegible]	المده	۵۸ ۱	ذو الخمس [illegible]	واسطة الاوساط
ح	البقیه	۵۸ ۱۴	ذو الکل [illegible]	المده	۹۶ ۱۲	[illegible]	[illegible]	۹۶ ۱۲	[illegible]	الوسطی
ط	[illegible]	۹۶ ۱۲	[illegible]	المده	۵۲ ۱۱	[illegible]	المده	۵۲ ۱۱	ذو الاربع [illegible]	ثقیلة المنفصلات
ی	المده	۵۲ ۱۱	[illegible]	[illegible]	۲۴ ۱۵	ذو الخمس	البقیه	۲۴ ۱۵	[illegible]	واسطة المنفصلات
ک	المده	۲۴ ۱۵	ذو الخمس	البقیه	۷۲ ۹	[illegible]	المده	۷۲ ۹	[illegible]	حادة المنفصلات
ل	القوه	۲۲ ۹	[illegible]	المده	۴۸ ۸	[illegible]	المده	۴۸ ۸	[illegible]	ثقیلة الحادات
م	المده	۴۸ ۸	[illegible]	المده	۲۸ ۷	ذو الاربع	البقیه	۲۸ ۷	ذو الاربع	واسطة الحادات
ن	المده	۲۸ ۷	ذو الاربع	القوه	۲۹ ۷	[illegible]	المده	۲۹ ۷	[illegible]	حادة الحادات
س	البقیه	۲۹ ۷	[illegible]	المده	۳۸ ۶	[illegible]	المده	۳۸ ۶	[illegible]	[illegible]
	الطنینی	۲۲ ۶	[illegible]	المده	۷۶ ۵	[illegible]	الطنینی	۷۶ ۵	[illegible]	

و روشن است که اگر این اصناف شش گانه را در طبقات چهار گانه با مثال
و غیر امثال خود ترتیب کنند طبقهٔ اولی شش صنف تواند بود و همچنین ثانیه و ثالثه
و رابعه پس اقسام این جمع ۱۲۹۶ باشد و چون در سایر جموع نه گانه همین
اعتبار کنند اقسام جموع ۱۱۶۶۴ بود اما این جموع در ملایمت متفاضل
و اشرف آن بود که ترتیب اجناس و اصناف آن در ذو الکل اثقل مشابه ترتیب
همان اجناس و اصناف بود در ذو الکل احد پس اقسام یک جمع ۳۶ بود
و اقسام جموع غیر متغیره ۱۰۸ و باید دانست که این تقاسیم بحسب صناعت
نظریست اما بحسب عملی این جموع را بعضی از آلات ذوات الاوتار مثل عود
و چنگ و قانون و نزهه بفعل توان آورد اما بحلق متعذر باشد چنانکه بیش
ازین روشن شده و جموعی که الحان انسانی ازان متالف شود اتم آن غالبا
جمع ذو الکل بود و بنا در ذو الکل و الاربع و اوسط آن غالبا ذو الخمس و ذو الاربع
و ادنی کل و ربع و کل و خمس و بنا در کل و سدس و این معنی بممارست الحان

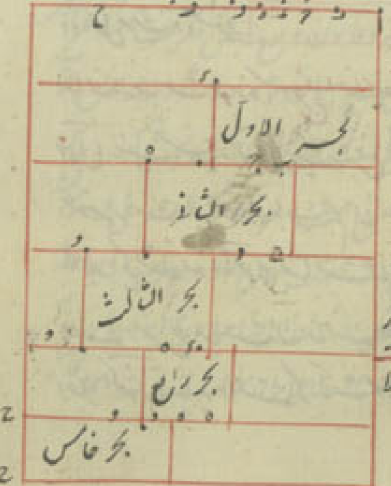

حروی معلوم شود و نیز در عملی باید
اجناس مغیره را در ذو الکل ترتیب کنند و
اقسام آن جموع اینجا که بحث از عود و تامتن
آن کنیم مستوفی بیاریم ان شاء الله تعالی

فصل چهارم در بیرحمتی از این جموع بسبب
ترتیب یک صنف در طبقات اصناف دیگر
حادث شود و هر یکی را بحری خوانند مثلا

ا	[illegible]	۱۲۹۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و روشن است

در جمع اول که در طبقات آن صنف اول از اصناف ذو التضعیف اوسط مرتبت
نغمات ب ح ک و صنف دوم بود و ازانجا دوم گویند و طرفین او را ذو الالحان
ثانی و نغمات ح ک ه و صنف سیم بود و بحر ثالث و ح و ذو الاربع ثالث و ک ه
در صنف اول اما چون در طبقه دیگرست بحر رابع بود و ک ذو الاربع رابع و ه
ضعف ثانی و بحر خامس و ح ذو الاربع خامس برین مثال و مجموع این بحورها را
که در ذو الکل منحصر بود دستها خوانند و دایره نیز گویند و همچنین در هر یکی ازین جموع
هشت بعد توان یافت بر نسبت ذو الکل هر یکی ازان ابعاد جمعی مرتب از
هشت نغمه و آنها را انواع
خوانند که تحت جمع تام بود
برین مثال پس بحور ذو الاربع
بود که در ذو الکل واقع شود
و انواع ذو الکل آنی که در
ذو الکل مرتب واقع شود

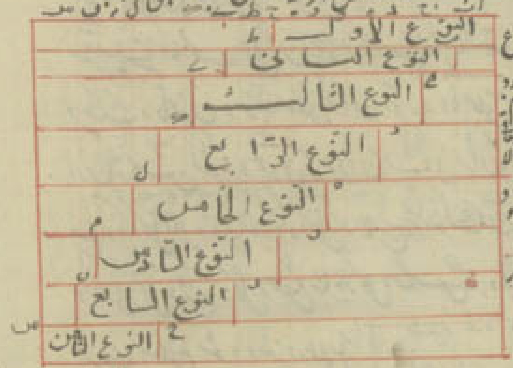

خاتمه در مباحث عود و استخراج اجناس ازان و آن مشتمل است بر دو مبحث

اول در سبب اختیار عود و کیفیت وضع آن هر چند مباحث این کتاب بر نظریات
مقصور است چه مقصد ارباب هم آنست و هنا سکب العبرات عملیات را
طایفه دیگر متعلق‌اند اما چون صناعت عملی موسیقی در اکثر کتب مقدم اول از علمی بود
هست و نیز جمیع مباحث آن مناسب نظریات است بذکر طرفی ازان اهتمام
افتاد اکنون بباید دانست که آلات موسیقی هر چند متعدد است اما فی الجمله دو نوع

الآلات

الآلات مهتزه و الآلات ذوات النفخ بحسب اسباب حدوث نغمه چنانکه معلوم شد
و الآلات مهتزه دو نوع بود ذوات اوتار مانند سازهای مشهور از عود و چنگ
و نزهه و قانون و رباب و طنبور و غیر آن و غیر اوتار مانند عنقا و اوانی مهتزه
و غیر آن و الآلات ذوات النفخ نیز دو نوع بود بعضی آنکه بنفس انسان احداث
نغم کند مثل حلق و نای و سرنای و غیر آن و بعضی آنکه بغیر آن مانند ارغنون
و نزد حکیم ابو نصر رحمه الله اشرف این الآلات حلق بود چه ایجاد الحان کامل که
مقرون بالفاظ انسانی بود و متضمن معانی که غرض اصلی از ایجاد و انتفاع آن است
جز بحلق میسر نشود و بعد ازان الآلات ذوات النفخ خصوصا مثل نی چه ایجاد نغم
که با نغم حلوق مشابهت تمام داشته باشند در اهتزاز و بقا استعداد وفور
از هیآت نغم که تابع انفعالات نفسانی بود جز ازین آلت میسر نشود و بعد ازان
طنبور که درین زمان بچگانه مشهورست بهمین سبب اما دوم مرتبه فروتر بود
و بعد ازان ذوات اوتار و ذوات اوتار دو نوع بود نوعی آنکه نغم آن از مطلقات
تجرد ایجاد کنند چون چنگ و نزهه و قانون و نوع مطلق و مکرف مانند عود و غیر
آن و چون استخراج الحان درین قسم آسان‌تر بود و اشارت مخارج نغمات
آن بفهم نزدیکتر ارباب عمل در مباحث عملی این الآلات بحث کنند و چون
اشرف و اتم آن عود بود موضوع بحث در صناعت عملی موسیقی عود در داشته
اند و از مباحث عود احوال تمام الآلات بتحقیق معلوم شود و هر چند از مباحث
سابق معلوم شد که استخراج الحان علی اختلاف اقسامها و تباین طبقاتها از همه
یک وتر ممکن است و ارباب صناعت عملی را از مهارت قوت ایجاد آن حاصل

اما سبب آنکه این معنی بر بستدیان متعذر است آلات ذوات و ترین و مثلثه او تار و دراعه
و جمله را اختیار کردن و مطلق هر دو و تر را بنسبتی معین ساختند و بجهت آن اجناس
و جموع را استخراج کردند و مخرج هر نغمه را در هر جنس از اجناس و هر جمعی از جموع
نشان کردند یا بر سایر طالبان عمل روشن گردد و نسبتی که دو وتر را بران نسبت باشد
اصطحاب خوانند و آن انواع بود و چهار نسبت ذو الاربع است و درین آلات
و اینما نسبت و تر اسفل با و تر اعلی نسبت ذو الاربع بود با جهار و یکی از فواید تعدد او تار رونق
الحان است چه دران دو نغمه مختلف بحدت و ثقل که طرفین بعدی شریف بود
باشند ذو الکل و ذو الخمس و ذو الاربع معا ایجاد توانکرد بخلاف آنکه یک وتر بود
و این از موجبات ملایمت تمام بود و چون هر وتری ازین او تار که طبقات آن
آن مختلف است روح کرده اند یعنی بجای دیگر دو نهند در یک طبقه هر آینه مخارج
نغمه زیادت بود و چه از فرو زخمه بر سر دو و دو نغمه در یک طبقه استماع افتد چنانکه
یکی نماید بسبب قصر زمان میان مبدا آن دو و اتفاق هر دو در ترکیب اما از
نغمات که سبب زیادت رونق بود و اس باشد بنا برین مقدمات عود را
پنج وتر روح ساختند نسبت هر یکی با تالی او ذو الاربع اول را اعنی آنکه بالای همه است
بم خوانند و ثانی را مثلث و ثالث را مثنا و رابع را زیر و خامس را حاد

مبحث دوم در استخراج دساتین دستان ثنائی باشد و سواعد
آلات ذوات اوتار که دلالت کند بر مخرج نغمه معین و ما بتقسیم وتری اوتار
عود بر ساتین مشهور اشارت کنیم تا طریق استخراج جموع و اجناس روشن
گردد و چون طول وتر در عود مجهد و ذوات بدو حد یکی نهایت ساعد که چون

از یکی

تا بدرد و بلاوی رسد و از انف خوانند و یکی طرف دیگر که بجیبی مرکب بر
سطح عود که از انشت خوانند بسته باشد و ما بر طرف اول ا رقم نهیم و بر
طرف دیگر م و باید دانست که در تقسیم وتر و تعین دساتین و اسامی آن میان
صاحب شرفیه و حکیم کامل ابو نصر رحمه الله خلاف و ما اول تقسیم را بر طریقه
صاحب شرفیه بیان کنیم و بعد ازان تقسیم بر طریقه ابو نصر و ایرادی که بر آن
متوفی باز نمایم اکنون و تر ا م را بچهار قسم متساوی کنیم و بر نهایت قسم
اول از طرف انف ح رقم نهیم و از ا دستان خنصر گویند و ح م را همچنان به
قسم کنیم و بر نهایت قسم ز رقم نهیم و از ا سبابه خوانند و ز م را بنه قسم کنیم
و بر نهایت قسم اول ر رقم کنیم و از ا بنصر گویند پس روشن است که نسبت
ا م ر ح ضعف اول بود از ذو الضعف اوسط و همچنین ح م را بهشت قسم
کنیم و مثل یک قسم از انها از طرف ثقل ر ح افزاییم و بر نهایت آن ه رقم
کنیم و از ا وسطی قدیمه خوانند و همچنین د م را بهشت قسم کنیم و مثل یکی از انها از طرف
ثقل بر ه افزاییم و بر نهایت آن ب رقم نهیم و از ا دستان زاید خوانند
پس روشن است که جنس ا ب و ح صنف ثالث بود از ذو الضعف اوسط و همچنین
ا د ح صنف ثالث و همچنین ت م را چهار قسم کنیم و بر نهایت قسم اول ط رقم
نهیم و ط م را بهشت قسم کنیم و از طرف ثقل یک قسم بر و افزاییم و بر نهایت
آن و رقم نهیم و از ا وسطی زلزل خوانند و همچنین د م را بهشت قسم کنیم و یک
قسم از طرف ثقل بر ا افزاییم و بر نهایت آن ج رقم نهیم و از ا مجنب السبابه
خوانند پس دساتین بمذهب صاحب شرفیه رحمه الله چنانکه در فصل اول تقریر

کرده است منفت بود به اعتبار مطلق و الاهشت امطلق ب زاید ح سبابه و
سبابه ه وسطی قدیمه و وسطی زلزل و بنصر ح خنصر بعد ازان در عقب ان گفته است
که دستان ح را در اکثر امر بر منتصف ت میابیم و گاه هست که بر منتصف وسطی
قدیمه و الف میبندند و گاه هست که بر منتصف وسطی زلزل و الف هی بندند و این
هر سه نوع را مجنبات میخوانند و دیگر گفته که گاه هست که دستان ورا بر منتصف سبابه
و خنصر بندند و انرا وسطی الفرس خوانند و استعمال این دستان درین زمان
بیش میکنند یعنی بجای وسطی زلزل و زلزل قلیل الاستعمالست این است
طریقه صاحب شرفیه رحمه الله در تقسیم وتر و استخراج دساتین و مارا در بعضی ازین
رسوم نظرست چه ان مجنب که بر منتصف الف و وسطی زلزل بندند بر دو دستان
وا افتد و مجنبات سبابه همه بالاتفاق بالای سبابه بود اعنی میان سبابه و ا
و دیگر در صورت عدد در اخر فصل اول بجای وسطی زلزل وسطی فرس نهاده است
و در مؤامره ان فصل دیگران نه و ذکر وسطی زلزل کرده و در مثال نهاده دیگر
اعداد چهار دستان مجنب سبابه بوسطی فرس و مجنب سبابه بوسطی زلزل
و وسطی فرس و وسطی زلزل موافق اعداد که در جدول نهاده است نیست مجنب
مؤامره مذکور و نیز در مؤامره دیگر مجنب سبابه بوسطی فرس و بتضعیف طنینی اول
نرفت است و هر دو در جدول مثبت اند و بر قیاس مجنب بوسطی زلزل مجنب
بوسطی فرس را میباید که بر منتصف وسطی فرس و الف بندند و مجنب بتضعیف طنینی
اول را بر منتصف ا ز بندند و دیگر ذکر مجنب بتضعیف ب د و بتضعیف ه ا ز کرده است
و در جدول نهاده اینست ایرادی که برین طریقه متوجه است و اما طریقه

حکیم

حکیم ابو نصر رحمه الله در دستان سبابه و بنصر و خنصر همانست که در شرفیه
چه این سه دستان را بهمان وجه استخراج کرده است و اما در وسطی گفته است
که بعضی انرا بازاء نقطه میبندند که مسافت میان آن و خنصر ثمن مسافت بود میان
خنصر و مشط اعنی نقطه ه بطریق مذکوره و بعضی بر منتصف سبابه و بنصر و اهل زمان
ما انرا وسطی الفرس میخوانند و اول را مجنب الوسطی و بعضی بر منتصف وسطی الفرس
و بنصر و انرا وسطی زلزل میخوانند و بعد ازان گفت که ارباب عمل چند دستان
دیگر میان سبابه و مطلق استعمال کنند و انرا مجنبات سبابه خوانند یکی انکه بطرف بعد
طنینی بود از دستان مجنب وسطی و آن از تکثیر ذو المدتین حاصل آید چون ابتدا
از خنصر کنند و پوشیده نیست که این دستان زاید ست باصطلاح سابق و هر دو
گفته اند که این دستان قلیل الاستعمال باشد و دوم انکه بر منتصف مطلق و وسطی
فرس بود و انرا مجنب السبابه بوسطی الفرس خوانند و سیم انکه بر منتصف
مطلق و وسطی زلزل بود و انرا مجنب السبابه بوسطی زلزل خوانند و ذکر مجنب
السبابه بتضعیف طنینی اول نکرده است و در جدول ثبت کرده و روشن است
که ان بر منتصف مطلق و سبابه است اکنون جدول ساتین و اعداد
و اسامی ان که حکیم ابو نصر وضع کرده است و بر مؤامره خود مصحح کرده و صاحب
شرفیه رحمه الله انرا نقل کرده بیاریم و اعداد بر وفق هر دو مؤامره ثبت کنیم
تا خللی که بان اشارت رفته است روشن گردد و اول مؤامره تصحیح جدول
هر دو طریق ایراد کنیم با طلاب را در انچه در جدول ثبت هیچ شبهت نماند و نیز انرا
صورت این محاسبه بدستوری کرده و مر استخراج امثال انرا اکنون بعد ذو الاربع

بعد دو وضع کنیم و این است ۳۴ و این هر دو دستان ح ا بود و در الحقیقه
شد فیه تبع ۴ و آن اربعه اتباع بود از و بیندازیم باقی سه و خمسه اتباع بود
و آن دستان ز پس اعداد و ساتین سه گانه را در مخرج کسر اعنی ۹ ضرب

و مبسوط آن چنین بود

ح	ه	ا
۴۲	۳۲	۳۶

بعد از این تبع ۲۸ و اربعه

ه
۳۲

و آن سه و خمس اتباع
بود از و بیندازیم تبع

ح	ز	ه	ا	
۲۴۳	۵۶	۲۸۸	۳۲۴	

بماند و آن دستان ز بود پس اعداد گانه را بسط کنیم چنین شود
بعد از ثمن

ح
۲ ۹۶

بستانیم ۵ ۳ و ثلثه اثمان بود و از ربع
چهار
افزاییم ۲۷۲ ثلثه اثمان شود و آن دستان ه بود و بعد از ان اعداد پنج گانه را بسط کنیم
چنین شود
بعد از ثمن ه و آن ۲۷۲ و ثلثه اثمان شود در و افزاییم ۲۴
و ثلثه اثمان شود و آن دستان ب بود و بعد از ان اعداد شش گانه را
بسط کنیم چنین شود

ح	ز	ه	ه	ب	ا
۵۳ ۵۵	۸۴ ۱۱۵۴	۹۶ ۷۳	۳۲ ۱۸۴	۸۳ ۱۹۶	۷۳۶ ۲۰

۱۹۶۸۳ ۱۷۴۹۶

بعد از ربع ب بگیریم ۹۹۲۰
و ثلثه اتباع بود و از ثلثه در ضرب کنیم ۴۷۶۲ و از ربع شود
ثمنش اعنی ۵۴۹۸ او ۹ از ۲۳ بروی افزاییم ۱۶۹۰۷ او ۱۱۷ ر ۳۲ شود و آن دستان
بود برای او و باز ثمن او را و آن اج ۲۰۷ و ۱۳۹ ۲ از خواج ۲ بود و ۱ افزاییم ۱۶۸۳
او ۱۱۲۱ از خواج ۲ شود و آن دستان ح بود برای او و چون بعد از ان گفته است
که دستان ح را در اکثر امر بر منتصف ب می یابیم پس فضل میان ب را اعنی
۱۲۵ منتصف کنیم ۶۲ و نصف بود و از ا برو افزاییم یا از ب کم کنیم که علی التقدیرین
حاصل ۹۰۷ و نصف باشد و آن دستان ح غریبه اکثری بود و چون گفته است

گاه

گاه بود که او را بر منتصف وسطی قدیمه و الف بندند پس فضل میان ۱۰ اعنی
۳۲۴۰ را تنصیف کنیم و نصف او را اعنی ۱۶۲۰ او ره افزاییم یا از ا کم کنیم که
بر هر دو تقدیر حاصل ۹۱۱۶ بود و آن دستان ح بود منتصف ۱۰ و
چون گفته است که گاه بود که بر منتصف وسطی زلزل و الف بندند فضل میان
و ا اعنی ۱۲۸ ۴۹ و ۵ ۱۱ از ۳۲ منتصف کنیم حاصل که ۲۰۶۳ و ۱۱۵ ۴۴
بود بر و افزاییم یا از ا کم کنیم حاصل ۱۸۶۷۱ و ۹ ۳ از ۶۴ بود و این مجنب ۱۰ خیر
باشد و چون این مجنب را در طرف حدت می یابند پس یک در نوا
خللی باشد و چون گفته است که دستان را گاه باشد که بر منتصف سبابه و خنصر
بندند پس تفاضل میان ح را اعنی ۱۲۸۸۰ منتصف ۶۴۴۰ شود او را بر خنصر
افزاییم یا از سبابه کم کنیم ۱۶۹۹۲ بود و آن دستان وسطی الفرس عربی بود
و در زمان ما و اما مجنب سبابه بوسطی فرس چون ظاهر است که بر منتصف وسطی
فرس و الف باشد بطریق مقابله بر مجنب بوسطی زلزل پس تفاضل میان
وسطی فرس و الف اعنی ۳۷۴۴ منتصف کنیم ۱۸۷۲ حاصل شود و او را
از الف نقصان کنیم او وسطی فرس افزاییم بهر دو وجه ۱۸۸۶۴ حاصل
و این دستان مجنب سبابه بوسطی فرس بود و اما مجنب سبابه بتنصیف طنی اول فضل
میان او را اعنی ۲۳۰۴۴ را تنصیف کنیم ۱۱۵۲ حاصل آید او را از ا کم کنیم یا و را افزاییم
بهر دو وجه حاصل ۱۹۵۸۴ باشد و آن این مجنب بود این است تمام عمل در
استخراج دساتین مجنب بوامر و شریعه اما بطریقه حکیم ابونصر در چهار دستان
مخالفت می یابند وسطی فرس و وسطی زلزل و مجنب بوسطی فرس و مجنب بوسطی

زلزل وسبب انست او وسطی وفرس را بر منتصف سبابه وبنصر نهاده است و چنند
تنصیف تفاضل میان سبابه وبنصر اعنی ٣٠٤٨ باید کرد وحاصل را که ٢٤
١٥ بود بر بنصر افزایند یا از سبابه کم کنند بهر دو وجه ١٧٤٠٨ بود بر بنصر
افزایند یا از سبابه کم کنند بهر دو وجه همان دستان وسطی فرس بود و برای
او و وسطی زلزل را بر منتصف وسطی فرس وبنصر وچنند تفاضل میان هر دو ٣٤
١٠٢ بود نصف انرا اعنی ٥١٢ بر بنصر افزاییم یا از وسطی فرس نقصان کنیم
حاصل که ١٦٨٩٦ بود دستان وسطی زلزل باشد ومجنب سبابه بوسطی
الفرس را بر منتصف الف و وسطی فرس وچنند تفاضل طرفین را اعنی
٣٣٢٨ تنصیف کنیم ١٦٦٤ حاصل آید وانرا بر احد افزاییم یا از نقل
نقصان کنیم حاصل اعنی ١٩٠٧٢ مجنب سبابه بوسطی فرس بود ومجنب
السبابه بوسطی زلزل را بر منتصف الف و وسطی زلزل پس تفاضل هر دو
طرف اعنی ٣٨٤٠ تنصیف کنیم ١٩٢٠ بود وانرا بر احد افزاییم تا از نقل
نقصان کنیم حاصل اعنی ١٨٨١٦ مجنب سبابه بوسطی زلزل بود و اما مجنب
سبابه به تنصیف طنینی اول اگرچه در مواره بیاورده است اما بهمان وجه
که گفتیم استخراج کردیم وعددش با سایر اعداد بعینه همان است که در جدول
او موضوعست وما جداول حکیم السبابی
مثبت کنیم و آنچه بحسب مواره شرفیه مخالف
است بسرخی تا باندک تاملی وقوف
بر مواضع خلاف و وفاق
حاصل آید و جداول اینست

عدد [illegible]	عدد [illegible]	اسما و دستانها بر هر دو مذهب	اعداد دساتین
ا	ا	المطلق	٢٠٧٣٦
ب	ب	مجنب السبابه بمنکس ذی المدتین	١٩٦٨٣
ج	ج	مجنب السبابه بمنصف الطنینی الاول	١٩٥٨٤
د		مجنب السبابه بمنصف ک آ	١٩١١٢
	ک	مجنب السبابه بوسطی الفرس	١٩٥٧٢
ج		مجنب السبابه بتنصیف ز ت	١٩٠٥٧
ج		مجنب السبابه بوسطی الفرس مجنب قیاس که مخرج را بوسطی زلزل بود ونگاه داراده ١٨٨٦٣	١٨٨١٦
	ه	مجنب السبابه بوسطی زلزل	
ج		مجنب السبابه بر حسب چنتیاراه	١٧٦٨٣
			٢٥٦
ی	و	السبابه	١٨٤٣٣
ج		مجنب سبابه بوسطی زلزل ١٨٨١٦ آورده	١٨٥٧١
ه	د	واین خلاف است چه زیر سبابه میباشد ومجنب مواره و وسطی قدیمه مجنب الوسطی	١٧٤٩٦
		وسطی الفرس	١٧٤٥٨
و	ج	وسطی الفرس ١٧٤٥٨ نهاده بمواره اولین	١٦٩٩٣
		وسطی زلزل	١٦٨٩٦
و	ل	وسطی زلزل ١٦٨٩٦ نهاده بمواره اولین	١٦٦٥٧
			١٧ ٣٣
و	~	البنصر	١٦٣٨٤
ج	ل	الخنصر	١٥٥٥٢

مبحث سیم در بیان طرق ازین دساتین چون مقرر است که اوتار جمله بر نسبت
ذوالاربع است پس نغمهٔ خنصر در طبقهٔ مطلق مثلث بود و خنصر مثلث در طبقهٔ مطلق
مثنی و همچنین خنصر مثنی در طبقهٔ مطلق زیر و خنصر زیر در طبقهٔ مطلق حاد و ما از دساتین
برین هفت اقتصار کردیم زاید و مجنب سبابه و سبابه و وسطی قدیم و وسطی فرس و بنصر
و خنصر پس بحسب آن دساتین مخارج نغمه هم هشت بود آ مطلق ب زاید و همچنین
تا خنصر و آن ح بود مانند مطلق مثلث و چون همین ترتیب بر دساتین مثلث
بگذرانند خنصر یه بود مثل مطلق مثنی و خنصر مثنی کب مثل مطلق زیر و خنصر زیر
کط مثل مطلق حاد و خنصر حاد لو و مطلق هر وتری با سبابه وتر زیرین
ذوالخمس بود چه مطلق وتر زیرین ذوالاربع است و سبابه وتر زیرین با مطلقش طنینی
پس سبابه با مطلق وتر بالا ذوالخمس بود و نغمهٔ هر دستانی از وتر بالا با نغمهٔ همان
دستان از وتر زیرین ذوالاربع بود و نغمهٔ مطلق هر وتری تا سبابه وتر زیرین
بتخلل یک وتر ذوالکل چه مطلق بم مثلا معلوم شد که با سبابه مثلث ذوالخمس است
و سبابه مثلث با سبابه مثنی ذوالاربع پس مطلق بم با سبابه مثنی ذوالکل بود
و چون سبابه مثنی با سبابه حاد ضعف ذوالاربع بود
و سبابه حاد با بنصر طنینی پس سبابه مثنی با سبابه حاد هم
ذوالکل بود و پس مطلق بم با بنصر حاد ذوالکل مرتین بود و پس جمیع
النغم در عود میان مطلق بم و بنصر حاد بود و بعد ذوالکل در دو بعد
قسم منقسم باشد که مبدا هر قسمی مخرج نغمهٔ معین بود و از تالیف هر طایفه از آن
نغم جمعی حاصل شود چنانکه بعد ازین با استخراج آن اشارت رود و
صورت عود و اوتار آن و دساتین و اعداد نغم
اینست.

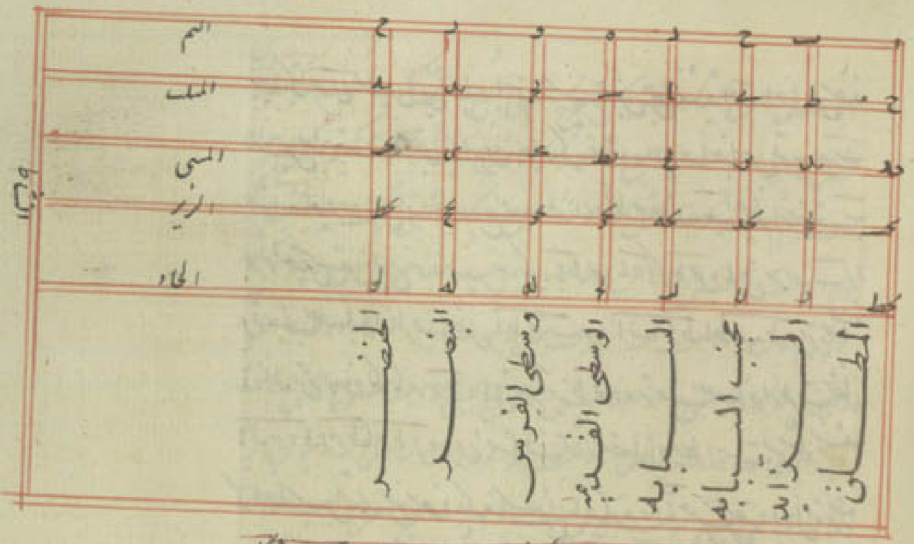

مبحث چهارم در استخراج اجناس مذکور از عود بحسب این دساتین بدانکه
ابعاد لحنی نزد ارباب صناعت عملی منحصر است در سه اعظم آنکه میان هر دو طرف
بعد دو دستان فاصله باشد چون بعد آز و ازا بعد ط خوانند و اوسط
آنکه یک دستان فاصله باشد چون بعد آح و ازا بعد ح خوانند و اصغر آنکه
فاصله نباشد چون بعد آب و ازا بعد ب خوانند و هر چند میان ابعاد بحسب
اختلاف دساتین تفاوت باشد و همچنین میان ابعاد ح و ب اما چون در
مسموع خصوصا بنسبت با غیر مرتاض متشابه باشند آن تفاوت معتبر نباشد
و در فصل تقسیم ابعاد لحنی اشارت بدین معنی رفت اعنی آنکه بسبب تشابه ابعاد
لحنی با یکدیگر در مسموع بعضی را بدل بعضی استعمال کنند و چون جنس بعد است
و ابعاد ط ح ب مستغرق ذوالاربع خواند بود و از آن روی که با تمام بعد ذی
الاربع بعد ب نماند چه ایشان شش بعد اند چنانکه از اوتار ذوالاربع هفت بعد

چنانکه ازواج لیس این ابعاد با هم در هیچ جنس جمع نشوند الا در اجناس مفرده
پس مراتب در هر جنسی یکی ازین ابعاد مکرر شود و آن در اجناس قویه بعد ب
نشواند بود چه باقی از ذو الاربع بعد از اسقاط ضعف ب اعظم از ضعف ب
بود پس جنس لین بود پس بعد مکرر یا ط بود یا ح اگر ط بود باقی هر اینه ب بود
و ترتیب ابعاد از طرف ثقل ا ط ط ب بود یا ب ط ط یا ط ب ط و این اصناف
ذو المدتین بود و اگر مکرر ح بود باقی هر آینه ط بود و ترتیب ابعاد از طرف ثقل
ا ط ح ح یا ح ح ط یا ح ط ح و این اصناف مختار متصل اوسط است پس معلوم شد
که اجناس قوی غیر مفرده چگونه استخراج باید کرد و اما جنس مفرده اول از ترتیب
ح ح ح ب حاصل شود و جنس مفرد ثانی از ح ح ح ح و جنس مفرد اصغر از ح ح ط
ح و جنس اصغر از ح ح ب و جنس مفرد اعظم از ح ط ح ح ب و جنس مفرد اوسط
از ح ب ط ح ح و هر یکی ازین اجناس جمع بود یا اصل جمعی چه تألیف الحان گاه
باشد که از مجرد نغمات یکی از مذکورات کنند و گاه باشد یکی از آنها با نغم
جمعی دیگر که بان اضافت کرده باشند چنانکه در مبحث آینده مقرر گردد
مبحث پنجم در بیان انواع جموع و استخراج آن از عود و جز آن پیش ازین معلوم شد
که جمع عبارتست از نغماتی که بعدی شریف از ابعاد عظام یا اوساط بدو محیط
باشد غالبا پس اگر کمتر از ذو الکل بود و از جمع ناقص خوانند مانند جنس اصغر و جنس
مفرد ثانی و اجناس ذو الاربع و ذو الخمس و غیر آن و اگر ذو الکل بود و از ادوار
خوانند و جموع مستقل بحسب حلوق ازین تجاوز ننمایند مگر بنادر مثل ذو الکل و الاربع
که از جمع کامل خوانند و اما ذو الکل مرتین که ام جموعست جز در آلات مستقل نباشد

و در فصل

و در فصل سابق اشارت باستخراج بعضی جموع ناقصه کرده شد اکنون درین
فصل یا دو او سایر جموع ناقصه و استخراج آن اشارت کنیم و گوییم چون
معلوم است که ذو الکل از دو ذو الاربع و یک طنینی تألیف می یابد پس هرگاه
در دو طبقه دو جنس از اجناس ذو الاربع ترتیب کنند خواه متفق و خواه مختلف
و طنینی بان اضافت کنند از طرف ثقل یا حدت یا در وسط دوری حاصل آید
و همچنین هرگاه که جنسی را از اجناس ذو الاربع بجنسی از اجناس ذو الخمس اضافت
کنند از طرف حدت یا ثقل از تألیف هر دو دوری حاصل آید و چون ایراد
تمامت این جموع موجب تطویل است ما بایراد آنچه مستعمل ارباب صناعت
عملیست درین زمان اقتصار نماییم و در جدول ثبت کنیم و استخراج بواقی را
بذهن طالب تفویض کنیم و باید دانست که از جنس لین صنف
خامس از نوع دوم از جنس ناظم کثیر الاستعمالست و اهل
پرده حجاز آن است و باشد که بدل آن صنف خامس
از نوع اول استعمال کنند و بنادر نیز اتفاق افتد
که صنف خامس از نوع اول یا دوم لونی
استعمال کنند و بیت ش به صور همه را
حجاز خوانند لکن قسم اول نزد دیگر
بود و استعمال آن بیشتر و نیز
در جنس مفرد اصغر
بجای نغمه ط نغمه

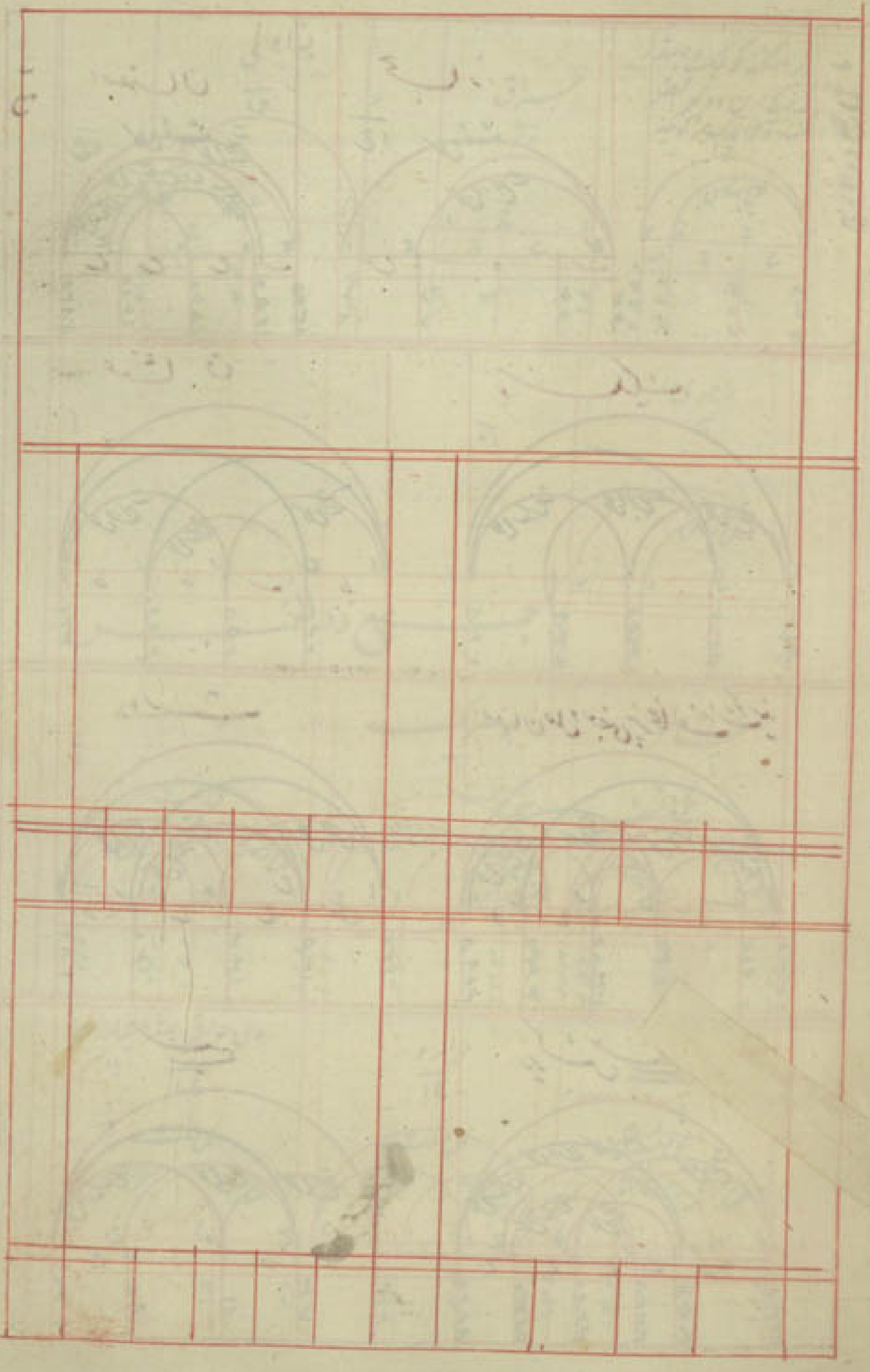

ی مستقل بود تا بعدی و مشابه کل و سدس شود و کل و ربع که درین جنس در طرف
احد افتاده است بکل و سدس از طرف ثقل و کل و جزو من اربعة عشر از
طرف حدت منقسم گردد و نیز در بعضی اقسام ذوالخمس کل و خمس بجای که
از ابعاد لحنی افتاده است و ما کل و سدس را برقم ب وضع کنیم و کل و خمس را
برقم و وباشد که جمعی ناقص را بجمعی دیگر تمام کنند و اسم ان جمع متغیر نشود
وباشد که شود و بعضی جموع مستقل باشد که باسمی مشهور بود و باشد که
چند جمع مخلف بحسب تشابه صور در یک اسم مشترک باشند و چون بعضی ازین
اجناس مذکور ازین وسایتین جز بتقریب برون نیاید ارباب صناعت عملی
بحسب حوق از بعضی وسایتین تجاوز نمایند تا اجناس بتحقیق برون اید
و هر اینه نغمه احد در مخالف کل و خمس از منتصف وه برون آید چه
اگر از و استخراج کنند نسبت احد با اثقل کل و ربع بود و ان بتحقیق
کل و خمس است و در دیگر صور برین قیاس باید کرد و پس ما اگر در
موضعی بعد او را بکل و خمس قید کرده باشیم و ربع باشد بمجاز
و حقیقت بوده باشد و تحقیق ان بنظر طالب مفوض است و ما
در صورت جموع عود بحسب تحقیق نهادیم و رقم نغمات
بتقریب و بحسب مستعمل بستدیان هر دو طرف برعی
بوده و از دوایر ابعاد ده دوالاربع و دو الکل را
بسیاهی رسم کنیم و مطلق گذاشت و اعتبار بصورت
دوایر معلوم کرده و بواقی را بسرخی و باسامی
مقید و جدول جموع اینست

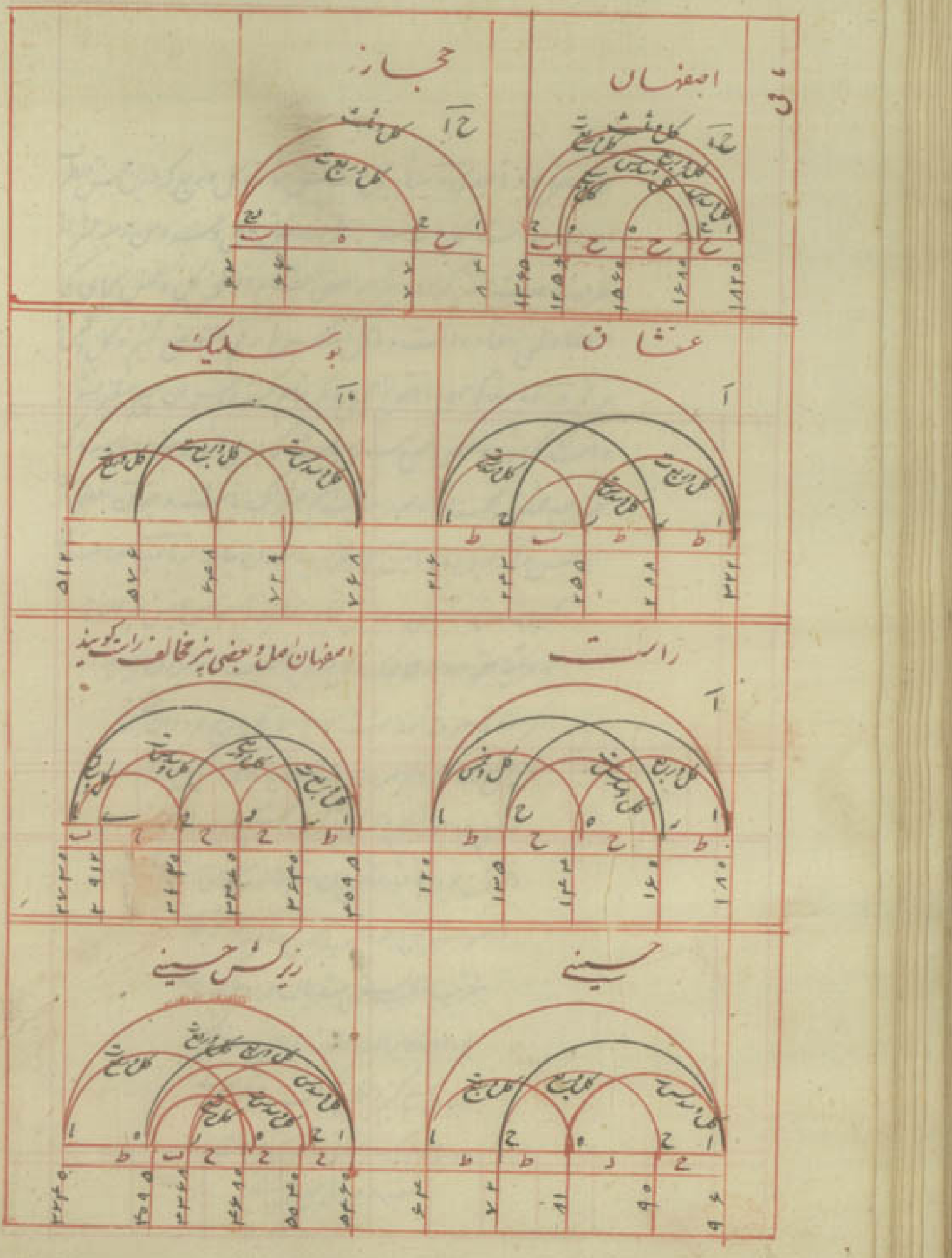
اصفهان
حجاز
عشاق
بوسلیک
راست
اصفهان اصل و بعضی بر خلاف راست کویند
حسینی
زیرکش حسینی

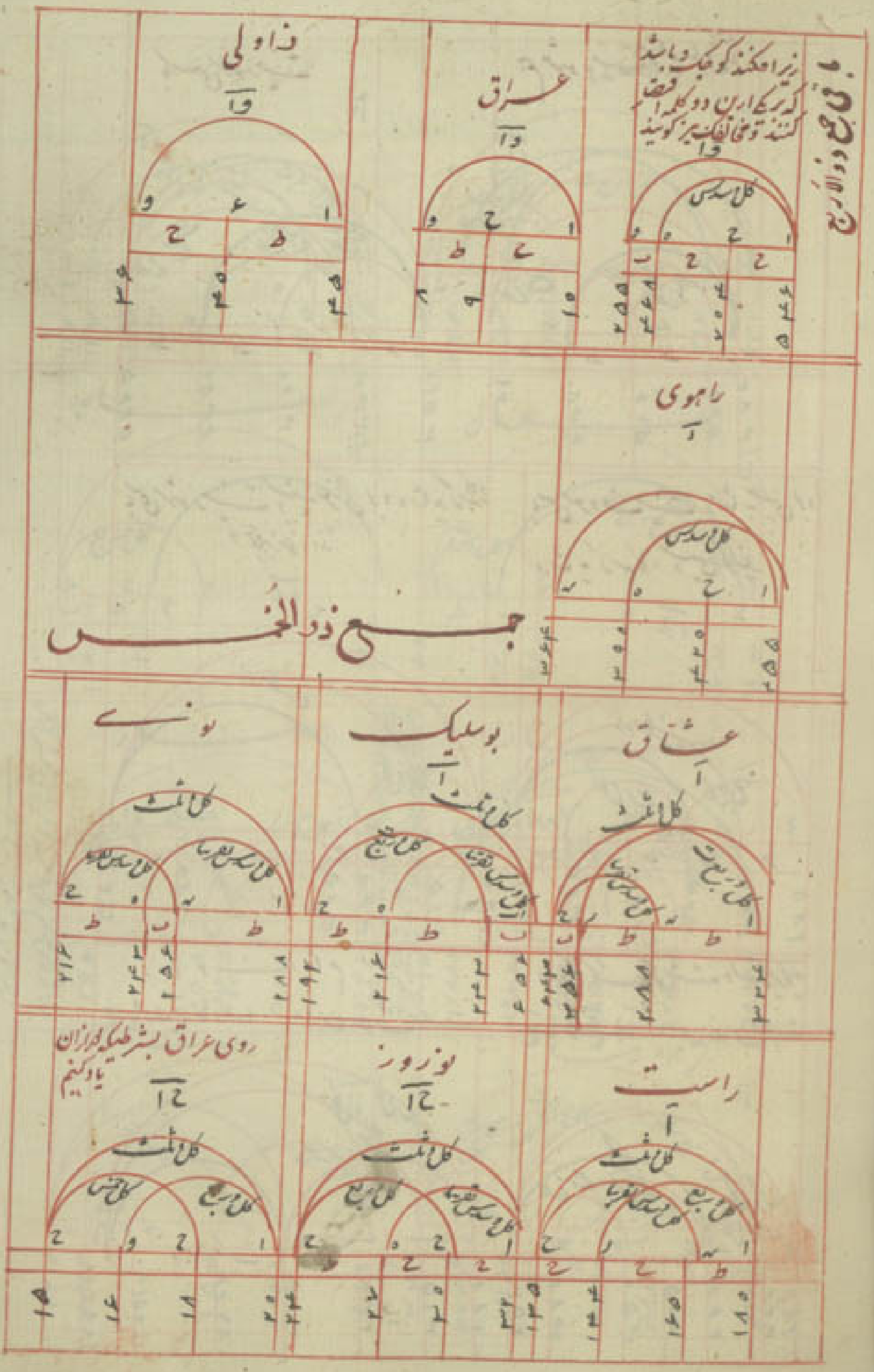
جمع ذو الاربع
عراق
راهوی
جمع ذو الخمس
عشاق
بوسلیک
راست
نوروز

بالسی مشهور نیست

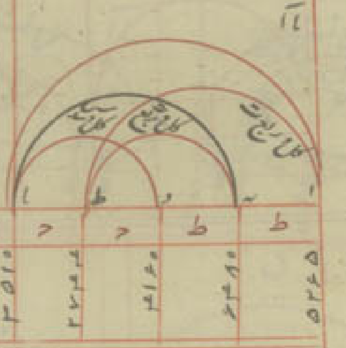

هم مشهور نیست و مشابه سابق باشد

بالسی مشهور نیست و شبیه غزال بود و شاید کرکره و حجاز خوانند

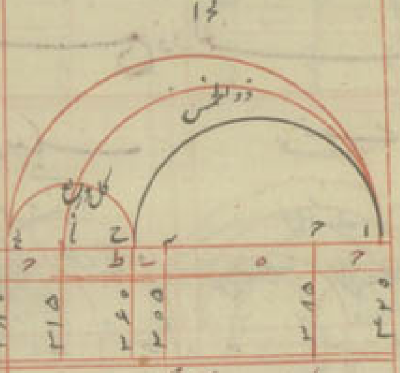

بالسی معروف نیست و مشابه حسینی بود و شاید که سه‌گاه حسینی گویند

ح یا ید ح ما ید ا و این خلاف صلت

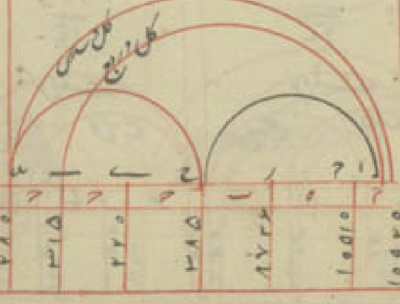

اصفهانک و کوشت

ح ما ح ح ید ا و این خلاف صلت

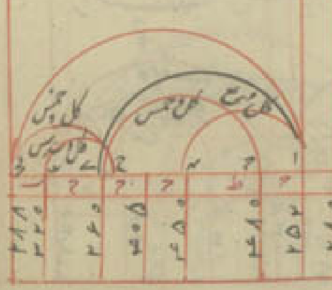

بزرگ اصل

نوعی دیگر از بزرگ

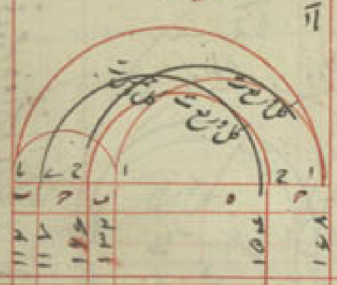

غزال

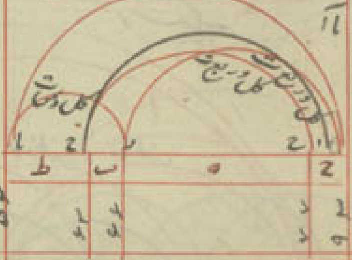

مایه

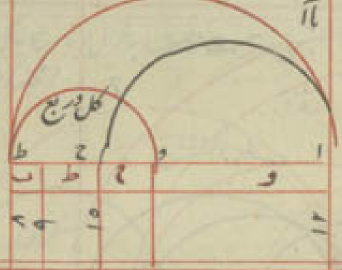

شهناز

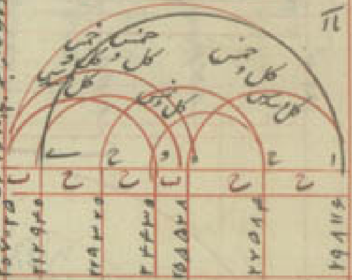

حصار

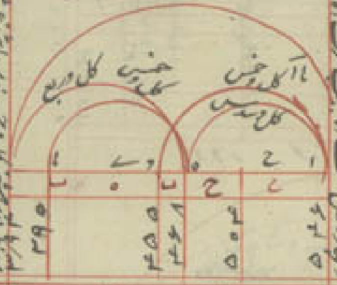

کردانیه

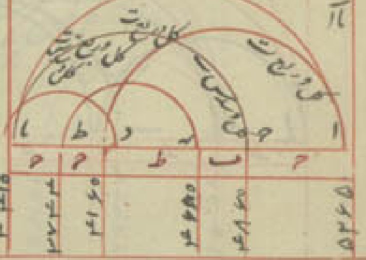

نیریزی

نوع ذوالخمس را ادوار خوانند

نوع دیگر از اصفهان مانند سابق

ح یا ح یا ح یا ح وا این خلاف اصل است

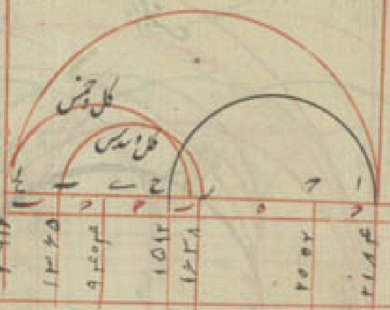

کوچک تمام

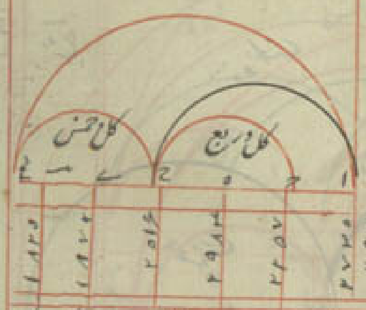

نوروز تمام

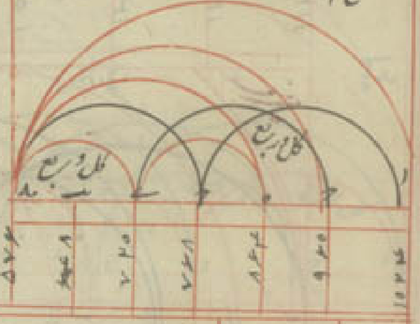

باسمی مشهور نیست و شبیه بغزال بود و شاید که چارگاه و حجاز گویند

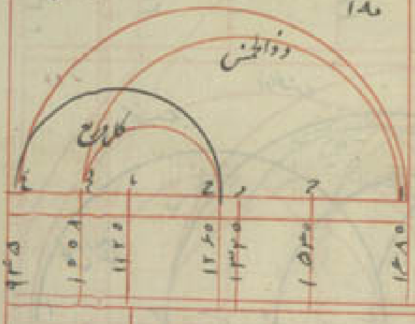

هم باسمی مشهور نیست و شاید که چارگاه و اصفهان خوانند

باقی نوع ذوالخمس

دور عشاق

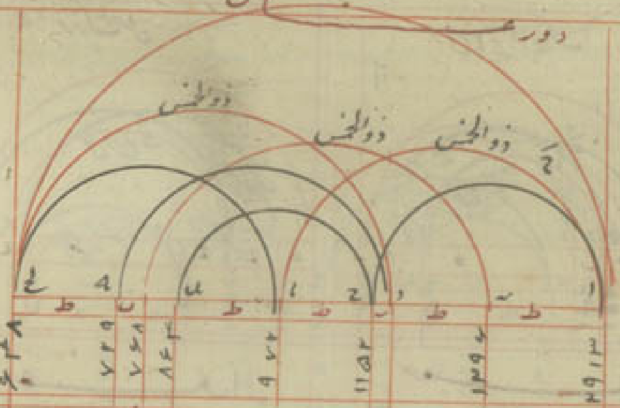

دور بوسلیک

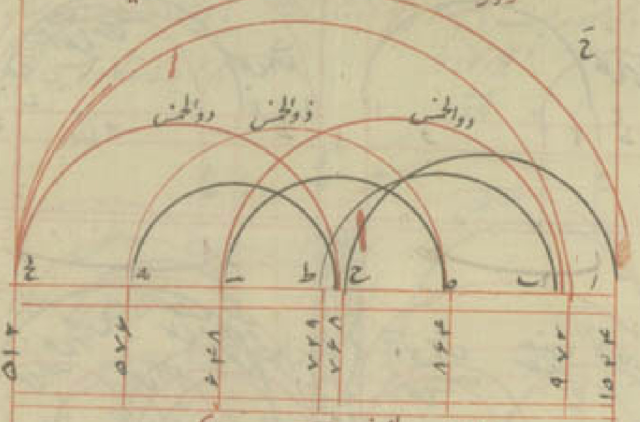

دور نوی

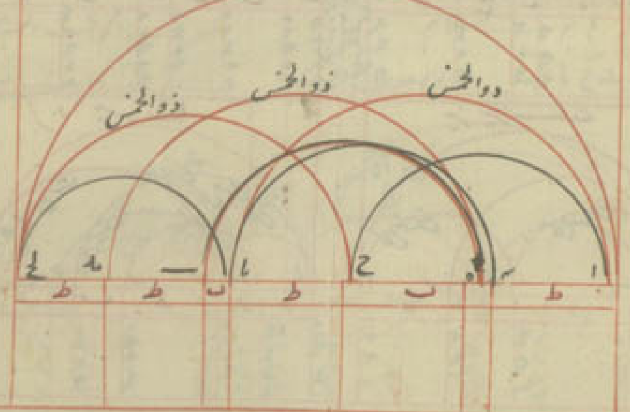

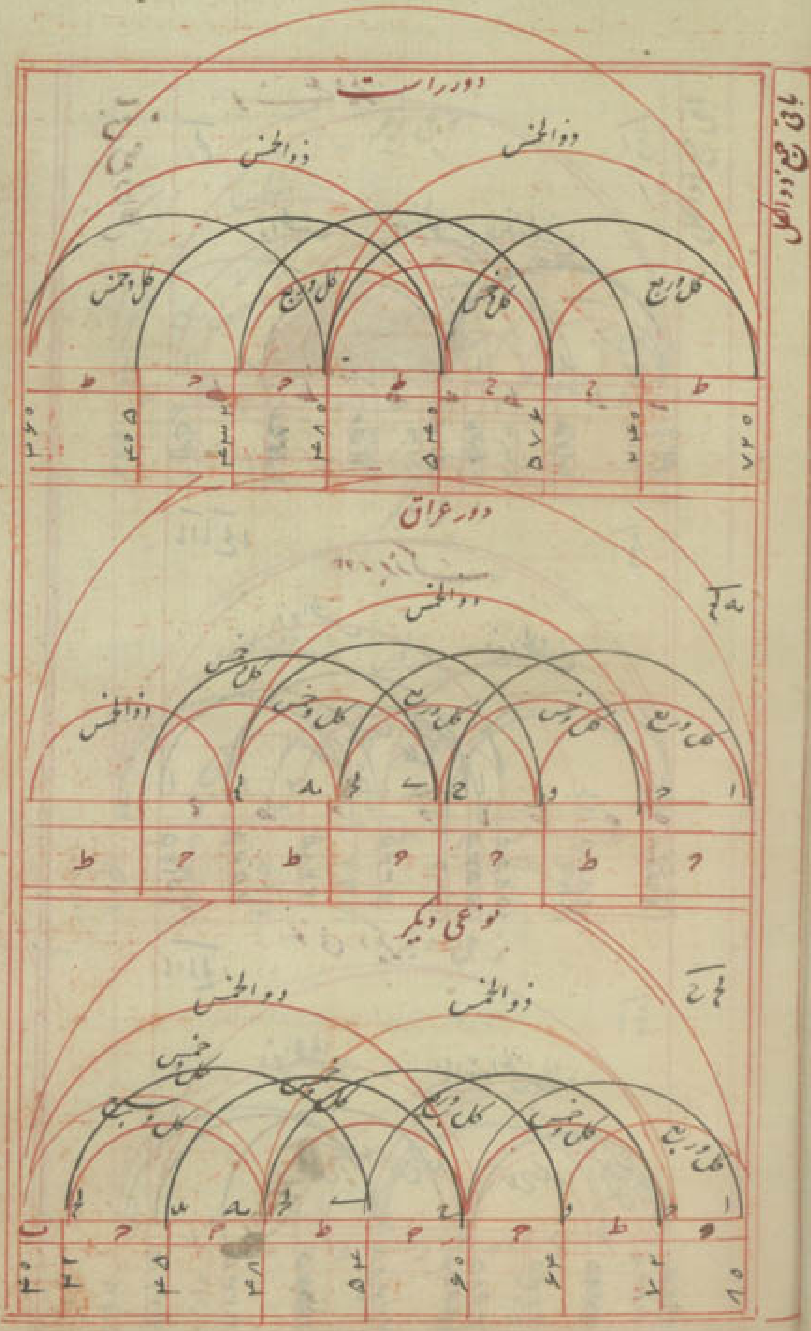
دور راست
ذو الخمس
ذو الخمس
كل خمس
كل وربع
كل وخمس
كل وربع
دور عراق
ذو الخمس
ذو الخمس
كل وخمس
كل وربع
نوعی دیگر
ذو الخمس
ذو الخمس
كل وربع

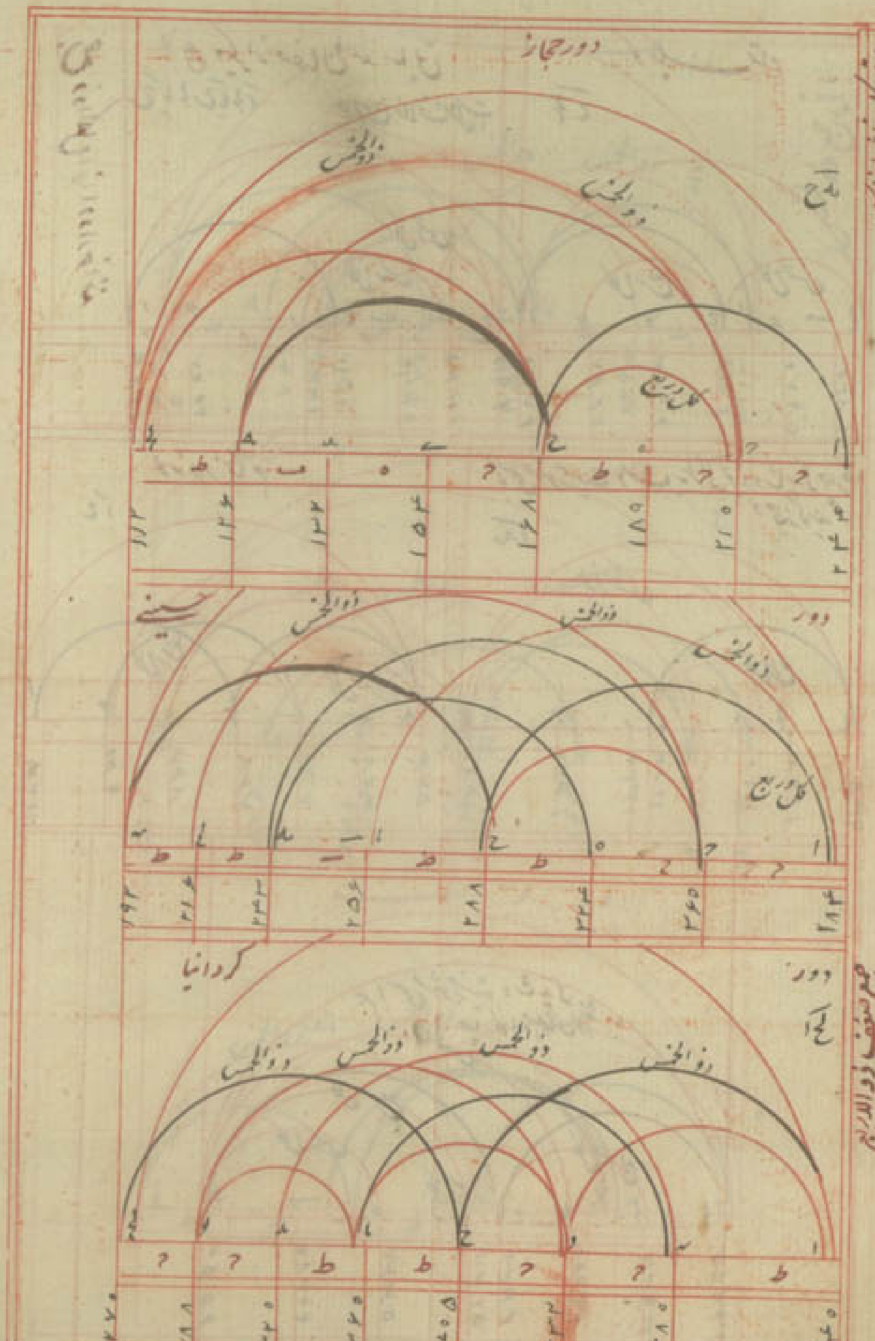
دور حجاز
ذو الخمس
ذو الخمس
كل وربع
دور حسینی
ذو الخمس
ذو الخمس
ذو الخمس
كل وربع
دور کردانیا
ذو الخمس
ذو الخمس
ذو الخمس
ذو الخمس

باقی جمع ذوالکل

نوعی دیگر

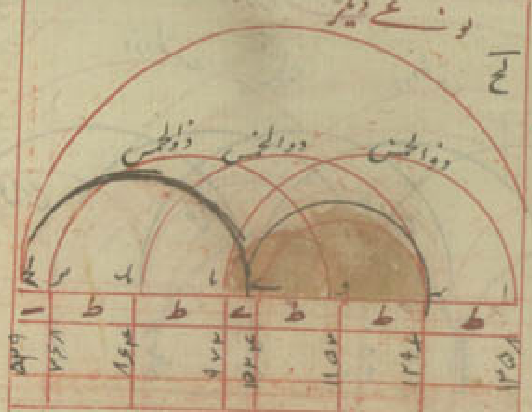

دور بزرگ

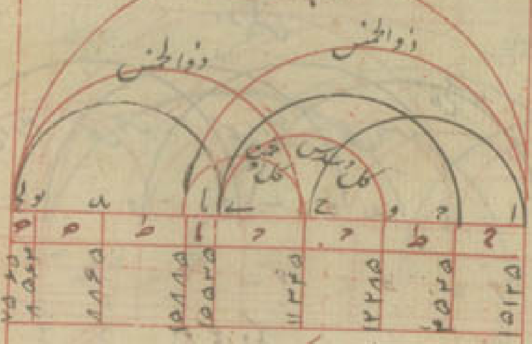

نوعی دیگر

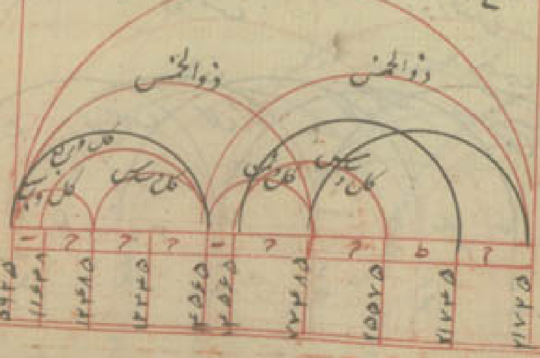

باقی جمع ذوالکل

نوعی دیگر

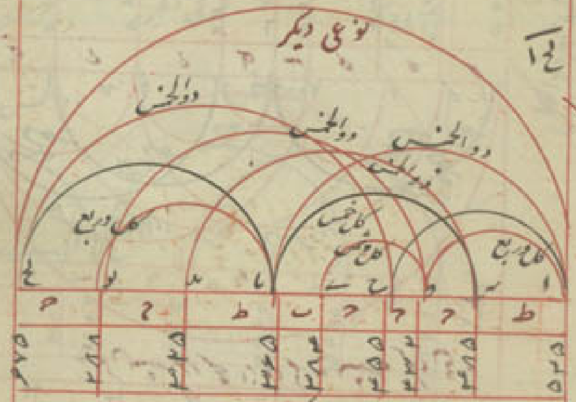

نوعی دیگر

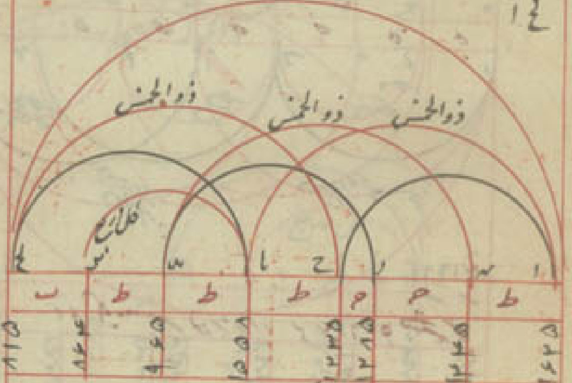

نوعی دیگر

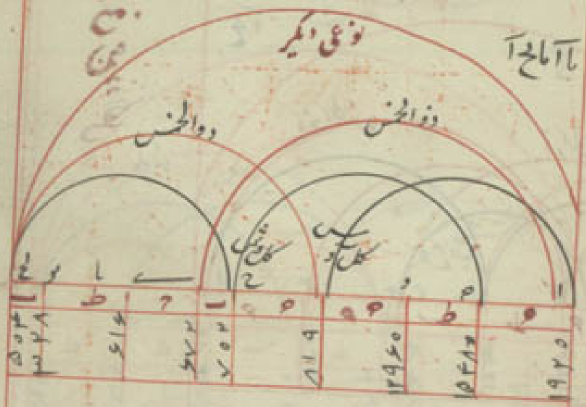
نوعی دیگر
ذو الجنس
ذو الجنس

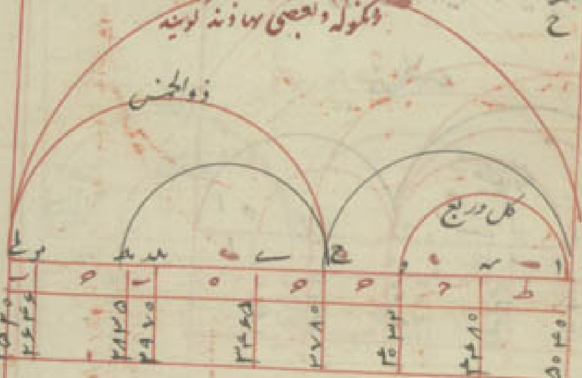
ذو الجنس
کل وربع

حصار
ذو الجنس

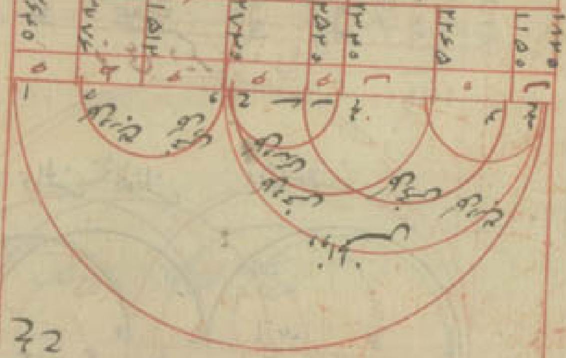

باقی جمع ذو الکل

هفت حجاز

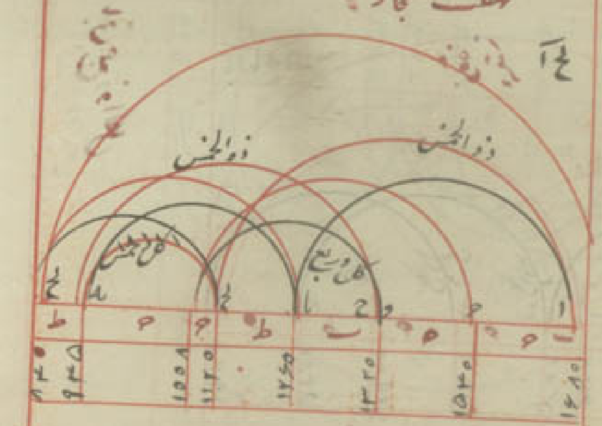

مشهوریت و شاید که کردانیا بزرگ کویند

مشهورنیت

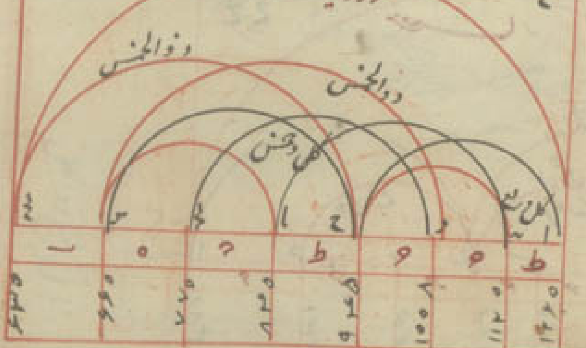

باقی جمع ذو الکل

مشهورنیت

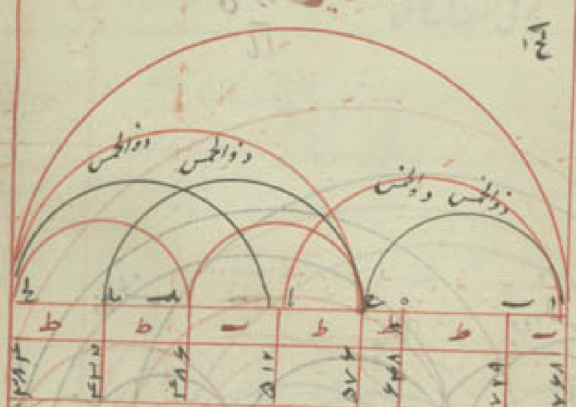

دور اصفهان

نوعی دیگر از حسینی

با سمی معروف نیت

ماا

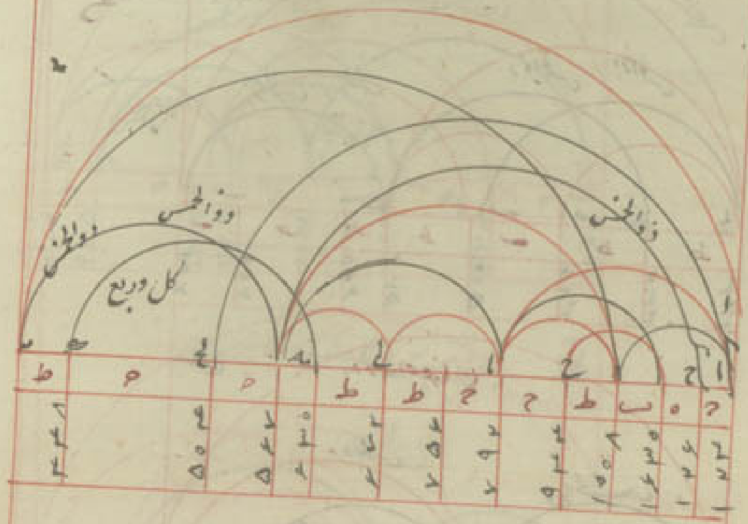

نهفت کامل

لح آوساودح ح

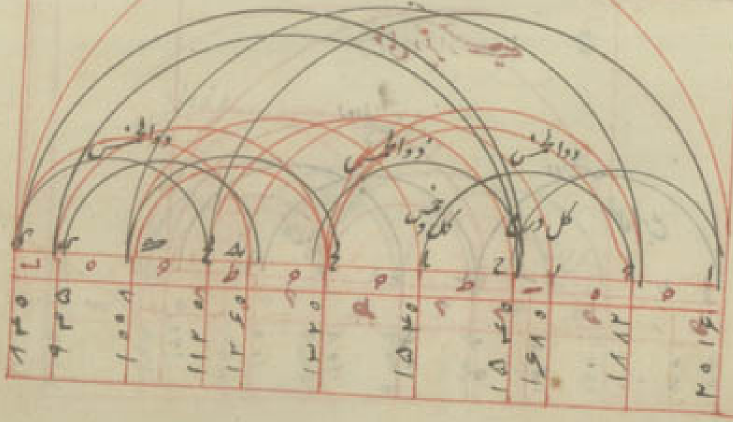

نوع از بزرگ کامل

١٤

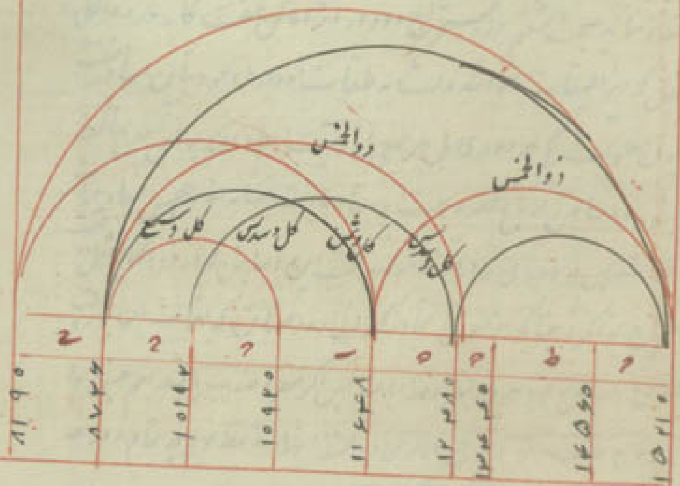

بوسلیک کامل

لح آوساودرهد آ

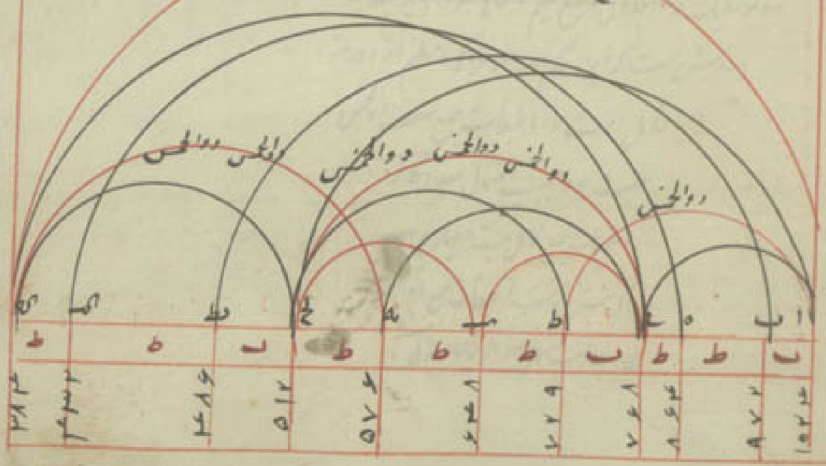

اینست جموع مستعمل درین زمان و در اوکتاب استخراج سایر تالیفات این اصول
بالکلیه دیکر و ترتیب این در ذو الکل احد عشر از یح تا کح بود و ترکیب جموع تام نه کانه
متعذر نماید بحث ششم در استخراج ادوار از اماکن هفت کانه در ذو الکل
انقل که از الطبقات خوانند و شرح طبقات ادوار با وجود تباین ابعاد در حقیقت
چون معلومست که هر دوری کامل هر جمعی از ترتیب ابعاد ان بوضعی معین مؤلف
میشود و دساتین از یا تا یح معتبره است و ابعاد با انت متشابه اند و همچنین ابعاد جماعات
وطبقات پس هر دوری را از معتبره موضع بحسب این دساتین که در ذو الکل انقل از هفت
استخراج توان کرد چنانکه از نغمه یا تجاوز نکند مثلا دور عشاق که نغمات ان بر ترتیب
ا د ز ح یا ید یح بود چون مفروضه ا باشد پس اگر مفروضه ب باشد نغم چنین بود
ب ه ح ط یب یه یط بود و چون از یو تجاوز نکنند انها یه یط بود چه تمام دور بعد
ط باشد پس ب بدل یط استعمال کنند و ماوی نسبت ذو الکل دارد و در همه صور
طبقات نهایت دور معین یه است بود و ما طبقات دور عشاق
و بوسلیک را در جدول وضع کنیم تا مثال شود سایر طبقات ادوار را
و روشن است که این حکم همه جموع اکه اعظم از دور هفده
شامل است و اما طبقات جمع ضعف ذو الخمس
هبت بود بسبب اشتمال بعد اکار و
وطبقات جمع کامل هبت و چهار ده بعد
اکر مستغرق است وطبقات جمع تام
یه و چهار بسبب اشتمال بعد اکر بر ان وجه کل

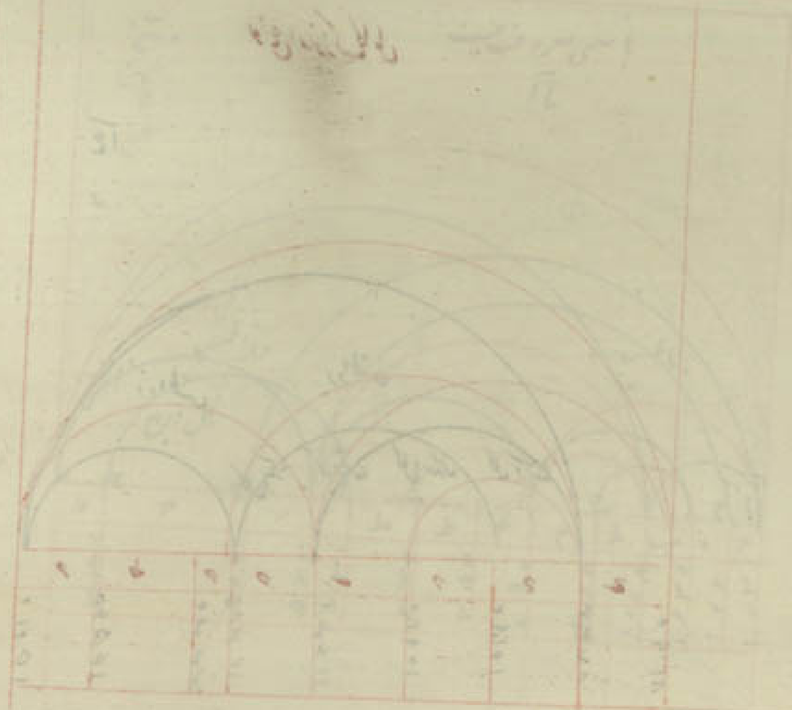

جدول طبقات عشاق

طبقهٔ اول	ا	د	ز	ح	یا	ید	یه	یح
دویم	ب	ه	ح	ط	یب	یه	یو	ب
سیم	ج	و	ط	ی	یج	یو	یو	ج
چهارم	د	ز	ی	یا	ید	یز	یح	د
پنجم	ه	ح	یا	یب	یه	یح	ب	ه
ششم	و	ط	یب	یج	یو	ب	ج	و
هفتم	ز	ی	یج	ید	یب	ج	د	ز
هشتم	ح	یا	ید	یه	یح	د	ه	ح
نهم	ط	یب	یه	یو	ب	ه	و	ط
دهم	ی	یج	یو	یز	ج	و	ز	ی
یازدهم	یا	ید	یح	د	د	ز	ح	یا
دوازدهم	یب	یه	یح	ب	ه	ج	ط	یب
سیزدهم	یج	یو	ب	ج	و	ط	ی	یج
چهاردهم	ید	ید	ج	د	ز	ی	یا	ید
پانزدهم	یه	یح	د	ه	ح	یا	یب	یه
شانزدهم	یو	ب	ه	و	ط	یب	یج	یو
هفدهم	یز	ج	و	ز	ی	یج	ید	یز

جدول طبقات بوسلیک

طبقهٔ اول	ا	ب	ه	ح	ط	یب	یه	یح
دویم	ب	ج	و	ط	ی	یج	یو	ب
سیم	ج	د	ز	ی	یا	ید	یز	ج
چهارم	د	ه	ح	یا	یب	یه	یح	د
پنجم	ه	و	ط	یب	یج	یو	ب	ه
ششم	و	ز	ی	یج	ید	یو	ج	و
هفتم	ز	ح	یا	ید	یه	یح	د	ز
هشتم	ح	ط	یب	یه	یو	ب	ه	ح
نهم	ط	ی	یج	یو	یز	ج	و	ط
دهم	ی	یا	ید	یز	یح	د	ز	ی
یازدهم	یا	یب	یه	یح	ب	ه	ح	یا
دوازدهم	یب	یج	یو	ب	ج	و	ط	یب
سیزدهم	یج	ید	یو	ج	د	ز	ی	یج
چهاردهم	ید	یه	یح	د	د	ه	ح	ب
پانزدهم	یه	یو	ب	ه	ه	و	ط	یه
شانزدهم	یو	ز	ج	و	و	ز	ب	یو
طبقهٔ هفدهم	یز	یح	د	ز	ز	ح	یا	یز

و باید دانست که بعضی ازین ادوار مثلا متلازم باشند یعنی گاه باشد که طبقه
از دوری بعینه طبقه از دور دیگر بود چنانکه طبقهٔ اول از عشاق بعینه طبقهٔ هشتم
از بوسلیک است و همچنین هر طبقه از دور عشاق بعینه طبقهٔ هفتمین این بود از
از دور بوسلیک لکن تصور نباید کرد که صورت مجموع آن دو طبقه یکی بود تا
اتفاق آن دو دور در صورت مسموع لازم آید چنانکه از ظاهر تقریر صاحب شرفیه
رحمه الله مفهوم میگردد و در شرفیه دهم در ادوار چه گفته است و هذه الاجناس
البلاد متلازم بعضها البعض فی ادوارها و غیر ممیز ادوارها بعضها من بعض و درین
سخن نظریست ❊ اما اولا بجهت آنکه لفظ اجناس مناسب نیست چه آن ترکیب
جنس است پس صواب اصناف باشد و اما ثانیا بجهة آنکه اگر متلازم نغم این میخواهد
که نغم عشاق استخراج این ممکن است از دساتین نوی بعینها این جهت چنانکه
از پیش تقریر کرده شده لکن آنچه گفته است تمیز الدورین عن غیر جمعا بین احدهما
عن الاخر منافی این اراده است و اگر این میخواهد که لحنی که مصنوعست در عشاق
معطی صورت نوی است چنانکه عدم امتیاز درین دلالت بران میکند
این باطلست چه بجز ثانی اگر چه نوی است لکن مسموع او را از آنجهة قبول میکند که آن
عشاقست پس مشکل نشود بصورت نوی و منضبع نشود بان و بیان این سخن آنست
که صورت شد از فرض نغمه حادث میشود که او اصل شده است و او را ام و
مفروضه خوانند و از ترتیب نغمی که منتسب باشد بان مفروضه مبنی مخصوصه و
مراعات العاد شریعه در جمع با او کنند و اهتمام بنواحی نغم با او بیشتر باشد
و بعد از آن محافظت بر نواحی سایر نغم کنند پس اوست مقصود و مقصد اول

واوست مقصود ما اعاج در حقیقت از انواع جمیع نغم چنانکه از سخن شیخ نعیم اجمعین
میتوان کرد اینجا که گفته است فانها اذا حدثت محدث و اضمحل ثم حدث نغمة
اخری شابهها و کانها عاودت فی معرض آخر وصادفت موقعا من القبول
کونها مسوقة اولا ثم لعدم تکررها بعینها الموجب للملال واکتسابها فضل حسن
من المناسبة اورثت للنفس هزة و انکسی که لذت استماع الحان برو غالب شود
و بجامع باطن خویش اصغا کند بان نغمات بچیزی کی او را ازین مشغول
کند معاینه دریابد که در سماع لحن و نغمات متکرره متکثره گویا که ان نغمه از جد
میشود کی معروضه است و چون حال برین وجه است پس سمع مقصود الذوقی
باشد برادراک مناسبات با معروضه و ترتیب ان مناسبات بحسب قرب
و بعد با او صورت جمعت پس شود ط ط ب ط ط ب ط اعنی دور عشاق
مسموع ط ط ب اعنی از ر ح کی بحر اول است اصل عشاق باشد و مسموع ر
ح یا ک بحر دوم است از دور عشاق است با انکه ر ی یه معروضه ا باشد و
ثالث ان وح رابعه و ما خامسه و همچنین مسموع رح یا مدار دور عشاق باشد
و یه سادسه معروضه پس سامعه متکل نشود از نیها الا بانچه مخصوص باشد
با و در تصویر دور عشاق پس اگر سامعه از بحر ثانی متکل شود بصورت
نوی صورت عشاق در و مستحیل شود و در و صورت دور عشاق تمام شود
و اگر نه ان نوادی لحنی که مصنوع نوادی در عشاق مصنوع نوادی در نوی و
بوسلیک نیز پس چون تعیین کردندی بان در سامعه صورتی کانه حاصل شدی
و ملتذ نشدی بلذات هزة و ان معلوم البطلان است شاری ممکن باشد

کی اتفاق دور نوی از دساتین عشاق چون معروضه را فرض کنند مثلا از نغمات
برین ترتیب مرتب شود ز ر ح یا یه یح و تا تمام دور بعد ط باقی ماند پس به کار بندد
انگاه بدل کا ز معروضه مبتدا سه فرا گیرد از جهة انکه هر دو دو طرف ذو الکل اند
انچه اتفاق کرده باشند نوی باشد از اماکن نغمات عشاق و این معنی را امتحان فرض
کن تا محکم گردد ترا که تحقیق معنی دوگاه کنی و سه گاه و چهارگاه و پنجگاه و انکه
چگونه صور ایشان مختلف میشود با انکه بر همه انتقال بر اماکن راست است
چگونه صور ایشان مخالف صورت راست میشود و چگونه در گاه سان او میشود و عطا
صورت نوروز میکند یکبار و از ان اصفهان بکبار و از ان حسینی و دیگر بار و گاه نه
چگونه میان او میشود و اعطا صورت عراق میکند کمبار و دو صورت اصفهانک
دیگر بار و چهارگانه چگونه مناسبات اوست مناسبه تا و پنجگانه چگونه مناسب او میشد
و مناسبتی مشتبه و سخن درین و در سایر شعب موقوف است بر مباحث اشتغال
و بدین نوادی متحقق گردد انشاء الله تعالی مبحث هشتم در استخراج جموع چون
اصطحاب او باره بر وجه معهود بود ساکت مینت چون اصطحاب او باره
بر نسبت ذو الاربع بود استخراج جموع از دساتین ز قانون مذکور صورت بندد
لکن چون نسبت او تاد معلوم شود و ترتیب ابعاد جمیع محفوظ استخراج ان
آسان باشد و ما طریق ان در دو صورت بیان کنیم تا سایر صور را بر ان
قیاس کنند اول انکه اوتار همه بر یک نسبت باشند مثلا مطلق هر وتری در طبقه
نغمه وتر اعلی بود و خواهیم که دور عشاق استخراج کنیم از مطلق بم و سبابه او
و مطلق مثلث و زاید و وسطی قدیم او و زاید مثنی و مجنب وسطی الاکبر او

استخراج توان کرد دوم انکه اوتار همه برنک نسبت نباشد مثلا مطلق مثلث مساوی
بنصر بم بود و مطلق مثنی مساوی وسطی الفرس مثلث و مطلق زیر مساوی سبابه
مثنی و مطلق حاد مساوی مجنب زیر و خواهیم که دور عشاق را استخراج کنیم از
مطلق بم و سبابه او و مطلق مثلث و رابع او و وسطی قدیم او و مجنب مثنی و مطلق
زیر و رابع حاد او استخراج کنیم و هرچند نظام اصطحاب مجهول بود و چون ارتباص
حاصل باشد در طبقات نغم مطلقات اوتار تامل کنند و بحسب ان همه جموع را
استخراج کنند مبحث هشتم در بیان حقیقت پرده و اواز و ترکیب و شعبه پرده در
استعمال ارباب عمل بحسب استقرا تام عبارت از نغماتی بود مرتب بترتیبی
محدود چنانکه بعدی شریف غالبا مستغرق ان بود و پس او مرادف جمع باشد
لکن بعضی از جموع را مثل کردانیا و نوروز و حجاز و اصفهانک اواز میگویند و بعضی را
ترکیب مانند نوع دوم از دور بزرگ چه گویند که او مرکب است از اصفهان و
بزرگ و مانند نوع سیم چه گویند که او مرکب است از حجاز و بزرگ و صاحب شرفیه
در ادوار بر ترکیب اعتراض کرده است و تقریر ان برین وجه باید کرد که در مثال
اول گوییم اگر ان دور را بسبب ترکیب از اصفهان ذوالاربع و بزرگ ذوالخمس
مرکب میخوانند پس چه بایسته نگویند که زنگوله مرکبست از عراق و راست ذوالاربع
و اصفهان اصل از اصفهان ذوالاربع و راست ذوالخمس بران وجه که او گرد
حرا راهوی نگویند که مرکب است از نوروز و حجاز و زنگوله از حجازی
و راست و اصفهان اصل از اصفهان و راست چه اول و دوم باطلست چه
رهاوی مرکب از نوروز و حجاز نیست و نه زنگوله از حجازی و راست و همچنین ثالث

الا انکه

الا انکه با اصفهان اصفهان ذوالاربع خواهد و براست راست ذوالخمس و اما حقیقت
در مقام بیان کنیم انشاء الله تعالی و گوییم اگرچه در اصطلاحات مناقشت نیست اولا
براع فی الشهوات و لا مشاحه فی الاصطلاحات بل لکل احداث تسمی باشاء و بانانا
اما شبهت نیست در انکه رعایت تناسب مسمیات قانون علماست و یکی از
مقتضیات ان قانون انکه چون لفظی متواطی بحسب مفهوم کلی خود بر جزویات
چند اطلاق کنند و جزوی دیگر با ان جزویات در ان مفهوم کلی مساوی بود
ان لفظ را بر ان جزوی نیز اطلاق کنند و اگر نه تخصیص او بدان جزویات
دون ان جزوی بلا مخصص بود و چون این مجموع که بعضی را آواز میخوانند
و بعضی را ترکیب و اسم پرده بران اطلاق میکنند یا پرده باز انکه همه نغمات
مرتب بترتیبی محدود و بعدی عظیم مستغرق ان مشارک اند و هیچ فارقی که
که مانع بود از اطلاق اسم پرده بر انها معلوم نه چه اگر فارق ان گیرند که
در اصفهانک و نوروز بعدی شریف مستغرق نغمات نیست از جهت طرد
مثل رهوی تمام منقوض بود و از جهت عکس مثل کردانیا و حجاز زیرا که ایشان
و اگر گویند کردانیا مثلا طبقه ایست از طبقات اصفهان چنانکه صاحب ادوار
گفته است گوییم بوسلیک نیز طبقه است از طبقات عشاق پس آن نیز بود
و حقیقت ان پیش ازین مقرر شد که از انجا که طبقه از دوری دیگر باشد
ثانی دوری در مسموع لازم نباید و نه انکه که فرع دیگری بود و اگر گویند
که درین اوازها التزام کرده اند که ابتدا البته از نغمه احد کنند و در اصفهان
مسلم نبوده و همچنین در حجاز چنانکه در بعضی از تصانیف صاحب شرفیه توان یافت

و از جهت طرده مثال حسینی و حجاز و ذو الخمس متعرض بود و اگر عبرازین وجوه
چیزی گویند بعد از تحقق آن آن روشن کرده پس اولا و واجب ان باشد
که همه را برده خوانند و اعتراض صاحب ادوار بتحقیق ساقط است چه پیش
ازین بیان کردیم که شاید که چند جمع در یک اسم مشترک باشند و باتم و
انقص مختلف چنانکه شرفیه راست ذو الاربع را راست خوانند و دور راست را
هم راست خوانند و همچنین سایر اقسام ده گانه که اولا در جدول وضع کرده ایم

الاول	ط ط ب	نغمه	اه	وح	[illegible]
الثانی	ط ب ط	نغمه	اه	ه ح	[illegible]
الثالث	ب ط ط	نغمه	اب	ه ح	[illegible]
الرابع	ط ح ح	نغمه	اه	ه ح	[illegible]
الخامس	ح ح ط	نغمه	اح	ه ح	[illegible]
السادس	ح ط ح	نغمه	اح	وح	[illegible]
السابع	ح ح ح ب	نغمه	اح	ه ح	[illegible]
الثامن	ب ح ح ح ب	نغمه	اح	وح	[illegible]
التاسع	ح ح ب	نغمه	اح	ه و	[illegible]
العاشر	ح ح ح	نغمه	اح	ه ب	[illegible]

و باز همان اقسام را بذو الخمس و ذو الاربع تمام کرده و بهمان نام در جدول
برده ها موسوم کرده و ازین صغری نقض ایراد کرده است معلوم میشود پس
از ذو الخمس احد در زنگوله حجازات و ذو الخمس اثقل در اصفهان راست و

چون

و چون حال اسامی بدین وجه است چرا باید که تسمیه بدو وجه کنند یا
دور زنگوله را هم زنگوله گویند و هم مرکب از عراق و راست ذو الاربع و دور
اصفهان اصل اصفهان اصل گویند و مرکب از اصفهان ذو الاربع دور
و ذو الخمس پس انچه صاحب شرفیه در ادوار گفته است فالعامل بهذه النسبة لم لا تقول
ان فلان مرکب من کذا و کذا صحت منه بانه یقول بالترکیب فیما ذکرت الا انه
لا تقول به علی لکن نه نه و اما شبه نزد ارباب عمل بحث تجنب مشهور دوگاه
و سه گاه و چهارگاه و پنجگاه و زاولی و روی عراق و مرتع و میانه و شهناز
و حقیقت شعبه بحسب استقرا ابیات انتقال بوده بر نغمات پرده بر وجهی مخصوص
و بیان این سخن است که باب صناعت عملی سوره انتقال بر نغمات پرده
چنان کنند که موجب ایقاع نغمه معین بود چنانکه در مبحث ششم اشارتی بدین
و آن چنان بود که آن نغمه در استعمال غالب بود با نغماتی که با آن نسبتی شریف
داشته باشند پس اگر آن نغمه مفروضه آن پرده بود با ذو الاربع مفروضه که بدین پرده
که لحن در آن پرده است مثلا در پرده راست اگر قصد ایقاع ح بود لحن در
راست بود مطلقا و اگر قصد ایقاع نغمه دوم ح بود اعنی با از دوگاه راست
خوانند پس اگر در انتقال از طرف حدت بنغمه ح رسند یا از طرف ثقل
نغمه اصورت مسموع آن لحن ح سالک صورت مسموع نوروز گردد و اگر نغمه را
استعمال کنند اصفهان شود و اگر ایح به حجاز بجا و رکند حسینی شود و دوگاه
بدان اعتبار خواندند که آیند الحن او ما بود که دوم نغمه است و اینها هم بدو وجه
در اصل وضع همانا که انتقال در دوگاه و نغمات قرینه با پرده باشد یعنی که از

بدو الاربع رسد با صورت مسموع راست بصورت نوروز مستعمل نکرده اند
بعد ازان ارباب عمل بطریق تساهل و جرات در عرصه او افزوده اند و چنان شد
که الحان مصنفه در دوگاه راست جمله معطی صورت پرده‌ها مذکور است
الا آنکه در پرده‌ها مذکور ابتدا از حدت و انتها بثقل میشود بحسب عادت و در دوگاه
بعد از منتهی نغمه‌ها و دو سه گاه را برین قیاس باید کرد و چون عرصه او فسیح گردد
معطی صورت عراق بود و چون نغمه د مستعمل شود دوگاه اصفهانک چون
نغمه د مستعمل در نغمات یح دوگاه باشد کوچک چون یح اشتها بود و هم
برین قیاس چهارگاه الا آنکه صورت مسموع او بصورت راست نزدیک
بود و سبب آنکه غالب در استعمال نغمه ه بود که یح ذو الاربع است و سبب نسبت
شریف از استماع آن نغمه ح زود مرتسم شود و چون ح ارتسام باید مناسبت
با او حاصل کرده و لکن بواسطه پس صورت مشابه صورت راست بود خصوصا
که رجوع بنغمه ح بسیار افتد اما اگر رجوع بآن کم افتد و رجوع با نغمه یا بیشتر
بود و سبب آنکه یا با ز نسبت کل و سدس است از استماع آن نغمه یا در سامعه
ارتسام یابد و بدین سبب صورت مسموع اندکی مناسب صورت دوگاه
گردد خصوصا که محیط یا سازند و هم برین قیاس بنجگاه الا آنکه صورت مسموع
او مشابه تر بود با راست بسبب آنکه نسبت یح با یح شریفتر از نسبت سایر نغمات
است سیاک محیط نغمه ح بود چنانکه درین زمان مستعمل ارباب عمل است
و ازین بحث معلوم گردد که راست مطلق بحسب استعمال طایفه هم راست
از هیأت انتقال در پرده راست و همچنین اعتبارات در دیگر پرده‌ها باوی

نوا نیز

نوا نیز و چنانکه هر پرده را دوگاه و سه گاه و چهارگاه و پنجگاه بود اما متعارف این
زمان نیست و پوشیده نماند که این عبارات اگر در نغمات بروج باکنند
بقیاس با همین هیأت با این اسامی باز آید اما چون معهود در پرده‌ها است
اطلاع بنغمه ح بود چنانکه بعد ازین روشن گردد ان امکه ازین معنی امد و نیز
در پرده نوروز مثلا شعبه دوگاه ان معطی صورت دوگاه بود و شعبه سه گاه
ان معطی صورت راست مطلق و شعبه چهارگاه ان معطی صورت بعض او
و شعبه پنجگاه او خود مستعمل میشود و اگر محیط ا سازند چه بعدی الملایم بود پس
شعب راست از شعب او مستغنی شدند و هم برین قیاس از شعب عراق و
سه گاه را اما بعد یا محیط یا کنند با خلاص و باشد کوچ و از آواز او یا خوانند و
چون یح با یح جمعیت شرایط جموع پس لاجرم آواز او را پرده خوانیم بهان وجه
که آوازها را پرده میخوانیم بهمان و اگر محیط و سازند از روی عراق خوانند
و بطریق اوج که روی عراق پرده بود و هو مرکبی هیأت انتقال بود در نغمات
زیر پس چنانکه ابتدا از نغمه ز کنند و محیط ا سازند و استعمال ح کم کنند و
غالب در استعمال نغمه و بود و مستمع فرع اصفهانک بود و اصل آن چنان
بود که نغمه ت را ملازم گردد و از طرفین او حرکت نغمه ها و بندرت تجاوز
نکنند تجاوز کنند با و با خلاص اما ارباب عمل بطریق جرات باشد که عرصه
او را فسحتی دهند و اما مسلک صاحب ادوار چنین آورده است که او رکوله
است با آنکه او را آوازها شمرده است و آواز را پرده شمرده و این سخن
پس متناقض است و مثال آن در جدول نهاده باز نکوله نسبتی بدارد

و تحقیق چنانکه از تصانیف او و اهل روزگار محقق میگردد هیأت انتقالات
دران پرده بوجهیکه ح را ملازم شوند و انتقال بر و مانند انتقال شروع کنند و بعد ازان
اوج بطریق مجاز انتقال کنند و بر نغمه مجاز است مجاز سازند اعنی فرض کنند که ح
زنکوله بح راست باشد و بح راست مجاز کنند و اما مانند دو شهناز چنان از آن دو است
که در هیأت انتقالند و از سخن او چنان معلوم میشود که هیچ پرده مخصوص نیستند
چه در ادوار گفته است که و اما ما به فهی بیته فی التقدیم والتاخیر و کذلک شهناز
و این سخن نیز ما بعد از ان دو جمله متناقض است چه اوازها از ادوار نهاده اند
چنانکه در ادوار گفته است و بعض الادوار یسموه اوازیس یا دو شهناز دو دوگاه
باشد و چون دو رباشد هیأت انتقال بنا شده از صورت مثال که در جدول
موضوعست حقیقت ان انتقال هم معلوم میشود اما تصانیف مشهور در باب ان
او و دیگران جمله بر خلاف انست چه تصانیف ما به مجمله المحسن بر نغمات جمع دو الخمسة
بران وجه که ما در جدول نهاده ایم و همچنین شهناز و تصنیف دران ما در ابست
بدان سبب که یاد کردیم و بنا بر این ما هر دو را از جمع شمردیم و بر پرده خوانیم و بواز ارباب
عمل را در سبب و تراکیب خلاف بسیار افتد بسبب و تراکیب خلاف بسیار افتد در
ضعف تمیز میان انها و بسیار باشد که مجمع عرف پرده هیأت انتقال مخصوص
شده باشد چنانکه اگر ان هیأت معین نکردد و بگویند که ان پرده است و در
حقیقت ان متحیر شوند با انکه مراکز نغمات و نغمه مفروضه یکی شود و این سبب آن بود
که ما بالذات را از ما بالعرض تمیز نکنند و عوام را که قوت تمیز میان معانی ضعیف
بود این نوع غلط بسیار افتد و تحقیق کار طایفه دیگر است پس اگر ارباب عمل کثیرا

در بعضی

در بعضی معانی این مبحث تردی افتد باید که پیش از استعمال روبت و وقت
نظر بر مخالفت اقدام ننمایند لعلها لاشاسبه و کل میسر لما خلق له و باید دانست
که هر پرده را هیأتی است مشتمل بر نقش و حصول ان در بعضی تمام نغمها پرده
نیست اگرچه کمال ان بدان مشروط بود و مانند پرده زنکوله که چون ح را ملازم
شوند و بر نغمات ح ی و متصاعد و متنازل و انتقال کنند هیأت زنکوله متشکل
شود خصوصا که بدانها مضاف شود و سخن صاحب شرفیه را که سلک زنکوله
جز این محمل نیست هر چند ایراد مذکور بران موجه است مبحث نهم در خلط
پردها با یکدیگر و بقیت سخن از مقامات مشهوره باید دانست که این جمیع و
شف را با یکدیگر مناسبات افتد در تلمین انتقال از هر یکی بمناسب ان سبب
زیادات رونق و طراوت لحنی کردد و مناسب گاه باشد که در یک
مرکز بوده یعنی مفروضه هر دو در یک طبقه باشد و گاه باشد که در دو نغمه
میان نغمه مفروضه هر دو چنانکه بعد ازین بان اشارت رود و بعدی بود و در نغمه بعد
وضع هر یکی نسبت با دیگری یا از طرف مناسب آید یا از طرف حدت مثال
اول رهاوی کل و ربع با حسینی ذو الخمس و مثال دوم رهاوی کل و ربع با نوروز
ذو الاربع چون میان مفروضه هر دو نسبت ذو الاربع بود و رهاوی از طرف
حدت و مانند جموع مرکبه که در جدول منتسب است که وقتی که بعد میان مفروضه
ایشان بعد موضوع بود و وضع از طرف حدت و ثقل وضع موضوع و ما
از جهت مثال بعضی ازین مناسبات اشارت کنیم و باقی بلطف ذهنی
و صاحب بحث متصدیان فن علمی مفوض است

تناسب در یک کره		تناسب پرده‌ها در جنب		تناسب در دو کره		
				طرف ثقل	نغمه میان دو طرف	طرف حده
حسینی	راهوی	حسینی	کوچک	نوروز	ذو الاربع	راهوی
حسینی	حجاز	حسینی	نوروز	نوروز	ذو الاربع	اصفهان
حسینی	بوسلیک	حسینی	اصفهان	حسینی	ذو الخمس	کوچک
حسینی	عراق	حسینی	رکبی	حسینی	کل و ربع	عراق
حسینی	دوگاه	اصفهان	دوگاه	مایه	ذو الخمس	دوگاه
حجاز	کوچک	حجاز	دوگاه	مایه	کل و خمس	عراق
شهناز	حصار	شهناز	بزرگ	عشاق	ضعف طنینی	بوسلیک
بزرگ	مایه	بزرگ	راهوی	حسینی	ذو الخمس	بوسلیک
بزرگ	عراق	راهوی	دوگاه	نوروز	کل و خمس	عراق
رکبی	دوگاه	رکبی	اصفهان	راهوی	کل و خمس	چهارگاه
رکبی	نوروز	نوروز	اصفهان	عراق	کل و ربع	کوچک
کوچک	سه گاه	عراق	سه گاه	عراق	کل و ربع	حسینی
حجاز	سه گاه	حسینی	مایه			
عشاق	راست	کوچک	دوگاه			
بزرگ	دوگاه	عشاق	چهارگاه			
اصفهان	سه گاه	زنگوله	راهوی			

و چون این مناسبات روشن شد باید دانست که بعضی مقامات مشهوره
ازین تراکیب مثل دوگاه و حجاز و ابتدا و انتهاء دوگاه بود و حجاز وسط و
دوگاه و رهاوی و ابتدا دوگاه بود و وسط بزرگ و رهاوی انتها و همایون
و ابتدا زنگوله بود و انتها رهاوی و مقامات مشهوره بحسب استعمال اهل
ازمان درین پردها و شعب و تراکیب که مفصل شد منحصر است مبحث دهم در تأثیر
بعضی پردها بطریق اجمال باید دانست که این پردها را تأثیرها مختلف است
در نفس بعضی موجب بسطی تمام بود و بدین وجه سبب شجاعت گردد مانند
عشاق و بوسلیک و نوی و ازین جهت اهل طبع ترکان و اهل حبشه و زنج و
مکان جبال مناسبت بیشتر بود و بعضی موجب بسطی معتدل و باین وجه سبب لذت

لطیف

لطیف گردد مانند راست و نوروز و عراق و اصفهان و ازین جهت مناسب طبع
ارباب امزجه معتدل بود مانند سکان اقلیم ثالث و رابع و خصوصا اهل وسط
عمادی و بعضی موجب بسطی ضعیف و سبب آنکه تهییج نفس کند و بکمال رساند از
انجا حالتی سبب حزن و فتور و قبض حادث گردد مانند بزرگ و رهاوی و زیر
افکند و زنگوله و حسینی و چون معهود چنانست که ملحنین باشعار کنند باید که از
جمله رده شعری اختیار کنند که معانی آن مناسب تأثیر آن پرده شود تا سبب
کمال تأثیر گردد مبحث یازدهم در کیفیت انتقال و اقسام آن ابتدا انتقال
بر نغمات هر جمعی یا از طرف ثقل بود یا حدت یا از وسط والبته اول هابط
بطرف حدت بود و دوم صاعد بطرف ثقل و سیم محتمل هر دو قسم تواند
بود و هر یکی از صاعد و هابط بر توالی بود بی رجوع با نغمه سابق و از انتقال
مستقیم خوانند یا با رجوع و از راجع خوانند و در مستقیم اگر بر توالی نغم بود
بی تخطی نغمه یا بیشتر از متصل خوانند و اگر بتخطی بود از طافر خوانند
و در راجع اگر رجوع با مبدا بود از لاحق خوانند و اگر با نغمه دیگر بود از نغمات
ترتیب مبدا از امحل خوانند و منبت نیز خوانند و رجوع با یکبار بود از نغمات
و از راجع فرد خوانند یا چند بار و آن اگر متوالی بود متواتر خوانند و اگر غیر
متوالی بود با اسمی مسمی نیست و رجوع مکرر اگر با یک مبدا معین بود از راجع
مسدد خوانند و اگر نه راجع مطلق و همچنین در رجوع مکرر اگر اعداد نغم مابین رجعات
متساوی بود از راجع متساوی النسب خوانند و اگر نه راجع مختلف و اگر
بعضی نغمات چند نوبت متوالی ایقاع کنند از اقامه خوانند و هر انتقال که بر دو

نغمه بود یا بیشتر اگر بر دو نغمه بود دو مکرر هر دو مساوی بود و آن را مکرر متساوی گویند
واگر نه مکرر مختلف واگر بیشتر بود اقسام آن بقیاس اقسام سابق معلوم تواند
وشاید که در کتب این فن اصطلاحات دیگر مذکور بود و تقدم آن بر سر شد متعذر
نماند و حکیم ابونصر رحمه الله در کتاب خود جدولی در حصر انتقالات بسیط وضع کرده است
و ما آن جدول را همچنان وضع کنیم و مرکبات از آنجا استنباط توان کرد و جدول اینست

انتقال مستقیم متصل [illegible]	گردو مطلق نغمه [illegible]	دو مطلق نغمه	ح ط ے ه ل م ه	عكه سه نه م ل [illegible]
		مطلق یک یک	ح ے ل نه	عكه سه م ك ط
		مطلق دو دو	ح ك ه	عكه سه ل ط
		مطلق سه سه	ح ل	عكه سه ك
		مطلق چهار چهار	ح م	عكه سه ے
		مطلق پنج پنج	ح ه	عكه سه ط
[illegible]	[illegible]	بعد از یک یک	ح ط ے ه ل ح م ح ه ح	عكه سه م سه ل [illegible]
		بعد از دو دو	ح ط ے ه ل ح م ه ح	عكه سه م سه ل [illegible] سه ط سه
		بعد از سه سه	ح ط ه ل م ه ح	عكه سه م ل [illegible] ط سه
		بعد از چهار چهار	ح ط ه ل ح	عكه سه م ل ك سه
		بعد از پنج پنج	ح ط ے ه ل م ح	عكه سه م ل ك ے سه
[illegible]	[illegible]	متوسط [illegible]	[illegible]	[illegible]
		انتقال کرده [illegible]	[illegible]	[illegible]
		دو درجه منعطف [illegible]	ح ط سه ه ل ه سه ط ح	عكه سه م ل ك ل م م ه سه
		[illegible]	ح سه ط ح ل ه ح م ح	عكه سه م سه ه ل سه ط ے سه
		[illegible]	ح ه ط ح م ه	عكه سه ل م ه سه ط ے سه
		[illegible]	ح ل ه سه ط ح	عكه سه ك ل م ه سه
[illegible]	[illegible]	[illegible] یک	[illegible]	
		[illegible] دو	[illegible]	
		[illegible] سه	[illegible]	
		[illegible] چهار	[illegible]	
		[illegible] پنج	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	عود [illegible]	ح ط ه ل ه م ه م	عكه سه م ل [illegible]
		[illegible]	ح ط ه ط ل م ه ل	عكه سه ه م ل [illegible]
		ان عود [illegible]	ح سه ط ل ه م	عكه سه م ه ل ط ے
		انتقال کرده [illegible]	ح ل ط ے ه ل ح	عكه سه ل ه م ط ے

و بباید دانست که حکیم ابونصر اطراف جموع را مبادی الحان میخواند و سایر نغمات را
که با یکدیگر نسبت ذو الکل نباشد مبانی الحان و هر دو انتقال یا مستقیم بود و آن
انتقالی بود که در یک جمع هیچ نغمه مکرر نباشد و آن یا متوالی بود یا متخطی یک نغمه
یا دو دو یا سه سه یا چهار چهار یا پنج پنج و زیادت یا غیر مستقیم یعنی که در وی عود
یا نغمه مکرر باشد و این دو نوع بود یکی آنکه عود و آن یا مبدا بود و این هر دو
بود یا آنکه در وی خروج از نوعی بنوعی بود یعنی در جمع تام مثلا چون بر مبانی ذو الکل
حد انتقال کند بمبانی ذو الکل انقل تصاعد کند و از انتقال متوسط خوانند
و آن نیز دو قسم بود یکی منعطف متوسط نغمات مختلف و آن را انعطافی بود و یا انتقال
برو کرده باشند یا نه و دوم منعطف بی توسط نغمات مختلف و دیگر آنکه در وی
خروج از نوعی بود بنوعی که در هر جنس و جمعی بنوعی یا مستفاد انتقالات
انتقال بر نوع سابق بکند و از انتقال مستدیر خوانند و دوم آنکه در عود با غیر
مبدا بود و از انتقال مسیح خوانند و آن مجدد یا انعطافی بود که انتقال بر آن
برده باشند یا نه امینست انتقالات بسیط موضوع در جدول و این آخر مقالت
چهارم است از موسیقی مقالت پنجم از فن چهارم از جمله چهارم که در علم
ریاضی است در ایقاع و ادوار آن و کیفیت صنوع الحان و آن مشتملست
بر هفت فصل و خاتمه فصل اول در حد ایقاع و تحقیق آن حکیم ابونصر گفته است
که الایقاع هو النقلة علی النغم فی ازمنة محدودة المقادیر والنسب وصاحب
الشفاء رحمه الله گفته که الایقاع جماعة نقرات تتخللها ازمنة محدودة المقادیر
علی نسب و اوضاع مخصوصه بادوار متساویات مدرک بفاصله ی ملک الادوار

نزد ان الطبع السلیم المستقیم و درین حد نظر است اما اولا بجهة انکه ایقاع بحقیقت فعل نقرات
و نقرات مفعول و اطلاق فعل بر مفعول جز بمجاز درست نباشد و استعمال الحدود
مجازیه هر چند این معنی کثیر الوقوع است نباشد اطلاق تصدیق بر علم مصدق
به و اما ثانیا بجهة انکه بعد ازمنه بادوار از روی عکس محال است چه بسیار باشد
که ایقاع باشد بی ادوار مانند پیش رو و اما ثالثا بجهة انکه بعد ادوار مساوی
ادراک ان هم از جهة عکس محال است چه لازم اید که اکر کسی وی باشد و ادراک
ان نکند ایقاع نباشد نسبت باهمه کس نسبت با غیر مدرک و بطلان این
ظاهر است پس مجاز حد حکیم باشد **فصل دوم** در ازمنه ایقاع و اقسام ان
در تعلیم چون بر نغم انتقال کنند هر اینه میان مبادی ازمنه نغم که از انقراب خوانند
ازمنه واقع باشد و ان ازمنه یا در غایت قصر بود یا در غایت طول یا متوسط
و اول سبب فساد لحن باشد و ان ازمنه نغم حادث کرده و نغمه اولی محسوس نمانده
یا در سامعه مرتسم کردد که دیکری با او ممتزج شود و چون زمان در غایت
قصر بود پیش از کمال ارتسام اول ثانی وارد شود و صورت اول باطل کردد
پس امتزاج حاصل نشود و از اینجاست که ارباب عمل در ثانیه مبالغت نمایند
و خصوصا در اوایل ملحن و دوم نیز هم سبب فساد لحن باشد چه بسبب طول زمان
صورت نغمه اول بکلی از سامعه مضمحل شود پس نغمه دوم را با اول امتزاج
صورت نبندد و اما سیم لایق بود و ان اکر اول زمان بود که تالیف الحان را
شایع بود و از زمان احو هم و اکر ضعف ان باشد ب و اکر ثلثه امثال ج
و اکر اربعه امثال د و اکر خمسه امثال ه و حکیم ابونصر رحمه الله کفته است که زمان

ایقاعی

ایقاعی نشاید که زیادت از ه بود و اکر نه سبب فساد مذکور کردد و نقراتی که
ازمنه میان ایشان کمتر از زمان ا بود و از ترعید و تضعیف خوانند مانند نقرات
از دست ارباب مهارت بر مثل طبل و غیر آن و در ازمنه ایقاعی زمان ا واحد
مفروض بود و مقدر سایر ازمنه او را واحد بران اعتبار کویند که در میان هر دو
طرف او یعنی در وسط او مساغ نقره دیکر نبود چنانکه تالیف الحان را صالح باشد
نه بدان اعتبار که او در نفس خود قابل انقسام نبود و روشن است که در
زمان ب مساغ ایقاع نقره دیکر بود بر وجه مذکور و در زمان ج مساغ دو و در
زمان د مساغ سه و در زمان ه مساغ چهار و هر چند زمان ا صالح تالیف اما از
اعتدال بر طرف نیست پس قلیل الاستعمال بود و همچنین زمان ه الا در فواصل
چنانکه بعد ازین بیاید و اما زمان ب و ج و د کثیر الاستعمال بود **فصل سیم** در
تقسیم ایقاع باید دانست که در تقسیم ایقاع دو طریقه است یکی طریقه حکیم ابونصر
رحمه الله و دیکر طریقه اهل این زمان و ما تحقیق هر یکی را بیان کنیم ان شاء الله تعالی
طریقه اول حکیم ابونصر رحمه الله کفته است که ازمنه که میان نقرات الحان
واقع است یا متساوی باشند یا متفاضل و متساوی را هزج خوانند و ان
ازمنه یا ا بود و ان را حثیث الهزج و سریع الهزج خوانند یا ب و ان را خفیف الهزج خوانند
یا ج و ان را خفیف ثقیل الهزج یا د و ان را ثقیل الهزج و سقل خفیف بود و خفیف
الثقیل و ه ب ضعف اول و دوم را خفیف ثقیل اول خوانند و سیم و چهارم را
ثقیل اول و اما متفاضل یا همه ازمنه متفاضل بود یا بعضی اما اول را حافظ
دوری بود چنانکه سه نقره مشتمل بر دو زمان متفاضل بود و سه دیکر مشتمل بر دو زمان

مثال اول چنانکه دور دوم در یک نقره مشارک دور اول بود و یا چهار مشتمل بر زمان
متفاصل اول یا حافظ دوری بود چنانکه وجهار دیگر بر مثال ان یا پنج و پنج یا شش
ازان یا حافظ دوری نبود و تمامت این اصناف غیر مستقل بود از جهت
صعوبت استعمال وقف و ائتلاف و این نوع را متفاضل موصل خوانند و
درین سخن نظرست چه سریع مفصل اول قسم اول است از اقسام این نوع
وقسم اول از جنس متفاصل ثلاثی قسم دوم ازین نوع و هر دو کثیر الاستعمالات
نزد او چنانکه بعد ازین روشن کرده و اما دوم را متفاصل مفصل خوانند
وان یا حافظ دور بود یا نه و غیر حافظ مهجور بود و حافظ یا اعظم ازمنه او
فاصل بود میان هر دو دوریا نه و ثانی مهجور بود و اول یا باشد نقره بود مشتمل
بر دو زمان یا چهار بر سه یا پنج بر چهار یا شش بر پنج یا بیشتر و اخیر مهجورست
و اول را مفصل اول خوانند و دوم مفصل دوم و سیم و چهارم را مفصل چهارم
ورنان اطول را درین اقسام فاصله خوانند و در مفصل اول اگر زمان اول ا بود
از انواع سریع مفصل اول وجب مفصل اول خوانند واگر ب خفیف ثقیل مفصل اول اگر
و ثقیل مفصل اول و فاصله در هر یکی با نواع فرض توان کرد الا مناسب تر انست
که در سریع ب بود و در خفیف ج و در خفیف ثقیل د و در ثقیل ه و مستعمل خفیف
وخفیف ثقیل است و هر دو را خفیف الزمان خوانند و مفصل ثانیه یا هر دو
زمان اول متساوی باشند و از اول المتساوی الثلاثة خوانند یا متفاصل و از اول
المتفاصل الثلاثی خوانند و متساوی یا ازمنه متساوی او ا بود و از اسریع المتساوی
الثلاثة خوانند ا ب و از امتساوی الثلاثة خوانند ا ه و از اخفیف ثقیل المتساوی

مفصل اول واگر ه م

الثلاثة

الثلاثی خوانند و غرب این اقسام را غیر چهارم رمل خوانند و متفاصل دو ضعف
بود و اول انکه اصغر را بر اعظم مقدم دارند و دوم عکس ان و اصغر در هر دو قسم
یا ا بود یا ب یا ج و اگر ا بود و اعظم یا ب بود یا ج یا ز پس اگر اعظم ب بود فاصله
از ذوی اولویت با مثل و نصف اعظم بود اعنی ج با مثل و ثلث ان و اگر اعظم
ج بود فاصله با مثل و ثلث اعظم بود اعنی ز با مثل و ربع ان و اگر اعظم ز بود فاصله
با مثل و ربع او بود اعنی ه با مثل و خمس او بود و صاحب شرفیه رحمه الله برین سخن
اعتراض کرده است و گفته که این قول یا غلط مصنف تواند بود یا سهو کاتب
چه اعظم را ثلثی بالفعل نیست و بنابر انکه از ا ثلثی بالفعل نیست تا فاصله ورده
مثل و ربع بود و نه خمس بالفعل تا فاصله در سیوم مثل و خمس بود و تحقیق این
سهو از ایشان نیست چه ما بیان کردیم که ا بالفعل منقسم میتواند بود و از دو
این همه اجزا التفصیل میتوان کرد پس ازان نیست که آخر او و صلات جهت
انکه ازمنه ایقاعی باشند ندارد و اما اگر اصغر ب بود و اعظم ج و ز تواند
بود و اگر ج بود اعظم ز تواند بود و هرگاه که زمان اصغر و اعظم و ترتیب
ا ب بود و از اجنس المتفاصل الثلاثی میخوانند و اگر ب ج خفیف المتفاصل
الثلاثة و اگر ج ز خفیف ثقیل المتفاصل الثلاثة و اقسام متفاصل ثلاثة
بسیارست و در تعداد ان زیادت فایده نیست و بر خاطر حصر ان متعذر نبود
وازین جمله خفیف و خفیف ثقیل مستعمل بود و گاه بود که جنس را بدیل خفیف
استعمال کنند و غرب جنس و خفیف را خفیف ثقیل ثانی خوانند و خفیف
ثقیل را ثقیل ثانی و بعضی جنس را ماخوری خفیف خوانند و خفیف را ماخوری

در اول مثل و ثلث بود
و نه ربعی بالفعل تا فاصله

ثقیل و مفصل سیوم را رباعات خوانند و از زمان آن نقر فاصله یا متساوی بود
با نه و متساوی با ا بود و از اخف الرباعیات خوانند مات و از اخفیف الرباعیات
خوانند تاح و از اخفیف ثقیل الرباعیات خوانند یار و از اثقیل الرباعیات
خوانند و غیر متساوی یا از منه ثلثه یا سه را متفاصل باشند و آن جمهور بود
یا دو متساوی باشند و یکی متفاصل و متفاصل یا اعظم بود و از هر یکی از آن دو
یا اصغر و علی التقدیرین متفاصل یا در طرف مبدا دور بود یا در وسط متساوین
یا متاخر از هر دو بیش از فاصله و هر یکی از اینها با اقسام بسیار منقسم تواند شد
و اکثر آن اقسام را استعمال نکرده اند پس اگر متفاصل اصغر بود و در وسط
جمهور را از بسیاری بجای ثقیل ثانی استعمال کنند و بهان نام
خوانند اما سایر اقسام ایقاع نزد جمهور عرب مهجور است
و بسیاری از آن در میان دیگر طوایف مستعمل و اگر کسی را
داعیه استیفاء اقسام آن بود ایقاع طریقه مسلوکه ما کند
تا بیانی مطلوب برسد و نیز بعض این اقسام و ترکیب
آن بر طالبان متعذر ماند و اکثر ارباب
عمل ممروجات این اقسام استعمال
کنند چنانکه بعد از این روشن کرده
انشاء الله تعالی و ما این اقسام را در دایره
ثبت کنیم تا ضبط آن آسانتر گردد و از
اقسام منفصل ثالث و رابع بر آنچه
انسب است اقتصار کنیم دایره اینست

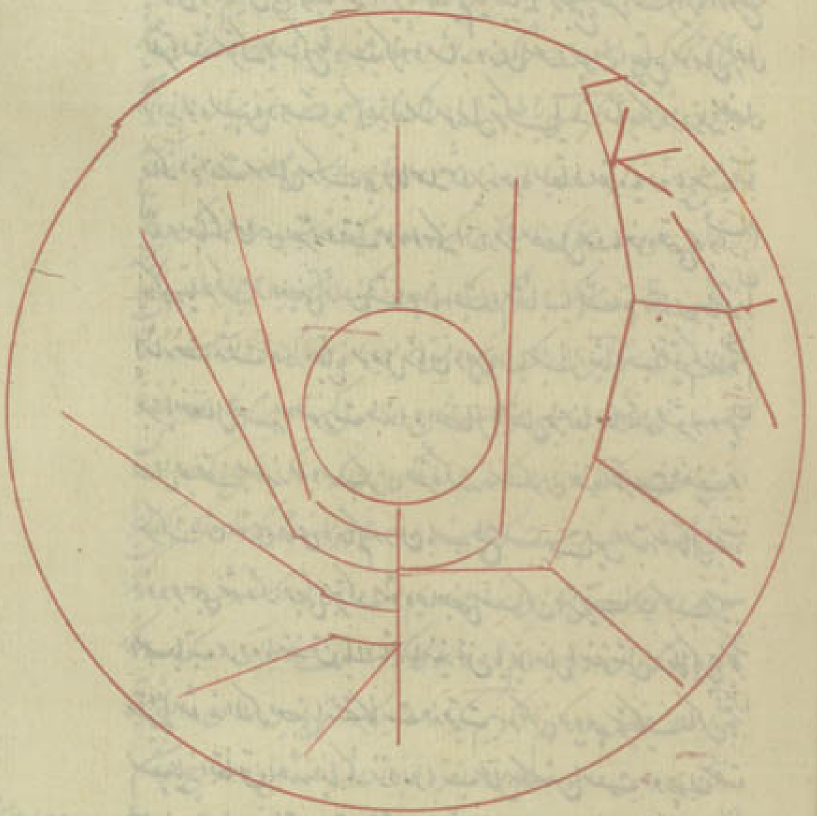

طریقه دوم ارباب عمل را بطریق تجربه معلوم شده است که چون طایفه از نغمه
ایقاعی دوری سازند چنانکه بعد از انقضای آن دوری دیگر بهمان وجه مستانف
گردد و زمان آن لحن بان ادوار معتد شود سبب مزید تناسب و کمال زینت
باشد و انفصال این ادوار از یکدیگر معتد الحس با آن بود که زمان آخر از دایره ازمنه

طول بود وان زمان را فاصله دایره خوانیم یا بهیات که مجموع نقرات دایره از وضع
نقرات متحرک و ساکن حادث کرد مشابه وزن شعر و چون ایقاع موصل یا مفصل
تواند بود پس در شاید که از ازمنه موصل ترکیب یابد و شاید که از ازمنه مفصل
وانکه از ازمنه موصل مرکب بود فاصله دایره جز باسقاط نقره یا دو یا بیشتر
بند و چنانکه بجای نقره وقف بود وانکه از ازمنه مفصل بود یا خود قسمی بود از اقسام
مذکور یا مرکب از بعضی از ان اقسام اما اقسام متشابه یا اقسام متباین چنانکه بران
اشارت رفت و در ایقاع موصل زمان دایره را باجزا اسباب تقسیم کنند و تقسیم
جز بانفصال اجزا صورت نبندد و انفصال بالفعل جز بفاصله متصور نشود و چون
فصل بوقف متعذر بود پس بسکون نقره کنند و سکون نقره بقرب خفیف و
حرکت ان نقری قوی و حاکم دران باب طبع سلیمست پس البته استعمال نقرات
در بوجهی شود که بعضی متحرک شود و بعضی ساکن و ترتیب ان بحسب ترتیب
اسباب برده مانند تن یا او تاد مانند تتن یا فواصل مانند تتتن و قطعا که پنج متحرک
متوالی شوند الا که بعضی از متحرکات در قوت سواکن بود چه تحریک ساکن با نقره
بسیار اتفاق افتد چنانکه نزد ارباب عمل روشن است و چون نقرت خفت
نقره مناسب عدم نقر بود قایم مقام عدم کرد پس تحلیل زمان فاصله کنند و بدان
سبب اعنی بتقسیم مذکور میان اجزا دایره تناسبی چند دیگر صورت کرد و
و چون اجزا دایره بحسب طول و قصر و وضع اجزا از یکدیگر مختلف افتد کاه باشد
که از انتظام انها صورت دایره بوجهی شود که در انفصال از دایره ثانی
بفاصله اطول محتاج نبود و چون دایره برین وجه تالیف یابد اگر دایره دوم

یک نو

یک نقره بر وزیادت بود یا از و کم ان تفاوت بحسب طبع سلیم در میتوان یافت
و چنانکه اگر کسی را طبیعت ادراک وزن اشعار نبود تمیز میان موزون و غیر
موزون نتواند کرد اگر کسی را طبیعت ادراک این معنی نبود تمیز میان دایره صحیح
و غیر صحیح نتواند کرد و میان وزن شعر و ایقاع تناسبی عظیمست چه وزن شعر
از تالیف حروف متحرک و ساکن بیک عدد و یک ترتیب حادث کردد و ایقاع
از تالیف نقرات متحرک و ساکن بیک عدد و یک ترتیب با محافظت قدر ازمنه
متخلله میان نقرتین پس ادراک ایقاع دقیق تر بود از ادراک وزن شعر و از اینست
که بسیاری از شعرا در سماع حرکات خارج از اصول کنند و نیز بسیاری از فضلا
دقیق النظر ادراک اوزان نکنند و اما عکس ان که ادراک ایقاع کنند و ادراک
وزن شعر نکنند معلوم نیست که باشد یا نه و ظاهر انست که نباشد اکنون با
سر حصر دوایر مستعمل اهل این زمان رویم از دوایری که در شرفیه و ادوار مذکورست
باز ادی که بران بود بیاریم و دوایری که مستعملست و در آن دو کتاب مذکور
نیست بعد از ان مفصل یاد کنیم و کوییم یکی از دوایر مستعمل درین زمان دایره ثقیل
اولست و این دایره شانزده نقره بود از نقرات سرخ و از پنج جزو منقسم
کردانیده اول و دوی مجموع و دوم و همچنان و سیم فاصله صغری بر مثال
مفاعلن فعلن مفتعلن و شبهت نیست که جزو اول و دوم سریع مفصل اول بود
و این طایفه بحسب مهارت از ان نیز اسقاط کنند چنانکه در ضرب دایره بود و نقره
که یکی مبدا دایره بود و یکی مبدا فصل اخیر اکتفا نمایند اگر ایقاع سریع هر جزو بود
و جزو سیم سریع متساوی ملاقی و جزو پنجم همچنان پس معلوم شد که این دایره

وچهارم سببی خفیف و پنجم
فاصله صغری م

چگونه از مزیج اقسام مذکور تالیف یابد و این اقسام را اصول ایقاع خوانیم و معتاد
آن است که صاحب لحن از جهة حفظ ازمنه ایقاع و تساوی دوایر بدست یا بالتی
دیگر ساوقت بعضی نقرات متحرک میکند تا بمعونت آن در محافظت ایقاع
مستظهر بود و معهود چنان باشد آن نقرات مساوی نقرات اوایل فصول
بود و این طایفه بحسب مهارت اکثر نیز اسقاط کنند چنانکه در ضرب بر نقره
که یکی مبدا دایره بود و دیگری مبدا فصل اخیر اکتفا نمایند و این نقرات را در تحلیل ادوار
و تصویر آن مدخل بیش از نقمات آن دایره بود و نقرات یعنی ساکن الا آن
عمده حرکات بود و سواکن عمده نکمات و باقی باختیار صاحب صناعت
بود اگر خواهد متحرک سازد و اگر خواهد درج کند دایره در و ما تصویر هر دایره را
صورت دایره رسم کنیم و بر محیط آن نقرات متحرک و ساکن بنهیم و باز
اوایل فصول در میان دایره نقرات ثبت کنیم و این دو ما مشترک لابد بود
بر سر حق و خارج محیط یعنی از منه متخلله بحسب انکه مساویات اباشند و
پوشیده نیست که درین دایره میان نقره اول و دوم و دوم و سوم زمانی
ح است و میان سیوم و چهارم ز و میان چهارم و پنجم ب و میان پنجم و اول ح
زمان ز و کاه باشد ده دور از یک دور سازند تا نقرات دور ۳۲ شود و دور را
در نصف مشابه بود و ماننده بیت از قصیده و دیگر دایره ثقیل ثانی و آن هشت نقره
بود مرکب از دو وتد مجموع متوالی و سببی خفیف بر مثال مفاعلاتن و دیگر خفیف ثقیل
و آن چهار نقره بود بر مثال فاصله صغری چنانکه فعلن و دیگر رمل و آن دوازده نقره
بود منقسم بسببی خفیف و فاصله صغری و بار سببی خفیف و فاصله صغری چنانکه
مفعلاتن

مفعلاتن فعلن یا مفتعلن مفتعل یا منقسم بدو سبب خفیف و دو فاصله صغری چنانکه
تن تن تنتن تنتن یا بفاصله صغری و سبب خفیف دو بار چنانکه فعلاتن
فعلاتن و دیگری خفیف رمل و آن شش نقره بود بر مثال مفتعلن و نصف دایره
رمل بود و آن طریقه مشرفیه است و چون ارباب عمل التزام کرده اند
که دوایر را انصاف متشابه بود و بس گاه باشد که ضعف مفتعلن را خفیف رمل
خوانند و اربعه اضعاف از رمل و دیگر هزج و آن سه نقره بود بر مثال وتد
و آن بعینه سریع مفصل اول بود و این طریقه مشرفیه است و در ادوار کلیات
آن تقریر کرده است چه گفته است دایره هزج مساوی دایره خفیف رمل است
بدین مثال تن تن تن تن و نقرات این دایره یازده است و از آن رمل
دوازده و این سهو همانا از کاتب بوده باشد و گفته که نزد بعضی همه دایره
رملست بر مثال تن تن تن و ضرب نقره اصل نقره اولی و رابعه است و این
راست نیست چه رابعه ساکن تقریر و چگونه تواند بود و دیگر ثقیل رمل و آن
بیست و چهار نقره بود از نقرات سریع هزج منقسم بچهار فاصله صغری و سبب
خفیف چنانکه چهار فعلاتن و این طریقه مشرفیه است یا بدو فاصله صغری
و سبب خفیف و فاصله صغری و این قول اوست در ادوار و استعمال
این قسم بیشتر بود و در قدیم این دایره بفرس مخصوص بوده است و بیشتر
ارباب صناعت نقره هفدهم و بیست و یکم درج کنند و دو نقره اصل اول
و نوزدهم بود و دیگر خفیف رمل و آن ده نقره بود منقسم بدو سبب خفیف و وتد
مجموع چنانکه فاعلن فاعلن و این طریقه ادوار است و مخالف مشرفیه و دیگر

دایره فاختی و این مبنی نقره بود منقسم بسببی خفیف و دو فاصلهٔ صغری و سببی
فاصله دیگر بر مثال مفتعلن فعلن دوبار و این دایره بغرض مخصوص است و تضاعیف
در و نادر بوده و دیگر فاختی چنانکه مفتعلن فعلن فعلن دوبار این است دوایر
شرفیه و ادوار لکن چند دایره دیگر هست مستعمل و در غایت شهرت و معلوم نیست
که در ابداع این تسابیل ارجه افتاده است اول دایره خفیف و آن شانزده نقره است
منقسم به دو سبب خفیف و فاصله صغری و دو سبب و فاصله و تضاعیف او و دیگران
درین دایره نامحصور است و دیگر دایره مخمس و آن نصف دایره خفیف بود و ذکر
آن در ادوار هست و دیگر دایره از ادوار و بعض منقسم بچهار سبب خفیف و فاصله
صغری و بعضی ازاین ۷ ب راست خوانند و بعضی ضرب اصل ۵ و دیگر ضعف
این دایره چنان هست و چهار نقره مواد و نقرات اصل ۱ و ۳ ۱ ۷ ۱ ۹ ۱ و ازنا
عمل این را چهار ضرب خوانند و دیگر دایره هشت نقره بحسب خفیف منقسم بدو وتد
و در فاصله و دو وتد بر مثال فعلن فعلن فعلن لکن ایقاع آن بر وجهی بود که زمان
هر یکی از اوتاد زمان سببی خفیف بود و زمان فاصله ضعف آن پس دایره
بحسب استعمال دوازده نقره بود منقسم بشش سبب خفیف لکن زمان سبب
ثالث و رابع اطول بود از سایر اسباب ثمه اعنی ثلثان زمان اسباب که
مثل و نصف اصل است و عرب این دایره را ترک گویند و باشد که این دایره را
مضاعف کنند و ابتدای دایره از اول سبب اطول کنند و نقرات اصل ۱ و ۷ ا بود
و بهمان نام خوانند و دیگر دایره از ده نقره بحسب خفیف منقسم بدو وتد و فاصله
بر مثال فعل فعل فعلن و در استعمال بر مثال دایره سابق شش نقره منقسم بسه سبب

لکن

لکن اجزء مثل و ثلث سابق بود و این همه موسوم مثبت باسمی و هر چند مبنی این دوایر
بر سریع مرخ نهاده ایم بر اذکیا پوشیده نماند که حال بنا آنها بر سایر اقسام مرخ
چگونه باشد این است دوایر مستعمل اهل این زمان و صور آن این است

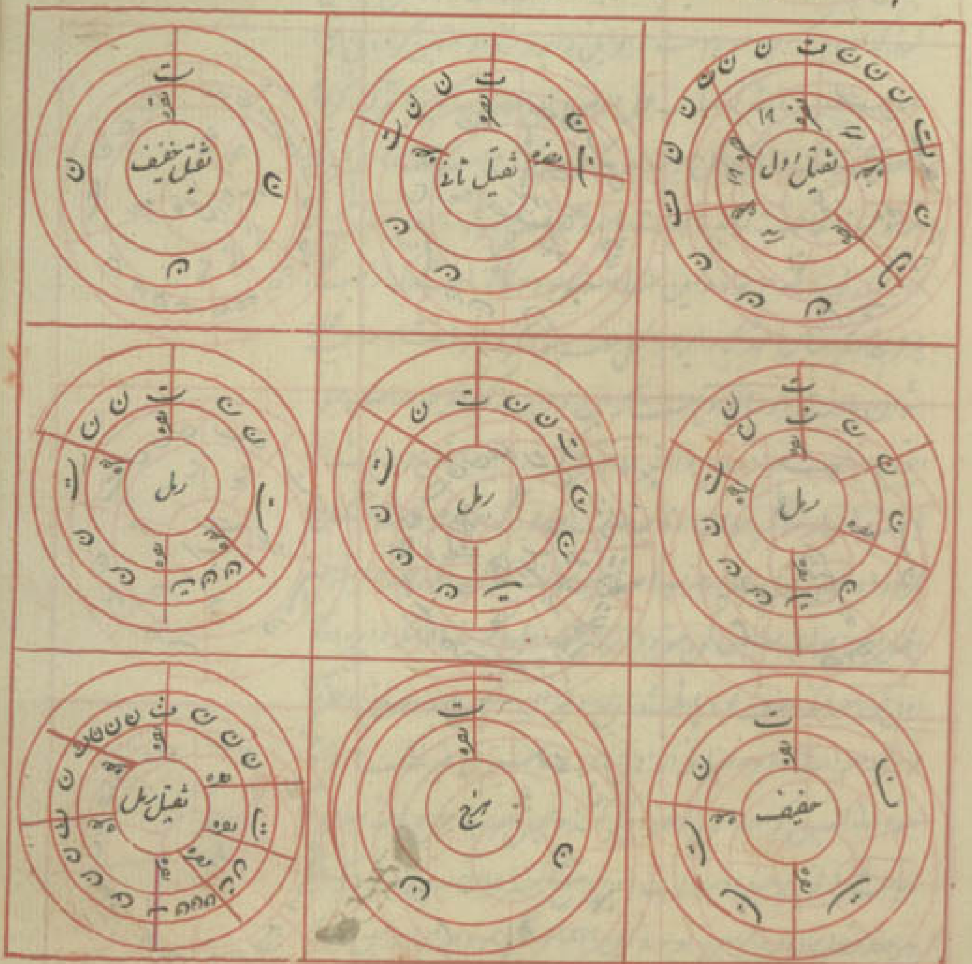

فصل چهارم در احوال اوضاعی که میان دوایر والحان افتد نزد ارباب عمل معروفست
که هر یکی را ازین دوایر بحسب وضع متحرکات وسواکن هیاتی بود متمثل در بعضی بر
مثال هیات وزن شعر چنانکه صاحب فطرت این فن از استماع مجرد لحن معلوم
کند که آن در کدام دایره است واوایل دایره نزد او متعین کرده و بی ارشاد
صاحب عمل و باشد که صاحب عمل در وضع لحن بعضی سواکن را متحرک گرداند
و بعضی متحرکات را ساکن لکن هر چند نقره که عمده حرکات است خصوصا آنچه بر طرفی
مرسومست محافظت نماید تا هیات دایره بکلی مضمحل نشود و درین حالت ادراک
دایره از لحن دشوار بود و این متفاوت بود و گاه باشد که از جهت امتحان
یا غرضی دیگر چنان افتد که دایره را بکلی منهدم گردانند و جز بارشاد صاحب عمل
نتوان یافت و بباید دانست که این دوایر مذکور اگر چه در اصل جمله
ایقاعی هر جنت جز در دایره اخیر اما هر لحنی که در دایره ازین دوایر ساخته
باشند بدایره دیگر نتوان زد چه غالب آن بود که نظام حرکات و سکنات
بگردد و بعضی نقرات در ضرب اصول بر نغمات ساکن افتد خصوصا نقرات
اصل پس ضرب مطابق لحن نشود و از ضرب خارج گویند الا آنکه دایره دوم
اول کنند چنانکه نصف بود یا ثلث یا ربع و غیر آن و همچنین مبدا هر لحنی از نقره معین
بود از نقرات دایره چنانکه از اول یا دوم یا سیم الی غیر ذلک و از آن چون
خوانند پس اگر مبدا لحن از نقره دیگر کنند و همچنین ضرب خارج افتد همان وجه
و باشد که لحنی بر چند دایره ازین دوایر وضع کنند و آن بدو گونه بود یکی آنکه
هر چند فصل بر دایره مصنوع بود و این ارسال در غالب شود چه تجاوز ازین دو

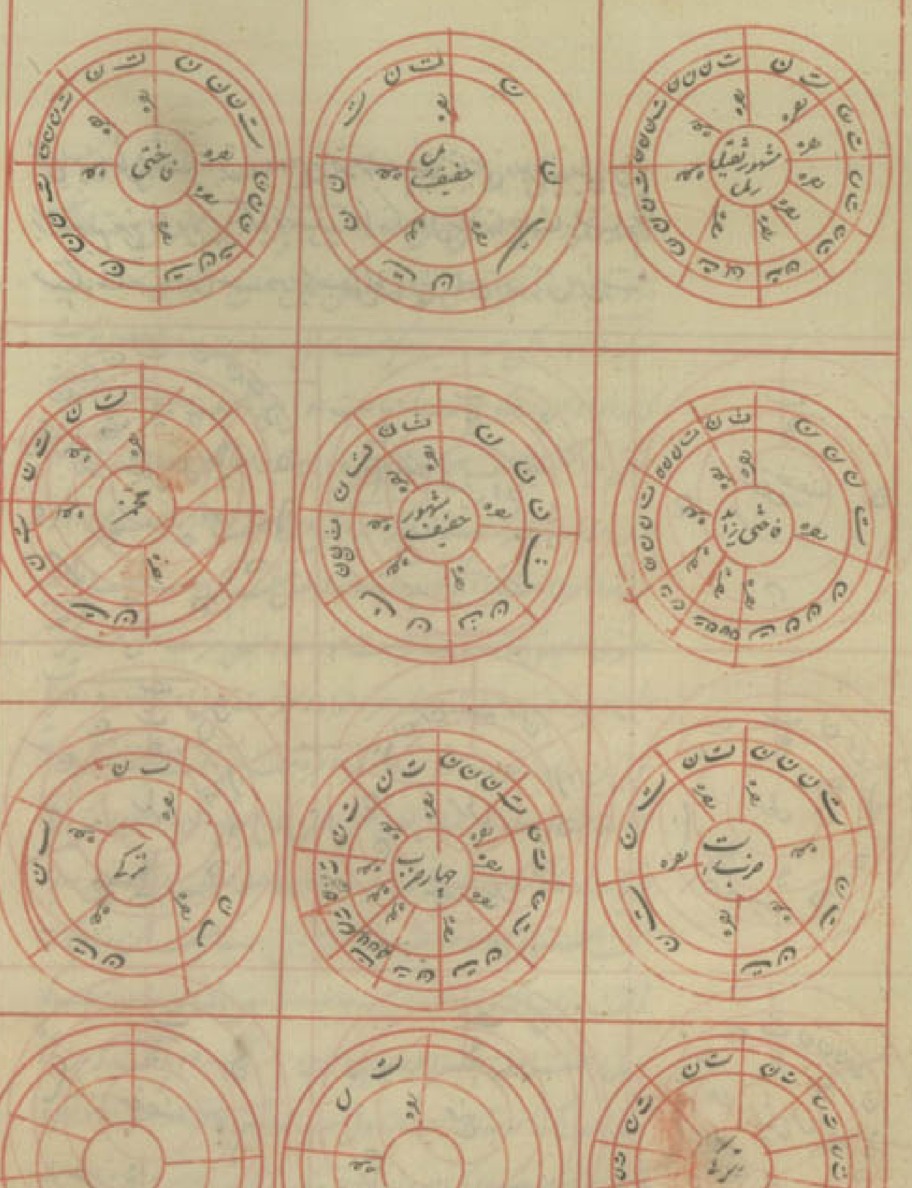

مختلف بعد و نظام حرکات و سکنات از نظام طبیعی دور افتد و دوم آنکه
لحن بجای در قالب هر یک از آن دوایر مسبوک بود چنانکه بر هر دایره از آنها که
ایقاع کنند ضرب خارج نگردد و این بدان تواند بود که در لحن بحسب دایره
دخولی اگر بعض کنند چنانکه چون لحن از آن دخول درآید تا بآخر لحن نظام عده
حرکات و سکنات دایره محفوظ بود مثلا معلوم است که دایره خفیف ملیان
ثقیل رملست پس اگر اول لحن مبدا هر دو دایره یک نقره سازند یا سه دایره
خفیف دو دایره ثقیل تمام شود و باز در مبدا متحد شوند و چون در مبدا هر دو بار
متحد شوند یکی عده حاصل شود و در سایر نقرات و مبادی جهد نماید که نقرات
اوایل فصول افتد با نقرات متحرک غالبا که چون لحن برین وجه منتظم باید از این
دو دایره تمام توان زد بی هیچ خروجی و دایره جمع ۸۳ بود و درین صورت و
همچنین اگر خواهند که رخفیف و فاختی صنوع کنند دور جمع هشتاد نقره بود و پنج
خفیف و چهار فاختی و اگر با فاختی راید خواهند دور جمع ۱۱۲ بود و هفت خفیف
و چهار فاختی راید و اگر ثقیل با فاختی خواهند دایره جمع ۲۰ بود و پنج ثقیل و شش
فاختی و اگر با فاختی راید خواهند دایره جمع ۱۴۰ بود و هفت فاختی و پنج فاختی راید
و اگر خفیف و ثقیل و فاختی خواهند دایره جمع ۳۳۶ بود یازده خفیف و دو
ثقیل و دوازده فاختی و اگر خفیف و ثقیل و فاختی راید خواهند دایره جمع ۳
بود و بیست و یک خفیف و چهارده ثقیل و دوازده فاختی راید و اگر خفیف و
هر دو ثقیل خواهند دایره جمع ۶۷۲ بود و سی و پنج خفیف و بیست
و هشت فاختی و بیست فاختی راید و اگر ثقیل و هر دو فاختی خواهند دایره

جمع

جمع ۸۳۲۰ سی و پنج ثقیل و چهل و دو فاختی و سی فاختی راید و اگر هر چهار دایره
خواهند دایره جمع ۱۶۸۰ نقره بود و صد و پنج خفیف و هشتاد و چهار فاختی
و هفتاد ثقیل و شصت فاختی راید و این دایره جمع جمله دوایر هزج بود و فاختی
کل آن است که دایره جمع را اقل عددی سازند که معدود دوایر مجموع بود
و روشن است که چون دایره صحیح آمد دوایری که اجزا او باشند همه
درست آید و این طریق از جمع دوایر کار استادان کامل است مثل جناب
شرفیه رحمه الله که با وجود قدرت تمام بر صنوع لحن نظام حرکات و سکنات را
مستحضر باشد و حساب نقرات دایره و دوایر اجتماعات را استذکر و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء **فصل پنجم** در قانون صنوع الحان و طریق کار بباید
دانست که مقصد صاحب لحن یا ایقاع نقدی بود یا ایقاع نغمه و هر چند غرض
از ایقاع نقد نیز ایقاع نغمه خواهد بود اما جهات ایقاع متفاوت میشود پس
اگر قصد ایقاع نقد کنند از احد الطرفین نقد ابتدا کنند و بتدریج و انتقال بر
نغمات مناسب مبدا متوجه طرف دیگر میشوند و بر نغماتی که با هر یک از
طرفین نسبتی شریف داشته باشد بقرع بیش نماید و مصاعد و نازل
میکنند چندانکه بطرف دیگر برسند و ابتدا در اکثر صنوع از طرف حدت
باید کرد و وجه آن آنطرف نقصان است تا انتها بکمال باشد و بنادر بود
که در ایقاع نقد ابتدا از طرف ثقل کنند و اگر کنند بطریق توطیه بود و چه ابتدا
از طرف حدت فجاءة بتشدید نیست بل البته یک نغمه شریف الخبیر با او
یا دو از طرف ثقل مقدم دارند و اگر ایقاع نغمه کنند بهمین وجه ابتدا او کنند

و نغماتی که مناسب او بود از طرف حدت و ثقل سازل و مساعد مینمایند و
ابعاد شریف را بیشتر بکار میدارند بر همان نغمه محیط کنند و چون قصد ایقاع
بعد کنند بنغمات او ساطه چندان مشغول نشوند که صورت نغمه صورت اول
از سامعه بکلی زایل شود و انگاه در ایقاع الطرف دیگر هیچ فایده نماند
و ان سعی بسبب استماع مختلف شود و طرف اثقل را محیط سازد جز جهارگه
در و جایز نیست بعد از انتها بطرف اثقل اعادت نغمه احد و انتقال اخف
و نغماتی حوالی او چه ان سبب رسوخ انتقال مطلوب شود و از ان پرده و بنادر
در بزرگ دو الخمس و در تفخیم و مصدق نغمه محیط و حسن المقطع باقصی الغایة گردند
و همچنین قاعده که در ایقاع نغمه گفته شد در ایقاع جمله نغمات که بران انتقال
کنند نگاه دارد اعنی هر نغمه را که ایقاع خواهند کردن زمانی بر نغمات که با ان
نغمه نسبتی شریف داشته باشد از طرف حدت و ثقل انتقال کنند و انگاه
بران محیط کنند پس قصد ایقاع نغمه دیگر کنند پس از ایقاع هر نغمه فصل از فصول
لحن حاصل کرده و چنان سازد که در اکثر صور فصول او اول لحن از جهة
ترکیب مطابق فصول دایره افتد اعنی نغمات متحرک و ساکن مطابق نقرات
متحرک و ساکن افتد با هیات دایره در لحن نماید ولکن در قالب دایره مسبوک
بود و اگر محافظت جمله شوانند کرد محافظت حرکات و سکنات را واجب
دارد و اگر مراعات ان برین وجه تقدیم نیابد بسبب عسر فهم هیات دایره
و صعوبت محافظت اصول بوده استادان را ازین بسیار افتد بسبب
امتحان با عیران و فصول را چنان سازد که نقرات که بر عیار زنند و فواصل مشتمل بود

همه

همه بر نغمات مناسب باشد اما نقراتی که بر فواصل مشتمل بود در روا باشد که بر
نغم منافر باشد چه بسبب زیادت زمان و انتها فصلی و استیناف فصل دیگر
تنافر چندان نماید و لکن بجمله بمثابت قصیده بود و گاه بود که دوایر او بمثابت
ابیات یک قصیده بود چنانکه لحن هر دوری از لحن دوری دیگر منفصل بود
و او اخر ادوار از جمله یک فصل بود و بعینه بمثابت قافیه با ردیف بر مثال لحنی
که در اخر این مقالت ثبت است از شرفیه منقول با مثابت ابیات مثنوی
چنانکه او اخر هر دو دور مشتمل فصلی بود و این چنین لحنی را هیاتی وحدانی بود
و گاه بود که نه برین وجه بود بل او را هیاتی وحدانی بود با نقسام اول منقسم بدو فصل
بود یا سه و غالبا که بچهار فصل منقسم شود اولا و همچنین هر فصلی منقسم شود با جزا
عروضی اعنی فواصل صغری و کبری و اوتاد و اسباب و فصول اجزا الحان
در تحلیل اول در ترکیب اجزا عروضی بود ماننده قصاید و نغمات اخیره فصول
ساکن بود و بواقی متحرک و در تلحین تکلف و الات مواضع جهارت و حمایت
و سرعت و بطو و عیران چنانکه در مقدمه این فن بدان اشارت رفت
نگاه دارد و در انتقال از پرده بپرده همان قاعده را که در خلط پردها اتفاق
افتاده رعایت کند چه انسب بکمال لذت و زینت الحان گردد

فصل ششم

در بیان تعیین مقصد از هر پرده بحسب استعمال این زمان ارباب عمل را
در استعمال جمله پردها یک مقصد نیست بلکه در استعمال بعضی پردها مقصد ایشان
ایقاع بعد طرفین بود و در بعضی ایقاع بعدی اصغر از طرفین و در بعضی ایقاع
یک نغمه و ان نیز مختلف است چه در بعضی ایقاع مفروضی بود و در بعضی

ذو الاربع مفروضه و ما در جدول مجموع بر بالای هر حبسی بعدی با نغمه رسم کرده ایم
یا ناظر را مقصد آن پرده از اینجا معلوم گردد و اگر مقصد آن پرده متنوع بود
انواع را نیز ثبت کرده ایم فصل هشتم در بیان طریقه ازمان عود باید مبتدی
کیفیت وضع نشستن و وضع عود و رسوم ان بمشاهده از صاحب صناعتی
حاذق فرا گیرد و بعد ازین اولا ارتیاض با نقال ربیک وتر حاصل کند تا چون
بدان ستایش گردد انتقال بر دو وتر و بیشتر تمرین کند و در حالت امرار
مضراب که از ازمنه خواند بر وتر تلفظ با سباب خفیف میکند و چنان سازد
که مضراب مساوی حروف اسباب بر اوتار گردد چنانکه ما ما رسم نازل بود
و ما نون صاعد تا مضراب مستدیر بود و اگر نه مشابه نقره باشد و باید که حرکت مضراب
بود میان سرعت و بطو اعنی خفیف هزج بود مثلا نه خفیف ثقیل پس اگر
انچنان سازد که تا و نون هر دو نازل بود در وتر اول پس صعد شود اندو پس هر آینه
زمانی که میان ضروب متوالی واقع باشد منقسم گردد و در سریع هزج اعنی
ترعید و تضعیف بود و صاحب شرفیه رحمه الله درین مقام الزام نموده است
که زمان اگر منقسم شود و این نقض اعتراضیست که در مقدار فاصله متفاصل
ثلاثی بر حکیم ابو نصر کرده است اینست تمامی سخن در مباحث مقال
خاتمه در اشارت بکیفیت ثبت الحان چون لحن مرکب از نغمات
مرتب بترتیب محدود و با نقرات خاص و مخارج آن بحسب دساتین عود متعین
و دساتین مرقوم چنانکه در رسم عود گذشت معلم و مرسوم پس هر گاه که نغمات
علی الولا بر قوم دساتین وضع کنند و دایره لحن و دخول آن تعیین کنند صورت

لحن

لحن ثبت کرده و صاحب شرفیه رحمه الله لحنی را در دایره ثقیل اول ثبت کرده است
و هر جا که اقامت است عدد آن نغمه بنسبت رقم آن نهاده است و هر جا
که اقامت نیست اهمال نهاده و ما از بر همان صورت آورده ایم و ثبت کردیم

عدد ادوار	لحنی در دایره ثقیل اول وان نه دور است												
الاول	ه 1	ح 1	ی 1	ب 1	ی 1	ح 4	ی 3	ب 2	ی 2	ح 2			
الثانی	د 1	ه 1	ح 1	ی 1	ح 1	ه 1	ح 4	ی 2	ح 2	ه 2			
الثالث	ه 1	ح 1	ی 1	ب 1	ی 1	ح 2	ی 4	ب 2	ی 3	ح 2			
الرابع	د 1	ه 1	ح 1	ی 1	ح 1	ه 1	ح 4	ی 2	ح 2	ه 2			
الخامس	ا 1	د 1	ا 1	د 1	ه 2	ح 3	ب 2	ی 2	ح 2				
السادس	ا 3	ح 3	د 1	ی 1	ا 2	ب 2	ب 2	ح 2					
السابع	ا 2	یه 3	ب 1	ی 1	ح 1	ه 1	ب 2	ی 3	ح 2				
الثامن	ا 1	د 1	ا 1	د 2	ه 4	ح 3	ب 3	ی 2	د 2				
التاسع	ا 1	ح 2	ی 1	ح 1	ه 1	ح 3	ب 2	ی 2	ح 2				

اما شبهت نیست که در لحن گاه باشد که نغمه را چند زمان از ازمنه اصل تمدید
کنند و از ان مرخوانند و گاه باشد که نغمات را بحسب رعد مضاعف آرند و
گاه باشد که زمانی که وقف کنند چنانکه دران زمان نغمه را وجود نبود و گاه باشد
که نغمه متحرک بود و گاه ساکن و گاه میشود مالیده بر طرف جذب و گاه مجتبس و گاه
مفخم و گاه مخفف و گاه جهر و گاه خفوت و این معانی جمله شایسته ارکان لحن

بود و بعضی بمثابت شرایط و بعضی بمثابت متممات و مزینات و نیز معلوم شد

کرگاه بود که بعضی اجناس از مراکز دساتین برون باید بتحقیق بلکه از دساتین

تجاوز باید نمود و چون جز رقم دساتین مکتوب نبود باشد

که جنسی بجنسی مرتبه گردد پس اگر خواهد که این معانی مرعی بود

اوضاعی خاص بجهت ثبت الحان اختراع باید کرد

و بحسب این الحان را در جداول نهاد چنانکه

اگر کسی بر این اصطلاحات وقوف یابد

لحن را بکمال از عود و یا از آلی دیگر بحسب

مهارت او در علم و عمل این فن

استخراج کند و ما از الحان صاحب شرفیه

رحمه الله بر سبیل تبرک یک قول چنانکه

شرایط آن است ثبت کنیم تا دستوری

شود سایر مصنفات را و این نوبت

در بحر حسینی و ضرب خفیف رمل

شعر یا ملکا یطیب زمانی ذم

مدی الدهر راقدا فی الامانی لا

برحت الزمان فی ظل عیش

امنا من طوارق الحدثان

و ثبت لحن درین جدول است

عدد ادوار	جداول	
		تعمات ـــــــــــــ لحن
		ا ب جـ د ه و ز ح ط ی یا ـــ یب یج ید یه یو
		ق ب ه ن ق ب ه ن ق ب ن ق ق ن ن ن ن ب ه ن ب ه ت ب ه ت ب ق ب ن ن ب
دور اول	جدول نغمات	یه یج یج یو یو یه یو یه یج یج
دور اول	جدول نقرات	. . . .
دور اول	جدول جموع مختلط	
دور اول	جدول احوال نغمات	مد
دور اول	جدول تقسیم شعر	یا م ک ل یط ت ان ت م ا ان ف
دور دوم	جدول نغمات	یا یا یا یح یا یط یه یط یه یح یه یح یه یح یح یا ح یه ح
دور دوم	جدول نقرات	. . . .
دور دوم	جدول جموع مختلط	. . .
دور دوم	جدول احوال نغمات	مد صادی و نقر ... مد صادی مد و نقر
دور دوم	جدول تقسیم شعر	
دور سوم	جدول نغمات	یح یا ح و یه یح یه یح یه یح یه یح
دور سوم	جدول نقرات	. . . .
دور سوم	جدول جموع مختلط	روی غــــــــــش اق
دور سوم	جدول احوال نغمات	مـــــــــــــــد مد مد
دور سوم	جدول تقسیم شعر	مج لب ... عم مر
دور چهارم	جدول نغمات	یح یه یح یح
دور چهارم	جدول نقرات	. . . .
دور چهارم	جدول جموع مختلط	مقدد ساکن
دور چهارم	جدول احوال نغمات	مـــــــــــــد ولی مد
دور چهارم	جدول تقسیم شعر	ی اس ن ب ن ب ام مم ل د ی دم ن ه
دور پنجم	جدول نغمات	یه یح یح یه یح یو یح یو یه یح یه یح یا یح یا یح یا یح یا یح یه یح یه یو یه یو یه یا یا
دور پنجم	جدول نقرات	. . . .
دور پنجم	جدول جموع مختلط	مقدد
دور پنجم	جدول احوال نغمات	سحبل
دور پنجم	جدول تقسیم شعر	ح ل ی ل ل ا لی ح
دور ششم	جدول نغمات	ح یه یح یه یح یه یو یا ح
دور ششم	جدول نقرات	. . . .
دور ششم	جدول جموع مختلط	مد مـــــــــــــــــــل
دور ششم	جدول احوال نغمات	اتی
دور ششم	جدول تقسیم شعر	جه با ح ح با جه جه جه جه جه ه جه ح جه
دور هفتم	جدول نغمات	. . . .
دور هفتم	جدول نقرات	. . . .
دور هفتم	جدول جموع مختلط	مد مد مد مـــــــــــــــــــد
دور هفتم	جدول احوال نغمات	
دور هفتم	تقسیم شعر	ح ح ه ح ه جه جه ح ا ل ط با ح ه
دور هشتم	جدول نغمات	. . . . ه
دور هشتم	جدول نقرات	
دور هشتم	جدول جموع مختلط	
دور هشتم	جدول احوال نغمات	مد مد مد مد مـــــد وقف
دور هشتم	ختم شعر	

ترجمه جداول عرضی دور

و چون سخن باینجا رسید گاه آن آمد که فن رابع را در موسیقی از جمله رابع
در علم ریاضی که علم اوسط است بدین مقاله
و مقاله برین فصل و فصل را بدین
بدین خاتمه و خاتمه را بدین
[illegible] ختم کردیم و شروع
در جمله خامس
کنیم

ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا — یب ید یه یو

دور	جدول	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	—	یب	ید	یه	یو
[illegible]	ترجمه جدول [illegible]	ق		ن		ق	ق			ق		ق		ق			
	جدول نقمات	ت	ن	ت	ن	ت	ن	ن	ن	ت	ن	ت	ن	ت	ن	ن	ن
	جدول نقرات	ا	ب	ب	ب	ه	ب	ح	ه	ح	ح	ه	ح	ه		ب	ه
	جدول جموع مختلطه																
	جدول احوال نقمات																
	جدول تقسیم شعر							مد		مد		مد					
									ان	ح	ال	اد	ثم				
دور [illegible]	جدول نقمات			ا									یاح	یاح	یاح	یاح	یه
	جدول نقرات																
	جدول جموع مختلطه																
	جدول احوال شعر	مد				مد وقف											
	جدول تقسیم شعر	ص											یل	یل	یل	کد	ید
دور [illegible]	جدول نقمات	یج			یجا	یجا	یجه	یج	یه		یه		یه	یج	یج	یج	یج
	جدول نقرات																
	جدول جموع مختلطه	مد	وقف					مد		مد							
	جدول احوال نقمات	ن		ثل	ل	ل	کد	دت	ان	ق	ن	ن	ت	دد	دد	دد	یا
	جدول تقسیم شعر	یج		ید	یج		یج	یو	یه	یه	یه	ح	ح	یح	یه	یه	یل
دور [illegible]	جدول نقمات																
	جدول نقرات										حصه					رمضون	
	جدول جموع مختلطه	مد						حضرت									
	جدول احوال نقمات	ت	ا	ان	تنه	دیو	تکل	تکل	دل	له	ل	دیو	تال	له	دل	دل	دل
	جدول تقسیم شعر	—	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	دا	د	و	ح	ح	ح	ح	ید
دور [illegible]	جدول نقمات	[illegible]															
	جدول نقرات			تولدجو		تولد											
	جدول جموع مختلطه	یل	ال	ان	ن	تک	دل	لد	دد	یلل	ل	ا	تا	تا	تا	تا	تا
	جدول احوال نقمات		ح		ح	یه	ح					ا	ا	ا			
	جدول تقسیم شعر																ه
دور [illegible]	جدول نقمات																
	جدول نقرات																
	جدول جموع مختلطه	ص						مد			مد				مس	مد	ص
	جدول احوال نقمات	ث	ا	ا	تقو	در	در	ن	ا	ا	ا	ثلل	لل	ال	ا	ا	
	جدول تقسیم شعر																
دور [illegible]	جدول نقمات	یج	یه	یج			ا				یه	یج	یج	یج		یج	س
	جدول نقرات																
	جدول جموع مختلطه																
	جدول احوال نقمات						ص		مد								
	جدول تقسیم شعر	ثی	لل	ال		ن	ا		ا	ا	ا	آ	م	م	ن	ی	ن

هو المعين

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

المدخل الى صناعة الموسيقى من كتاب النجاة. وبالله التوفيق واليه المآب. اعلم ان صناعة الموسيقى تشتمل على جزئين
احدهما يسمى التاليف وموضوعه النغم وينظر في حال اتفاقها وتنافرها والثاني الايقاع وموضوعه الازمنة المتخللة
بين النغم والنقرات المنتقل بعضها الى بعض وينظر في حال وزنها وخروجها عن الوزن والغاية فيهما جميعا صناعة
اللحن. فصناعة الموسيقى علم نظري يبحث عن النغم من حيث تتفق وتتنافر وعن ايقاعات الانتقالات فيما يتولد
منها اللحن. النغمة صوت لابث في حده وثقل من حدة وثقل زمانا. والبعد مجموع نغمتين مختلفتين بالحدة والثقل. والبعد
منه متنافر ومنه متفق. والمتنافر هو الذي لا تقبل اجتماع نغمته معا او تتاليهما الذات والنفس بل تنفر منه والسبب فيه
سوء النسبة بين نغمتيه. والمتفق هو الذي تقبل هذه الآلة اذ وذلك لفضل فيه بين نغمتيه. الاصوات تقال لها
ثقيلة وحادة بقياس بعضها الى بعض وتحمل متساوية فيها ومتفاوتة وتحمل التفاوت زيادة ونقصان فهي اذا
قيس نغمتان الى ثالثة كانتا ثقيلتين بالقياس اليها وكان احد مع ذلك اثقل من الاخرى. الاشيا التي تتفاوت
وتتساوى فيها نسبة ما يرجع بوجه الى الكمية والاعداد ولنغمها نسبة ما من الكمية والتساوي والتفاوت في تلك
الكمية تعرض فيها التشابه والتخالف. للثقل اسباب وللحدة اسباب فاسباب الثقل اذا حصلت كانت

هذه طول الوتر وغلظه واسترخاؤه وسعة الثقب في المزامير وبعده من المنفخ ورخاوة المقروع وتخلخله وخشونته والحدة
اضداد هذه. افتراق هذه الاسباب سبيل تدبيره ونوعه مقدار الوتر ومقدار الثقب وسعته وضيقه ومقدار المنفخ ودرجة
نسب النغم بعضها الى بعض في الحدة والثقل نسب اسبابها بعضها الى بعض مثاله النغمة الحادثة عن نقرة وتر فانها في الثقل
ضعف النغمة التي تخرج من نصف الوتر كان تمدده في الحدة نصف حدة النغمة التي تخرج عن نصفها فانه كلما زاد
السبب او المسبب وكلما انقص السبب نقص المسبب فنسبة السبب الى السبب نسبة المسبب الى المسبب. الامور المتخالفة في نسب
المقادير لا تتساوى في درجات تخالفها فان الضعف يخالف النصف من خلاف الرابع ضعفا مثلا وذلك ان احد
يخالف مخالفة مثل مخالفة الآخر يخالف لا بمثله بالفضل فان زيادة الضعف عن النصف ليس الا مثل النصف فهو يخالف
بمثله اوان ما خالفه بمثل هذه الزيادة فاما الثلثة فتخالف الاثنين لا بالاثنين بل بنصف الاثنين وايضا فليس كل ما
يخالف لا بالمثل فانه يخالف في درجة واحدة فانه يجوز ان لم يخالفه بالمثل بالفعل ان يخالفه بالمثل بالقوة كالرابع
جزءا فان ذلك الجزء بالقوة سيكون منه كالمثنى لضعفين كالرابع ضعفا فان النصف يكون منه الاثنان والثلثة
بالتضعيف فهو بعد في عدد مشترك او لا يخالفه بنسبة او خالفها النسبة بالاثنين ويكون الاثنان لا يتقومان به معا
ولا بعده او ليس ايضا خلافه ما يخالف لا بالمثل ولا بالجزء الذي هو مثل بالقوة خلافا واحدا فان بعض ذلك يكون
حاله مع النصف والضعف الذي مثل احدهما في نسبة تخالف بالمثل او بالقوة مثاله الثمانية للثلثة والتسعة لعشرة
وبعضه يكون مخالف موافقة على ان تفاوت المتخالفات في درجات واقربها الى الوفاق ما خالف بالمثل
فكل نغمتين يكون لنسبة ما بينهما هي في غاية الاتفاق فلها خصوصية دون سائر الابعاد وهو ان النغمة الواحدة في قوة البعد
المتفق الذي هو هذا البعد نفسه وليس في الابعاد بعد الا من نغمتين مختلفتين الا هذا البعد فانه من نغمتين مختلفتين متفقتين
براءة بالقوة وتقاس انما هي في قوة بعد واحد في نغمتين متساويتين فقط بل في قوة نغمة بين هذه الصفة
فيكون كل واحدة منها في احدى نغمتيه ومرجع هذا الى ان كل واحد من نغمتيه هي الاخرى بالقوة ويقوم عنها
بدلا. نغم الاعداد المتفاوتة احد نسب خمس فنسبة الاضعاف ونسبة الزائد جزء ونسبة الزائد اجزاء

ونسبة الاضعاف والزايد جزء ونسبة الاضعاف والزايد اجزاء وقد وقع فى الارثماطيقى فقط على نسبة الضعف فهو متفق ومنه
نسبة الزايد جزء واما الذى اوهى فلا يتفق فيها الا على سبيل البدل والمتفقات منها على سبيل البدل اربعة احدها
الزايد اجزاء من مخرج على نسبة الاعداد المتتالية كالزايد ثلثة ارباع او خمسة اسداس ويكون بدلا من اصل هو بعد بجزء
بنسبة المخرج هو مجموع العددين مثل السبعة والاربعة فان السبعة تزيد على الاربعة بثلثة ارباع وهو بدل الزايد سبعا
والثانى ان يكون زايدا اجزاء من مخرج على نسبة الافراد المتتالية مثل الزايد ثلثة اخماس ويكون هذا بدلا
من اصل يزيد بجزء ويسمى الزوج المتوسط بين الفردين مثل الثمانية للخمسة فانها فى قوة الزايد ربعا لان الخمسة
للاربعة كالعشرة للثمانية والثالث ان يكون على نسبة الضعف وجزء ويكون قوته قوة الزايد جزءا منسوبا الى
نصف يسمى الجزء المقرون بالضعف مثاله التسعة للاربعة فانها على نسبة الضعف والربع فى قوة الزايد ثمنا والرابع ان
يكون على نسبة الضعف وجزئين ويكون قوته الزايد مثل ذلك الجزء مثل الستة عشر للسبعة فانها على نسبة الضعف
والزايد سبعين وفى قوة الزايد سبعا وما سوى هذا من النسب فغير متفق اصلا ولا بدلا الا ان يكون قريبا من
المتفق قربا لا يميزه السمع فانه يكون مكان المتفق مثل نسبة البعد الذى يسمى البقية فانه على نسبة الزايد ثلثة عشر جزءا
من مائتين وثلث واربعين جزءا وقد راح على الزايد جزءا من ستة عشر لقربه منه فالمتفق على انحاء ثلثة متفق
حقيقى اصلا ومتفق بدلا انما يقبله على انه مكان شى فيحل فى الطبع محله ومتفق على غير حقيقى ولا بدل ولكنه قريب
من متفق حقيقى يقبله الطبع على انه هو لتحقيق بعينه لقربه منه وليس كل الابعاد المتفقة مستعملة فى تاليف اللحن فان الاكثر
منها ترك استعماله والصغير جدا اصار الحس لا يشعر بالاتفاق لشدة التشاكل على بعد النغمتين نغمة واحدة
فالمعتدل فيه ان تكون غاية الصغر ان يكون على نسبة الزايد جزءا من خمسة وثلثين وربما استعمل ما هو اصغر
من هذا الاقرب من الزايد جزءا من خمسة واربعين الى ثمانية واربعين الزايد على نسبة اربعة اضعاف الذى
بالكل مرتين الزايد على ثلثة اضعاف الذى بالكل والخمس الزايد بضعف الذى بالكل الزايد بالضعف
الذى بالخمسة الزايد بالثلث الذى بالاربعة اعظم اللحن يؤلف فنغمة المحيط من طرفيه على نسبة الذى

بالطر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه ومظهر لطف حقه محمد و آله الطاهرین اما بعد فهذه رسالة شریفة وجیزة الباهرة فی العلوم الادوار من قول الحکماء الفلاسفة بدلایل المرضیة المطبوعة یعنی این رساله ایست نازک قلیل اللفظ کثیر المعنی مقتبس در علوم موسیقی از کلام حکماء یونان زمین بدلیل ظاهر و روشن قابل صحیح از کتب متقدمین ملفوظ افلاطون الهی و نامش حکیم یعنی ادریس نبی صلوات الله علیه که از روی کواکب سبعه سیاره استنباط کرده و از هفت نوش ساخته تا عارفان سراپرده شوق و طالبان صاحب ذوق از نغمات آن بهره مند اند و از بیش جان بر ابدان تن و بر عالم الوهیت لوای عشق بر افراز ندو روی از عالم سفلی که محل ظلم و کدورت بعالم علوی که محل نور و مکاشفات کنند و صلوات نامحدود و درود نامعدود و نثار بارگاه و مرقد منور و مشهد مطهر سید کاینات و سرور موجودات عندلیب گلشن فصاحت و طوطی ناافصح شیرین مقال شکرستان فضل و بلاغت صدر ایوان رسالت و ماه آسمان جلالت یعنی محمد مصطفی صلعم بیت

چه بود از آن سبب کل آدم سرشته شد ؂ تا قصر دین بجنشت معمورت شود و قلو

وحضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب المحفوظ

با علی المرتضی ابو الحسن علی بن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده الطیبین

اما بعد قال العبد الفقیر الحقیر المحتاج الی المغفرة الملک الکبیر عبد المومن بن صفی الدین بن نعت بن قابوس بن وشمگیر جرجانی که بعضی از اصحاب فراست و ارباب کیاست و طالبان نغمات صوز رود و مطربان مفتون از بی وفایی محزون التماس کردند که چون طبع پادشاه و قطب زمان و قایم مقام سلیمان عضد الدولة القاهرة سراج الملة الباهرة خاقان المعظم و شهنشاه مکرم الاعدل الاکرم الافضل الاشجع نجم الفلک السعادة و الاقبال و الدنیا والدین خلد الله ملکه بیت

دلش بچشم یقین اندرو بچهار مروزه کند

مشاهد احوال عالم فردا محمود غزنوی طول الله عمره و حکومته و دولته ابد الآبد هر خادم که در اغب این فن شریفست پس وضع رساله در موسیقی واجب و لازمست بنا بر این فقیر قلیل الطاعة کثیر المعصیة این رساله از زبان تازی و یونانی بلفظ مسلسل فارسی نقل کردم و به باب فصاله و مقدمه پرداختم و به بهجة الروح موسوم گردانیدم تا چون در بزم شاه و صحبت کثیر البهجة حضرت اعلی وا رباب فضل هر کس بقدر حاجت تمتع گرفته کار بندد امید که بشرف اجابت مقرون گردد بعون الحق باب اول در بیان مبدا این علم باب دوم در اقاویل بعضی از حکما در بین باب سیم در نسبت این علم بوجود انسان باب چهارم در نسبت این علم بکواکب سبعه باب پنجم در بیان بحور اصول حکایات هر یک بقدر الحال بحسب ضربات

باب ششم در بیان این علم فی النظم باب هفتم در ترکیب پرده بحسب سیم
عطارد و زهره باب هشتم در بیان انکه مناسب هر که چه نغمه کوید باب نهم
در بیان انکه هر پرده چند بانکه بود باب دهم در سلوک صاحب این علم با عالم
مقدمه در انکه هر مقامات نغمه استخراج کرده اند خاتمه در نسبت پردها
بکواکب و هنا امور و فصول ادعیه الباب الاول فی مبدا هذا العلم من قول الحکما
الفلاسفة اجمالاً و تفصیلاً بدانکه ایدک الله فی الدارین که چون حضرت عزت
جلت عظمته پیکر شریف مظهر ابو البشر آدم صفی صلوات الله علیه را نقد قدرت
کامله خویش بیافرید و مدت چهل روز در میانه یمن و طایف افتاده بود
تا روز موعود پس فرمان الهی شرف نفاذ یافت که روح بجسد ابو البشر آدم
سلام الله ع نقل کرده متمکن شود انجا که لطافت و نزاهت روح بود کون
کدورت از تحویل جسد آدم ع متوهم و متنفر بود چون رحمت بیرون درنگ
در بارهٔ ابو البشر نامتناهی بود ندای حضرت جبرئیل صلوات الله ع رسید
که بلطایف الحیل روح را مسکن ابدی او راه نماید روح الامین بفرمان
رب العالمین بدعوت پیکر مظهر حضرت ابو البشر در آمده باواز خزین
بمقام راست کلمه در ادرتن ادا فرمود مقارن این مقال روح حال کرده
بدعوت حضرت خیر الخلایق آدم صلوات الله ع در آمده و نفخت فیه من روحی
فقعوا له ساجدین صادر کشته متوطن شد و بهذا موجب غذا و حظ اهل
ارواح کشته که سرمایه شرف و شادمانی انسان کاملست بر خلاف جاهل

پس

نیز انیست که هر کاه شخصی نغمه سرایی کند خواه از آلات نغمات و خواه
ذهنی روح را حظی وافر بخشد و چون باعث این علم جبرئیل است که روح
الامین ع کویند و سبب روح شد از این حکما علم روحش کویند پس از ترکیب
مراکز نفس این علم ذوق العقول را ذوق فهم را که از جملهٔ غذای روحانیست
و حکما فلسفه صاحب این فن را عزیز و نیکو داشتندی و چون ستاره زهره
دیدندی در برابرش استاده میکفتندی که السلام علیک ایها الکواکب
المنیرة الشریفة الجلیلة الرفیعة الواثنا الروحانیة المبارکة فطبنیان
لا قبس لیس الا هارون و مارون و رحمة الله و برکاته و کسی که علی قدر حال
از این علم بهره مند و محظوظ نباشد از نوع انسان بیرونست نظم
از نغمهای داود در خبر سلیمان ع صوت نوای بلبل القلق کجا شناسد
چند طایفه را پادشاهان قدیم و صاحبان فهم جز این علم در مجلس خود راه
نمیدادند اول حکما دوم شعرا سیم اهل قرآن چهارم ندمای اهل جیب
دیده اند دانستن این علم مر این چهار فرقه را من آنچه شرط بلا اشتیاق
میکویم تو خواه از سخنم پند کیر خواه ملال العاقل یکفیه الاشارة و الیه المرجع
و المآب باب دوم در تاویل از حکما بعضی در این علم و چکونکی آن طی
الکتاب العا شیخ العارفین و قطب الحق و الیقین شیخ نجم الدین در فصوص
روحانی در بیان رسیدن این علم شرحی متین بسلک تحریر کشیده که بعینه نیست
الله یعلم بحقیقة الحال مرویست از شیخ مشار الیه که در یکی از بلاد

محی الدین

بجانگر من توابع معمورهٔ هندوستان که جنسی از طیور میباشد بر هیأت
طرفه که ققنس نامند طویل العمر و قصیر القامه باشد اینده نر و تقدس
جلت عظمته در منقار آن طیر که تخمینا دویست هزار و دو سوراخ
تعبیه کرده بعضی کوچک و بعضی بزرگ و لحنی دارد بغایت حزین چون
دویست سال از عمر این مرغ تجاوز کند خودش آمده در قلهٔ جبلی کلان
کند و طیور آن حوالی بقدرت آفریدگار خاشاک جهة او آورده تلی
بزرگ سازند و بعد از آن ققنس پرواز کرده در سر آن خرمن خاشاک
نشیند و بزبان حالی که دارد شروع در نغمات موزون دلکش کند
و هرگاه آواز متصاعد کند از هر منفذ منقار او آهنگی عجیب و نغمهٔ غریب
خارج شود بعینها چنین تصور کنی که هزار کس در یکجا جمع شده اند هر کس
از پردهٔ نالند چون مرتبه رعوز از آن حال کند دو آتشی از آن مرغ
در آن خرمن خاشاک در گرفته با آن مرغ در هم سوزد و چون روزگار چند
بیضهٔ کبود رنگ در میان آتش پیدا آید بعد از چهل روز باز ققنس بچه
سر بر آورده بعنایت الله بین قیام نماید گویند افلاطون الهی قضا بسبب
خالق البرایا بدان صحرا گذر کرده کیفیت احوال ققنس را با مر اولی
قیام مینموده آن حال مشاهده میکرد و از غایت کیاست در صغر
سن فهم بعضی از نغمات غریبه را از آنجا نمود که ققنس استنباط کرده
تا استادان دیگر هر کس از غایت قوت ... که هر آهنگی را از جانوری

معلوم

معلوم نموده در سلک نغمات در آورده اند و حکایت ققنس را شیخ فریدالدین
عطار نیشابوری هم در کتاب منطق الطیر خود روشن ساخته است و این سه بیت
تبرکا مر استشهاد حال را آورده میشود **نظم** هست ققنس طرفه مرغی دلستان ° موضع آن مرغ در هندوستان °
سخت منقاری عجب دارد دراز ° همچو نی صد سوراخ بر وی گشته باز ° فیلسوفی بود دمسازش
گرفت ° علم موسیقی ز آوازش گرفت ° لا شک و شبهه این دلیل تا هنوز این علم را
قاطع است لا قول الاصح اما بعضی اعتقاد از عقلا و حکما متفق اند که آواز
کبیر آن حکم موسیقی توان کرد جز نوع انسان نباشد علی اختلاف الروایات

باب سیم در نسبت این علم بوجود انسان فقال قطب الحکما شیخ الرئیس کان الموسیقی
جزو من بدن انسان تدوران علی القلب فالصدر الی السره تحت من فوق و فوق
من تحتها من اول الشهور الی آخره یوما بیوم و فی البدن مع الکواکب لا فوق نوع
فی الفلک یعنی گفت ابو علی سینا ماضی بزبان عرب که علم موسیقی جزو بیست
از بدن انسان که میگردد از دل و سینه تا ناف گاه بالا رود و گاه پایین دل
آید از اول هر ماه تا سلخ هر روز در عضوی باشد از اعضای رئیسه
و هموار سیاره است باستاره از فنوع و این از فنوع ستاره ایست
در وجود آدمی بمنزلهٔ آب در خون که هر روز در عضوی باشد پس هر عضوی
که باشد نبض با او خبری هست تا ما هر او حکیم را واجب است که علم
ادوار را نیکو فرا گیرد تا بود که در تشخیص نبض کمتر خطا کند در اول
عیش گمانی اول ماه نبضش در سر محقق باشد دوم ماه در دماغ سیم ماه در کام

چهارم ماه در حنجره پنجم در کیلوس ششم ماه در کیموس هفتم در سینه
هشتم در دل نهم در امعا دهم در احشا یازدهم در ناف دوازدهم بر کتفها
سیزدهم بر دست چپ چهاردهم باز در دماغ رود و قرار نگیرد پانزدهم
در کام باشد شانزدهم ماه باز معاودت بقلب کند این مرتب در هیچ مکان
نیز تعلل نکند تا عروق ساقین پا و اول ماه بقدرت حضرت اله رجعت
در دماغ و قحف سر کند ایستد بنابر این اشاره نمودیم که جمیع حکما و اطبا
و جراحان و اهل اشرا ضبط نمایند تا چون آن روز نادوا یا از قنوع
در هر جا بنابر عضوی که باشد معالجه شروع ننمایند که محل خطرست
چرا که روح آنروز بجهه خود اتساعش کرده غذا میگیرد و دیگر چون
کوکب از قنوع در هر دو دست نماید و حکیم نبض مریض را گیرد ملاحظه
باید نمود اگر حرکت نبض بسرعت باشد مقصود معین دید چرا که با امر غذا گرفتن
مشغولست و از دور راست و اگر از قنوع در هر دو دست نباشد نبض
حرکات شدیده سریعه نکند صبر باید نمود تا از قنوع بدست راست برسد
چرا که تشخیص امراض نیکوتر میتوان کرد باقی اعضا را احکام و قس علی هذا
جراحان را واجبست که در روزی که از قنوع و کوکب موسیقی در دماغ
و حدقه چشم باشد دست علاج از امراض عین و دندان و تنقیه دماغ
و حلق کوتاه دارند که محل خطرست و دیگر چنین مرض از حکمای فلسفه
از علم موسیقی و مقامات و پرده و نغمات غریبه موزون معالجه میکرده اند
مثل

مثل دق و سل و قولنج و ایلاوس و ذوسنطاریا و غب صفراوی و نحل
الغضب و چنانچه هر نغمه که باشد بحسب کواکب سبعه که تعلق با امراض مذکور
دارد و در روزگار قدیم حکما علاج بیماریها با آلات طرب میکرده اند مناسب
اوقات لیلی و نهاری در خانه خلوت مزین و روشن در نظر مریض ساز را
بنوازش در محل آورده اند تا آنکه به تدریج و مرور آن مرض یا سهل و جوه
بیماری و اشربه و اجزا از بدن آن شخص زایل میشده است در نسبت کواکب
سبعه مذکور خواهد شد که هر ستاره بکدام مرض و بکدام مقام نسبت
دارند و چون مغنی آواز برکشد صدا از عروق قلبی و شرایین و مسامات
بدن استخراج شود و چون بحلقوم رسد از آنجا بمابین کیلوس و کیموس
رسیده نزاکت و لطافت بجهه سینه بیرون آید و موجب حال شود و هر چند
آواز ملایم کند چنانچه اش مکتوب شود در باب پنجم مذکور خواهد شد
که آواز را چون صاف کند والسلام **باب چهارم** در نسبت این علوم بکواکب
سبعه بحسب کرات و سیر آن روایت کرده شیخ محمد شبانکی طاب ثراه و جعل
جنته مثواه که هر چند حکما قدیمه موسیقی را از مخلوقات استخراج کرده اند
اما تحقیق آنست که هم از نجوم و محاسبه زیج قدیم چنانچه دوازده مقام
بدلایل قاطعه بدوازده برج نسبت داده اند و از این دایره خوب معلوم میشود

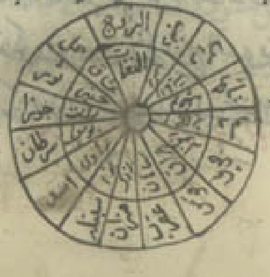

وبیست وچهار شعبه را نیز بتوالی واقسام علی الحق مبا زال[illegible]بیست
وهشت کانه نسبت کرده وهر دو شعبه را نیز علیحده ببرجها نسبت
داده اند وچهل وهشت گوشه را بکواکب سطرلاب هندسی نسبت کرده
مقرر نموده اند وشش آوازه را بکواکب سبعهٔ سیاره توجیه کرده اند
واز این جدول مفهوم میشود وجدول اینست والله اعلم بالصواب

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
عشاق	حسینی	راست	بوسلیک	رهاوی	نوا	بزرگ
زابل	دوگاه	[illegible]	شهناز	[illegible]	[illegible]	همایون
سه‌گاه	عراق	زنگوله	حجاز	نوروز	[illegible]	بیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نشاپورک	مغلوب	غزال	حصار	بیاتی	[illegible]	شهناز
ماورا	نهفت	سلمک	بوسلیک	زابل	اوج	[illegible]
ف	ص	ع	ق	ث	خ	ذ
۱۲۹۸	۹۱۳۰	۲۹	۱۲۹۱	۱۲۰۹	۴۲۱۱	۱۲۰۹
[illegible]	نهفت	[illegible]	اوج	زابل	محیر	نهفت

باب پنجم

در بحور اصول وحرکات هریک وبحور اصول را از حرکات کواکب سبعهٔ سیاره
استنباط کرده ضربات را تعداد کرده اند که هریک بقدر سیران ستاره
مذکور خواهد شد که سریع السیر وبطی السیر فاخته ضرب هفت ضرب
ترک ضرب ده ضرب ایشان مخمس چنبر هشت ضرب ثقیل دوازده ضرب
خفیف

خفیف پانزده ضرب وفرنج ضرب ما بین دویست ضرب بود ورد دوازده ضرب
نیم ثقیل چهارده ضرب هزج چهار ضرب ۱۵ وسط هفت ضرب رمل
نوزده ضرب دو یک نه ضرب چهار ضرب مقدم پانزده ضرب ضرب الفتح
بیست وچهار شاهنامه ده ضرب اکل نه ضرب فرع شش ضرب دور
نه ضرب سماعی چهارده ضرب دور هفده ضرب ضرب القدیم هشت
ضرب الملوک چهار ضرب بم وزیر دو اما غلام سلطان ملکشاه سلجوقی
هفت اصول را اهل معارک ونقارچیان وضع کرده قلند ری بیست و سه
مناصفه شیرازی نوزده مناصفه اخلاصی هژده مناصفه ضربی
بم ده زیر پنج حربی پنج ضرب مقسم ثقیل اما این شش اصول در این رساله
مختصر شد اما در مجالس ملوک بکار نرود قال الاستنه حال وهفت اصول
دیگر غلام شادی در جنب بحور اصول آورده اینست ضرب القدیم
نوزده ضرب ضرب الملوک نوزده ضرب هزج کبیر وصغیر بیست وچهار
ضرب فاخته کبیر شش ضرب فاخته صغیر هژده ضرب شاهنامه هژده
ضرب ما بیست وچهار اصول مجموعش در خدمت ملوک مضروب میشود
که هر یکی را ابدا کانه شرح میتوان نوشتن که باعث ملال وکلال خاطر
عاطر در یا مقاطر ارباب فضل نشود والعاقل یکفیه الاشاره اما
جهة ذلک فن بحور اصول وموسیقی از هر اصول یک دور نموده میشود
کما انرا تجی الادوار کونید تا جاهلان این فن بقوه ذکا که باندک فرصتی

از ... دو رکاد تمیزات کرده از این علم بی بهره نباشند فاخته ضرب
تن تن تنه در نا تننه ترک ضرب تن تن تن تنه تنه در در تن برافشان
تنه تنه تنه تنه در نا مخمس تنه تنه در تنه در تن در در تن تنه
در تنا چنبر در تن تن تن در تن تنه تنه تن ثقیل تن تنه تن تنه
تنه در تنه در در تن در نا خفیف تنه تنه تن تنه تنه تنه در تنه
در تنه در تن در در تن تنه در تن تنه در تنا ... در تن تن تن
در تن تنه تنه تن ... تن تنه تن تنه تنه در تنه در تنه
خفیف تنه تنه تنن تنه تن تنه تنه تنه تن تن تنه در نا تنه تنه تن اوفر
تلی تلی تنا اما این دو بیست ضرب رساله مطول شده اطناب مقابل
دور تن تنه در تن تا در تن تن تنه در تن تا در تن نیم ثقیل
تن تنه تن تنه تنه در تنه در تن هزج تن تن تن تنا اوسط
تن تنه در در تن تنا رمل تن تنه تنا تن تنه تنا تنه تن نیم دور
تنه در نا هر گاه چنین را اصول و اول و تا آخر تضعیف کنی چهار ضرب
واستخراج همین باشد و اصول ضرب الفتح دو مقابل اصول ثقیلست
که عبارت از بیست چهار ضرب باشد و تا هنامه اصول بشارتست
که در وقت مژده فتح و جلوس ملوک بکار می‌آید اکل تنه در تن
در در تن تنا تن در نا فرع تن در در تنا ... تن تن تنه تنه الفتح
در در تن سماعی تنه تنه تن تنه تنا دیگر نیم ثقیل تنه تنا تن تن ضرب
تن تنی

تن تنن در در تن در نا در تن در نا تنی ضرب الملوک تن تنی در نا در در
تن تن تنا تن در تن والسلام علی من اتبع الهدی الباب السادس
فی بیان العلم الادوار والموسیقی بالنظم بنام خالق وادیز و سموات کنم تعداد اسماء مقامات
زمن بشنو دمی ای مرد با هوش چه بشنیدی مکن دیگر فراموش نخستین
میکنم از راست بنیاد که مرد از راستی شد از غم آزاد حسینی و عراق انگه
سپاهان پس از زنگوله عشاق و نوا دان حجاز و بوسلیک است و رهاوی
که دادم یاد از تقریر داوی دیگر میدان بزرگ آنگاه کوچک بگفتم جمله را
بشمار یکیک در بیان انکه هر مقام دو شعبه دارد کنون بشنو ز من ای مرد هشیار
دو شعبه هر مقامی راست تا چار مقام راستی را گنج کاهست مبرقع
لازمش با پنجگاهست حسینی کز مقامات است برتر دوگاه آمد قرینش
با محیر عراقه عشرت افزا سیست مطلوب که هی دو عراق و گاه مغلوب
در اسپاهان کسی کو کرد آگاه به نیریز و نشابورک برد راه پس از زنگوله
اند نغمه قول نماید چارگاه آنگاه عزال چه ساز پرده عشاق و راست
نوروز عرب ابل و در اوج بپرداز حجاز آمد یکی نخل ... داده سه گاهست
حصار آن نخل را باده نوا زم بوسلیک از پرده داد عشیران و صبا داده
آواز نوا آمد که افتد در جهان شور بود نوروز خارا فرع ماهور
بزرگ آمد چو چنگ و ساز کرده همایون و نهفت از وی دو پرده
چه کوچک را نوانی میتوانی که درد کبر و بیاتی نغمه را خی در بیان

بست و چهار شعبه و دوازده مقام اصل وز راه راست کر آهنک میکنی بحجازی ۰
تا اصفهان نظری جانب عراق انداز ۰ ز تا قه نغز نکله در پرده رهاوی بند ۰
به بوسلیک حسینی صفت بر آن آواز ۰ مشو بزرک وز راه نیاز کوچک شو ۰
در آن میانه بعشاق بیوا پرداز ۰ کوشت و مایه دکردانیه جو بر خوانی ۰
نوا ز پرده نوروز سلمک و شهناز ۰ بکوش و جان شنو از کوکبی که کرد بیان ۰
بجا رو بیت دو و مقام دشش آواز باب در بیان آنکه هر آوازه را
بچه طریق آغاز دو مقام توان یافتن از قول حکما ۰ شش آواز ست ضرب عشاق بیت
هر یک ۰ در اسپاهان و زنکوله است و سلمک ۰ چو با عشاق کرد در راست بیکی ۰
شود کردانیه این هر دو حاصل ۰ دو عیشم بوسلیک است و حسینی ۰ چو بود
بود نوروز و اصلم زین دو عینی ۰ حجاز آمد که همدم شد نوا را ۰ کوشت
از هر دو کند پیدا آشکارا ۰ عراق و کوچک آمد اصل مایه ۰ چه روح افزا ست
یا رب اصل مایه ۰ شدم با خاموشی من سپید مساد ۰ بزرک است که هاوی
اصل و شهناز فصل در بیان اصول نظم هذا ۰ چون شوی تا اصول پرده کشا ۰
فاخته ضرب و ترک ضرب نمای ۰ با برافشان مخمس و چنبره ۰ با ثقیل و خفیف
دان او فرع ما تین است دور نیم ثقیل ۰ هزج و اوسط و رمل با ثقیل ست
دو یک و چهار ضرب ضرب الفتح ۰ نیست کفتم در آنچه قطعا مدح ۰ مشاهنامه
اکل دو هم فرع ۰ بس روان آمد و طویل از شرع ۰ دور دیگر سماع دو رو دان ۰
جمله را باید کیو نیک بدان سازده دوازده مقام بیست عشاق و راست و حسینیست چو راست ۰

در پرده

در پرده بوسلیک و هاوی و نواست ۰ چون کشت بزرک در سپاهان و
عراق ۰ زنکوله حجاز کوچک اند بر ماست مخرج آواز ۰ مطرب بر شنه چو نغمه را
ساز کند ۰ نوروز و کوشت و سلمک آغاز کند ۰ کفتم صفا نمای کردانیه را ۰
پس مایه بکرداند و شهناز کند باب هفتم در ترکیب پرده عجب سپهر
ستاره عطارد و زهره غرض از تحریر این باب آنست که بیان نمایم که
هر مقام چگونه نام آورشده ترکیب یابد اول از نغمه اول سه گاه آغاز کند
و بر عراق و مخالف رفته باز در سه گاه محط کند این را نوروز عرب
کویند اگر ان همین بکر جدا کنند پنجگاه شود اگر از نغمه اول حسینی ابتدا کنند
و عجم و سلمک و نشابورک خوانند باز پس آیند آنرا حسینی کبیر کویند
از نغمات دیکر پر سوز تر است دوم از نغمه اول دوگاه ابتدا کنند و در نیریز
و رهاوی و چهارگاه کذر کنند و محط در نیریز نمایند و راینو نیز الکبیر
کویند سیم از نغمه اول حجاز و حصار آغاز کنند در همایون و نهفت
و اوج و قابل و کردانیه و زنکوله و عزال محط آنرا نوروز خارا کویند
چهارم از نغمه اول کوشت و سلمک آغاز کنند در نوروز و مربع بند
کنند آنرا فرع ماهور کویند پنجم از نغمه اول کردانیه آغاز نمایند در مربع
و مجیر کذر کنند باز پس آیند در نیریز و سه گاه کذر کنند آنرا شهناز
کویند ششم از نغمه اول مایه آغاز کنند و در سه گاه و نهفت دوند
و باز بمایه آیند آنرا بسته نگار کویند هفتم از نغمه اول بوسلیک و کردانیه

ششم

وسه گاه آغاز و در نوروز خارا کلاد کرده محط در عشاق کند و بان
در نیریز آمده سه گاه و غزال خوانند و باز باول دوند آنرا دو عراق کویند
از نغمهٔ اول همایون و نهفت آغاز کند پس آید و در دوگاه و رکب سیر کند
و اوج و قابل خوانند آنرا کوشت خوانند نهم از نغمهٔ اول حسینی آغاز کند
و به حجاز و رکب روند و پس آیند در سه گاه کلاد کرده در نیریز آیند آنرا
ایکیات صرف کویند دهم از نغمهٔ اول نوروز خارا اصل آغاز کند و محط در کوشت
و دوگاه و مغلوب کند آنرا بوسلیک کویند یازدهم از نغمهٔ اول چهارگاه
آغاز کند و نوا و سلمک و نهفت سه گاه و غزال و شهناز و بسته نگار و اصفهان
خوانند آنرا رکب کویند دوازدهم از نغمهٔ اول غزال آغاز کند در عشاق و نغمهٔ
ور نکلد محط کند و باز بوی آید آنرا همایون کویند سیزدهم از نغمهٔ اول
کردانیه و حجیر و عراق و مایه و نیریز و سه گاه خوانند و باز پس آمده سپس
در عشاق نمایند آنرا کوچک خوانند چهاردهم از نغمهٔ اول نکولد آغاز کنند
و در سلمک و رهاوی و نهاوند و بوسلیک و نوروز عجم و نوروز
اصل خوانند محط در عراق و قابل کنند آنرا کوشت خوانند والله اعلم

باب هشتم در آنکه در مجالس جهة هر کس چه باید خواند اکر مردم مجلس
مرطوب و سفید پوست باشند باید که نغمات بم بنوازد و چون عراق و راست
و مخالف و نهفت و لا نغمات این پرده بنوازند آهسته تا چون بکوش
انبساطی آید بنابر آن کی در دماغ ایشان مترتبست موجب سرور و بهجت

این

انبساطی کردیده از عیش بهره مند کردند اکر مردم مجلس سیاه پوست
و خشک اندام لاغر باشند باید که ابریشمهای تیز و تند مضروب کنند
چون سه گاه و نیریز و قابل و مغلوب و سلمک و هرچه بدینها نسبت دارد
تا باعث سرور ایشان کشته از سر هستی خویش خواسته و جان و زر صاحب
این فن را دریغ ندارند اکر مردم مجلس معتدل القامة اصفر اللون باشند
باید که ضارب نغمات معتدل ممتزج شود چون عشاق و رهاوی و حجاز
و کوشت و عجم اکر اهل بزم در از بالای کندم کون باشند باید که زنکوله
و نهاوند و رهاوی و حجاز و بوسلیک و پنجگاه خوانند اکر مردم مجلس
از جای پرنیا و در پردهٔ تعیینی داده بر عکس این نواها نوازد تا بر شنیدن
نغمات مذکور محتاج کردیده از فسرده در نکلدند اکر مردم مجلس کوتاه
قد سرخ چرده کبود چشم باشند باید که نغماتی چند بنوازد که نسبت بهم
داشته باشند چون ماهور و نهفت و کردانیه و نوروز خارا و مایه
و ذو الخمس که شد نیست در آلات طرب نوازند اکر اهل مجلس کوچک سر
و بزرک روی باشند شد دوگاه و حسینی نوازند اکر بزرک سر و کوچک
دندان باشند مخالف و عراق نوازند اکر بسیار بلند قد و سفید پوست
باشند ماهور و حجاز خوانند بحسب کواکب سبعهٔ سیاره اکر اهل بزم
تجار و متوسطین باشند زنکوله و سلمک و سه گاه و حسینی و دوگاه
خوانند اکر اهل مجلس مردمان عطارد طالع باشند چون وزیران و منشیان

ومستوفیان ومانند اینها باید که نغمات متوسط بنوازند چون عزال ورکب
وسه‌گاه وعراق ونوروز اصل واسپاهان اگر مردم مجلس سپاهی
ولشکرکش وتیغ زن وترک وخونریز باشند باید که پرده چند که ایشان
در سپاهی وآخرش در اوج وبلندی باشد بنوازند مانند راست وپنجگاه
وعراق ودوگاه وتبریز اگر مردم مجلس محترفه واهل بازار باشند حسینی
وعجم وبوسلیک وبزرگ وکوچک وماهور وزنگوله خوانند اگر اهل بزم
پادشاهان باشند غیر ازین نغمات نوازند حسینی وعراق وزنگوله ورست
وپنجگاه وسه‌گاه اگر مردم مجلس طالب علم ومانند اینها باشند عزال وکوشت
وشهناز وسه‌گاه وبسته نگار خوانند اگر مردم مجلس فقیران باشند عشاق
ونوا وبزرگ خوانند اگر اهل مجلس صاحب موسیقی وشاعر وصاحب فهم باشند
نوروز خارا وسلمک وکوشت وکردانیه خوانند اگر مردم مجلس جماعت زنان
باشند رکب ودیباتی ودوگاه واوج وپنجگاه وحجاز ورهاوی خوانند
اگر اهل مجلس آشکارا باشند حسینی وتبریز خوانند از جهت هرکس بنا
بر طبع کوکب صاحب خانه چه ترنم کنند العاقل یکفیه الاشاره باب ششم در آنکه
هر مقام چند بانگ است عشاق ° حسینی ° راست ° بوسلیک °
رهاوی ° نوا ° بزرگ ° سپاهان ° عراق ° زنگوله ° حجاز ° کوچک °
زابل ° اوج ° عشیران ° سه‌گاه ° تبریز ° نشابورک ° حصار ° همایون °
نهفت ° نوروز اصل ° نوروز خارا ° نوروز عرب ° نوروز عجم °

نوروز صبا

نوروز صبا ° چهارگاه ° دوگاه ° مبرقع ° مجیر ° حصار ° رکب °
بسته نگار ° کوشت ° شهناز ° سلمک ° کردانیه ° پنجگاه °
نهاوند کبیر ° ماهور ° مایه ° ایکبایت ° مخالف °
نغوب ° اوج ° حضیض ° حسینی قلع ° نیریز کبیر °
خوارزمیه ° هرگاه که صاحبان این فن گفته‌اند که هر آهنگ وپرده که
حکماء الراسخین مقرر کرده‌اند چند بانگ است فی الکونیت این علم دشوار
نیز بر وسخت دشوار است این فقیر نیز بنا بر سهولت جزء کردم تا سبب
که در نظر همگنان پسندیده آید بحق محمد وآله الطاهرین باب هفتم
در سلوک صاحب این فن شریف بدان ای عزیز من که بنده مدت
مدید اوقات خود را در مجلس شریف اهل روزگار مصروف ساخته
چند کار صاحب این علم را لازم دیده واجب دانسته ام تا موجب
خواری او نشود در نظر اهل روزگار اول خداوند این علم
هرچند با جماعت بیگانه نشیند که او را کمتر دیده باشند عزتش
بیشتر بود دوم در پوشیدن لباس فاخر سعی بلیغ تقدیم رساند
سیم از دود حال وغذای بارده وبایسه مجتنب ومحترز باشد چهارم
هر روز سنگهای گران بر گرفته چند قدم راه پیاده قطع کند پنجم
مباشرت با ازواج بالذات نکند ششم قبل از طلوع فجر بمهارت دفیعه
با شکافت جبل رفته ورزش کند ودر وقت مشق لفظ یعقوب

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

واسحق وحجی علی الصلاح هر روز تخمیناً صد وبیست کرت با آواز بلند
صبحی کند هفتم در خوردن شیر خشت و شیر خام و روغن
زیت خود را معاف ندارد تا آواز او صاف گردیده بر یک حال متمکن
شود هشتم همه روزه تصنیفات مشکله و غیر مشکله خواند و نیز
گیرد و یکسان مبتدی نیز یاد دهد تا ملکه او شود نهم آواز خود را
پنهان ندارد بلکه در صحبتهای مطبوع و محظوظ بیرون فرستد
و تا آهنگی را در خاطر خویش راه ندهد ابتدا در نغمات نکند دهم
در مجالس بسیار مایل بنواختن و خواندن نباشد تا مردم از وی تنگ
نیایند یازدهم چون در مجالس ملوک و اهل دنیا و بیت اللطف و
خرابات در آید هر چه در آن مجلس واقع شود از مکروهات و خباثت
باز هم آنجا فراموش کرده در مجالس دیگران مذکور نسازد تا مایه
عداوت و فساد احباب نشود دوازدهم منهزل نشود و از الفاظ
وحشت آمیز و مطایبه خود را دور کرده با خادمان و غلامان
خداوند مجلس سرگوشی نکند و در میانه ایشان تفرقه نیندازد
سیزدهم با ازواج و ملازمان ایشان نظر شهوانی و غیر ذلک نکند
چهاردهم میباید که آلات طرب و ناقص نباشد و در وقت مستقیم
کردن بسیار بطول نکشد و آلات غنی ناقص چنیند عود ° نای °
کاخچه ° صرنا ° نباید ° باقی همه ناقص اند و نغمات از آلات غیر اینها

حسب

حسب المرام و الاراده استخراج نشود پانزدهم خداوند این علم را
لازم است که این سه تصنیف مشکله که از اقوال امام فخر الدین
طاوس هر و بیست و دو و از ده اصول دارد سر هر دو و نیم ثقیل
و دوازده مقام و بیست و چهار شعبه در هر کدام مندرج باو از
نسبت که این از جمله صنایع و بدایع و اعجوبه و معجزه این علم است
الحق داد استادی داده این هر سه تصنیف موسوم است به ترجیع
موسیقی چنانچه در هر مصراع اسم پرده مذکور میشود و در میانه
مصراع اسم اصول است تن دره دیم دیم نیم ثقیل تنا دره تنی عشاق
دره دیم تنه تن دره نا مخمس دره دیم تن دره دیم دیم دیم آتن دره نا
حسینی تنه تنتی تخ فرع تن تنه نه نه تلا لالا لادره دیم او فرتن تن
دره دیم تنا تخ تله لن دره دیم حجبی دره له دره نا تن دره له دیم تن تن
تنا راست دره دیم تن تن تنه دیم دم دیم دیم تلاله له تن خفیف تن
دره دیم تنا تن تنه بوسلیک تن تن تنه دره نا دور تن تنه دره دیم تله
تن دها دی تن تنه دره دیم ده تن تن نیم دور تن تخ تن تن تخ تله — نوا قنده مو
نه نه دره لی دیم تن تن تنه دره دیم دیه دیم هزج تن تنه دره دیم تله
لالالالا لادیم بزرگ تخ حجی یله لالی تن تنا دره دیم ها تن لا یلالی
سه گاه تخ تن تنه تنه تن دیه دیم سپاهان تن تنه تنه تن دره دیه دیم
فاختنه ضرب تن دره دیم دیه دیم تن تنه تله لالا دیه دیم عراق

کتابخانه خصوصی

تنی هی تن تنی هی دره دیم ترک ضرب تن تن دره دیم تلدله تنه تن زنکوله
تن تن تنه تننا دره دیم دیه دیم ثقیل تن دره لی دیم تلدلا لا لا دی
دیم تن تنه دره دیم حجاز تنه تنی تنه دره دیم تنا دو یک تن تنه تنه نم
دره دیم دیم ترله درنا هی تنه درنا بوافشان تن تنه تن تنه تنه
دره دیم دیه دیم تن تنا کوچک تصنیف دوم جهة یاد کرفتن تن تن دره دیم
تن دره دیم تنا تن عشاق دو نیم ثقیل تنه تن دره دیم دیم نیم دور
تنه درنا دره لی دره دیم هی جانم بلی یار من های درلا دلا در تنی
تن تا حسینی تن تن تله لالا دره دیم لن ده ی دره دللری تنه دی ت
مخمس تللن باز تن تن درنا تن بوسلیک فرع تن تنه تن درتن تنی
نوا دو د تن تنی تن دره دیم تن تن درنا رهاوی چهار ضرب تنه تنه
تن دره دیم دیه دیم تنه بزرک ثقیل تن تن تنه تنه تن دره دیم
دللره سپاهان دو یک تن تن هی یارم سادات هی یار سادات هی بل
یار من هی جانم عراق خفیف تن تنه دیه دیم دیم دیم دیم یله لا
یله لی هی جانم بل شاه من وای زنکوله فاخته ضرب تن دره دیم
تن تنه حجاز نیم ثقیل تن دره دیم یله لا هی جانم بل یار من آری
شاه من کوچک اوفر تصنیف ثالث تن تن تنه درنا دره دیم عشاق
مخمس تنه تن دره دیم دیه دیم ۲ دللره تن راست فرع تن تن تنه تن
دیه دیم بوسلیک چهار ضرب دیه دیم تن تن دللره تن دیه دیم

[illegible]

دهاوی

رهاوی هنج دیه دیم دره دیم تن لا ره دیم هی جانم تن تنه بل یارم
نوا ست او وسط تن دیه دیم دره دیم هی جانم تنا تنی بزرک نوا و فرتن
تن دیه دیم دیه دیم دللره تن تن ساداتم بل جانم سپاهان برافشان
تنه تن تنی دره دیم دیه دیم تن تنه تن تن دیه دیم زنکوله سماعی
تن تن دیه دیم دللره تن دیه دیم دیم تن تنه حجاز ثقیل تن تنه
تنا دیه دیم هی جانم بل یار من تن تنی کوچک دور عسب اتفاق
این نیز در سلک تحریر کشیده می آید با عمل یوم القیمة تا مبتدیان نیز
فایده کثیر روی نماید و از این علم بهره مند کردند انیست که نموده
میشود کار این در مقام راست اصولش ثقیل دره دلی تن تن تره دیم
تللن باز تللن تنا دره دیم اترلا یله لا جان من مکرر دوست دره لی
تن ده وی دره دیم دره دی تنه آه ده دره ی دره دلی تن دیه ره ی تا آ
دره ی اترلا ترلا دره لا دیم دره دیم اترلا یله لا یار من دوست تنه
تنه درنا هی درلا دیر تنا دره دیم اترلا یله لا یغن جانم دره دیم ترلالا دیم
دیه ده ی تا آ در نا دره دلی تن هی هی هی تنه تنی تنه تنی تن تنه
تن دره دی تا آ درلا ترلا ترلا ترلا دیم دره دیم ترلا یه لالا یار من
عمل قیامت در حسینی اصولش مخمس سوی من آن سرو روان یار من
قامت رسید مژده شهیدان عشق روز قیامت رسید تن ده ی
تنه تن دره دس تهانه درنا تنه تنه له درنا درنا یتن درنا تنه تنی

در در تا در نا تنه تن آدر یتن جانم تنه تن و در تنه تن تا در تنه تنوم

تلا لا در نا مژده شهیدان عشق روز قیامت رسید ٭ خاک من زار را

باد ز کویش ببرد تا نکه بدامان او گرد ملامت رسید ٭ درد عشق

توام پای طلب شد فگار ٭ هی یا در تنه تن در تنه تن تا در تنه تن زانکه

سنگ جفا پای سلامت رسید ٭ هی یا تره دلا نا در تا در تللها تنه

در تا دی در لا در تا تنه تن در نخ هی یا رتنه تن هکذا بخوانند که

خوبست دیگر ابیات چند از تصانیف مشکل حسب الاشاره فرزند

اعز ارجمند ضیاء الدین محمد یوسف طول الله عمره در سلک تحریر آورده

می آید که آن فرزند را بهره باشد هذا مقطلار فیما تصنیف عمل کمیس

قول خواجه عبد القادر ٭ گیسوی معنبر و قفایش ٭ در دل ما ساست ... نقابش ٭

از یار من التماس دارم ٭ تا سر بنهم بزیر پایش ٭ مشتاق خیل شعله آتش

بستان شو از مه لقایش ٭ باز گوی موی تو در قفای تو دیدم و سنا فتم ٭ گفتم

که دود دلی در قفای تست ٭ زلفش بهم بر آمد و آشفته گشت گفت ٭ ای ...

کج مبر که کمند بلای تست ٭ تصنیف خواجه عبد الله ... که صحت ... ادا ...

بعزت بر گرفت از خاک ره افتاده خار ... جان خیل فراموشان شویم از ماکه باد

ملکم ... که خاطر ... باد ... من ... اگر ما نه جهان ...

که دارد یا این بستان چه من بلبل هزار ... تصنیف دیگر در آهنگ حسینی کبیر

واصول ... عزم ... کردم شب ... ساختم ... گنج ...

در چمن

در چمن گیسو کشان رفتی و گلها ساختند ٭ از نسیم سنبلت مشکین دماغ خویش را ٭

باغ دل زان تو شد بر سینه ام خنجر مزه ٭ رخنه چون سازد کسی دیوار باغ خویش را ٭

همچو حال دلم چشم و چراغ من فصل دیگر در تصنیف از استادان

چاره دل دور از آن رخسار کردن مشکلست ٭ دل که شد بیچاره او را

چاره کردن مشکلست بر من آسانست کو صد پاره سازم دل ز درد فراق

پیش بیدردان گریبان پاره کردن مشکلست خون اهل دل بود ریگ بیابان

قطع ره زین وادی خونخواره کردن مشکلست فرض فقر حقیر از تحریر

این تصانیف آنست که صاحب این فن بدیده امعان نظر کنند و بدانند که وضع

این نوع عمل مشکل مرخص من عند الله است چه هرکس را قدرت تلفظ

سخنان نشانه هنر است چه رنسیم که آیات کلزار ٭ رضوان الله علیهم

اجمعین مقدمه در بیان آنکه هر آهنگی را از چه بر می داشته اند

بدانکه مؤلفان علم موسیقی اکثر بر آنند که اصحاب ریاضی مکامله کرده اند

که مقامات اثنا عشریه در اصل هفت بوده بسبب کواکب سبعه سیاره و ما

هر مقامی علاوه اهل ریاضیان پیغمبری صلوات الله علیه پیدا شده از وقتی که

صافی خود جهت عرض حاجات بدرگاه قاضی الحاجات استخراج کرده اند و بآن

پرده ناله و آه بدرگاه الهی کرده اند و ندای قد استجیبت من عبدی و لبیک

غیری استماع مینموده اند تیمنا بذکره السبحان الذی اعلا سمت تحریر خواهد یافت

که حارس وجود با وجود پادشاه فلک بارگاه بوده از جمله مکروهات

مصوت بلا دد بحق محمد صلعم حضرت ابو البشر آدم صلعم در مقام راست
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا لنکونن من الخاسرین میگفتی حضرت
موسی در وادی ایمن در مقام عشاق ناله و مناجات کردی و حضرت
یوسف در قعر چاه و زندان بمقام عراق گریستی حضرت یونس در بطن الحوت
باهنگ کوچک فغان کردی حضرت داود خلیفة الله در سر قبر اوریا
برادر خویش جهة طلب مغفرت و آمرزش در آهنگ حسینی توبه نموده مناجات
میکردی و حضرت ابراهیم صلعم در آتش نمرود در مقام حسینی و نوروز
ایوب ناله میکرد حضرت اسمعیل در غلا در مقام رهاوی قرآن خواندی
ودر وقت فرج در مقام عشاق ناله میکرد و این هفت مقام تا زمان بزرجمهر
مشهور بود تا آنکه سعد الدین محمد آبادی که در فن موسیقی مهارت تمام
داشت و مقامات را بدوازده رسانید در مقابل دوازده برج افلاک
و چون نوبت بشمس الدین و کمال الدین کازرونی و میر فخر الدین و اسحق
موصلی و حسین اخلاطی رسید ایشان در هر پرده دو شعبه بمناسبت
بیست و چهار ساعت لیلی و نهاری وضع کردند یکی در اوج و یکی در حضیض
یعنی یکی در بلندی و یکی در پستی و حکماء قدیم هر آهنگی را از صوات
خواه از طیور و وحوش استنباط کرده اند اینست ضابطه الخ والله اعلم
عشاق حسینی راست بوسلیک رهاوی نوا بزرگ
سپاهان عراق زنگوله حجاز کوچک زابل اوج دوگاه محیر

مرغ

مبرقع پنجگاه عشیران صبا نوروز عرب نوروز عجم ماهور
نوروز خارا همایون نهفت نیریز نشابورک مخالف مغلوب
چهارگاه عزال سه گاه حصار رکب باقی نوروز اصل کوشت
سلمک کردانیه مایه شهناز حجاز ایکبات بسته نگار
نیریز کبیر نیریز صغیر روی عراق **فصل در بیان آنکه نزد هر کس**
چه خوانند برابر باب نظم ظاهر و روشن باشد که چون علم موسیقی را
اثر در کواکب سبعهٔ سیاره و عناصر اربعه بر داشته اند بین فی احسن جمعیت
که بمقتضای طبیعت هر طائفه پرده خوانند که نسبت بان طایفه باشد در خدمت
در نزد ایشان نوروز عرب و رهاوی و زنگوله در خدمت ترکان حجاز عجم
نوروز اصل و رکب و ایکبات در خدمت اهل علم عراق سه گاه نشابورک
در خدمت پادشاهان حسینی و عشاق و بسته نگار و زابل و اوج در خدمت
اتابک شهناز نیریز سه گاه در مجلس اهل بازار اوج و زابل کردانیه در نزد
فواحش نیریز و عزال و سه گاه و کردانیه و عشاق خوانند که موجب زیاده
شدن مهر و محبت جماعت زنانست در خدمت فاسقان و بد نفسان حسینی
و نوروز خارا و رکب و ماهور خوانند که آنجماعت مایل بتوبه و استغفار
میکنند در خدمت شعرا و ارباب فهم زنگوله و چهارگاه و حجاز و سلمک
خوانند زیرا که لطافت طبع می بخشند از بجهة آرام کردن کودکان نهاوند کرد
و دوگاه و سپهر خوانند و در پیش دیوانگان و مصر و عمان بوسلیک

وکوچک و عشیران خوانند و در پیش عربان و در میان نوا و بزرگ
وحزان خوانند و در خدمت هندویان همایون و عزال و نهفت خوانند
خوانند و در خدمت کیلانیان دوگاه صرف و حسینی خوانند و در پیش
صحرانشینان بیات و ابکیات و رکب خوانند و در مجلس کوادواکراج
مایه و نوروز خارا و ماهور و کردانیه و عراق و نهفت و فابل در خدمت
وزرا و ارکان دولت اوج و مغلوب و عشیران و نیریز و کردانیه خوانند
در مجلس پیران دوشیز و بسته نگار و سه گاه و نهفت و همایون خوانند
اما بسته نگار از نیریز مخالف خیزد و در خدمت ارباب تصوف
و بیت المعمور رشته عراق و دوگاه و حسینی و لازم است آنها باید خوانند جهت
رام کردن وحوش و طیور و ستور پرده های معتدل خوانند چون نیریز
و نوا و بوسلیک و کردانیه و ماهور و شهناز خوانند جهت صحت بیماران
عراق و حسینی و زنگوله و بوسلیک خوانند و در فصل بهار نوروز صبا و ماهور
و حسینی و حجاز و سلمک و عشاق و مایه و مبرقع و سه گاه خوانند در فصل
تابستان راست پنجگاه و نیریز و عجم و رکب و ابکیات و همایون و نهاوند
و عشیران و حزان و چارگاه و عزال و زنگوله خوانند در فصل خریف
بنداک و کوچک و حجاز و بسته نگار و اوج و مخالف و نیریز و نوروز
اصل کوبند و در میانه فصل دوگاه و حسینی خوانند و در فصل شتا راست
و کردانیه و ماهور و کردانیه کبیره و رکب و باقی و ابکیات و محیر و کوشت

ولهذا

وشهناز خوانند و دیگر چهار رشته در موسیقی است رشته اول نوا و نشابورک
آنچه مشرقی رشته دوم دوگاه و حسینی و مخالف و عراق بادی مغربی رشته سیم
راست و پنجگاه شمالی و آبی رشته چهارم مخالف و عراق جنوبی و خاکی
و دیگر باید دانست که در هر وقت آهنگی باید خواند وقت برزدن آفتاب
دوگاه و حسینی و سه گاه خوانند و در وقت ضحی مبرقع و چهارگاه و فتح
و نیریز خوانند و در وقت ظهر دوگاه و نها وند کن و ماهور و کردانیه
و عزال خوانند وقت عصر عشاق و نوا و بوسلیک و بزرگ و کوچک
و مایه و کردانیه خوانند وقت مغرب حجاز و سلمک و مایه و بسته نگار
و سپاهان خوانند وقت عشا کردانیه نیریز کبیره و رهاوی و همایون
و نهفت خوانند وقت خوابگاه عراق و عشاق و راست خوانند که نجات
افزاید وقت تهجد فابل و اوج و بوسلیک خوانند و در وقت صبح کاذب
نوروز خارا و نوروز العرب و حجاز و ماهور باید خواند و در وقت
طلوع فجر عجم و عراق و بسته نگار و شهناز و رکب و بیات خوانند تا هر که
هر کس استماع کند علم انکوی مجازی بسر کوی حقیقت نغمه در او اثر کرده
او را بمکاشفه و مجاهده و مذاکره روی نیاز بدرگاه بی نیاز کرده بمدارج
دینوی و اخروی از ملاء اعلاء در بادیهٔ خویش مشاهده کرده از ظلمت
از صفحهٔ خاطر زدوده چهرهٔ مقصود بنظر امعان ببیند چه مطلوب
این فقیر خاکسار و ذرهٔ بیمقدار از تالیف این رساله شریفه آنست

که مرور ایام تبا ان کم کشتکان وادی شوق را بتقریب بسر راه شوق
آورده متفکر و متذکر بذکر سبحان الذی اسری بعبده لیلا و نهارا کرشتم
از تیه ضلالت بنجات ابد و دیگر آنکه بر ارباب فضل و بلاغت اظهر
من الشمس است کما استاد سخن حکیم ازرقی فرموده است
سرتا الروح من محبته قلب قابض و مجلا الروح من عقله قابض
و المدام فهو المطلوب و ممنع فهی لم تحل قطع رجایی و رایض موسیقی
نغمات ستة او دیه هر که دانند را سلیما نست از این علم شریف دنیه نه نهاست
غافل و بی بهره بودن از غایت بلاهت و جهالت است چه بی وجه من الوجوه
داخل صحبت کسی ایها حجت ملوک رفیع المقدار نمیتوان شد مکر بوسیلهٔ
این علم چرا که هیچکس از افراد و ازواج و ذو العقول و غیر ذوی الحیات نیست
که از این علم مستغنی نباشد خصوصا بهایم و طیور و وحوش و سکنه بحار بس
بر ارباب طرب واجب و لازم است که قدر این علم نیکو دانسته از آن طایفه
دریغ دارد تا موجب خواری و بیمقداری این علم نشود و از طایفه اهل مازاد
و محترفه و جهال و عوام دویم طایفه از فقها و واعظان و زنان و غلامان
درم خریده سیم طایفه از احمق و مخنث و جماعتی که قرآن را بد خوانند و مکاریان
و قاضیان چرا که در طبع طوایف مذکور لطافت کمترست و قوت مدرکه ایشان
نیز قلیلست و دیگر آنکه این علم نه آنست که بکسب حاصل شود بلکه بکاشفه
و ریاضت از قوت بفعل آید غرض از مصنع اوقات کسی البی کات ساعوم ادنی

که قدر

که قدر این علم خصوصا این رساله را که قلیل اللفظ کثیر المعنی ست نیکو دانند
که بزرگان خورده دان فرموده اند و به تجربه نیز رسیده معنی آن بیت
صد هزاران پوست از جمع بهایم درکشند تا کند یک پوست را که درو دم
در فنش کاویان و دیگر بر ارباب نغمات این علم واجبست که بدانند که در هر فصل
چه نغمه باید خواندن و نواختن که موجب فرح و شادی خلق الله گردد
فصل بهار چون طبیعت بهار گرم و تر است و آفتاب در برج حمل و ثور
و جوزا است در این فصل میباید که نغمات چند نماید که دلیل این فصل
باشد چون عراق و مخالف و مایه و کردانیه و سلمک و شهناز و عجم و نوروز
الاصل و رکب و باقی خوانند که طبایع بردهای مذکور منسوبست باد
و امزاج باد اینها نیکو مناسبست فصل تموز چون طبیعت تابستان تعلق
به آتش دارد و ثور و سرطان و اسد و سنبله است میباید که برده چند نماید
که از آتش گرم و خشک باشد چون راست و مغلوب و زنگوله و اوج و کردانیه
و ماهور و رکب و نشابورک و پنجگاه خوانند فصل خریف که آفتاب در برج
میزان و عقرب و قوس است میباید که نغماتی چند تقریر کند که طبعش
مناسبت بخاک داشته باشد و سرد و خشک بود چون عشاق و حجاز و گاه
و حجاز و بوسلیک و بزرگ و کوچک و نیریز و همایون و غزال و حسینی
و نیریز کبیر و مایه خوانند تا موجب تزاید سودا نشود و ماده و اخلاط
پدید آید فصل زمستان طبعش سرد و تر است و آفتاب در این فصل در جدی

ودلو و حوت شست صبا باید نغمات چند می خوانند و فایده که مستوجب آن گردد
که خاطر غاطر دریا مقاطر فیض مآثر ملوک و امرا و ندما و مسرور و مشعوف
شوند پرده هایی که در فصل شتی بکار آید خوانند راست و عجم و نیریز و ماهور
و نوروز عجم و اصفهانک و سپهری و مخالف و عراق و محیر و حجاز و بوسلیک
نیز در تحویل حوت که دو حبس نیست میتوان خواند چون اهل مجلس
در کنار آتشگاه و تنور نشسته باشند بر مغنی واجب باشد که حسینی
و نهاوند که و مبرقع و رهاوی خوانند که تا خشکی که آتش از اهل مجلس
مندفع شود باب در بیان ادوات و آلات طرب که هر کس از حکما کدام
آلت طرب ساخته افلاطون ارسطو جالینوس بوعلی اسحق موصلی
ابن طاهر محمد امین طاوس خاتمه در بیان آنکه هر مقام چند شعبه دارد
و هر آوازی از دو مقام چگونه توان یافت سپاهان عشاق
سپاهان زنگوله عشاق راست بوسلیک حسینی حجاز
نوا عراق کوچک بزرگ رهاوی تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

مقام اندر همه هشت آمد و چار • دو شعبه هر مقامی راست در کار •
حسینی کز مقامات است برتر • قریب آمد دو گاه و شش با مخیّر • مقام راست گنج و پنجگاه است •
مبرقع را ازو شش با پنجگاه است • حجاز و دو پرده عشاق و ماسان • نهفت و نیریز آمد ابل و دو
نوا را دو که از نوروز خارا بود • نوروز خارا فرع ماهور • حجاز آمد یکی غزال غنی
سه گاه است حصار از غزال پاب • با صفاهان کس که کرد ندانگاه • نیریز و عشاق بوزرک بر پرده •
رهاوی شد نوروز و عربیان • نوروز و عجم برد از دل آرام • نهاوند بوسلیک و زنگوله ساز
عشیران و صبا زاد و ما آوا آن • عراق عشری آن یکی است • مغلوب یکی دو وی عراق دوگاه
بود همچو اندر نغمه قول • نمایید چارگاه آنگاه غزال • بزرگ آمد چو شعبه کرد ساز کرده •
کجا بوده و ...
حسینی باشد اصل راه او بجا • بجو را اکثر ...
بود مرغ دوم برا اوج ماه او • ششش آوازه نظر به بر سه چو دست بر ساز کند •
نوروز و کوشت و سلمک آواز کند • که هم صفا ها کرد ... و مایه
شناز کند ولله فی الموسیقی الحضوض الحان دای مجسته کلام • موسیقی را بندااو
هر مقامی دو شعبه هر دو راست • اول سپتا ... دوست شد
یک آوازه از چه دو مقام • از شش آوازه که دارد نام • جمله را شد اندرین ترکیب
نظم کردم بر نظم بر ترتیب • گشت نامش بنزد اهل فنون • کلیات در مرتبه ...
گر تو را علم موسیقی هوس است • طرز این نظم را بدان که بس است • ابتدا ...
...

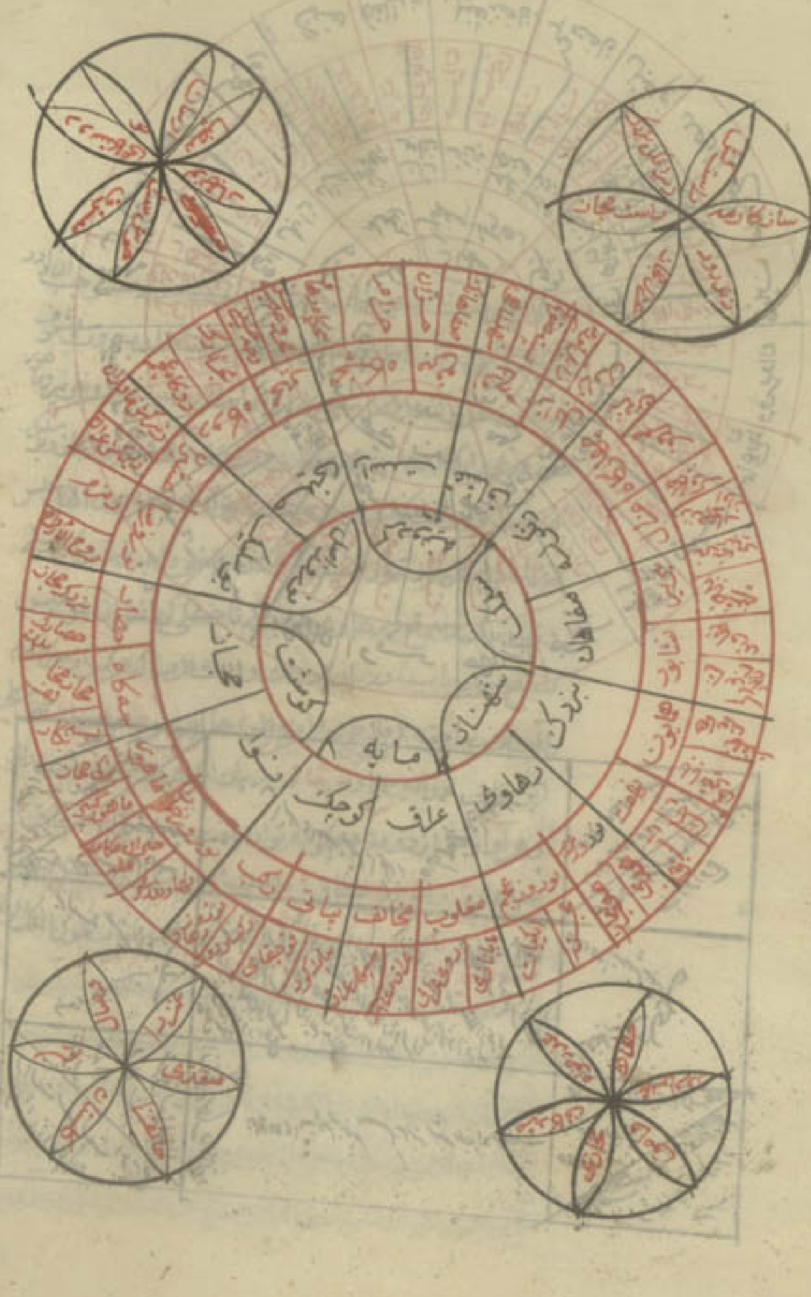

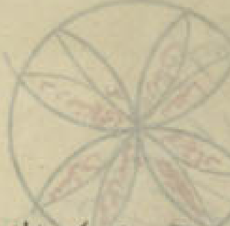

مطرب راه حجاز کرد بنواز ماهور حال زنگوله بوسلیک کو عراق را نکو خوانی
راه ترکی حجاز را دانی ای مغنی سه‌گاه را کن ساز ساز آهنگ در مقام
شادمان در حصار سپهری کن دف و نی کوچک ... بسیری کن از رباب ابکیات را
مقام بزرگ کن ماوراء کرز قیچک نهفت بنمائی سپاهان آور که بس بود آن
سوی نو روز عرب نشاب پس رهاوی ز روی آن در یاب کو صبا
بر خانی بر همه از همه بی نیاز اکر رود فغانست بر مید در عراقت مقام با تنک
سوی سلوب چون نوروز بی راه با شور ناوازه کوشت آنکاه بر یک دو کندی خدا را
کوچک آنکه ضوان بزرگ آسا چون مشیان سرفراز آید وا قفش شعله سر فراز
در عجم چون تو دیگری بکیش نیست جانی تا صفهان بهر درس بیانی چه صوت
خوش شهناز را نکو دانی سوی خوبی بیا کز کذا رکنی ز نوا را لذهر ایکی
چون نهاوند کن آوری بیا نشوی اختلاط زان میان محققا چون سیم چنک
باید سفل ز رت کوبه بهاء قبوی حجاز را جامع بسته کاه درج افزا
انچه زابل ای پدا اشتیاق پیش مستوفی چو بخوان عشاق با آهنگ به
با نحد عود و نغمه طنبور بنما رکبدار آن قانون که بود بو سلیک از نوا فزون
پس بلطف و حافظ انکو سوخ کو بعنه را چنک آور کرده ابتدا تو چون بلک
انتها هم بآن کونا کاه حسینی راست عشاق نوا حجاز
اصفهان کوچک رهاوی بوسلیک عراق
زنکوله بزرک رساله موسوم بکرامیه دوره عروضی

بسم الله الرحمن الرحيم نغمه اولی است ز فیض کریم ای بلبل جان
نغمه سرا از غم تو چون دایره دل سپر و پا از غم تو عشاق همیشه بینوا
از غم تو در دار تو و درد را دوا از غم تو حمد و سپاس و ستایش بی قیاس
پادشاهی را که بساط اهل نشاط را در پناه حفظ و حضور و مهد عیش
و سرور ارباب عزت را در مقام و مسکن سرور انداخت و صاحبدلان محنت
کزین را در پرده عشاق بی نوا با محنت قرین را بنوای مهر و اشفاق
بنواخت حبیبی که ناله ارغنون محنت کشیدکان طریق محبت نزدیک او
نغمه بیا جابت مقرون است محبوبی که سوختکان آتش اشتیاق و
کشتکان وادی فراق او بهرکوه و هامون هزار چون فرهاد و مجنون
سازاطاعت و در هر مقام دولتیست بدیع آغاز طاعت و در هر کشور
سعادت سر بلندی و در رود ثنا معدود بر آن قافیه نظم انبیا و شفیع روز جزا
محمد مصطفی صلعم و شیر خدا علی مرتضی و باقی ائمه هدی سلام الله علیهم
اجمعین اما بعد چون سرگشته هر وادی و ساکن کوی نامرادی
سفر جی بیچاره است که از جهد نقد و سعی خود در فن موسیقی از اقوال حکما
فرا گرفته بود در آورده بود تحریر کند تا به منظور نظر کیمیا اثر حضرت
عالی مقام فلک احتشام آفتاب عز و اقبال مظهر لطف و کمال سلطان
تاج بخش شاه نشان علیقلی خان کرد در بخ آنکه چون دارای تو محجوب شود
خصم از حسد جاه تو منکوب شود هر شام و سحر بزرگ و کوچک گوید

باوب که مخالف تو معلوم نشود بنا بر این این رساله موسوم بکواکبه را
مجرد ساخته بر شش اصل بنا نهاد اصل اول در بیان دوازده مقام
بدانکه در پیدا شدن مقامات اختلاف بسیار است که ما ارباب این فن
واصحاب این علم بچند وجه روایت کرده اند و در تسمیه این علم
بموسیقی دو قول است بعضی گویند که موسیقی لفظیست یونانی و بعضی
گفته اند که حضرت موسی ع وقتی که از آب نیل در آمده بود در بیابان سنگی
دید حضرت جبرئیل رسید و گفت این سنگ را بردار که ترا بکار خواهد آمد
حضرت موسی ع او را برداشت و نگاه میداشت تا وقتی که با قوم خود
بصحرای تیه رسید که چهل سال در تیه بماندند تشنگی بر ایشان غالب شد
حضرت موسی ع مناجات کرد جبرئیل ع نازل شد گفت یا موسی عصای خود
بر آن سنگ بزن چون عصای مبارک خود بر آن سنگ زد دوازده چشمه آب
از آن سنگ جاری شد و بدوازده بخش شد از هر یک صدای ظاهر
گردید جبرئیل ع گفت یعنی ای موسی فرا گیر پس موسی ع دوازده مقام را
از صداهای آنها فرا گرفت بعد از آن لفظ موسیقی یکجزو استعمال علم این علم شد
و در پیدا شدن آهنگ روایتی آنست که مقام در اصل هفت بود که هر یک
از پیغمبری بظهور پیوسته گویند که حضرت آدم صفی ع در آهنگ راست
ربنا ظلمنا گفتی و حضرت ابراهیم ع در مقام حجاز صحف خواندی و حضرت اسمعیل ع
با آهنگ رهاوی مداومت نمودی و حضرت یوسف ع در مقام عراق

اندرد

از درد فراق گریه و زاری نمودی و حضرت یونس ع در آهنگ کوچک
در شکم ماهی تضرع نمودی و حضرت موسی ع در مقام عشاق بصد اشتیاق
با حضرت خلاق مناجات نمودی و حضرت داود ع در آهنگ حسینی زبور را
تلاوت فرمودی تا زمان سلطنت خسرو پرویز و شاه شیرویه مدار اهل نغمه
بر این هفت مقام بود و روایتی دیگر آنست که شیخ افلاطون عروج کرده دوازده
مقام از دوازده برج فرا گرفت و ساز عود که وضع کرده است مقامات مذکور را
ادا نمود و روایتی دیگر آنست که آنچه کامل تحقیق حکما نمودند و حکیم صلاح
بتتبع و استقرا یافته اند هشت است عشاق بوسلیک راست عراق
اصفهان رهاوی حسینی حجاز اما آنچه بتحقیق پیوسته آنست که بعد از
ایشان استاد سعد الدین و خواجه شمس الدین محقق و کمال الدین چهار مقام
دیگر از مقامات مذکور استخراج نموده اند چنانکه نوا را از عشاق و زنگوله را
از راست و بزرگ را از عراق و کوچک را از اصفهان که مجموع دوازده مقام
باشد و هر یک را ببرجی منسوب داشته اند که هر کدام از مقام و شعبه آنرا
در چه وقت و حضور کدام طبقه و طایفه بخوانند یا بنوازند و خاصیت
و طبیعت هر مقام چیست چون رساله مختصر بود نخواست که مرتکب تطویل
شود تا ملالت انجامد مخفی نماند که در اسم بعضی مقام اختلاف واقع است
کوچک را بزیر افکن و رهاوی را بسته نگار نیز میگویند و بعضی حسینی را
زیر کش و زنگوله را نهاوند و حجاز ترک را داخل مقامات داشته اند و اوج را

حجاز و صل کوشت که ترکان در حجاز خوانندگی میکنند و معتدل نغمه میکویند
و فرقهٔ حجاز اصل آنرا میدانند که در میان عزال و نوروز است و بعضی بسته نکار
و زیرکش و نهاوند حجاز ترک که فلک کردشد از ترکیبات بیست و چهار شعبه
پیدا شده بود و دوازده مقام باین ترتیب سمت نظم یافته نظم راست و پنج
حل کرده مقام ° هم چو اصفهان تو زنگوله نکیسا نام ° تا عراق آمد بجوی بی نفاق °
کوچک و خرچنک کردند اتفاق ° کو بزرگ پیش او باب نغم ° شد و نوروز آن با رهاوی
آن یک عجم ° دیگری بدانکه بعد از انتظام مقامات و شعب حکما از هر دو مقام
صدا جمع کرده اند و با آوازه موسوم ساخته اند و آن شش است
سلک کردانیه نوروز اصل کوشت مایه شهناز در آمد آواز مقامی
و شاهد از مقامیست بر این نهج که منظوم شد تا که سلک بی رهاوی آورد شد
اصفهان زنکوله وادست شد دور کردانیه در زیراستی کرده با عشاق
بلبل راستی تام افزود و شد اصل آوازه شد بوسلیک آمد حسینی تا نجد
هر صدا جمع کن کوشت آمد برون شد حجاز با نوائی و همچون از مایه صنعا
و زاد و شنید تا بکوچک از عراق آمد غیب نالهٔ شهناز از هر نغم زیر
از بزرگ و از رهاوی جمع شد **اصل سیم** در بیان اصول و بعضی از قوانین
موسیقی بدانکه اصول را حکما از حرکت نبض فرا گرفته ضرب القدیم نام نهاده اند
و بعد از آن جمعی که درین فن قدرت تمام داشته اند پنج اصول یافته اند
هزج او فر دو یک ترکی ضرب مخمس و مدت مدید مدار تصنیف ایشان

بیز

بزین بوده تا خواجه صفی الدین عبد المؤمن و استاد علی دوح برور و مولانا
حسن عودی و خواجه عبد القادر هفده بحر قرار داده اند هزج اوفر
دو یک چهار ضرب مخمس دور و برافشان چنبر رمل فاخته ضرب
ترکی ضرب نیم ثقیل خفیف ثقیل اول وسط که فرع میکویند ضرب الفتح
ما بین اما چند اصول که بکویند در ایام برآن مزید شده که داخل هفده بحر
نیست مثل ضرب الملوک که تصنیف متاخرینست و ضرب الاصل که حضرت
نادر العصری استاد سلطان محمد طنبوری وضع نموده و چند بحر
مشکل موافق آن بسته و دور چند قسمست دور قدیم
دور اصل دور رباعی دور هندی نیم دور که بجا لحاق کویند
دیکر روان او فر که در میان عوام براه باد مشهور است و شادیانه
ترکی و شادیانه خفی و فقیر نیز اصولی یافته که ضرب العشق نام نهاده
و نقش دو آهنک چهارگاه موافق آن ترتیب داده امید که ارباب فهم
و اصحاب کرم نظر از عیب بپوشند و در اصلاح آن بکوشند پوشیده
نماند که مقام در اصل یکیست و اصول یکی اما صور مختلف برآمده
مقام یکگاه است و اصول هزج یکگاه که چون سازنده و خواننده
شروع در نغمهٔ متداول که بظهور آید یکگاه است که از آن بآهنک
که خواهند روند و بصورت هر مقام که خواهند بر آرند و هزج اصول
که آنچه در نظم موسیقی موافق آن نباشد آن خارجست مکر نظم ترکی

ضرب کرد با وجود مخالفت مزج خارج نیست بدانکه اصول جمع اصلست
واصل باصطلاح علم موسیقی آنست که نطق وضرب وزبان موافق باشد
وزمان آنکه میان دو ضرب واقع شود ودر یافتن مقدار زمان که بین
الضربتین است ونگاه داشتن قانون آن امریست خلقی وجبلی نه کسبی واستادان
اداکردن موسیقی را بسه طریق ادا کرده اند اول قبل دوم بعد سیم مع
قبل آنست که اول ضرب بزنند وبعد از آن آهنگ کنند ومع آنکه ضرب
وآهنگ باهم زنند وبعد آنکه اول آهنگ کنند وبعد از آن ضرب بزنند
بدانکه واضع نظم در موسیقی نکیسیست که در خدمت خسرو پرویز بوده
اعتبار تمام داشته وخواننده بی نظیر بوده چنانک با مغالیت نیکو میخوانده
قبل از وی کسی صوتی ونقشی نبسته وتصنیف در موسیقی چند
قسمست نقش نقشین صوت عمل کار قول سر غزل ترانه ریخته
پیشرو وسربند نقش آنست که بیتی ونقرات او یکی باشد ونقشین آنکه
بیتی نوعی ونقرات نوعی هر دو بیلالا است وتن تن ندارد وصوت آنکه سه
خانه ومیان خوانه وبازگو بیت متصل با بالا دو عمل آنست که دو سرخانه بیک طرز
ویک میان خانه وبازگوی هر دو را در آمیان بیتی میشود ونقرات آن تن
تن بیت بیلالا ندارد وکار بحر بیتست تا منتهی در آمدن از نقرات میکنند
وبعد از آن بیت خوانی وباز بر سر نقرات آمده سرخانه تمام میکنند
وسرخانه بیکنوع دارد ویک میان خوانه وبازگوی قول یا دو سرخانه ابیات

یک

عجمی
یک طرفی وبازگوی میان خانه ندارد وشعرا وخواه عربی وخواه
در آمدش خواه از بیت وخواه از نقرات جایز داشته اند هر دو را
اما اکثر از نقرات در آمده اند سر غزل بیتی است سرخانه ومیانخانه
وبازگوی دارد ترانه سه گوشه دارد هر کدام بطرزی یکی بیتی یکی
ملمع باذم ودیگری بیلالا وتلالا ومیان مستجمع ریخته در اصول
او فرست همه بیتی نقراتش خواه تن تن وخواه بیلالا پیشرو وسربند
سرها زنندهاست پیشرو را یکسرخانه ومیان خانه وبازگو بیت همه جا
لازمه وتقریبا لازمه یک نوع سربند تخته اصولست ترکیبات او
بدیهیاست هر گاه استادان باهم بوادی آزمایش درآیند سربندی با
آرند وقدرت یکدیگر را از آن معلوم کنند الهی بحق ازین نکویم تو توفیق
ده که از همه باز آیم وبتو گرایم دیده بخشش که غیر تو نه پسند ودلی که غیر خیال تو
نه گزیند پایی که جز در عشق تو نپویم وزبانی که غیر تو نگویم رباعی تا بلبل جان
نغمه سرا خواهد بود ۰ تا مطلب عشاق نوا خواهد بود ۰ بی زمزمه عشق
نخواهم بودن ۰ تا قوت دم زدن مرا خواهد بود ۰

تم کتابه
بعنایه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فالق الحب والنوی وخالق القدر والقوی والصلوة علی رسوله محمد
خیر الوری وآله المنتجبین مصابیح الدجی **اما بعد** این مختصریست در معرفت بعضی
اموری که اهل فلاحت را بکار آید مشتمل بر دوازده باب وخاتمه **باب اول** در مقدمات
وآن سه مقدمه است **مقدمهٔ اول** در معرفت هوا و باران چون قمر در شب سیم
یا چهارم رقیق و صافی بود آفتاب و دیگر روز هوا صافی بود واگر در منتصف ماه
قمر صافی بود هوا صافی شود واگر سرخ رنگ بود علامت کثرت باد بود واگر سیاه رنگ
بود علامت باران نزدیک بود واگر آفتاب وقت برآمدن صافی بود یا آنکه پیش از طلوع
آفتاب قطعهای ابر متفرق پیدا شود یا آنکه در وقت غروب آفتاب ابر شود و
بعد از غروب یا قبل از غروب ابر باشد این همه علامت تاخیر باران بود و چون قطعه
سحاب ظاهر شود مایل بحمرت دلیل باران بود و بانگ کردن گنجشک بر درختان بانگ
ضعیف علامت باران بود واگر در شب سیم ماه یا چهارم قمر بسیط و عریض نماید و هوا
غبارناک باشد یا آنکه آفتاب در وقت طلوع مایل بحمرت بود یا آنکه در وقت طلوع
آفتاب ابر سیاه آفتاب را بپوشد یا در وقت غروب آفتاب ابر سیاه باشد و ابر سیاه بود این
همه علامت باران بود و چون دیگ از بالای دیگ پایه فرو گیرند بعد از آنکه طعام
پخته شود در اسفل آن شرارهای آتش بسیار میخوارد و بانگ خر بسیار میکند یا آنکه
کلاغ از فرشته نکو بیند بگرد آب میگردد و بانگ بسیار میکند یا آنکه دراز دنبال
بمغرب بایستد و یکپای را تمام بر زمین نهد یا آنکه کرکس بسیار با باران در آید یا آنکه

موشی

موش از سوراخ چیزها که بذخیره نهاده بیرون اندازد این همه علامت باران کثرت
خاصه در اول ماه و آخر ماه و چون بر گرد قمر سرخی خالص پیدا شود علامت سرما بود
واگر دو دایره یا سه دایره سرخ یا زرد بر گرد قمر ظاهر شود علامت سرمای سخت بود
و بانگ کردن ماکیان بسیار در درون خانه و بجستن گوسفندان در چراگاه
از زمین و نمودن روشنای چراغ مشابه ظلمت این همه علامت سرماست چون مرغان
از درختان زیر میآیند و در آب غوطه میخورند علامت سرما و باران کی باشد و درسال
که درخت بلوط و فلفل بار بسیار آورد زمستان آن سال دراز گردد و چون درازگوش
روی بمغرب بایستد و بدست زمین میکاود و در آسمان نظر میکند علامت درازی
زمستان بود و گفته اند که در ما بین بیست و دوم مهر ماه جلالی و بیستم آبانماه
و در ما بین منتصف جدی و منتصف دلو و ما بین بیست هفتم بهمن ماه جلالی و پنجم
اسفندارمذ ماه از سرما ایمن نتوان بود چه اغلب آن بود که درین ایام برودت در هوا
ظاهر شود واگر بوقت انگور چیدن یا پیش از سقوطش باد و باران آید غله در آن سال
بیشتر رسد واگر بوقت سقوطش باران آید غله در آن سال دیرتر رسد **مقدمهٔ دوم**
در احکام طلوع شعری یمانی و آن کوکبیست روشن از ثوابت بود و از دنبال صورت
جبار واز ثوابت کوکبی از آن روشن تر نیست و در بیست تاریخ در بیست و دوم تیرماه جلالی
طلوع کند اگر در وقت طلوعش قمر در اسد باشد در آن سال ارزانی و فراخی معیشت بود
لیکن حرب و خونریزی و قطاع الطریق بسیار بود واگر قمر در سنبله بود باران بسیار
آید و چندانکه زنگار بسیار ریخته شود و آب و بهایم ارزان بود واگر قمر در میزان
بود زلزله واقع بود و ملوک را مصیبتها افتد و هوا تا معتدل رسد و هلاک بهایم

بسیار بود و گندم کمتر بود و دیگر محصولات و سردرختی بسیار بود و اگر قمر در عقرب بود
در بعضی مواضع وبا و طاعون پیدا آید و زنان و حیوانات موذیه بسیار هلاک
شوند و اگر قمر در قوس بود باران بسیار آید و درختها گران شود و انگور را آفت رسد و درختان
بسیار تلف شوند و اگر قمر در جدی بود طعام و خوردنی بسیار بود و اهل صلاح را غم
بسیار رسد و اگر قمر در دلو بود پادشاه جلیل القدر بمیرد یا سلطنت از دست او بیرون
رود و گندم را از ملخ آفت رسد و قحط و مرض و مرگ بسیار بود و اگر قمر در حوت بود
باران بسیار آید و گندم و انگور بسیار حاصل شود و بیماری عجب بود و اگر قمر در حمل بود
جانوران صحرایی بسیار باشند و باران بسیار آید و گندم را آفت رسد و باقی محصولات
بسلامت مانند و اگر قمر در ثور باشد بارانهای متعاقب بسیار آید و سرما بسیار شود
و ملخ و جانوران که محصولات خورند بسیار بود و مردم را زحمت رسد و اگر قمر
در جوزا بود محصولات نیکو و میوهها بسیار بود و سلطنت یکی از ملوک زایل شود
و بدانکه اول رجعتی که بعد از طلوع شعری واقع شود بعضی از اهل احکام آن را اعتبار
نموده اند و گفته اند که اگر قمر در آن وقت در حمل بود حرب و قتال عظیم رسد و قحط و
بیم بر مردم مستولی گردد و جلاء وطن بسیار بود و اگر قمر در ثور بود جو را آفت
رسد و سایر محصولات بسلامت ماند و ملخ بسیار بود و زلزله واقع شود و فرقه
سلطان بود و اگر قمر در جوزا بود گندم را آفت رسد و سایر اطعمه بسلامت بمانند و مردم
متفرق شوند و هلاک خلق بسیار بود و اگر قمر در سرطان بود جو را آفت برسد و انگور
کمتر بود و در ازدنبال بسیار تلف شود و در دلو و حوت باران بسیار آید و اگر در اسد
بود جو و انگور نیکو آید و کوهستانها جنات و فتنه بسیار بود و اگر قمر در سنبله بود

ازملخ

از ملخ آفت رسد و کشتیها غرق شود و پادشاه عظیم القدر عزل کنند و مملکت
زوال یابد و اگر قمر در میزان بود جنگ و فتنه بسیار باشد و محصولات و مطعومات
بسیار و ارزان بود و اگر قمر در عقرب بود قحط و گرسنگی شود و آفت مرغان بود و
اگر قمر در قوس بود باران بسیار آید و رعیت پادشاه را دشمن گیرند و از طرف خراسان
پادشاهی ظهور کند و اکثر بلاد مسخر او شود و اگر قمر در جدی بود میوهها بسیار بود و
یکی از اعاظم فوت شود و اگر قمر در دلو بود زنها گران شود و در کناره دریا قتال عظیم
واقع شود و اگر قمر در حوت بود گندم را نقصان رسد و موت اکابر و اشراف بسیار
بود در بعضی بلاد قبل از طلوع شعری به بیست و یک روز یا یکماه آن مرغی که داعیه
زراعت آن بود در آن سال در موضعی زراعت کنند جا جا و آن را آب میدهند
و تربیت میکنند تا سبز شود و چون شعری طلوع کند ملاحظه کنند آنچه از آن مزروعات
سبز مانده در آن سال نیکو آید و الله تعالی اعلم مقدمه سیم بعضی از امور فلاحت
که تعلق با اوقات سال دارد منتصف فروردین ماه جلالی با منتصف اردیبهشت
زرع را آب دهند یکنوبت در وقتی که آنرا بچیده باشند یکنوبت دیگر شرطی که پر آب
کرده باشند یا رطوبت بسیار آمده در بین ماه دو دفعه آبکی لند خاصه در زمینی که آب کمتر یا
تا نخل زمین باشد متوجه حرف نه کرده و آنرا سیراب نگاهدارند از منتصف
اردیبهشت تا منتصف خرداد ماه در بین ماه زیاد دفعات آب دست و آهن
از آن درو کنند و در اواخر این ماه تاکی که آنکه درو نداشته ده بود بنیاد آب
آب دادن سایر آنچه در بین ماه بود سوای درختان انجیر که آنها در آن ماه آب بسیار
دادن از منتصف خرداد ماه تا منتصف تیر ماه دیگر باره زرع را یکی آب دهند

مبالغه نکنند و بعضی زمین بسیار در هم نهند و بیخ درختها چنان از خاک کنند
که حرارت آفتاب در عروق آن تاثیر کند از منتصف تیرماه تا منتصف مرداد ماه
چون در پنجاه ملاحظه فضله تاک کنند هر یک که زیادت باشد ببندند بهتر بود
و آنکه بار زیاده شود اگر آنکه ره بسیار بیرون آمده باشد آنکه رز یادت با پنجاه زند
و در پنجاه درخت پیوند کنند و در اول خزان شام بپیچند تا آب پاشند تا حرارت
که در روز یافت رسیده بود در شب تدارک آن شود از منتصف مرداد ماه تا منتصف
شهریور ماه اهل فلاحت درین ماه تاک که بر جهت نشاندن خواهند بر پنجاه نشان
کنند بآن طریق که قیر و روغن بگذارند و آن تاک را بر روغن چرب کنند تا از حرارت
و برودت و باران ضرری بآن نرسد و چون وقت رسد آن تاک را ببرند و بنشانند
از منتصف شهریور ماه تا منتصف مهرماه درین ماه تاک را لبنا دهند و بعضی
جای بنا را خاک خشک یا خاکستر دهند و درخت بادام و لعجبیر در اواخر این ماه نشانند
و در اواخر این ماه تا اول ماه آینده که انگور بر چینند فضله تاک را ببرند و میوه‌ها
که در زمستان نگاه دارند در آخر ماه و در اول ماه آینده بچینند و درین ماه
شیار کنند از منتصف مهرماه تا منتصف آبان ماه که درین ماه باران آید تاک
نشاندن نیک باشد و یکسال از پیش می‌افتد اما در اسفندارمذ ماه که تاک نشانند
بار بیشتر آورد از منتصف آبان ماه تا منتصف آذر ماه در بعضی مواضع در پنجاه
نیز تاک نشانند و درختهای دیگر که درین ماه نشانند زود برسد و میوه زود بار
آورد و درختی که مقصود از آن چوب باشد یا درین ماه ببندازند از منتصف آذر ماه
تا منتصف دی ماه بعضی از اهل فلاحت درین ماه فضله تاک را ببرند و باید که سه ساعت

اول روز و شب ساعت آخر روز ببرند تا از سرما ضرر نرسد و درختی که در پنجاه از برای
چوب قطع کنند بهتر بود و باید که قمر در تحت الارض بود و در اول روز ببرند تا چوب
آن محکمتر باشد و حوزه از ... و باید که از اصل و عروق آن دور و بادام و شفتالو
در زمستان اول درین ماه نشانند بهتر باشد و انجا درخت دیگر غیر تاک که فضله خواهند بریدن
در پنجاه بریدن مناسب است اما در روزی که هوا صاف بود و باد جنوب و باد شمال نباشد
از منتصف دی ماه تا منتصف بهمن ماه درین ماه تاک دو ساله یا سه ساله را بکنند
و بموضعی دیگر نقل کنند و تاک یکساله را نباید کندن بجهت آنکه عروق آن ضعیف بود
و اکثر آن بود که در موضع دیگر سبز نشود و درخت مورد و درخت عبهر در پنجاه نشانند
و آن از درخت بشکنند چنانکه بعضی از پوست شاخ اصل با آن جدا شود و گل
و سوسن در پنجاه نشانند از منتصف بهمن ماه تا منتصف اسفندارمذ ماه درین ماه که درخت
و زمین را آب بسیار نداده باشد پیوند کردن بطریق سنبه درین ماه سبب بدان طریق
که از بیخ کز بن درخت را سوراخ کنند و شاخ درختی که پیوند آن مطلوب بود در آن
سوراخ در آورند و محکم کنند و تاک سه ساله را فضله در پنجاه قطع کنند و آهن
بآن نرسانند از منتصف اسفندارمذ ماه تا منتصف فروردین ماه درخت زیتون
نشانند و فضله درخت زیتون در پنجاه ببرند و بعضی پیوند اشجار درین ماه کنند
و در پنجاه درخت خیار از موضعی بموضعی نقل کنند و بعضی درخت انار در پنجاه نشانند
باب دوم در معرفت زراعت حبوب و آنچه تعلق بآن دارد درین باب معرفت
زمین و زراعت و معرفت مذکور و معرفت زراعت و معرفت بذر و تخم پاشیدن
و معرفت سما بیان خواهد شد معرفت آنکه زمین آب نزدیک دارد یا آب زمین

سه گز حفر کنند و دیگر روی زمین بروغن چرب کنند هر روغن که باشد و قدری پشم پاک
بر شکل گوی در آن سوم کلوخه فرو برند و آنرا در اندرون دیگ نهند چنانچه بدیگ
متصل شود پس دیگ را سرنگون در آن حفره نهند و از خاکی که از آن حفره بیرون آمده
باشد آن حفره را پر سازند و یک شب بگذارند دیگر روز پیش از طلوع آفتاب دیگ را
بیرون آرند اگر آن پشم پر آب باشد و دیگ نمناک بود دلیل است که آب نزدیکست و اگر
آن پشم اندکی نمناک باشد دلیل آنست که آب دور است **معرفت** زمین نیک و زمین
بد و زمین صالح زراعت چون باران بر زمین آید و زمین او را نشف کند و شق شود
دلیل نیکی زمین است و اگر در آن زمین انواع گیاهها رسته بود و قوی بود دلیل نیکی
زمین است و اگر گیاهها باریک و راست قد بود دلیل آنست که زمین میانه است
و اگر گیاه ضعیف بود و راست نبود و در هم پیچیده بود دلیل بدی زمین است نوعی
دیگر زمین را بکنند و گوی یا سه گز پس تا کلوخ از قعر آن بگیرند در هاون نرم کنند
در آب باران آغشته کنند چندانکه آب از سر آن بگذرد هم چنان بگذارند تا آب
صافی باشد اگر طعم آب بحال خود باقی ماند زمین نیک بود و اگر آب شور شود آن
زمین شوره زار بود و هر زمین که خاک او را بوی بد آید صالح زراعت نبود و زمین
که شور بود در وی هیچ درخت نباید مگر درخت خرما و نی و گز نوع دیگر زمین را
مقداری بکنند و همان خاک را در آن حفره کنند اگر خاک از آن حفره زیادت آید
آن زمین نیک بود و اگر آن خاک با آن حفره برابر کند میانه بود و اگر از آن
حفره کمتر آید آن زمین بد بود با آنکه چون زمین نمناک را زراعت کنند و نیک سبز
نشود باید دانست که آن تخم در زمین خشک سبزتر میشود و اگر در زمین

خشک

خشک بکارند نیک سبز نشود آنرا در زمین نمناک باید کشت و اگر زمین بلند
بکارند و نیک سبز نشود آنرا در زمین مطمئن و پست باید کشت نسبت چه بعضی
تخمها در بعضی زمینها بهتر سبز میشود و گفته اند گندم و باقلا و ماش در زمین
نمناک باید و جو در زمین خشک و اگر باقلا و ماش در زمین خشک زراعت کنند
ضعیف بود و کرم پیچ آنرا ببرد و عدس و نخود و سایر حبوبات در زمین خشک
و نمناک هر دو میتوان کشت و هر زمین که محصول او نیک نمی آید چون یک سال باقلای
مصری که آنرا ترمس گویند بکارند بعد از آن هر چه در آن زمین زراعت کنند
نیکو آید **معرفت** کارکنان اولی آنست که برزیگر طویل القامه باشد تا در وقت شیار
کردن بعد از دنبال گاو قرار و قادرتر باشد و کسی که بیل و تبر و ستی کار فرماید
میانه بالا باید که پشت بلند و بی ناتوان نبود و کسی که در آخر دنبال نگاه دارد بلند قامت
و بلند آواز باید تا چون در دنباله گله بود بر اوایل گله مطلع باشد و چون سبقی قصد
کند او را از بلندی آواز برسد **معرفت** وقت زراعت بهترین اوقات زراعت وقتی
باشد که آفتاب در اواخر سنبله باشد و زراعت که در سنبله واقع شود باید که در زمین
بود که بغایت هموار بود چه این زمین نم نگاه میدارد و احتیاج نمیشود به آنکه زود
آب دهند و بعضی گفته اند اولی آنست که در زمینی که زراعت کنند روزی که باد شمال
آید تخم در زمین نباید پاشید چه هر تخم که در این وقت در زمین پاشند نیک سبز
نشود و باید که تخمی که زراعت کنند و نخواهند که در وی بر سم یک دفعه زراعت کنند
بعضی در اول زمان زراعت کنند و بعضی در اوسط زمان و بعضی در آخر زمان
زراعت کنند تا اگر یکی را آفت رسد دیگری سلامت بماند و چون در نیسان اول ماه

تخم بکارند بهتر بود و محصول بیشتر باشد **معرفت** بذر بهترین تخم گندم آنست ۱۵۲
که رنگ آن مایل بسرخی و زردی بود و چون رنگ زرد و بزرگ بود درشت و محکم
باشد و خوش طعم بود و باید که باریک و لاغر نبود و تخم جو باید که سفید و بزرگ
بود و نشاید که تخم گندم را اختیار کنند چه اگر گندم معقول زراعت کنند دانهٔ او باریک
بود و بهتر که چون ادراک محصول شود خوشهای غله که بزرگتر بود جمع کنند و جهت
تخم نگاه دارند و چه هر تخم که ازین نوع بود دانه او بسیار حاصل شود و هر تخم که
هست باید نو بود و تخم دو ساله میانه بود و تخم سه ساله نیک نبود و تخم چهار ساله
نیک نباید مگر گاورس و ارزن و اگر تخم ماش و عدس و ملک را با سرگین گاو آلوده
کنند و زراعت کنند زودتر سبز شود و بیشتر برسد و باقلی را یکشبانروز در آب
آغشته کنند و بعضی آن بکارند و آفات آن زایل شود و اگر تخم ترب نیز با آن زراعت
کنند زودتر برسد و ترمس را سه شبانروز در آب آغشته کنند و بعضی آن بکارند
تلخی او کمتر شود و بعضی از اهل فلاحت گفته اند که تخمی که در دشت حاصل شده باشد
در کوه باید بکارند بیشتر حاصل شود و نیکوتر آید و تخمی که در کوه بار حاصل شده
در دشت بکارند نیکوتر و بیشتر حاصل شود و بعضی گفته اند که سرگین کبوتر یا
مرغی دیگر باشد با تخم مخلوط سازند هر تخمی که بود حاصل آن بیشتر بود لیکن چون
سرگین این مرغان با تخم مخلوط سازند در زمین نمناک بکارند و در زمین خشک
نکارند تا تخم سوخته و بی حاصل نشود و گفته اند که از پوست کدو ظرفهائی بسازند
که آنرا بی سوراخ بود هر سوراخ اینقدر باشد که انگشت در وی رود و تخم را از آن
ظرفها الکنند ربع آن بسیار بود **معرفت** تخم پاشیدن باید که در مقدار شیار از زمین

اگر گندم

اگر گندم هفت دانه یا پنج دانه افکنند و زیادت ازین نبود و از پنج دانه و از باقی حبوب
چهار دانه و بعضی گفته اند هفت دانه و در بلاد سرد سیر تخم بیشتر باید پاشید
چه گاه باشد که از سرما بعضی دانها تلف شود و گفته اند که کسی که تخم پاشد احتیاط
کند که در وقت تخم پاشیدن تخم بر شاخ گاو نیفتد چه اگر تخم بر شاخ گاو افتد محصول
نیک نیاید و نان که از آرد آن گندم باشد درشت و فرا ایستد **معرفت** سمادی که آنرا
انبار گویند سرگین همه مرغان بجهت زراعت و درختان نیک است الا سرگین بط
که نیک نیست و بهترین همه سرگین کبوتر است و بهترین ارواث ارواث دراز گوش است
بعد از آن روث اسب و استر و بهترین ابعار بعر میش و بز است و بعضی از سرگین
گاو و سرگین خوک همه زراعتها و اشجار را اصلاح کند سوای درخت بادام تلخ
که از نافع بود و بعر ابل را با هر سمادی دیگر که مخلوط سازند نیک بود و تنها نیک
نباشد و بهر جهت سماد درخت زیتون ارواث دواب و ابعار و پیها افکنند و همه
مرغان مخلوط باید ساخت **باب سیم** در معرفت امور که مضرات بزرعات
و اشجار را از جمله مضرات ملخ و غنجه و سایر حیوانات دیگر است که بزرعات و اشجار
ضرر رسانند و ذکر آن در باب علیحده مذکور خواهد آمد و اینجا بعضی امور دیگر که ضرر
مذکور میشود **معرفت** دفع آفات بر سبیل عموم چون برگ سرو یا برگ حنظل
با تخمی که زراعت خواهد شد مخلوط سازند و در خانه نگاه دارند هیچ آفت با
نرسد تا وقتی که زراعت خواهد شد و چون استخوان فیل را ریزه ریزه کنند و
با تخم مخلوط سازند یا آنرا در آب جوشانند و آن آب بر تخم پاشند و در آفتاب خشک
کنند و بعضی آن بکارند از همه آفات محفوظ مانند و اگر کبر را یک شبانروز

در آب غسل کنند و آن آب را بتخم پاشند و جامه بر روی آن پوشند تا تخم آن آب را
نشف کند و بعد از آن زراعت کنند از همه آفات محفوظ مانند و اگر ضفدع که [illegible]
آب بوده بگیرند و هم چنان زنده در ظرفی نهند و آن ظرف را در وسط زمین
مزروع دفن کنند یکساعت بگذارند و بعد از آن بیرون آرند از آفتها محفوظ
مانند و طعم و ریع آن نیکو بود و اگر عصاره را با هر تخمی که بود مخلوط سازند و زراعت کنند
هر آفتی که باشد بعضی رسد و آن زراعت از آن آفت محفوظ ماند **معرفت**
دفع گیاهی که آنرا برنگ دوانیدی گویند این گیاهیست که در قالیزها بسیار باشد
و در بعضی زراعتها نیز پیدا شود خاصیت او آنست که چون پیدا شد از زراعت
خشک گرداند و فاسد سازد و بیخ چوب انجیر یا چوب دفلی که آنرا بفارسی خرزهره
گویند بدست آورند و یکی از آن در میان قالیز با آن کشت زار فرو برند و چهار
دیگر بر چهار طرف آن گیاه از آن موضع شد اگر چهار پاره سفال آب نارسیده
بدست آرند و بر هر یک صورت اسدی و مردی که گلوی شیر را میفشارد نقش
کنند و در چهار طرف از آن زمین دفن کنند مضرت آن گیاه باز دارد و اگر خروس
کلان سال را در حوالی آن زمین بکشند تا بانگ نیکو برده باشد مضرت آن
گیاه بر طرف شود و بعضی گفته اند هر تخمی که زراعت خواهند که در خون مرغ خانگی
بلند باشند و بعد از آن زراعت کنند از ضرر آن گیاه ایمن شود **معرفت** سایه گیاه
عصاره عنقاالنخ یا برانند سه روز در ظرفی مخلوط سازند و یکشبانه روز بگذارند بعد
از آن بیخ جهانیده گیاهی مضری بود طلا کنند آن گیاه را چیز نشود و اگر
خواهند که از زمین از گیاه پاک شود در وقتی که آفتاب در جوزا باشد گیاه

وخواهند که از بیخ بر کنند و بگذارند تا وقتی که آفتاب بجدی آید چنان را بگیرند و بجای
اندازند تا متعفن شود دیگر آن گیاه در آن زمین سبز نشود و اگر داس و اره که
از آن گیاه بیرون نمی بسازند و آنرا از خون بزغاله کلان که آنرا نهاز گویند آب
دهند هر گیاه و علف که از آن ببرند دیگر سبز نشود و بعضی گفته اند که پیش از طلوع
شعری بیخ درخت خار را از خاک خالی کنند و آنرا ببرند و قیر و نفت با یکدیگر
آمیخته طلا کنند دیگر سبز نشود و نیز گفته اند که در وقتی که ماه در محاق باشد
در طالع سنبله یا جدی هر گیاه را که ببرند دیگر سبز نشود **معرفت** دفع تگرگ چون
زن حایض برابر ابر بیاید که از او تگرگ میآید برهنه تکیه کند تگرگ از آن موضع بموضع
دیگر رود و اگر آنکه دختر بکر خون حیض اول خود بآن پاک کرده باشد در ظرفی
نهند و در وسط زراعت یا در وسط قریه دفن کنند در موضعی که تمام بآن رسد
آن زراعت و قریه از تگرگ محفوظ مانند و اگر حقها دیگ شبها از پوست خارپشت
بندند یا از پوست کفتار بر درخت تاک ببندند که از درختهای آن کرم
بیرون نیاید کرم و تگرگ محفوظ مانند و اگر آینه در برابر ابر که از آن تگرگ بیاید
بدارند تگرگ بر طرف شود و اگر خیشه انگور برسید برابر ... بدارند ولیکن استعمال
در میان کرم فرو برند و هم چنان بگذارند و دیگر بر نگیرند تگرگ بآن کرم ضرر نرساند
و اگر پوست کفتار در گرد شهر یا باغی بگیرانند بعد از آن آنرا در دروازه آن قریه
یا به در آن باغ بیاویزند از تگرگ محفوظ مانند و اگر موش کور دشتی را بگیرند و چهار
پاره کنند و در چهار طرف خرمن یا باغ در هر طرفی یک قطعه از آن دفن کنند از تگرگ
محفوظ مانند و اگر در زمین حرز بکنند و سلحفاة زنده را در آن حرز نهند چنانچه

پشت ادیم زمین بود آنموضع از تگرگ محفوظ مانند معرفة دفع سرما ودفع
حیوانات در حوالی درختان وباغها جمع کنند چون توده های خاک چون
در شب سرما باشد چون آتش در آن زنند تا دود آن بنواحی باغها رسد وبسبب
آن سرما محفوظ مانند و چون در شب سرما درخت را آب دهند سرما در آن
اثر نکند واگر در نزدیک تاکستان باقلی بکارند چون باقلی برسد دانهای آنرا بگیرند
وبرگ واصول آن همچنان بگذارند از سرما محفوظ شود واگر ریسمانی که بآن تاک بندند
بروغن سیر خوش آلوده کنند و یا هیچ کس نکو نهند یا سیر کوفته را بروغن مخلوط ساخته
آلوده کنند و با هیچکس نکو نهند با آنکه آن اته را ببیه کاو یا خون ضفدع آلوده کنند
آن تاک که از این اته بندند از سرما محفوظ مانند واگر خاکستر تاک که خشک
باشد بنجم مخلوط سازند تا با آب که از تاک بیرون نیاید بعد از بریدن و آنرا در ظرف
کنند و در میان باغ دفن کنند چنانکه راس آن ظرف بجانب آسمان باشد و سر آنرا
بپوشند آن باغ از سرما محفوظ مانند باب چهارم در معرفة جمع کردن غلات
وآنچه تعلق بآن دارد در این باب معرفت درودن غله و موضع جمع آن و معارف
موضع غله و محافظت صوب مادر ... میشود معرفة جمع کردن غلات غله
ودرویدن چون گندم وامثال آن ازرد و سفید در نظر آید محله درودن باشد
و نگذارند که بسیار خشک شود و دانه آن بریزد و اگر بیش ضعیف و لاغر شود
وهمچنین وقتی که در آن اندک سبزی باشد بدروند بهتر و طعم او خوشتر باشد و اگر
آن چهارپا بهتر خورد بخاصه جو و عدس و موضع خرمن باید که در بلندی باشد
تا باد در آن بوزد و عمل کند و باید که خرمن نزدیک خانها و نزدیک تر آب و غلات و باغ و
باشد

نباشد چون غبار خرمن زیان دارد و برگ درختها و میوه ها را پژمرده کند هرچند
که آن غبار مانند اشجار را بمنزله سما و بود و موضع خرمن را اول آب پاشند ولیکن
وچوب آنرا بکوبند تا از مورچها ایمن شود وخاک نرم سفید با خاکستر پخته بر کرد خرمن
بهم ریزند تا مورچه بر گرد خرمن نتواند گذشت و باید که غله درود در خرمن چنان
نهند که طرف خوشه بجانب شمال بود و آن طرف دیگر بجانب جنوب تا زودتر خشک
شود و بعضی گفته اند طرف خوشه در زیر کنند و آن طرف دیگر بالا تا از مرغان ایمن بود
وجو و گندم بعد از آنکه پاک شود ده روز در صحرا بگذارند و هر روز آنرا ابکرد انند
تا از آفات محفوظ مانند و در صباح پیش از حرارت آفتاب گرد آن تا نیم کنند و در انبار
نقل کنند معرفت عمارت خانه که موضع غله باشد باید که در این خانه دور باشد از بلند
وطویله دواب و از موضعی که در آن باغبان کار کنند و از حمام و آتشخانه و مطبخ وخاک که از آن
این خانه بنا کنند که آن خاک خالص باید و آن گل که زمین خانه از آن اندوده باشند
چه موضع که در آن گل مخلوط سازند و اگر عصاره برگ دفلی نیز با خاکستر با آن گل مخلوط
سازند از موش محفوظ مانند وهمچنین از سایر حیوانات موذیه و باید که در آن خانه
روزنها باشد از جانب مشرق و مغرب و شمال تا باد در آن آید و از جانب جنوب
روزن هیچ نباشد زیرا که بادی که از آن جانب است گرم است و حرارت غله را
که در خانه است مضرت معرفة محافظت گندم برگ کاهو یا برگ انار یا خاکستر
چوب بلوط یا کنم مخلوط سازند در هر صد من یکمن از همه آفات محفوظ مانند
و اگر گندم را با خوشه نهند متفرق در انبار بماند و خراب نشود و گفته اند که اگر جو را
با خوشه نهند اگر صد سال بر آن بگذرد فاسد نشود و بعضی از دهاقین چاهی

کشاده بکنند و تغار آن بگذرند در کاه آمده و آنرا لکدکوب کنند پس گندم در آب بخیسانند
چنانچه بگذرند اندیوار چاه دور باشد ما بین گندم و دیوار نیز کاه کنند و سر
کنند که بالا میباید کاه و گندم لکدکوب کنند و پس روی آنرا بگل محکم کنند این گندم
اگر پنجاه سال زیاده بگذرد خراب نشود و کاه میباشد که گندم سیاه رنگ بود
و طعم آن تغییر میباید چون بود باد در زیر انبارند در آن خانه از آن آفت محفوظ
ماند **معرفة** محافظت جو خاکستر هر چوب که باشد با جو مخلوط سازند خاصه خاکستر
چوب درخت غار که آنرا دهمست میگویند آنرا از آفت نگاه دارد و هم چنین اگر برنه
جو بیاری آن بیامیزند یا بستان افروز با گچ سفید کوفته و بیخته که مقدار یک سفیده
آن در میان جو ریخته شود جو از همه آفات محفوظ ماند و گفته اند که اگر سبوی که
کهنه ترش باشد در میان انبار جو پنهان کنند از همه آفات در امان باشد **معرفة**
محافظت عدس چون یکی ازین حبوب را در ظرف کنند که در آن روغن بوده پیش
ازین یا اندرون آن ظرف را چرب کنند و خاکستر بر اطراف و جوانب آن ظرف بریزند
چنانچه آنرا بپوشد از آفات سالم ماند و اگر آب دریا یا آب دیگر که تلخ باشد بر باقلی
باشند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن آنرا در ظرف کنند از آفات محفوظ ماند
و بعضی گفته اند این را در شبی که هوا اندک نمناک باشد بر زمین تنک کنند تا اندکی
نم بآن برسد بعد از آن آنرا هم چنان نمناک در ظرف کنند سالم ماند **معرفة**
محافظت آرد آرد چون درخت سرو را قطعه قطعه کنند و در میان آرد پنهان
کنند از هر جنس که باشد از آفت محفوظ ماند هر چند که مدتی بر آن بگذرد و اگر
زیره و نمک را نرم بکوبند و با آرد مخلوط سازند هیچ آفت بآن نرسد **معرفة**

صفت

صفت خمیر اگر بعد از آن را در خمیر کنند نان نرم و خوش طعم بود و اگر مویز را یکشبانروز
در آب آغشته کنند بعد از آن آنرا بفشارند و از آن آرد خمیر کنند نان آن خوش طعم
باشد و آنرا احتیاج بخمیر مایه نبود و اگر شیره شیرین را یک روز یا دو روز بگذارند تا ترش
کند و از آن آرد را در خمیر کنند و آنرا قطعه قطعه کنند هر یک بقدر بندانکشت
و آنرا خشک کنند و چنان نگاه دارند که نم بآن نرسد در سفرها قطعه از آن در آب گرم
کنند و بآن خمیر کنند احتیاج بخمیر مایه نیست و نان که از آن خمیر مایه باشد باه را قوت
دهد **باب پنجم** در معرفت درخت نشاندن و احوالی که تعلق بدان دارد
در این باب احکام درخت نشاندن و احوالی که تعلق بدرخت دارد بسبیل اجمال
مذکور خواهد شد و احوال بر سبیل تفصیل در ابواب دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی
معرفة وقت درخت نشاندن بهترین اوقات بجهت این امر زمان خریف است خاصه
در موضعی که آب کم باشد و اول اوقات آن که در خریف میآید ابتدای درخت نشاندن از نیمه
میزان است تا آخر عقرب و اگر در این زمان میسر نشود در اواخر حوت و اوائل حمل
درخت توان نشاند و گفته اند که درختی که در خزان نشانند اصول و عروق آن
زیادت میشود و درختی که در بهار نشانند زیادتی در فروع و اغصان آن میشود
و در وقت درخت نشاندن قمر در محاق بود یا تحت الارض و درختی که در نیم وقت
نشانند بار بیشتر میآورد و بسیار بلند نشود و هر درختی که در زیادتی نور قمر نشانند
یا در وقتی که قمر در فوق الارض بود آن درخت بسیار بلند شود و بار کمتر آورد **معرفة**
انتخاب درختان بذر یا نهال خاص شود دیسته و بادام و جوز و شفتالو و بذرها لوز خرما
و نارنج و سرو و همه از تخم سبز نقل کنند و موضع دیگر بنشانند و سنجد و غیره و سبب

وهم اما آن شاخ درخت که بنشانند سبز نشود و لیکن شاخ را از درخت بدست
باید شکست بر وجهی که بعضی از پوست درخت با آن شاخ جدا شود چون بدین
وجه بنشانند سبز شود و بهتر آن باشد که آن را از آن موضع نقل کرده بموضعی دیگر
و آنچه از عروق درخت روید بادام است و امرود و آلو و سیب و بهی و عنب و انجیر و توت
و مورد و نارنج آنها را نیز چون در موضعی بنشانند سبز نشود الا آن بعد که
بموضعی دیگر نقل کنند و بعضی از اشجار است که شاخ آن ببرند بی آنکه بعضی از پوست
درخت با آن بود و بنشانند سبز شود و آن توت است و نارنج و زیتون و انجیر و انار
و بهی و آنچه از تخم بروید و از عروق آن نیز بروید الوست و بادام و پسته و خرما
معرفت تربیت نهال آنچه درختان نشانده باشند بهمه حال بکنانند و هر بیست
روز پایان آن را بکولند یکشب بزمین فرو برند چهار [illegible] باید دست [illegible]
بکولند چنانکه یکشب بزمین برند [illegible] تابستان از آب دادن غافل نشوند و
هر وقت که زمین آن خشک شود آن را آب دهند و فضله که در اتصال نهال باشد در موضع
غیر مناسب بیرون آید بدست قطع کنند و آهن بآن نباید رسانید الا ضعیف شود
و اگر نهال مایل بود ستون زنند آن را تا راست شود و درخت میوه دار گاه در آخر عقرب
سماد دهند و سماد نزدیک باصل درخت باید نهاد بی که متصل بدرخت برد
معرفت کردن درخت بموضع دیگر گوشت دانه بجهت نقل آن میوه ها بعد از
آنکه رسیده باشد بچینند و در سایه در زمین خاکستر کنند تا خشک شود پس از آن
پس آن را برگیرند بموضعی که خواهند نقل کنند و بنشانند و آب دهند تا سبز شود تا
نهال آن دو ساله نشود بموضعی دیگر نقل نکنند و در اکثر اشجار میوه دار این نوع نقل
نتوان کرد

نتوان کرد و اما بعضی نیست با این نوع نقل بهتر نیست چه اگر تخم آن را در غیر موضع
که مهیا شد بنشانند درخت آن بار نیاورد **معرفت** نقل کردن درخت بزرگ از
موضع بموضعی و آن قبل آن موضع را که نقل بآن خواهند کرد حفر کنند سه ذراع در طول
و عرض و عمق پس بعضی شاخهای آن درخت ببرند تا سبک شود پس اصل آن درخت را
حفر کنند و آن را با همه عروق آن برکشند و آهن بعروق آن نرسانند چنان برگیرند
که عروق آن در زمین کشیده نشود و هم چنان بیاورند و در حفره نهند و ملاحظه
کنند که اتصال شاخهای در موضع اول بجانب مشرق بوده و اینزمان نیز بجانب مشرق
بود و بر این قیاس شاخهای دیگر و عروق را نیز چنان راست سازند که بهم پیچیده
نشود و تنه آن سرگین در آن حفره ریزند و خاک کما ان حفره پر آمده باشد در آن
حفره ریزند و بیخ درخت از سه ستون زنند تا از باد متحرک نشود و سبوی پر آب را
در دو طرف اصل آن درخت نهند و قعر آن سبوها را سوراخ کنند باریک تا آب
از آن ترشح میکند و هر وقتی که آب کم شود پر آب کنند تا دو ماه باید دستور عمل کنند
بعد از آن بطریقی که پیشتر آب میخورد آب دهند **معرفت** خشک کردن درختی که
خواهند که درخت خشک شود دهان [illegible] بچسبانند [illegible] چنان
آب [illegible] نگاه دارند و شاخهای آن درخت [illegible] بگیرند درخت خشک
شود و اگر آن درخت را در تیر ماه سوراخ کنند پس چوب گزی بر آن سوراخ
بزنند و در آن سوراخ فرستند چنانچه از آن طرف آید درخت خشک شود و اگر
میخ آهنین در آتش کنند چنانچه سرخ شود و در چند موضع متعلق باصل آن
درخت فرو برند خشک شود و اگر بیخ آن درخت خالی کنند چنانچه عروق آن پیدا شود

وشاخ گوسفند که کهنه گشته باشد ببوزند ومیان عروق آن درخت از آن پر کنند
خشك شود معرفت دفع آفات از اشجار اگر درخت را یك شبر حفر کنند بر وجهی
که ما بین این حفره واصل درخت یك شبر باشد وآن حفره را از بول آدمی وبول بهائم
پر سازند چنانچه ترشح بعروق آن رسد بعد از آن از این ابوال قدری بر شاخ
وبرگ آن پاشند چنانچه قطرات از آن بچکد آن درخت از آفات محفوظ ماند
واگر عصاره برگ زیتون در بیخ درخت بریزند همان منفعت حاصل آید اگر
بیخ درخت را بزهره گاو بیالایند از کرم واز همه آفتها در امان شود واگر بیخ درخت
حفر کنند بعد از آن عروق آن را بسرگین کبوتر بیالایند همین منفعت حاصل آید
اگر پیاز عنصل در بیخ بنشانند آفت بآن نرسد واگر ده سرطان را بگیرند ودر ظرف
آب کنند وسر بپوشند وده روز در آفتاب نهند واز این آب بر درخت بپاشند
هشت روز متعاقب از همه آفتها سالم ماند هر سال یکنوبت باین دستور عمل کنند
واگر قدری سرگین سگ در سبو کنند وآن سبو را از بول بهایم پر کنند واز آن بر
درخت پاشند بدستور سرطان همان منفعت حاصل آید معرفت اموری که
بار درخت از آن زیاده شود سرگین کبوتر در آب کنند ودر شاخهای درخت
بمالند بار بسیار آورد واگر عصاره برگ باقلی بر درخت پاشند بار آن درخت
بسیار شود واگر درختی بار نیاورد شخصی تبری بدست گیرد ودامن بر میان
زده آستینها را بر مالد وبر سبیل قهر بجانب درخت بیاید وقصد میکند که
درخت را بیندازد دیگری بیاید وشفاعت کند وبگوید که این درخت را مینداز
که در سال آینده بار آورد بتجربه صحت این معلوم شده است معرفت اموری که

بار

که بار درخت نریزد در میان غله گیاهی باشد که دانه سیاه گرد دارد چون آن
دانه با گندم مخلوط شود وآرد کنند نان تلخ شود وآنرا عرب زوان گویند وبلغت
آنرا شیلم گویند چون از آن گیاه بشکل حلقه چیزی سازند وبر شاخ بلندترین
درخت ببندند میوه اش ساقط نشود واگر قمر در سرطان باشد سرطان بر درخت
آویزند بار آن بسلامت ماند واگر طوقی از سرب بسازند ودر گرد درخت کنند
در زمینی که درخت از زمین جدا میشود بعد از آن درخت زیادت شود وهیچ
از آن ساقط نشود واگر زمین گرد درخت را بکاوند وآن بیخ که نزدیک بروی
زمین بود شق کنند وسنگ وکلوخ در آن شق نهند وبعد از آن خاك بر آن
ریزند میوه آن درخت سالم بماند واگر گیاه باقلی در آب کنند یك هفته وبعد از آن
کرده بگیرند وآن درخت را حفر کنند یك ذراع وده سبو آب از آن در آن حفره بریزند
اگر درخت خرد باشد واگر بزرگ باشد سه سبو تا سه هفته بدین دستور
عمل کنند بار آن درخت ساقط نشود واگر سنگی بدست آورند که سوراخ آن طبیعی
بوده باشد بی آنکه کسی او را سوراخ کرده باشد وآن سنگ بر درخت ببندند
بار آن درخت ساقط نشود واگر بر رقعه این کلمات بنویسند کن کشجرة غرست
علی شط ماء سطع لحیها فلا یسقط عنها ورقها وما نظرت بمن ثمرها ادرك
وسلم ادرك وسلم وآن رقعه را بر آن درخت ببندند میوه آن محفوظ بماند باب
ششم در معرفت نشاندن درخت تاك وزیتون چون منافع این درخت
بسیار است ذکر آنها در باب علیحده میشود مباحث آنها بر چندین مباحث
اقتضا نمود واین باب مبنی بر دو فصل است فصل اول در انچه تعلق بتاك

دارد درین فصل طریق غرس تاک وحیلها که تعلق با نواع انکور دارد طریق
تاک بریدن است مذکور خواهد شد معرفة زمین صالح تاک نشاندن ناعله
زمین یکذرع حفر کنند واز اسفل آن حفره قدری خاک بردارند وظرفی از
آب کینه پر آب باران کنند وبکذارند وآن خاک درآن ریزند وبشورانند
وبکذارند تا صافی شود اگر طعم وبوی آن آب بحال خود مانده باشد تا صافی شود
بپن اگر طعم وبوی آن آب بحال خود مانده باشد آن زمین نیك باشد واگر طعم
میل بشوری کند یا آن آب کریهه آید آن بوی زمین بجهة تاك نشاندن
نیك نباشد معرفة وقت تاك نشاندن بعضی تاك را در آخر حوت نشانند
بوقتی که محل آمدن باد بود وبعضی در آن وقت که درخت ابتدای سبز شدن
کند وبعضی که در آن وقت که انکور چیده باشد وبهترین اوقات بجهة تاك نشا
خزان است خاصه در موضعی که آب کم باشد چه سبب نم زمستان عروق
زمین راسخ شود وبعضی کفته اند که آنك ماه تا نیمه ماه تاك توان نشاند وبعضی
کفته اند که در چهار روز از اول ماه باید نشاند وبعضی کفته در روز آخر ماه و
در روز اول ماه باید نشاند وبهتر آنست که در ده روز آخر ماه نشانند وبعض
بکیرند وانچه از شاخ درخت برای نشاندن خواهند برید باید که عمر درخت
الارض بود معرفة تاکی که بر جهة نشاندن خواهند برید باید که آن تاك بعین
درخت نیك نبود وبندها از یکدیکر دور نبود وآن چنان برند که قدری
انسان کذشته با اسفل آن بود وباید که از اعلی آن درخت واز اسفل نبود
وباید که تا کهاء اواسط درخت بود وباید که آن درخت نو نبود وبسیار قدری

بیخ

زمین نباشد چنانکه نه باقی نمی باشد بلکه از دهد وبهتر آن بود که در وقتی که انکور
بچیده باشند وهر تاکی که انکورها بهتر وبسیار تر باشد نشان کنند وبعد فیر که
برو طلا کنند وچون وقت بریدن شود وآنرا ببرند وبعد از آن اوراق بپوشند
چنانچه باد وباران عمل نکنند وهمان زمان بنشانند واکر همان زمان میسر نشود
اولی در زمینی که انداک نمی بود باشد وخشك نبود وبسیار نمناك نیز نباشد دفن
خاک کنند واکر ظرف سفالین کنند وقدری خاک نمناک در آن ریزند بهتر بود واگر خواهند
درین طرف آنرا از شهری بشهری نقل توان کرد واکر پیاز نرخ بکوبند وشاخهای
درخت بریده بدان بجای طلا کنند بکماه پیش توان نکاه داشت پس چون خواهند
که آنرا بنشانند یکشبانه روز در آب نهند بعد از آن بنشانند وچون تاك بریده
در زمین خاك کنند آنرا چنان نکذارند که سبز شود وبنشانند اغلب آن بود که
خشك شود معرفة عمق حفره تاك در زمین محکم که نمناك نبود عمق حفره از دو کز
کمتر نباید واکر نمناك بود وزمین نرم بود کم از یکذرع نباید چرا که عمق آن از ین کمتر
بود درخت تاك کهنه شود ویار کمتر آورد وحرارت آفتاب نعود در اصل او اثر نکند
معرفة اموری که در تاك نشاندن رعایت باید کرد هر دو طرف تا که ابسر کین
کاو آلوده کنند تا از کرم محفوظ ماند واکر قدری از زغون وبلوط بکوبند وبعد از آنکه
تاك در حفره نهند بر آن ریزند تا از آفات سالم ماند وبار بسیار دهد وبعضی کاه
عدس وکاه نخود وکاه ماش وکاه باقلا باهم بیامیزند وچون تاك در حفره نهند
آنرا بر اصل آن ریزند چنانچه پوشیده شود تا از سرمای زمستان محفوظ ماند و
بعضی بول آدمی در آن حفره ریزند وبعضی یك کف باقلا بریان کرده در آن

ریزند وبعضی بول آدمی در آن حفره ریزند وبعضی از آن ثفلی که بعد از شیره
کردن انگور بماند در آن حفره ریزند اگر تاك انگور سفید بود از ثفل انگور سیاه
واگر تاك انگور سیاه بود از ثفل انگور سفید ودر پهلوی اصل هر تاکی یك سنك بزرك
هم مشتی در آن حفره نهند پس خاك نمناك که از آن حفره بر آمده باشد با سرکین گاو
که خشك باشد بیامیزند وحفره را پر کنند وسرکین گاو بیخ را از کرم دارد وثقل آنکه
سبب زود سبز شدن آن میشود وسنك او را خنك میدارد وزود تشنه نمیشود
وبعضی بیخ تاك را بروغن قطران آلوده کنند تا از کرم وعفونت محفوظ ماند وباید
که در حفره دو تاك نشانند یکی قوی ویکی ضعیف تا اگر هر دو سبز شود ضعیف را
بر کنند وقوی را بگذارند وهر دو قوی نشاید سبب آنکه قوت امین از زمین بتیت
دو قوی گاه میباشد که عاجز میشود واگر تاك بر جهت آن مینشانند که چون بگیرد
از آن موضع بموضع دیگر نقل کند در حفره یك تاك بیش نینشانند وباید که هفت
نیلا از تاك در زمین بود معرفت نقل کردن تاك از موضعی بموضعی دیگر تاك چون
از موضعی بموضعی دیگر نقل کنند زود ثمر آورد وبیشتر انگور دهد واگر آنرا
موضع او نقل نکنند نادر بود که پیش از سه سال بار آورد وهر تاکی که قوی ومحکم
نباشد بعد از دو ساعت زوال روز آنرا نقل کنند واگر قوی ومحکم باشد بعد از
سه ساعت از اول روز نقل کنند وشاخهای زاید را بدست قطع کنند وبغیر از
شاخ اصل چیزی باقی نگذارند وآهن بآن نرسانند چه آهن آنرا ضعیف کند
بخاصیت وحفره آن تاك که نقل کرده میشود زیاده از نیم گز نباشد باکی نیست
وباید که آنرا بدستور سایر تاکها آب دهند چه بسیاری آب آنرا مضرات

وبعضی

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

وبعضی از دهاقین در نزدیك درخت تاك حفره طولانی بکنند چنانچه عمق آن
یك ذراع بود وتاك بلندان تاکهای این درخت در بن حفره در آورند ووسط آن تاك
در بن حفره در زیر خاك کنند ودو طرف آن از حفره بیرون کرده اند واین تاك
بعد از مدتی هم از عروق خاك شراب خورده وهم از درخت اصلی وزودتر برسد
وبیشتر انگور دهد وبعد از یك سال یا دو سال اگر خواهند اصل آنرا از تاك قطع
کنند واگر خواهند همچنان بگذارند معرفت حیله که آن انگور بی دانه میشود
تاك را شق کنند بعد از آنکه در زمین باشد ونخواهد بود چنانچه چشمهای آن
بجای خود بماند وآن مغز که در جوف آن بود بیرون آورند چنانکه چوب تاك
خراشیده نشود پس آن تاك شق کرده را بر روی هم نهند وبلوح محکم بر بندند
وبسرگین گاو تازه آلوده کنند وبنشانند انگور این تاك را دانه نبود واگر بیاز
متصل بکر بندد واین تاك را بآن آلوده کنند عوض سرکین گاو شق زود ترمیم
میشود وبعضی اول بر شق این تاك قدری آب عنب که تازه باشد بیالایند وبعد
از آن آنرا بلوح بر بندند وبعد از آن آنرا بنشانند وهر بیست روز هر روز
وهر شب قدری آب عنب با عصیر یا مخلوط سازند ودر بیخ آن تاك بریزند
تا آن سبز شود معرفت حیله که از یك تاك انواع انگور بر آید باید سه تاك
از سه درخت مختلف بگیرند هر یك دو گز وهر یك را شق کنند بوجهی که چشمهای
تاك ومغز او ضرر نرسد وبعد از آن یك نصف از هر سه تاك با هم ترکیب
کنند چنانچه مغز همه بماند وباشد وآنرا بلوح بر بندند وشق آنرا بسرگین
گاو تر آلوده کنند وبعد از آن بگل پاك خالص آلوده کنند وبنشانند چنانچه

یک گز در بیخ تاک باشد و یک گز بیرون در هر سه روز آب بر اصل آن میباشد
تا آنوقت که سبز شود چون انگور بیرون آید لون او مختلف بود معرفت
حیله که بآن انگور خاصیت دیگر و بوی دیگر دهد آن را بجاست چون تاک را
شق کنند و مغز او بیرون آرند بآن نوع که پیشتر معلوم شد و قدری تریاق
بجای مغز او کنند و هر دو قطعه را برهم یکدیگر نهند و به پوست درخت
بید بر پیچند و آن ظرف که در زیر بن باشد تریاق آلوده کنند و آنرا بنشانند و
در هر شب روزی قدری تریاق در آب حل کرده در بیخ آن تاک بریزند تا آنوقت
که سبز شود چون انگور بر بار آید آن انگور معتصر و دوشاب و سرکه او همه شفا
باشد از گزیدن همه جانوران و اگر برگ این تاک بکوبند نرم و بر پیچند و با شیکل
و روغن گاو مخلوط سازند و بر کنند که جانوران نهفته نافع باشد و اگر در جوف
تاک بعد از انکه حفره او بیرون باشند ادویه مسهل کنند و بنشانند بهمین
طریق انگور آن و هر چه از آن انگور حاصل شود همه مسهل بود و اگر مشک
با آن حل کنند و در جوف تاک کنند بعوض مغز او بطریق مذکور بنشانند انگور
ان و هر چه از آن انگور حاصل شود بوی مشک دهد معرفت حیله که بآن
انگور و پیشتر باد برتر رسد بوده که در زمان میکنند با ماش درس زانند و در ظرف
کنند و قدری آب با آن اضافه کنند و آنرا تا تیره شود و در آنوقت که تاک را ببرند
طرف تاک که بریده میشود بآن بیالایند سال آینده بآن بیالایند سال آینده انگور
زودتر رسد و اگر بوده و ثقل انگور باهم بکوبند و در وقت تاک نشاندن قدری
از آنه بیخ تاک که در حفره بوده بریزند انگور زودتر برسد اگر کلا انگور زیاد چینند

دیگر ازان

وبگذارند تا متعفن شود و در بیخ تاک دفن کنند عوض شما دیگر باره انگور بار آورد
آن انگور دیرتر رسد معرفت بریدن فضول تاک فضول تاک عبارت از تاکهای
باریک است که از اطراف و جوانب تاک اصل بیرون آید هر یک از انها که انگور
نداشته باشد بدست قطع کنند و آهن بان نرسانند و فضول تاک را باید قطع
کرد و بعضی از اهل فلاحت فضول انچه قوی باشد قطع نکنند و همچنان بگذارند
اما وقت تاک بریدن ما بین افتد دلو و اول حوت است و بعضی تاک ان وقتی برند
که انگور چیده باشند ظاهر است که این اولیست چه تاک قوت میگیرد و انگور
آینده قوی تر میشود و در بهار تاک بریدن پیش از انکه او بیرون آید تاک را
ضعیف میکند بسبب آبی که در آنوقت از تاک میچکد و سرما زودتر در ان
تاثیر کند و بعضی گفته اند که بریدن در خزان بهتر است و از هر تاک آن قدر آن
فضله آن که میباید بریده چنانکه آن در خزان ببرند بجهت آنکه سرمای
زمستان گاه باشد که بآن موضع بریده اثر کند و بلند و چشمه آن را خشک کند
و اره که بآن تاک برند بغایت تیز باید و در وقت نقصان نور باید و بهتر
ان باشد که ماه در محاق بود باب هفتم در معرفت غرس اشجار در این باب
آنچه مخصوص است بغرس بعضی اشجار مشهور ایراد کرده میشود و بعضی
اصول که تعلق بهر یک دارد نیز آورده میشود معرفت غرس درخت سیب
سیب را هم در بهار نشانند و هم در خریف و بهترین مواضع بر جهت این درخت
موضعیست که در تابستان هوای ان خنک باشد و باد بسیار آید و اگر پیاز
عنصل در بیخ درخت سیب بنشانند آن درخت از کرم محفوظ ماند و اگر

واگر سرگین خوك در زیر فکنند و آنرا به بول آدمی کنند و یك شبانه روز بگذارند
و بعد از آن در بیخ درخت سیب ریزند که بر طرف شود و اگر بیخ آن درخت
خالی کنند در وقت آن بدرویی شراب کهنه بیالایند و بعد از آن از خاك بپوشند
سیب آن درخت شیرین شود و اگر سرگین دراز گوش که تر باشد در آب آغشته
کنند و یکسو از آن آب در بیخ درخت سیب ریزند هفت روز بدین نوع عمل کنند
هر آفتی که درخت سیب را بود همه زایل گردد و اگر بیخ درخت سیب یا بیخ شاخ
آن بزهره گاو آلوده کنند سیب آن درخت از کرم محفوظ ماند و در بیخ درخت
سیب اندك بوی زمین کرمی پیدا میشود که پوست را میخورد و درخت
خشك میکند اگر آن موضع را بسرگین گاو بیالایند از آن کرم محفوظ ماند و اگر سالی
چهار نوبت بیخ درخت سیب را به بول آدمی کنند یك شبر نیم بزمین فرو
روند رنگ سیب آن سرخ شود و اگر با درخت شفتالو همین عمل کنند رنگ او
نیز سرخ شود و چون سیب و شفتالو بر درخت محکم شود در تن دیك درخت
میخی فرو برند و شاخی که در جنوب آن درخت باشد بریسمان بکشند تا نزدیك
بزمین رسد و بر آن میخ بندند و سوی آن در زیر آن نهند چنانچه حرارت
آفتاب در روی آن میکرده باشد و حرارت آن سیب و شفتالو برسیده باشد
آن سیب و شفتالو چون برسد سرخ باشد معرفة غرس انجیر انرا در بهار و خزان
هر دو مینشانند و چون بگیرند و بالکل در آن موضعی باید نشاند که سایه نبود
و آفتاب در آن عمل داشته بود در کنار آب و زمین نمناك نباشد چه بسیاری
آب نیز درخت انجیر را زیان دارد و شاخ انجیر را که خواهند نشانند بعد از اصل

انرا در رهك آب بگذارند و بعد از آن بنشانند و اگر بسرگین گاو تازه که تازه باشد
آلوده کنند و بعد از آن بنشانند بهتر بود و بعضی در اسفل نهال انجیر که در حفره
باشد بیضه یا سه بیضه نهند بار بسیار آورد و اگر شاخ انجیر را سرنگون بنشانند
چنانچه فروع شاخ در حفره بود آن درخت بسیار بلند نشود و میوه آن بسیار
بلند بود و بعضی از تخم انجیر نهال بر آورند بآن طریق که انجیر را دو شبانه روز
در آب آغشته کنند و بعد از آن دو شبانه روز بگذارند در میان آب میمالند و
آب تازه می ریزند پس تخم آنرا با سرگین گاو مخلوط سازند و از لوح بشکل ریسمان
چیزی ببافند و آن تخم را بسرگین گاو بیالایند و حفره مستطیل در زمین بکنند
که عمق آن یك شبر بود و آن ریسمان در آن فرو نهند و پر خاك کنند و همان لحظه آب
دهند چون سبز شود همچنان بگذارند تا بلندی او یك ذراع شود بعد از آن موضع
آنرا بموضعی دیگر نقل کنند چون بلندی او سه ذراع شود بموضعی که از آن اخلی
نقل کنند و اگر دو سر شاخ انجیر که هر یك از درختی لون آن مختلف باشد
بر یکدیگر ببندند از لوح و همه را در یك حفره بنشانند و بیخ آن پر خاك و درث
دو آب کنند و آب دهند چون نجسته شود فروع سبز شده را بپهلوی هم آورند و محکم
بر هم بندند و بگذارند تا با هم متصل شود و اگر خواهند همچنان بگذارند و اگر
خواهند در روی زمین برند و بموضع دیگر نقل کنند و چون آن درخت بار
آید بالوان مختلفه بود و گفته اند اگر بر طرف شاخ انجیر که در زمین خواهد بود
چیزی بنویسند چون بر بار آید بر انجیرها آن کتابت ظاهر آید و اگر پیاز عنصل
در بیخ درخت انجیر بنشانند آن درخت و میوه آن از کرم بسلامت ماند

آن از شیر سفید نبود و اگر بیخ درخت را از خاک خالی کنند چنانچه عروق آن ظاهر
شود پس پر خاکستر کنند در روی آن کرم اگر شود و اگر عروق درخت را بشکا
تر و تازه کنند انجیر از درخت ساقط شود و اگر سرگین کبوتر و فلفل و روغن
کنجد هر سه را با هم بیامیزند و انجیرها که خام باشد بآن بیالایند زود پخته شود و اگر
نمک را نرم بسایند و بیخ درخت انجیر خالی کنند در وی ریزند انجیرهای درخت زود
پخته شود معرفت غرس انار و آنچه تعلق باو دارد بهترین زمین که در آن انار
نشانند زمینی بود که خشک باشد و نمناک نبود و زمان نشاندن بهار است
بوقتی که زمان سبز شدن رسیده باشد و گفته‌اند که درخت انار و همه درخت
با هم محبت دارند چون این دو درخت نزدیک یکدیگر نشانند بار بسیار آورند
و درخت انار ضعیف بود در زمستان سرها در آن زند تا شق کنند آنرا بر برگ
و شاخهای درخت بپوشانند سرها شکوفه‌ها نمانند و اگر خاکستر حمام بآن مخلوط
سازند و هر چند روز بعد از این آب در پای آن درخت انار ریزند دانه بسیار
بسیار درشت شود و اگر بوقتی که انار برسد برگ کنند و شاخ درخت کج و برآن
نهند مرغان که آن درخت نکردند و اگر بوقت نشاندن درخت کرد اگر و نهال
آن در حفره سنگ یا پیاز عنصل در بیخ آن درخت بنشانند یا آن درخت را
سرنگون بنشانند چنانچه فرع شاخ در حفره بود انار آن شق نشود و اگر نهال
انار که میشانند مقداری یک گز از آن شق کنند و مغز آن بیرون کنند و آنرا
باز بهم بندند بلوخ مگل پا کنند و دو سه دلب ملطخ سازند و بنشانند
چنانچه از شق آن مقدار سر انگشت بر روی زمین باشد چون سبز شود لیفه

ببالای

ببالای شق بود بر بندند و آب دهند تا آبش کنند چون بر بار آید آن انار تخم نبود
و اگر بیخ درخت انار ترش را از خاک خالی و عروق آنرا بسرگین خوک کنند و بول
آدمی بر آن ریزند و بآن خاک که بالا در آن موضع ریزند تا آن موضع درخت شیرین
شود معرفت غرس بادام ابتدای خزان تا اول چله زمستان بادام توان
نشاند و بهترین موضع که در وی بادام توان نشاند مواضع است و بعضی دهقانین
نهال بادام نشانند که از عروق درخت بادام بکشند چنانچه بعضی از نوبت اصل
با آن جدا شود و از آن بنشانند و بعضی شاخ درخت بادام که از آن بلندتر بود
بر آن درخت بشکنند و بعضی بادام همچنین بنشانند باین طریق روزی دو تا
در ظرف کنند با قدر عسل با آب مخلوط سازند پس سه شبانروز در آن آب
آغشته کنند و بعد از آن بنشانند و طرف باریک آن بجانب آسمان کنند و اگر
بادام بشکنند و دانه او بیرون آورند و از سوزن بر آن دانه هر چه خواهند
نقش کنند یا بنویسند و بعد از آن دانه مانند در درون پوست او نهند و بلوخ
محکم بر بندند و قدری سرگین خوک و خاک با هم بیامیزند و در حفره ریزند آن بادام
در آن حفره نشانند چون آن درخت بار آید در مغز هر بادامی آن نقش آن
کتابت ظاهر شود و اگر پایان درخت بادام تلخ خالی کنند تا عروق آن ظاهر شود
و سرگین خوک را نرم بکوبند و در آن ریزند پس بخاک آنرا بپوشند و هر یک
سال یکنوبت باین دستور عمل کنند بادام شیرین شود معرفت غرس درخت
جوز وقت نشاندن درخت جوز همان وقت نشاندن بادام است و زمین
آن خشک و سرد هم باید و چون خواهند که جوز بنشانند جوز بیست

شبانه روز در شراب کهنه آغشته کنند یا در بعلبک و لستانا بالغ و بعد از آن بنشانند
چون بر بار آید پوست جوز تنک بود و در وقت نشاندن ملاحظه کنند که سر جوز
یعنی آن طرف که متصل به درخت بجانب بالا کنند و اگر نهال جوز برکنند و بموضع
دیگر نقل کنند تا سه نوبت زودتر ببار آید و اگر درخت را که ببار آمده بود بیخ
آنرا بآهن یا فولاد یا دیلم سوراخ کنند چنانچه از دیگر طرف بیرون آید و هم
چنان بگذارند پوست جوز تنک شود و مغز او سفید بود و اگر بر بیخ چلغوزهای
خون مرغ بر آنجا سرخ بندند یا بر قطعه بند سرخ که از مرغ پیچیده باشند
و اند درخت جوبها بندند پیش از آنکه جوز برسد بیخ جوز از آن درخت جدا
نشود و باید که عرق درخت جوز هر سال بخاکستر کنند و خاکستر بر شاخهای
او پاشند نیز نافع بود و جوز را چنان بشکنند که مغز او درست بیرون آید و آنرا
در قطعه پشم زده بپیچند یا در برگ چنار تا از مورچه و باقی حیوانات ایمن بود
و بعد از آن بنشانند چون سبز شود و بار آورد پوست آن بغایت تنک بود
و بعضی مردم بادام را و هرچه که مغز دارد بدین طریق نشانند پوست او تنک
بود **معرفة** غرس درخت فستق فستق بزرگ که شکافته باشند در لای پشم
پیچیده و آنرا بنشانند چنانچه شق او بجانب بالا بود و بعد از آن آب دهند
و گفته اند که پسته و بادام دوستانند یکدیگر چون آنها را نزدیک یکدیگر
نشانند بار بیشتر آورد **معرفة** غرس درخت شفتالو شفتالو را در زمین
نمناک باید نشاند یا در موضعی که بر آب دادن او قادر باشند چه هرچند آب
بیشتر خورد کلانتر شود و آنرا در اول بهار باید نشاند و گفته اند که اگر درخت

درخت

درخت شفتالو گل سرخ نشانند آن شفتالو سرخ شود و چون درخت شفتالو
بار بسیار آورد بیخ او تا آنکه برسد تنک کنند باقی شفتالوها بغایت بزرگ
شود **معرفة** درخت امرود آنچه از نهال امرود در زمین خواهند نشاند اگر
شق کنند و مغز آنرا بیرون کنند چنانچه از اصل چوب آن چیزی تراشیده نشود
پس آن شق را بهم نهند و بلوخ بر بندند و بر روغن کاه گل خالص که ریگ نداشته
باشد بیالایند و آنرا بنشانند و نگذارند که زمین آن خشک شود و باید که دائم
نم باشد تا آنوقت که برگ آن بیرون آید درخت امرود که بدین نوع غرس کنند
امرود آن نازکتر بود و آن صلابتی که در جوف دیگر امرودها میباشد در آن
امرود نبود **معرفة** غرس درخت غبیرا شاخ غبیرا اگر خواهند نشانند باید
بشکنند چنانکه از درخت جدا شود و آنرا از درخت بشکنند چنانچه از میانه
شاخ جدا شود و آهن بآن نرسانند هر شاخ که بدین نوع بغایت کنند بنشانند
خطا نشود **معرفة** درخت خرما و غرس او و بهترین زمینها بجهت نخل زمین
که شور باشد مقداری دو گز زمین آنرا حفر کنند و پر خاک و روث دواب کنند
و قدری نمک در آن حفره ریزند پس دانه خرما را دو شبانه روز در آب آغشته کنند
و بعد از آن هر یا نر طولانی را دو مضف ولد زیر خاک و روث پنهان کنند
چنانچه باطن شکاف آن بجانب قعر آن حفره بود و سرها بیکدیگر بجانب مشرق
و هر روز آنرا آب دهند تا سبز شود و بعد از دو سال اگر خواهند آنرا در همان
موضع بگذارند و اگر خواهند بموضع دیگر نقل کنند و درخت خرما را بر نمک
الفت تمام است هر سال یک نوبت پایان آنرا از خاک خالی کنند و جزوی نمک

در آن ریزند و اگر بجای نمک در وی شراب کهنه ریزند خرما خوش طعم تر شود
و گفته اند که بعضی اصناف نخل را با بعضی الفت است پس چون در جای هم
باشند بار بیشتر آورند و چون درخت خرما ماده باشد و بار نیاورد وقت
از شکوفه درخت مذکور بر آن نهند بار آورد **معرفة** غرس درخت نارنج
آن را در خزان بنشانند و تا اول بهار میتوان نشاند و در موضع گرم باید در موضع
که باد جنوب بسیار بود و باد شمال آن را ضعیف بسیار کند و از این جهت او را در پای
دیواری نشانند که او از باد شمال محفوظ باشد و در زمستان درخت ابقا
برگ کند و بپوشند تا سرما در آن اثر نکند و اگر نارنج را انگبجانده کنند هم چنانکه
بر درخت باشد همه زمستان تازه بماند و از سرما متغیر نشود **معرفة** غرس
قصب که از او قیمش گویند زمینی که در آن قصب نشانند باید که بر آن عمل داشته
باشد و گیاه و حشیش در آن زمین بسیار باشد و عمق در آن یک شبر باید و قدر
سرکین گاو در آن حفره کنند بسیار زند و یک یک بنشانند و آنچه از آن بر سر
زمین باشد باید که زیادها سر ببرند بلند و گفته اند که از او در بهار باید نشاند
و اگر زمین سرد و سیر بود در خزان باید نشاند **معرفة** درخت سرو تخم سرو
بکارند چون جو بالیده و دانه کند سروبن آن مقدار بالیده شد و بجای دیگر
آن را بر کنند و بموضعی که خواهند نقل کنند **معرفة** غرس درخت گل چند
شاخ از شاخ گل بر کنند از بیخ و بر هم بندند و چنان بنشانند که بعضی از شاخها
با بیخ در زیر خاک بود چون این نوع بنشانند بری از او بهتر بود و بعضی شاخ
گل ببرند و قطعه قطعه کنند و بر هم بندند و بنشانند و بعضی تخم گل بنشانند

و اگر

و اگر در حفره که شاخ گل با تخم گل در آن می نشانند قدری سیر کنند چنانچه متصل
با آن شاخ یا با آن تخم بود گل آن درخت تا هفت ماه باقی بماند و اگر غنچه گل
هم چنانکه بر درخت بود با آب بر کشند بزیتون آلوده کنند مدتی گل آن باقی بماند و اگر
غنچه گل که نزدیک شکفتن بود در میان جو سبز نهند که خوشه نکشیده بود مدتی
بماند و گفته اند که اگر درخت گل را در تابستان هر روز دو نوبت آب دهند در خزان
و اول زمستان دهد **معرفة** غرس سوسن بیخ سوسن در زمستان برکنند
و از آن در مطبخ بیاویزند چنانچه سر آن بجانب زمین بود پس دود بآن میرسد
پس آن را در دردی شراب اندازند تا برنگ ارغوان شود و هم چنان آن را با دردی
شراب بنشانند چنانچه دردی شراب بر سر آن بود و آن سوسن سفید ارغوانی
شود و اگر در وقت که غنچه او بکمال رسد او را از روی زمین ببرند و محل قطع
بقیر آلوده کنند و در کوزه نهند و سر کوزه را بگل محکم کنند و آن کوزه را در زمین
پنهان کنند تا یک سال هم چنان تازه بماند **باب هفتم** **معرفة** در بیان پیوند کردن هر درخت
که پوست غلیظ دارد چون درخت انجیر یعنی از چوب گز یا از چوب بید بگیرند که محکم
باشد میخ پیدا کنند و بآن میخ پوست آن را سوراخ کنند چنانچه با اصل چوب او ضرر
نرسد پس میخ بیرون آورند و شاخ که پیوند خواهد بود در آورند در آن سوراخ
و آن را محکم بلیف محکم بر بندند و بگل پاکیزه آن خرق را بیالایند و از بالای آن
کوزه بیاویزند پر آب که قعر آن سوراخ باریک باشد و آب از آن قطره قطره بر آن
چکد تا آن هنگام که آن بگیرد و اگر پوست آن درخت تنک باشد چوب را سوراخ
کنند بآن میخ تا بآن وقت که بمغز چوب رسد و شاخ پیوند در آن سوراخ در نهند

پیش از آنکه باد بر آن عمل کند او را ببر بندند بطریقی که مذکور شد آنرا گل کنند و کوزه
بیاویزند و درختهای دیگر که پوست آن بسیار تنک نبود و بسیار غلیظ نبود
وچوب آن درخترا سوراخ کنند چنانچه هر یک جانب بود و بوسط درخت
نرسد و اگر خواهند سوراخ آنرا از دیگر جانب نافذ سازند بعد از آن شاخ پیوند را
در آن سوراخ در آورند چنانچه از دیگر جانب بیرون آید و بدستور آنرا ببر بندند و گل
بمالند و کوزه بیاویزند و کلاله که پیوند بآن بیالایند باید که سفید بود که اگر گل سرخ
رنگ بود آنرا خشک کند و شاخ پیوند با ده نیز باید ببرند که پیوند را دو شعبه
یا شعبه باشد و غلظ آن بقدر غلظ یک اصبع بود سوراخ درخت بهمان اندازه
و باید که شاخ از آن بر گیرند که بار او بیشتر بود و دو ساله باید یا بیشتر چه شاخ یکساله اگرچه
بیشتر میگیرد لیکن بار او کمتر میباشد و هر جا که شاخ پیوند از طرف دیگر بیرون
خواهند آورد آن طرف شاخ که در سوراخ خواهد بود نیز تراشند بدستوری که قلم
می تراشند و پیوند کردن در وقتی که باد شمال میآمده باشد مناسب نیست
بلکه وقتی باید که باد جنوب میآید و شاخی که بر جهت پیوند برند در وقتی باید برید
که نمو نداده در نقصان بود و اگر باران بر پیوند آید آنرا نافع بود مگر آنجا پوست
درخت که بر آن پیوند شده آنکه باران آنرا زیان دارد و بهترین اوقات بجهة
پیوند کردن اوایل خزانست که شب و روز برابر بود تا نیم قوس و بعضی گفته اند
که وقت پیوند کردن آن زمانیست که شعری یمانی طلوع کرده باشد و حرارت
تابستان کمتر شده باشد و بنا بر نظر تقریب پیوند کردن بر وجهی که مذکور شد طریق
قدمائیست و در بین زمان پیوند بنوعی دیگر کنند و آن آسان تر است و طریق

آن مشهور است معرفة اشجاری که بر یکدیگر پیوند میتوان کرد شاخ انجیر بر درخت
شاخ توت و درخت سیب و امرود پیوند توان کرد و این اشجار را بر یکدیگر الفت است
و بر هم پیوند میشود و لیکن در پیوند کردن پوست این درختها را سوراخ باید کرد
و تر هر چوب آن نباید رسانید و بر توت امرود چوب آنرا بجهة پیوند سوراخ توان
کرد و شاخ امرود بر درخت شاه توت پیوند کنند میوه آن سرخ بود و اگر شاخ سیب
بر امرود و بهی پیوند کنند سیب بزرگ شود و بغایت شیرین بود و اگر شاخ سیب
بر درخت آلو پیوند کنند سیب آن سرخ بود و شاخ جوز بر درخت دیگر پیوند توان
کرد اما بر درخت جوز دیگری پیوند توان کرد و شفتالو بر آلو و زردالو بر امرود و سیب
و بهی پیوند توان کرد و زردالو بر آلو و بادام پیوند توان کرد و همه اشجار با درخت
بهی الفت دارند و پیوند آنها با او میگیرد و نارنج بر سیب پیوند توان کرد و اگر نارنج را
بر شاه توت پیوند کنند نارنج سرخ بود و بعضی گفته اند که انارها با نارنج الفت دارد
و درخت زیتون با درخت تاک الفت تمام دارد و فستق را بر درخت الخضرا پیوند
توان کرد و بعکس اکنون طریق پیوند کردن بعضی اشجار بر تفصیل مذکور میشود
پیوند کردن درخت تاک هر شاخی که محکم تر باشد از شاخهای تاک شاخ تاک دیگر بآن
پیوند باید کرد و بعد از آن آنرا بگل بیالایند تا از باد محفوظ ماند و آن شاخ پیوند را
با چوب ببندند که بر جهت قایم انتز برده باشند تا باد آنرا نشکند و بعضی بیخ درخت
تاک را خالی کنند نیم گز و بیخ آنرا سوراخ کنند و شاخ پیوند بدان در آورند پس آن
موضع را پر خاک کنند و بعضی بیخ درخت تاک را در میان زمین سوراخ کنند و پیوند
کنند و این دو نوع از نوع اول بهتر است و شاخ پیوند باید کرد که متصل به انگور

بود و شاخ درخت پیوند که در بالای درخت بود کم از گزی نباید که در اسفل درخت
پیوند خواهد شد باید که دو وکز باشد و شاخ یکساله که پیوند کنند بهتر یک بهره و در پیوند
تاک ملاحظه باید نمود که شاخی که بر جهت پیوند بریده شود همان لحظه پیوند بکنند
بلکه قدری سرکه بن کاو یا گل خالص بر طرف اسفل بمالانند تا آنرا در ظرف کنند و تا
نمناک شود آن ریزند یک هفته زیاده شود هم چنان بگذارند بعد از آن پیوند کنند و چون که
پیوند فاطاک کنند خشک شود پیوند که بر اعلی درخت تاک بود بعد از آن تا انگشت
آید که بر اسفل درخت بود و شاخ درخت باید که غلظت آن بقدر غلظت انگشت ابهام
بود و فضلهای نوچه و غیر آن که بر جوانب شاخ پیوند بود باره نقیر بر بندند و آن
آن پیوند که در سوراخ خواهد بود مقدار عرض سه اصبع بتراشند بطریقی که قلم
تراشند چنانچه مغز آن ظاهر شود و نقبه آن درخت که بر آن پیوند خواهد کرد
باید که زیاده از طرف شاخ بریده نباشد و قدری خاکستر با خاک نرم بر محل پیوند
ریزند تا کنارها فرجه مانده باشد پر شود پس آنرا بلوخ با ریسمان بر بندند و قدری
گل خالص با سرکه بن کاو مخلوط سازند و بر محل پیوند بمالانند و هر روز در وقت
غروب آفتاب قدری آب بر آن پاشند تا آن وقت که یک بهره چون سبز شود و قدر چهار
اصبع ببالا آید آن را بر ریسمان یا چوب دیگر بندند تا از باد شکسته نشود و چون هنگام
پیدا کند لوخ و ریسمان که بر آن بسته باشند باز کنند و شاخی که بر جهت پیوند ببندند
در وقتی باید برید که ماه در محاق بود و بعضی پیوند تاک در بهار کنند و بعضی
در آن وقت که انگور چیده باشند مکاد بود که تاک بر درخت سیب پیوند کنند بآن
طریق که در جوار هم باشند درخت سیب بر پیما سوراخ کنند و شاخ از تاک که

درجوار

درجوار آن باشد بآن سوراخ در آورند چنانچه از دیگر طرف بیرون آید و آن شاخ را
هم چنان بگذارند متصل بدرخت تاک چندانکه غلظت آن بمرتبه شود که تمام آن نقبه
گرفته شود و بعد از دو سال بیخ آنرا از درخت تاک جدا کنند و این تاک متصل بدرخت
سیب شود و بعد از آن درخت آب میخورده و با بادان پیشتر از درختهای دیگر بود
و باید که شاخهای باریک درخت سیب و برهای شاخ آنرا در مدت دو سال ملک (?)
می بریده باشند تا پیوند تاک قوی گردد **معرفت** پیوند کردن درخت زیتون هر
درخت که پوست او غلیظ بود پوست او را سوراخ کنند و بچوب آن نرسانند
و بعد از آن زیتون با آن پیوند کنند و اگر پوست آن تنک بود آن درخت را سوراخ
کنند و بعد از آن شاخ زیتون با آن پیوند کنند و در پیوند کردن درخت زیتون
البته کوزه آویختن بر وجهی که آب بر محل پیوند میچکیده باشد ضرورت زیاده از
پیوندهای دیگر نیست زیرا که درخت زیتون با آب محتاجست و تحمل تشنگی ندارند و بعضی
در پیوند کردن شاخ اسفل درخت سوراخ کنند در هر وقت مینه (?) و این بهتر بود **معرفت**
پیوند کردن درخت شفتالو بر درخت بادام و در درخت سیب پیوند توان کرد با آنطریق
که آن درخت را بیخ کنند سوراخ کنند و باقی عمل بطریقی که در اول باب مذکور شد
و بعضی شفتالو را بر درخت بید پیوند کنند بآنطریق که در موضع اول نهال بلند
بنشانند و چون شفتالو سبز شود شاخ بید را بیخ نشانند و سر آن شاخ را در زمین
خاک محکم کنند باهم چنان بیخی نماید پس وسط آن شاخ را از بیخی شق کنند و سر نهال
شفتالو را از آن شق بیرون آورند و آن شق را بریسمان باریک از قنب بالوخ (?)
بر پیچند و آن شق را بگل بیالایند و کوزه آب در بالای آن بیاویزند بطریقی که گذشت

و تمام تابستان باید که این گونه آب آمیخته باشد پس در بهار آینده بیخ درخت
شفتالو را از زمین بریده قطع کنند تا آنچه باقی ماند از درخت بید آب میخورده باشد
چون این درخت شفتالو بار آورد شفتالوی آن ها دانه نباشد و صحت این بتجربه
معلوم شده است **معرفت** پیوند کردن درخت سیب درخت سیب را بر درخت
امرود پیوند توان کرد بطریقی که در اول باب مذکور شد و بعضی گفته اند که اگر شاخ
سیب را بر درخت نارنج یا بر درخت آلو پیوند کنند در سالی دو نوبت سیب بار آورد
معرفت پیوند کردن درخت امرود او را بر درختی بهی پیوند توان کرد بآن طریقی که
بیخ کهن سوراخ کنند آن را یا پوست آن را شق کنند و باقی عمل هم چنانکه گذشت **معرفت**
پیوند کردن درخت انجیر آن را بر درخت توت و درخت چنار پیوند توان کرد
هم در بهار و هم در تابستان و هم در خزان اما در فصل زمستان آن را پیوند نتوان کرد
معرفت پیوند کردن درخت انار انار بر درخت مورد پیوند توان کرد و بر درخت بید
نیز گفته اند و بهیچ درخت بر درخت انار پیوند نتوان کرد و بعضی گفته اند که نارنج
بر درخت انار پیوند میتوان کرد **معرفت** پیوند کردن درخت بادام آن را بر درختی
که پیوند کنند در موسم خزان پیوند توان کرد و چون خواهند که آن را بر درختی پیوند
کنند از شاخهای باید که از بیخ درخت جسته باشد بگیرد **معرفت** پیوند کردن درخت
جوز نهال جوز که دو ساله یا سه ساله باشد بر کنند و آن عروق که زیر زمین ریزه
باشد ببرند بعد از آن آن را با درخت جوز دیگر پیوند کنند و اگر درخت جوز در
جوار یکدیگر باشد شاخهای ایشان بر یکدیگر پیوند میتوان کرد و پیوند آن محکم کند
معرفت پیوند کردن درخت نارنج نارنج را بطریق تنقیه بر درخت دیگر پیوند کنند

بگیرد

و اگر پوست آن را سوراخ کنند و شاخ نارنج بر آن پیوند کنند میگیرد و اگر نارنج بر درخت
انار پیوند کنند بطریق شق و بطریق تنقیه پیوند بگیرد و نارنج که بار آورد سرخ بود
باب نهم نگاه داشتن در این باب بعضی اشیا که از بعضی میوه که پرند مذکور
خواهد شد بسبیل مناسب **معرفت** چیدن انگور و نگاه داشتن چون
وقت چیدن انگور شود پایان درخت آن را بر یک سو خالی کنند و شاخ انگور را
با خوشهای آن بپیچانند چنانچه خوشه بزمین رسد آن با یکدیگر رسد و متصل بر زمین شود
و آن را بر سر آن و گیاه بپوشند بنوعی که باران بر آن آید از آن بزیر آید و باید که
نرسد آن انگور تا بهار تازه بماند و اگر ظرف سفالین در پای درخت نهند و شاخ
تاک را با انگور در آن ظرف را بر پهلو بر زمین نهند و سر آن ظرف بخاک یا بگچ
محکم کنند آن انگور تازه بماند و اگر خوشهای انگور در کوزه نهند و آن کوزه را بر یک
تاک یا بر تاغ از نخل بیاویزند و سر کوزه بگچ محکم کنند آن تا بهار تازه بماند اما
در انگور چیدن احتیاط تمام باید کرد که پیش از وقت چیده نشود چرا که پیش از
وقت چیده شود سرهای آن تاک زود خشک شود و در سال آینده بار کمتر آورد وقت
چیدن انگور آن زمانست که تخم آن سیاه شود و چون تخم سبز باشد وقت چیدن
آن نبود هر چند شیرین شده باشد و چون دانه انگور را بفشارند تخم آن پاک بیرون
آید و چیزی از تخم انگور بر آن باقی نماند وقت چیدن آن باشد و اگر دانه آن بیفتد
محکم باشد محل چیدن آن نیست و چون اندک سستی پیدا کنند وقت چیدن آن
باشد و در وقت انگور چیدن قمر در سرطان باید یا در اسد یا در میزان یا در عقرب
یا جدی یا دلو و اگر میسر نشود باید که قمر از نظر نحس بود و تحت الارض اما بطریق

نگاه داشتن انگور چنان است که آنرا در روزی بچینند که هوا صاف بود و بعد از آنکه
چهار ساعت از روز برآمده بود و شبنم آخر شود و زمین خشک شود و پیش از آنکه
چهار ساعت مانده بود بغروب آفتاب و آنرا از کارد تیز ببرند و انگوری که
نگاه خواهند داشت چون رسیده شود بچینند و بعد از آنکه رسیده شود آنرا
بسیار بر بالا نگذارند و بعد از آن هر دانه که نرم باشد و هم آن بود که فاسد خواهد
شد آنرا از آن جدا کنند تا دیگری را خراب نکنند و آنرا چنان بیاویزند که خوشها
بهم متصل نشود و بعضی اصل خوشه ها را بقیر بیالایند تا تمام زمستان تازه باشد
واگر خواهند که آنرا بر روی زمین چینند اول قدری کاه باقلی یا کاه عدس یا کاه
جو یا کاه اشغون بر روی زمین تنک کنند و انگور بر آن ریع چینند و بعضی
اندرون ظرف بقیر بیالایند و تراشه چوب که با ته برنیه باشند بآن بعجاورس
مخلوط سازند و یک طاقه انگوری نهند و از این تراشه و آرد جاورس بر آن میریزند
و طاقه دیگری می نهند تا آن ظرف پر شود و بعضی خوشه انگور را در نمک آب که با خمیر
مخلوط بوده آغشته کنند و بعد از آن آنرا بر روی کاه جو نهند و بعضی انگور
در خانه آویزند که در آن خانه گندم و غبار گندم باو میرسد و آنرا تازه نگاه میدارد
و بعضی آب باران را میجوشانند تا سه یک از آن کم شود و آنرا در ظرف آبگینه یا ظرف
رنگین میکنند و بعد از آنکه خنک میشود خوشهای انگور را در آن ظرف می نهند
و سر آن ظرف را بگچ محکم کنند انگور تازه میماند و متغیر نمیشود و آن آب بسیاری
از امراض را نفع میدهد و اگر چوب بر سر خم نهند و سر آنرا بگچ محکم کنند مدت ها
متغیر نشود معرفت مویز کردن اصل خوشه انگور را با آهن تافته داغ کنند

چنانچه

چنانچه منقطع نگردد و چندان بگذارند که چون نیمهای آن خوشه نرم و خشک شود پس
آنرا بچینند و در سایه بیاویزند و در خانه که خنک باشد و دود بآن خانه در
نیاید پس قدری بلستان خشک در ظرف کنند و آن خوشه را هم چنان در آن ظرف
نهند این مویز بغایت نازک و خوش طعم بود و مدت بسیار بماند معرفت سرکه
کردن و آنچه تعلق بآن دارد بیخ چکنده را با پیچ کرنب را مطلقه قطع کنند و قطعها
باریک و در میان خم اندازند و بعد از سه روز سرکه شود و اگر سرکه بغایت ترش بود
و خواهند که ترش شیرین شود یک سبو شیره که با دو سبو سرکه مخلوط سازند و آنرا
بجوشانند تا ثلثی از آن کم شود و صاف کنند و بیست روز بگذارند ترش شیرین
شود و اگر دو سبو سرکه و یک سبو شیره مخلوط سازند و سه سبو آب جوشیده بآن
اضافه کنند و همه را بجوشانند تا ثلثی از آن کم شود و بیست روز بگذارند که سرکه
ترش شیرین شود و اگر بغایت ترش نباشد قدری انجیر انگور که خشک باشد در ظرف
سرکه بریزند و سرخ شیر انگور ترش خیزین در آن ظرف نهند و سر آن ظرف را
محکم کنند و سه ماه بگذارند بغایت ترش شود و اگر بعضی سرکه در ظرف بود و
دیا قیرا بجوشند تا ثلثی از آن کم شود پس آنچه از آن بسکر نشر باشند باآن
اضافه کنند و در ظرف کنند و هشت روز بگذارند آن سرکه بغایت ترش شود
و اگر بخوهد در آب کنند و آن آب را صاف کنند و در هر ده من سرکه از این آب
یک من بریزند آن سرکه ترش شود و اگر خواهند که سرکه بر حال خود بماند و متغیر
نشود یک کف فلفل نرم بسایند و با آب نارنج بسرشند و در ظرف سرکه
اندازند اصلا بد طعم نشود و اگر مقدار دو کف فلفل ناکنند بر عغیره نهند

انجیری که آن بر سر خم سرکه بود بیاویزند چنانچه در زیر سرکه پنهان شود و هشت
روز بگذارند این سرکه های خم همه طعامها بود و اگر جو در آب آغشته کنند شش
روز و بعد هر ده من سرکه ده من از این آب بریزند و یک کف نمک بریان کرده
در آن ریزند تمام سرکه شود بغایت ترش محافظت تفاح نگاهداشتن
انگور است در جمیع امور که مذکور شد و اگر سیب را بچینند در وقتی که تمام
رسیده باشد و اندکی محکم بود و آنرا بگل خالص بیالایند در سایه نهند تا گل خشک
شود و بر آن نادر برد روی زمین بپاشند و آنرا بر آن روی نهند مدتی تازه باند
و اگر سیب را در برگ جوز بپیچند بپیچند و در میان برگ جوز پنهان کنند تازه
باند و اگر آنرا در میان برگ جوز بپیچند و بگل بیالایند و در آفتاب نهند تا خشک
شود محافظت امرود اگر ظرفها امرود را بقیر آلوده کنند باند و اگر سبز و انگور که
نخود بزرگ آمده باشد از انگور که بر بالای هم نخته بود در ظرف کنند و امرود
در آن ظرف نهند بسیار باند و اگر تراشه چوب کاناره بر بید باشند بر روی نه
تنک کنند و امرود بر آن روی نهند چنانچه از یکدیگر دور باشد مدت دراز باند
و اگر برگ جوز گرفته بجای تراشه چوب بکنند همین خاصیت دهد و اگر امرود را
در برگ جوز بپیچند و آنرا بگل پاک خالص بگل ملطخ سازند تازه باند محافظت
به بی را در عصیر انار ترش تازه باند و اگر آنرا در ظرفی نهند و یا ظرف در خم شراب
آویزند تازه باند و اگر آنرا بر روی تراشه چوب نهند مدتی بر حال خود باند و اگر
بهی را در برگ انجیر بپیچند و بگل خالص که با جو مخلوط بود ملطخ کنند و در آفتاب
نهند تا گل خشک شود مدتی بر حال خود باند سیب را هم بهمین طریق نگاه

توان

توان داشت و بهی را در خانه که میوه دیگر باشد خاصه انگور نگاه نباید داشت
بسبب آنکه بوی آن عیبهای ترا پژمرده کند محافظت الو آنرا در ظرف سفال
نو کنند و آن ظرف را پر عصیر انگور شیرین کنند چنانچه عصیر از بالای آن بگذرد
پس ظرف را بگل محکم کنند و بگذارند مدتی باند محافظت انار انار را بچینند
و اعلی و اسفل آنرا بگل انداخته ملطخ سازند و بعد از آن بیاویزند مدتی دراز
تازه باند و اگر انار را بر باد بگذارند و حشیش بگیرد آن دم آورند و بر ریسمان بر بخشد
و آنرا بگچ ملطخ سازند تا سالی دیگر تازه باند و اگر در همان وقت که انار را بچینند
و آنرا در نمک آب فرو برند و در آفتاب نهند تا نمک آب خشک شود و نگاه
دارند مدتی تازه باند و چون خواهند که بخورند آنرا بشویند و اگر انار را
در سفال نو نهند و سر کوزه بگچ محکم کنند و در موضعی نهند که نم نباشد مدت
بسیار باند محافظت نارنج آنرا بگچ ملطخ سازند و نهند مدتی باند همچنین
تازه و طعم آن تغیر نشود محافظت شاه توت آنرا در ظرف آبگینه نهند
مدتی باند طعم آن متغیر نگردد و اگر ظرف پر نباشد منتفخ شود و ظرف پر کرده
محافظت انجیر آنرا با چوب آن بچینند و در ظرفی مربع یا ظرف دیگر که قعر
آن وسعت داشته باشد بچینند و سر آن ظرف بموم محکم کنند و آن ظرف را در خم
شراب اندازند چنانچه شراب فرو رود آن انجیر تازه باند و متغیر نشود
و باید که انجیرها متصل یکدیگر نبود و سر آن ظرف محکم کنند آن انجیر تازه باند
محافظت انجیر خشک با نظر بقی است که شسته انجیر خشک بغیر تازه فرو برند
و یک انجیر را در اسفل آن ظرف نهند که انجیر در آن نبود و یکی را در ... دیگر را

در اعلای آن انجیر را از تعفن محفوظ ماند و اگر انجیر خشک در سبو بند کنند و آن
سبو را در تنور نان پزی آویزند همان لحظه که نان بیرون آورده باشند
یک ساعت بگذارند تا حرارت آتش نیک در آن تاثیر کند پس آنرا بیرون آورند
بگذارند تا خشک شود و در ظرف سفالین نو کنند از عفونت محفوظ ماند و اگر
انجیر را با چوب بچینند پس اندکی روغن کنجد یا قلیه نمک آب بیامیزند و بر آن
انجیر پاشند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعد از آن آنرا در ظرف سفالین
نو کنند و در جای بی نگاه دارند از تعفن محفوظ ماند و بعضی از انجیر سرکه گیرند
بآن طریق که انجیر خشک یا تر در ظرف کنند چنانچه نصف آن پر شود و بعضی
دیگر از آب جوشیده پر کنند و در موضعی گرم نهند تا متعفن شود و ترش گردد
پس آنرا صاف کنند سرکه باشد نیک ترش و بعضی از شفتالو باین طریق سرکه
گیرند چنانچه نصف آن ظرف را شفتالوی رسیده کنند هم چنان با دانه و بقیه
نصف شفتالوی بریان کرده کوفته با آن اضافه کنند و بگذارند تا متعفن شود
بعد از آن اندک آب بر آن ریزند چنانچه بسیار رقیق نشود و پنج روز بگذارند
و بعد از آن صاف کنند سرکه بود بغایت ترش معرفت محافظت کدو و خیار
خیار را در اندرون ظرف شراب اندازند یا اندر نمک اندازند و در خم
شراب معلق بیاویزند چنانچه بشراب نرسد و سر خم بگل محکم کنند تمام زمستان
تازه بماند و اگر کدوی تازه را قطعه قطعه کنند پس آنرا در آب گرم اندازند و از آن
آب بیرون آورند و در نمک آب اندازند مدتی تازه بماند و اگر پاره پاره نمایند
در نمک آب آغشته کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعد از آن در وی

گاه

گاه چینند چنانچه بهم نرسد مدت بسیار تازه بماند معرفت چیدن بادام
چون ببینند که پوست ظاهر بادام بر درخت شق میشود وقت چیدن آن بود
آنرا بچینند و پوست ظاهر آنرا باز کنند و آنرا به نمک آب بشویند و در آفتاب
نهند تا خشک شود چون چنین کنند مغز او سفید بود و مدت بسیار بماند
و فاسد نشود و اگر بادام را بچینند و چند روز در زیر کاه پنهان کنند پوست
ظاهر آن بی زحمت جدا شود

باب دهم

در باب معرفت زراعت زمین که
فالیز در وی زراعت خواهد بود یکسال آنرا استراحت نگاه دارند و مکررات آنرا شیار کنند
تا گیاه آن پاک شود و این زمین در موضعی باید که بر آب دادن قادر باشد
هر وقت که خواهند و سماد بقول بهتر آنست که از روث فیل و بغال و حمیر
بود اما باید که کهنه بود و هم بقول در زمانی که زراعت کنند و وقت نقل کردن
نهال بادنجان و غیر آخر روز است در وقتی که از آن زمان تا غروب آفتاب کمتر
از سه ساعت بود در مواضعی که آب کمتر باشد زمین فالیز و تره زار را در زمستان
آب بسیار دهند چنانچه روی زمین هرگز بی نم نباشد هر زمین که در زمستان
باین نوع آب دهند در تابستان بسیار محتاج بآب نشود و زمینی که در تابستان
سایه داشته باشد و باد بر آن عمل داشته باشد آنرا احتیاج بآب کمتر باشد
و اگر کشوث را در آب آغشته کنند دو شبانروز و از آن آب بر تره زارها
بریزند هر چه رویند پیوسته تر و تازه باشد و اگر بذر بقول یا اثر غموم نخل
ساخته زراعت کنند از کرم و آفت طیور محفوظ مانند خاصه شلجم و ترب
و در هر موضعی که کرنب یا قلی زراعت کنند بقول که در حوالی آن بود از پشه

محفوظ ماند واکر بزر بقول را در آب کرم که بر رو جوشیده باشند اغشته کنند
یا با حنظل در آب آغشته کنند از کرمان و مرغان و همه آفات محفوظ ماند
واکر تخم خربزه با کل خشك کرفته در سه روز در آب آغشته کنند از آن خربزه بوی
کل آید واکر آنرا بالعسل و شیر آغشته در سه شبانه روز و بعد از آن زراعت
کنند خربزه آن بغایت شیرین باشد واکر سه سال اصل را در آب بجوشانند و تخم خربزه
در آن آغشته کنند و بعد از آن زراعت کنند از کرم محفوظ ماند و باید که زن
حایض اصلا بفالیز در نیاید چه اگر حایض بفالیز در آید برك آن پژمرده
شود و کلهای آن بریزد و سفید که بیرون نیاید و چون سر در لوکوش برجوی
درمیان فالیز یا تره زار دفن و بر خربزه و بقول دیگر که باشد باد بسیار آید
بپشتی نرسد واکر خواهند که خربزه و خیار و کدو وی را تخم نباشد چون شاخ
آن قریب یك کز شود در زیر آن حفره بکنند و بعضی از آن شاخ را در آن حفره
نهند و آنرا بخاك بپوشند چنانکه سر آن در زیر خاك شود و چون یك کز دیگر
بیرون برود بهمین نوع عمل کنند سه نوبت چون معلوم شود که آن شاخ را
عروق در زمین پیدا شد هر سه موضع را قطع کنند پس ثلث آخر که سر شاخ بود
آنچه از آن بیرون آید آنرا دانه نبود و اگر خواهند که درخت کدو وغیره بزرك
شود در جای سر شاخ او ظرف خمره پر آب نهند چنانچه میان آن و سر شاخ
پنج اصبع معلوم و چون دیکر روز شود هر شاخ بآن ظرف رسیده بود هم چنین
آن ظرف هر روز پنج اصبع دورتر می برند تا دیکر روز سر شاخ بآن میرسد واکر
ظرفی از کل بسازند و در اندرون آن نقشی کنند یا چیزی بنویسند پس آن ظرف را

ودانه

درمیان خاك بریزند و صبر کنند چون خربزه بود در آن ظرف نهند و چون بزرك شود
بجای آن ظرف شق آن نقش با آن کتابت بر وی ظاهر شود واکر درخت خار رقیق
کنند در اصول آن حفره یك سر ذراع عمق آن بود و کشاده که چندانکه یك کس در آن
مربع تواند نشست میان آن بیخ را بچوب کز شق کنند آنمقدار یك کدو و ماند از تخم
کدو یا تخم خربزه در آن کنجد و آن شق باید که به یك طرف نرسد پس دو دانه در آن شق
نهند و اندکی خاك بر سر آن شق بریزند و بگذارند تا سبز شود و آنچه اسفل از آن شق بود
بر خاك محکم کنند و هر چند بلند تر میشود آن حفره را بر خاك میکنند تا آن وقت که بروی
زمین برسد پس بیخ اصلی شود که هر سال سبز شود و بار آورد و آنرا احتیاج بآب نبود
واکر زمین حفر کنند چنانچه عمق آن دو ذراع بود و اسفل پر کاه کنند یا کیاه خشك و
مقدار یك ذراع که باقی ماند پر خاك خالص کنند و تخم کدو در میان آن خاك بنشانند
و آب دهند در هر ماه احتیاج آن بآب زیاده از یکنوبت نبود واکر تخم کدو و خیار را نکون
بنشانند کدو و خیار آن تلخ تر شود واکر خواهند چکنند بزرك شود محلی آن از خاك
خاك کنند چنانچه ظاهر شود و آنرا بسرکین کاو تازه آلوده کنند و بخاك کنند پس آنچه
از آن بروی زمین باشد بکارد شق کنند و سفالی با سنگی بقدر همان شق در آن
نهند بغایت بزرك شود واکر خاك شده یا بوده بآن بیامیزند و هر دو را بهم بزنند
و بکوبند و بر برك کرنب ریزند پنج نوبت در ده روز یکنوبت طعم و بغایت نیك
شود و زود برسد واکر خاکستر بر بیخ و بر برك آن بریزند بهمین طریق از کرم محفوظ
ماند و زمینی که در آن کرنب نشانند باید که شوره زار بود واکر کرنب را در زیر بنشانند
تا کها بشره بود در هم کشیده شود و تخم کرنب را چون چهار ساله شود آنرا زراعت کنند

از آن شلغم حاصل شود و چون تخم این شلغم زراعت کنند که تا از آن حاصل آید یعنی که
در آن سیر نشانند اگر خاک آن سفید بود بخاصیت نیکو آید و اگر خواهند که طعم سیر
شیرین بود آنرا در عسل و شیر آغشته کنند دو شبانه روز و بعد از آن آنرا بنشانند
و اگر خواهند که برگ کاهو سفید باشد در هر سه روز یک نوبت قدری ریگ خشک
بر قلب او ریزند و اگر کاهو را بر کنند و در موضع دیگر بنشانند و آب دهند چون
طول آن یک شبر شود خاک از حوالی آن دور کنند تا اصل آن ظاهر شود و آنرا بسرگین
گاو تازه بیالایند پس آنرا در زیر خاک کنند و آب دهند و یکبار دیگر تا سر از زمین
بیرون کند و مقدار سه اصبع بلند شود پس در آن موضع که از زمین بالا آمده شق
کنند و سفالی بمقدار آن شق در آن شق نهند تا آن کاهو بلند نشود و بر روی زمین
پهن شود و بعد برگها او بزرگ شود و اگر تخم طرب را در عسل یا در نبیذ سویق که شیرین بود آغشته
کنند سه روز و بعد از آن زراعت کنند آن طرب شیرین شود و اگر وقت کاشتن کرفس
بر انگشت ابهام و سبابه و وسطی قدری تخم بگیرند و در لته بندند و در حفره در زمین
خاک کنند کرفس آن بغایت بزرگ و قوی شود و اگر حوالی بیخ کرفس از خاک خالی کنند
و کاه در آن ریزند و خاک بر روی آن ریزند و آب دهند آن کرفس قوی گردد و اگر
تخم کرفس بدست مالند نیک و بعد از آن زراعت کنند کرفس آن بغایت قوی شود
و زمینی که در آن کدو آن کنند تا کاوند با یکدیگر تک آمیز بود و چون تخم کنند تا در زمین
باشند آنرا الکی محکم بکوبند و بعد از چهار روز آب دهند **باب یازدهم** در معرفت
دفع حیوانات موذیه و غیره بعضی از این حیوانات بمزرعها و اشجار ضرر رسانند
و ذکر آنها و معرفت دفع آنها از مقاصد این کتاب است و بعضی هر یک را که چیزی بآنها ضرر

نماند

نرسانند اما بجهة مناسبت ذکر میشود **معرفت** دفع ملخ شاخ چپ گاو ماده
با سرگین گاو دود کنند ملخ بگریزند و چون دود بآنها رسد دور بالا دهند و دوم
درختی است که آنرا دهمست گویند و اطبا آن درخت را حب الغار گویند چون شاخی
از آن درخت در موضعی بنهند ملخ بر آن جمع شوند بچیزی دیگر تعرض نرسانند و اگر
از پوست انار رشته غربال کنند هر تخمی که از آن غربال گذشته زراعت کنند از آفت ملخ ایمن
مانند و اگر باقلی مصری که آنرا ترمس گویند با حنظل در آب بجوشانند و آن آب بر زرع
یا درخت پاشند از ملخ سالم مانند و اگر ملخ بر درخت باشد و این آب بر آن درخت
ریزند همان درخت بریزند و اگر موش بیند و بعضی هشت مرغ را ذبح کنند بر درخت بلند
بنهند ملخ از آن موضع برود و اگر کنند نما امشین یا قنطوریون بکوبند و در آب آغشته
کنند بر زراعت یا درخت پاشند از ملخ محفوظ مانند و گفته اند که چون ملخ نزدیک بموضعی
رسد اهل موضع همه پنهان شوند در خانهای خود و هیچکس در آنها نظر نکنند
از آن موضع برود و مقام نسازند و اگر ملخ بیند و نیابند گرد که در زهره یا باغ کنند
و آب در آن موضع اندازند ملخ از آن ایشان نتواند گذشت **معرفت** دفع قنبر خاکستی
چوب تا بلند در آب کنند سه روز نیکو بیت آن آب بر درخت یا زراعت پاشند غنچه
از آن بگیرد بکوبند و اگر قیر و کبریت دود کنند چون دود بآنها رسد برود و اگر غنچه
بگیرند و مثلثه تخم پوست در آب ملک به بجوشند و این آب را خنک کنند و بر درخت
یا زراعت پاشند از غنچه محفوظ مانند و اگر حنظل را بکوبند و یکشبانه روز در آب
آغشته کنند و نهالی که خواهند نشانند یا تخمی که زراعت خواهند کرد در آن آب آغشته
کنند و بعد از آن بنشانند و زراعت و باقی که نهال سبز محفوظ مانند و اگر آنرا بنهند

وتالا از آن برند و هر کاه که بوی سیر کم شود یک بار دیگر بیالایند تا آن تاک از کرم محفوظ ماند
و اگر کوکرد یا شنکلیا یا تراشهٔ چوب کنار تر و تازه باشد دود کنند تاک آن از کرم و غنچه
و چند کان محفوظ ماند و اگر خاکستر چوب انجیر یا زرنیخ در درخت تاک کنند کرم
نزدیک آن درخت نشود **معرفت** دفع حیوانات از مزرعه و اشجار بر سبیل حق
از خون یا مرغ تخم مخلوط سازند و زراعت کنند آن زراعت از مرغ و کرمها ایمن باشد
و اگر کرنب و باقلا در میان زراعت باشد پشه گرد آن نگردد و اگر کبر یا حنظل در آب
بجوشند و تخم هر سبزی که باشد در آن آب آغشته کنند و بعد از آن زراعت کنند
از همه آفتها ایمن گردد و اگر [illegible] ضد اشجار [illegible] طلا کنند یا آن [illegible]
چند موضع متفرق بر آن درخت بندند یا آنکه شاخهای آن درخت همه یا بعضی بسیر
طلا کنند مرغان گرد آن درخت نگردند و اگر برگ بوستان افروز و شاخ آن بکوبند
و آن آب بگیرند و بر تخم پاشند پس بکارند از موش و مرغ و سن محفوظ ماند و اگر چند
سرطان بگیرند و در ظرف آب اندازند و یک هفته بگذارند تا بمیرند که آن آب بد بوی شود
آن آب را بپاشند در حوالی زراعت و اشجار مرغان بآن زراعت و اشجار ضرر
نرسانند و اگر جو [illegible] در سر طرف بستان با زعفران بکارند از کرم محفوظ ماند و اگر
قیر و کبریت را بر مخلوط سازند و دود کنند کرم ظاهر و باطن آن درخت [illegible]
آن بمیرد **معرفت** دور کردن مور اگر در سوراخ مور قطران بیالایند مور بیرون
نیاید و اگر بیرون آمده باشد در اندرون نرود و اگر سنگ مقناطیس بر سر
سوراخ مور نهند بگریزند و اگر کوکرد و پوست جو با [illegible] در سوراخ مور کنند تا
بمیرند و اگر خاکی که مور از خانه خود بیرون آورده باشد با کوکرد در سرکه بیامیزند

ودرخانه

و در خانه مور بریزند دیگر نماند و اگر ترمس و کبر را نرم بکوبند با روغن کنجد مخلوط
سازند و بیخ درخت تاک را و غیر آن بآن بیالایند مور گرد آن نگردد و اگر سر تخم حنظل
یا دوشاب مطلق بر بیخ نهند کنند مور هرگز نتواند رفت و اگر افیون را با سرکه
کرسنه بهم مخلوط کنند و اصول درختها و تاکها بآن طلا کنند مور گرد آن نگردد
و اگر بیخ درخت را بزهره گاو طلا کنند مور از آن دور شود و اگر کبریت و سداب و ریزه
جو با هم بکوبند و بفشارند و آب آن در خانه مور بریزند ظاهر نشوند و اگر
خاک نرم با خاکستر که در خرمن بریزند مور در آن خرمن در نتواند آمد و اگر
خرقه که حایض خون بآن پاک میکند در گرد خرمن بنهند یا بیاویزند مور بآن خرمن
تعرض نرسانند **معرفت** دفع کردن موش چون حنظل و مرداسنگ نرم کوفته
با نان خشکار بیامیزند و در خانه افکنند موش بخورد بمیرد و اگر خاکستر چوب که
بلوط بره سوراخ کنند چون موشان بوی آن بشنوند یکدیگر را بکشند یا بگریزند
و اگر سونش آهن با خمیر بیامیزند چون موش بخورد بمیرد و هم چنین بیخ [illegible] و پیاز
عنصل و بیخ کرنب و خبث الحدید موش را بکشد و گفته اند که اگر موش را خصی کنند
یا دم او ببرند و بگذارند موشان دیگر بگریزند و اگر زهره گاو با آب آغشته کنند و تخمی
که زراعت خواهند نمودن بآب آن تر کنند و زراعت کنند موش صحرایی و غیره گرد
آن محصول نگردد و اگر چوب [illegible] بکوبند و تلی نزدیک سوراخ
او بیاویزند چون او بران چوب خورد فی الحال بمیرد **معرفت** دفع زنبور اگر درخت
یا تاک را بروغن طلا کنند زنبور گرد آن نگردد و اگر شاخ تاک را ببرند و نیم خرس
طلا کنند آن دانه از زنبور محفوظ ماند و زنبور را دود گوگرد دفع کند و اگر

غضای خطمی یا عصاره خبازی در بدن مالند نیش عقرب نتواند رسانید و بعضی
گفته‌اند که عصاره خطمی یا باقلا در دست مالند سه نوبت و هر نوبت بگذارند تا خشک
شود بعد از آن اگر زنبور در دست گیرند نتواند گزید و اگر بر زبان را بعد از آن بگیرند
زنبور نزند اصلا اتفاقا که بزند معرفة دفع کژدم چون کژدم را با آتش بسوزانند
هر کژدم که بوی آن به وی رسد بگریزد و اگر زرنیخ و پیه [illegible] برابر بخور کنند دیگر
گاو یا پیه بز به بستر شتید و بر آتش کنند کژدم از بوی آن بگریزد و اگر قطعه از تخم
بدر سوراخ کژدم نهند بیرون نیاید و اگر آب دهان روزه‌دار که [illegible]
او کرم باشد بر کژدم بریزند تا خشک شود کژدم به دست گیرند نتواند گزید و اگر
[illegible] که شکسته نبود با خود نگاه دارند از زخم کژدم محفوظ مانند و اگر
مثقال انیسون [illegible] عسل را در اول روغن بجوشند و چون در آن روغن کژدم
بکن و ضعیف نکند و اگر کژدم با روغن گاو بپزند و آن روغن را در موضع کژدم گزیده
مالند درد کمتر شود و اگر کرنب یا سیر در روغن گاو بجوشانند چنانچه از هم بپاشد
آن روغن بر زخم کژدم مالند تسکین یابد و اگر قطعه از [illegible] درخت زیتون
بر کژدم گزیده مالند درد تسکین یابد و اگر شیره سفید که از انجیر خام بیرون آید
بر موضع زخم کژدم مالند درد تا آن موضع باعضا دیگر نرود و اگر کژدم گزیده بدرد
گوش با ذکر [illegible] انتقال کند بدان گوش و گفته‌اند که اگر کژدم گزیده
در پیش در از گوش [illegible] بگوید اگر کژدم گزیده [illegible] بگوید در [illegible] انتقال
کند معرفة دور کردن مار چون انثین یا خرقه در حوالی [illegible] یا سیر [illegible] زراعت
کنند مار گرد آن نگردد و اگر شاخ گوزن یا بن کوهی یا [illegible] یا گوگرد یا بیخ سوسن

یا عاقر

یا عاقر قرحا یا چوب درخت انار یا برگ آن دود کنند مار بگریزد و گفته‌اند که مار از بوی
قنطوریون بگریزد و اگر دست با آب ترب بکنند چنانچه در کژدم گفته شده و مار بدست
گیرند او را ضرر نرساند و نیز گفته‌اند که اگر قطعه از نی بر مار زنند یکنوبت آن مار سست
گردد و حیران شود و اگر همان نی دیگر نوبت بر او زنند بهتر شود و دیگر از آن باک ندارد
و اگر بعضی از مار در سوراخ رود و کسی آن را بدست چپ بگیرد و بکشد فی الحال بیرون آید
و اگر بدست راست او را بگیرد هر چند قوت کند او را بیرون نتواند آورد و مگر [illegible] پاره شود
و اگر بیخ درخت گل کسی با خود دارد مار او را زخم نزند ضرر نکند و اگر بیخ درخت گل در
موضع مار زده نافع بود و اگر برگ درخت [illegible] با شراب بریزند و آن بمار گزیده
دهند و قدری از آن برگ بکوبند و بر موضع جراحت نهند خلاص شود و اگر خواهند که
مار [illegible] در ظرفی نهند مار و هر حیوان موذی که در آن خانه بود در آن ظرف رود
پس سر آن ظرف محکم کنند و از خانه بیرون برند و اگر روزه‌دار آب دهان خود را
در دهان مار اندازد آن مار بمیرد خاصه اگر [illegible] در دهان کرده باشد و گفته‌اند
که اگر اسم آدم و حوا در چهار طرف خانه بنویسند مار در آن خانه نیاید معرفة
دور کردن پشه و اگر چند از دم شیر با فتیله [illegible] در خانه بیاویزند پشه گرد آن خانه
نگردد و اگر تخم [illegible] با آب آغشته کنند و آن آب در گرد خانه بریزند پشه بگریزد و اگر
سرگین گاو یا گوگرد یا تراشه چوب نارو یا چوب [illegible] دود کنند پشه از آن موضع بگریزد
و اگر طبیخ سیاه دانه یا طبیخ سنبل در خانه بپاشند پشه بگریزد معرفة دور کردن
کیک اگر در میان خانه حفره بکنند و قطعه از چوب دفلی که آن را خرزهره گویند در آن
حفره اندازند کیک بر آن جمع شوند و همچنین اگر اندرون ظرفی [illegible]

وآنرا در میان خانه دفن کنند چنانچه سرش گشاده باشد کیکان بر آن جمع شوند واگر
پیه خارپشت بچوب مالند ودر خانه فرو برند کیک بر آن جمع شوند واگر خون
بز کلان کما ولایتیس گویند در موضعی از خانه بریزند کیک بر آن جمع شوند واگر
جوز میان تهی کنند ومیان او پیه بز در خرینه کنند کیک بر آن جمع شوند واگر
افتیون وحنظل بکوبند ودر آب آغشته کنند یک شبانه روز وآن آب در خانه بپاشند
کیک بمیرد واگر هم چنین اگر سیاه دانه یک شبانه روز در آب آغشته کنند وآن آب در خانه
بپاشند واگر برگ سپند در جامه خواب دود کنند کیک بگریزد وگفته اند که در وقت
خواب جامی پر آب کنند وسه نوبت سوره اذا زلزلت بخوانند وبا دیوار زنند
ودر سر بالین نهند کیک ضرر نرساند **معرفت** دفع مگس گفته اند که چون زرنیخ
در شیر کنند ودر خانه بنهند مگسان بمیرند واگر زرنیخ دود کنند مگس بمیرد
واگر پیه شیر در حیوانی مالند مگس گرد آن حیوان نگردد **معرفت** دود کردن
ارضه این کرمیست که چوب وکاغذ خورد ودر هر خانه که [illegible] باشد ارضه در آن
خانه بسیار شود واگر قدری [illegible] بپاشند بمیرد **معرفت** دفع سوس این کرمیست
این کرمیست که پشمینه خورد افتیمون وسیاه دانه و پوده و حنظل با [illegible] پوست [illegible]
هر یک را که در خانه دود کنند دود آن هر جا که برسد از این کرم محفوظ ماند واگر
چوب [illegible] در میان پشمینه نهند از این کرم محفوظ ماند **معرفت** دفع موش
[illegible] واگر [illegible] در خانه [illegible] چنانچه [illegible] موش [illegible] در آنخانه [illegible]
معرفت دفع [illegible] از بوی سداب بگریزند واگر از زیر بال مرغ خانگی قدری برگ
سداب در او [illegible] محفوظ ماند وهم چنین است اگر [illegible]

بابی

بآب برگ سداب بیالایند **باب یازدهم** در منافع بعض بقول ونباتات چون بعضی
از بقول ونباتات منفعت بسیار دارد ودر هر جا قوت در جا اسل گردن از [illegible]
اند منافع بعضی از آنها در این باب آورده میشود تا بزراعت آن میل نمایند
منفعت [illegible] کاهو گویند بلغم را تقطیع کند وشهوت طعام بیفزاید آورد
وچون با سرکه خورند صفرا را تسکین کند واگر آنرا برین [illegible] کنجد بخورند
یرقان را سود دارد ودرد سینه را زایل کند وخواب آورد واگر برگ کاهو در زیر
بالین نهند ودر پی بیمار را آب برگ کاهو طلا کنند او را خواب برد بسیار خوردن
آن روشنایی چشم زیاده کند وعذ کامرا سود دارد ومسافران اگر بنا شناکاهو بخورند
از مضرت آبها وهوای مختلف ایمن باشند وچون کسی را احتلام بسیار افتد تخم
کاهو را با آب خنک بخورند نافع باشد واکثر علاء در خت کاهو سر برگ یا بیخ
بگیرند ودر زیر بالین بیمار نهند چنانچه او را خبر نبود در خواب رود **معرفت**
هندبا با برگ تازه کاسنی با سرکه بخورند صفرا را بنشاند وقی خون باز دارد
واگر برگ او را بکوبند وبر پیش سینه چپ نهند درد دل را سود دارد واگر برگ هندبا
بخورند در جگر را نافع بود اما باید که چون برگ بچینند یک ساعت بگذارند تا پژمرده
شود وبعد از آن بکوبند وآب آن بنشانند واگر کسی در ماه نظر کند وسه نخود [illegible]
ماه کاسنی بکوبد شب بخسبد در آن ماه از درد دندان ایمن گردد **منافع** کرات
آنرا بکوبند تا کوبیده چون خواهند که کنند تا خورند تا قدری زیره بخورند بوی کند تا
تا نیاید واگر آنرا بکوبند وبر گزندگی جانوران نهند نافع باشد واگر آنرا باره پاره کنند
وبا عسل وروغن کار ببرند وبخورند هر مرضی که در حلق وسینه بود سود دارد

و بسیار خوردن آن چشم را زیان دارد و اگر برگ او را با عسل و آب خالص همه برابر باهم
بیامیزند و بخورند دانه کرمک جانوران موذی ایمن باشد باذن الله تعالی و اگر آن را
بکوبند و گرم کرده در گوش افکنند درد گوش را زایل کند و اگر آب کنند او و شیر زنان و روغن
گل و گشنیز همه برابر باهم بیامیزند در چشم کشند شب کوری را ببرد و گفته‌اند که گشنیز
پخته باهم طعامی که باشد همه مرضها را نفع دهد و صاحب ذات الجنب چون کشنیز
پخته خورد آن مرض از او زایل شود معرفة جرجیر آن تره تیزک کوهی چون تیزک باشد
آن را بخورند و از عقب آن شراب بخورند و اگر خشک باشد بکوبند و با شراب بخورند که
شکم ببندد آورد و سپرز را سود دارد و اگر عصاره جرجیر و زهره گاو باهم بیامیزند
و از جراحت و آبله آن طلا کنند زایل شود و اگر عصاره جرجیر و تخم او که [illegible] و عسل
همه برابر باهم بیامیزند و بر کلف و نمش طلا کنند زایل شود و اگر کسی جرجیر خورده
و اتفاقا چنان واقع شود که او را بثارات یا نزلات کند یا بر چیزی دیگر الم آن بسیار باو
نرسد و اگر صاحب یرقان هفت روز هر روز بناشتا جرجیر بخورد یرقان او برطرف
شود و اگر کسی آب جرجیر در بغل مالد بوی بغل برطرف شود معرفت کرفس خوردن کرفس
باه و قوت دهد و نشاط آورد و اگر مرضعه کرفس خورد شیر او کم شود و بسیار خوردن
کرفس بوی دهن را خوش کند و تخم کرفس را با شراب و آرد خمیر کنند و آن خمیر را بر معده
و جگر افکنند درد معده و جگر زایل شود و اگر کرفس را بجوشانند در آب و صاحب سنگ
مثانه در آن آب نشیند شفا یابد و اگر کرفس را بجوشانند و کسی را که درد کرده باشد
از آن آب بخورد آن درد تسکین یابد معرفة خردل آن را سنا گویند تخم خردل [illegible]
جو با عکر بکوبند و با شراب بخورند کرم شکم را بمیراند و بیفکند و اگر تخم خردل با شیر
بخورند

و بخورند در شکم و سرفه را ببرد و سوده را سود دارد و اگر تخم آن را بسوزانند مار از بوی آن بگریزد
و اگر تخم آن با نبید در صباح بخورند نشاط و قوت مجامعت زیاده و اگر تخم خردل ناشتا
بخورند سرفه برطرف شود و اگر تخم آن را بکوبند و با عسل و اسفیوش بر جذام طلا کنند
نافع بود و اگر عصاره برگ او را با پیه بط گداخته بر موی مالند همه نافع بود و اگر عصاره
او را در گوش چکانند درد دندان را زایل کند معرفت حبق و آن را بعربی حبیا رعی گویند
آن را بکوبند بر جراحت که نهند زود بهتر شود و اگر خواهند که شیر بیشتر شود در حالی
خود بماند قند را آن دو شیره انار نیفتد خود بماند و بسیار خوردن آن در نشاط و قوت
باه بیفزاید و برگ خشک آن را بکوبند با عسل بخورند طعام هضم کند و اگر آن را بدندان
شیرین مو بخایند و بر چشم نهند درد چشم را تسکین دهد معرفت سداب اگر چند
شاخ سداب بر هم بندند و از جانب گوش بیاویزند کسی را که درد سر از سردی باشد نفع دهد
اگر تمام سر درد کند از دو جانب گوش بیاویزند بجنبد و اگر عصاره برگ سداب و شیر زنان
با برگ مخلوط سازند در چشم کشند نور بصر زیادت شود و اگر چند روز سداب
خوردن کسی که شب کور بود مداومت نماید شفا یابد و اگر زن حامله پانزده روز هر روز
چهار مثقال سداب با آب گرم بخورد بچه را اسقاط شود و اگر سداب را با پنیر بخورند گزیدن
مار و کژدم و سایر حیوانات را نافع باشد و اگر عصاره برگ سداب و شراب و روغن گل
همه برابر هم بیامیزند در گوش کنند درد گوش زایل کند معرفت شبت تخم او و عصاره
برگ او همه دردها را که از باد باشد سود دارد و اما آنکه بسیار خوردن آن چشم را تاریک
کند منافع خطمی برگ او را بر آتش بریزند بقدر روغن گل و آب بیامیزند درد سینه و حلق
و گرفتگی آواز زایل شود و اگر برگ آن را با روغن جوز بریزند پخته کنند و بخورند طبیعت

دفع کند و اگر آن را بپزند و با آب و شراب بخورند یقون که صفت آن در کتب طب مذکور است
نافع که حیض را و بسته باشد بخورند مدر نوبت حیض را بکشاید و سرفه کهنه را سود دارد
و اگر آن را بپزند و بکوبند و آن آب که در آن جوشیده باشد بآن بیامیزند چون مرهم شود
و به جراحتهای کهنه و نغول مقرح را نافع بود چون ضماد کنند منافع کرنب
اگر عصاره برگ کرنب با مثل آن از عسل که آتش ندیده باشد بیامیزند و بعد از آن بر جراحتهای
انجا کنند سود دارد چون ضماد کنند و اگر کوفته کرنب بخورند [illegible] بیرون آید
و اگر صاحب یرقان و صاحب درد سپرز عصاره کرنب با شراب سفید بیامیزند و چهل
شب و هر شب نیم کاسه از آن بخورند شفا یابد و طبیخ کرنب با گندم سرفه را سود دارد
و اگر برگ کرنب را همچنان خام در هم مالند و کسی که خارش بدن داشته باشد بر خود
مالد شفا یابد و اگر برگ کرنب را بکوبند و قدری سنا در آن بیامیزند و بآن جرب یا برص
طلا کنند سود دارد و خاکستر بیخ کرنب با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش طلا کنند سود
دارد و اگر عصاره کرنب با هم وزن آن روغن کنجد بیامیزند و در دهان گیرند و غرغره
کنند و شیرهای حلق را که از حرارت بود سود دارد و اگر عصاره کرنب کم کرده بر سر [illegible]
در دو گوش نایل شود و اگر تخم کرنب و برگ خام بکوبند و با روغن کنجد مرهم ساخته بر [illegible]
سگ دیوانه نهند سود دارد و اگر کرنب خام را بکوبند و بر سر بمالند و بنهند درد سر را
نایل کند و اگر کسی کرنب خام بخورد و شراب بر روی از بی‌خوابی و خوابهای پریشان
ماند و بعد از آن شراب خورد مست نشود منافع [منفعت] سلق آن را چقندر گویند اگر آن را
به روغن گاو بپزند و در صباح ناشتا بخورند موی ریخته را برویاند و جراحتهای کهنه
درست کند و اگر سر را به عصاره برگ چقندر بشویند سه نوبت سپوش و خارش آن

بعرق شود و اگر عصاره برگ چقندر با موم گداخته مخلوط سازند و بر ورم نهند ورم
نایل شود و این مرهم بر بثور و ریش نهند نایل شود و اگر موی سر ریخته باشد این مرهم
بر آن نهند موی بر آورد منفعت فجل اگر ترب را بپزند و با عسل بخورند سرفه را
سود دارد و ترب در قوت مجامعت بیفزاید و اگر مرضعه ترب خورد شیر او زیاده شود
و ترب خام آروغ بگیرد و گفته اند هر کس که ترب خام بر ناشتا بخورد در آن روز سحر او
کار نکند و آب ترب و تخم آن زهر جانوران را از بدن بیرون کند و اگر صاحب استسقا
یا صاحب درد سپرز هفت روز هر روز نیم جام آب ترب با چهار مثقال نمک
سیاه هندی بخورد شفا یابد و اگر ترب با عسل بخورند و بعد از آن قدری آب گرم بخورند
قی آورد و تب ربع و استسقا را سود دارد و ترب قی خون را سود دارد و برگ ترب
خام قی خون را زیان دارد و اگر کسی را در روی برص و ریش پیدا شود چند روز [illegible]
با آب برگ ترب بشوید بهتر شود و آب ترب بر عضوی که موی آن پاشیده باشد
بالنجیف نوبت موی بر آرد و چون ترب بعد از طعام خورند باد را دفع کند منفعت
بصل اگر پیاز را بکوبند و با عسل ممزوج سازند و بر جراحتی که ریم داشته باشد طلا کنند
سود دارد و اگر آن را بکوبند و با سرکه و نمک بیامیزند و بر کلف طلا کنند و در مقابله
آفتاب بنشینند چند نوبت بدین طریق عمل کنند کلف نایل شود و اگر پیاز را بکوبند و با
داء الثعلب طلا کنند موی بر آورد و اگر کسی شب کور باشد بپیاز خوردن شفا
یابد سود دارد منافع سیر اگر سیر بسوزند و بسایند و با عسل جمع کنند گزیدن مار را طلا
کنند سود دارد و اگر سیر با عسل طلا کنند نافع باشد و اگر سیر را بکوبند و با روغن
و شیر بپزند و در دهان گیرند درد دندان نایل شود و اگر صاحب استسقا آن

سود دارد سرفه و وجع مفاصل را نیز سود دارد و الا آنکه از زیاد خوردن آن گران شود
و اگر سیر بر ناشتا بخورند در آن روز از گزیدن حیوانات متضرر نشود و اگر صاحب فساد
معده و صاحب درد گرده سیر را بکوبند و با شراب بخورند سود دارد و سیر مسافرانرا
نافع بود و ضرر بادهای مختلف باز دارد و اگر بعد از خوردن سیر چند دانه بادام تلخ
بخایند بوی سیر زایل شود و هم چنین اگر کاغذ را بخایند بوی سیر زایل شود
خاتمه در معرفت کبوتر نگاه داشتن باید دانست که دهاقین رسم دارند که در مزارع
و بساطین خود کبوترخانه بنا میکنند بجهت سرگین آنها چه آنها صنف مزروعات و
اشجار را نفع میدهد و در بعضی کتب آورده اند که اگر چینی معدنی را ملوث ساخته
باشند بلون بکل نه چاهه قیمتی و آنرا در گلوی کبوتر بچه نهند و بیرون آورند
فی الحال رنگ آن یکی شود و یکم برهمی که از مرغ بر خود ستر باشند کبوتر بچه را نیز
نافع است و به آن فواید بسیار دارد و معرفت ایشان آنکه چه در هر ماه زمستان
احتیاج بیشتر بکه آنها را ما نزد هند بچه بسیار حاصل شود چه گرم چهل روز بچه بیرون آورند
در تمام سال بغیر از دو ماه زمستان و در این دو ماه نیز اگر در موضع گرم باشند بچه برآورند
و دوستی بین ما فهانند کبوتران اول تون است و ماش و شنبلیله و عدس و تخم شبت
که در میان گندم و جو باشد و بعضی میگویند که ذیره بدانه هم بخمه دوست تر دارند
و باید که آنها را بسیار برپا نشد چه از پرانیدن بسیار ملول میشوند و بوضعی بکر
میروند و اگر قبل آنها را دانه نزد هند پس بپرانند بهتر بود و موضعی که مسکن آنها بود
باید که بلند بود و در اندرون طاقچها که در آن بیضه نهند و بچه در پیش طاقچها
باید که بر آن می نشینند و بعضی چهار دستون فرود برند و کبوترخانه بر بالای چهار

کنن

چهار ستون بپا کنند تا حیوانات موذیه نروند و با ایشان نتوانند ضرر رسانند و همیشه
باید که قطره آب در خانهای آنها بود تا بر جهت آب بیرون نروند و کسی آنها را صید نکند
و باید که در کبوترخانه آدم بسیار نرود که از آن متضرر میشوند و گاهی گاهی بروند
چه اگر کمتر روند بغایت وحشی شوند و چون بعد از آن در آیند متفرق شوند
و باید که کبوترخانه در هر سه روز یا چهار روز یک نوبت بروبند و از سرگین پاک کنند
و چون خواهند که کبوتر بکبوترخانه آورند کبوتر جوان نیاورند بلکه کبوتر کلان آورند
که بیشتر بچه داشته باشند زیاده از ده زوج بیک دفعه در نیاورند در کبوترخانه چه اگر
بیشتر بیک نوبت در آورند در کبوترخانه الفت نگیرند و بر در بچه که کبوتر در آید
بر چهار طرف آن نام آدم و حوا بنویسند که مار بعد از آن در نیاید و بعضی گفته اند که
مار از آواز کبوتر نفرت دارد و میگریزد و اگر برگ سداب بر در بچها بنهند مار سوی
در نیاید و اگر کبوتران را ذیره دهند چون بیرون آیند کبوتران بیگانه از آنها
بوی ذیره در یابند با آنها الفت گیرند و بکبوترخانه در آیند و گفته اند که اگر مشک
در آن خانه بخور کنند کبوتر بسیار در آن خانه جمع شوند و اگر ذیره و عسل و عدس
در عصیر شیرین آغشته کنند و در روبیند و با آنها بدهند و آب آنها بعسل
مخلوط کنند با کبوترخانه الفت گیرند و اگر قدری نان گندم خشک بکوبند
و با اندکی قطرات شیرین در خمیر آغشته کنند و پیش از پرانیدن با آنها دهند
یا پیش از پرانیدن قدری ذیره با آنها دهند یا آنکه انجیر بریزند و با خمیر
آرد جو نا پخته بیامیزند و پیش از پرانیدن با آنها دهند زود مراجعت کنند
و سرخاش در کبوترخانه بیاویزند یا شاخی که از درخت عنبر شکسته باشند

در وقتی سبز میشده بپاشند با آن خانه را لفت کیرند تمام شد این

کتاب فالنامه در تاریخ بیست و ششم

شهر رمضان المبارک

بصورت تمام رسید

١٢٢٦

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا محمد المصطفی وعلی ولینا علی المرتضی وآله الاکرمین

اما بعد چنین گوید محمد بن ایوب الحاسب الطبری رحمه الله که بسیار کسان را دیدم که راغب بودند بر استخراج ضمیر و خبی و دوست میداشتندی که کسی در دل اندیشه گیرد یا در کف دست چیزی پنهان کند و غیری از آن بگوید و آگاهی دهد و میدانستندی که این معنی سخت آسان است بر کسی که علم نجوم بداند هر چند که این طریقه ایست از جمله جزئیات احکام نجوم و شاید که در وی خطا افتد بوقتها از پنج چیز اول عمر دراز و مدت تا بر وی محیط تواند بودن دوم هر کس که در این معنی دعوی کند گوید که میدانم و نداند بوقت برهان این علم در ماند سیم انکه ضمیر کننده و پرسنده نداند ضمیر کردن و پرسیدن چهارم انکه استخراج وداند لکن در کار تعجیل کند و شهادتها را برابر نکند و بر یک شهادت حکم کند پنجم انکه دلایل بسیار باید و بسیار گوید و نداند که کدام دلیل را پیش باید داشت و چون دیدم که هیچکس از متقدمان در این معنی تصنیف نکرده اند که بران اعتماد توان کردن و در کتب متقدمان یاد کرده اند خواستیم که رساله در این و مانند یاد کنیم بعبارت آسان تر و سبکتر و بر تا که هر چه تمام تر و درست تر چنانکه هر که خواهد بمراد رسد

در یاد کردن از شرطهای که ضمیر کننده و پرسنده را بکار آید چون خواهند که استخراج ضمیر درست آید هشت شرط ضمیر کننده بجای باید آورد و چهار شرط پرسنده اول از آن پرسنده انکه ضمیر را درست بیندیشد و وقت نگاه دارد دوم انکه ضمیر نکرده نگوید که دوش ضمیر کردم خواهد که بشناسد که منجم ضمیر او تواند دانستن یا نه سیم چیزی پرسد که بهمه شغل باشد وی را چهارم انکه در ضمیر هیچ شرطی نیارد چنانکه گوید مثلا

[illegible]

در سفر بهتر یا حضر پنجم انکه دو سه ضمیر یکبار اندیشه نکند بلکه هر یک را ضمیری کند ششم در وقت زوال از منجم چیزی نپرسد هفتم انکه ضمیر روزی کند که آفتاب باشد پس اگر ابر باشد باید بیش منجم آن آلتها باشد که بدان ساعت پیدا تواند کرد هشتم چون با منجم را بیند هیچ سخن نگوید تا بوی باید که ضمیر فراگیرد چون منجم ضمیر و طالع درست کند انکه سخن گوید اما چهار شرط منجم اول انکه چون سایل گوید که ضمیر دارم بهیچ شغل مشغول نشود تا ارتفاع گیرد دوم انکه تا طالع و درجات اوتاد و دوازده خانه و مواضع ستارگان و سهام و دلایل احکام بیرون نیارد بهیچ چیز نظر نکند و سخن نگوید سیم انکه بر یک شهادت حکم نکند بلکه از دو سه شهادت قوی تر بشناسد بگوید چهارم انکه سخن باندازه سایل گوید چنانکه جولاه را الحکم نکند که ملوک را کند تا همه صواب آید

در یاد کردن انکه فایده در دانستن ضمیر وقت چیست و چون است بسیار طریقها در استخراج آن یاد کرده اند و هر گروهی طریقه بدست دارند اگر همه را یاد کنیم هیچ فایده در آن نیست و ملال آرد و طریقه که ما یاد کنیم اعتماد جمله حکما بر وی است و انکه صوابتر یافتیم بتجربه و قیاس و تعیین دلایل و مستولی بر جایگه حاجت اما فواید استخراج ضمیر چهار چیز است اول انکه بگوید که سایل چه اندیشه کرده است دوم انکه دلیل بر آن اندیشه کدامست سیم انکه حاجت بر آید یا نه چهارم انکه حاجت کدام سال یا کدام ماه یا کدام روز بر آید و تمام گردد و غرض ما در استخراج چند چیز بود اول انکه جهت و از چه جنس است دوم کیفیت وی سیم لون وی چهارم طعم وی پنجم عدد وی ششم وزن وی و باشد که زیاده از آن بیرون آرند از تیزی ذهن تا اگر که نام گیرد پس اصول تحقیق یاد کنیم

در دانستن مستولی بر اجزای فلک هر وقت که خواهند احکام مبنی بر مستولیهای اجزای افلاک است از خانها و طالع و خطا رفتن حکما از نشناختن

این مستولی باشد ما انحلال بیان کنیم تا نیک بشناسند چون خواهیم که جزو طالع و دیگر جزوهای فلکی را
مستولی بشناسیم خداوند برج را شش شهادت دهیم و اگر در آنخانه باشد آنرا مضاعف کنیم
و خداوند شرف را پنج شهادت دهیم و اگر در شرف خود باشد آن شهادت را مضاعف کنیم
و خداوند حد را چهار شهادت دهیم و اگر در آن حد باشد مضاعف کنیم و خداوند مثلثه
نخستین را سه شهادت دهیم و اگر در آنجا باشد مضاعف کنیم و خداوند مثلثه دوم را
دو شهادت دهیم و اگر در آنجا باشد مضاعف کنیم و خداوند مثلثه آخر را یکشهادت دهیم
و اگر در آنجا باشد مضاعف کنیم و خداوند وجه را یکشهادت دهیم و اگر در آنجا باشد هم
مضاعف کنیم پس شهادتهای ولایترا بشمریم آنرا که شهادت بیشتر بود آن مستولی باشد
و آنکه نزدیکتر باشد انباز او باشد و اگر دو یا سه را شهادت برابر باشد آنرا پیش داریم که
ناظر باشد و اگر هر سه ناظر باشد خداوند خانه را بر همه مقدم داریم پس خداوند شرف را
پس خداوند حد را پس مثلثه نخستین را پس دوم را پس سیم را پس صاحب وجه را **مثال آن**
چنانکه طالع حمل بود و مریخ خداوند خانه است شش شهادت دارد و آفتاب خداوند شرف است پنج درجه
پنج شهادت رسدش و هم خداوند وجه یکی دیگر رسدش تا شش شهادت باشد و هم خداوند مثلثه
اول است سه شهادت دیگر رسدش تا نه شود و خداوند حد مشتریست چهار شهادت رسدش
آنرا مضاعف کنیم بجهة بودن آن در هشت درجه حمل که حد خویش است و هم خداوند مثلثه دوم مشتری
چون در این برج است چهار شهادت دارد تا برآمدیم دوازده شهادت مشتری راست و آفتاب
در ثور است و مریخ در حوت خداوند این ضمیر مشتری باشد و آنرا مستولی خوانیم و همه حکمها برو نهیم
و همه احکام را بر این منوال است **در شناختن اتصالات ستارگان** و حال ایشان با یکدیگر

اما اتصالات ستارگان دو نوعست اتصال نظری و اتصال جسمی اما اتصال نظری پنجست یکی مقارنه
و آن بودن دو ستاره است در یکبرج و یکدرجه و دو تسدیس و آن بودن دو ستاره است در سیم یکدیگر و یازدهم
که میان ایشان شصت درجه باشد و دو تربیع و آن بودن دو کوکب در چهارم یکدیگر و دهم که در درجات
برابر باشند و دو تثلیث و آن بودن دو کوکب در پنجم و نهم یکدیگر و درجاتشان هم راست باشد
و یکمقابله و آن بودن دو کوکب در هفتم یکدیگر و درجاتشان مساوی باشد و ابتدای اتصال
ایشان آنوقت بود که در میان دو ستاره بعد مقدار نیمه جرم هر دو باشد و قوی تر اتصال
آنوقت بود که درجاتشان مساوی هم شوند پس چون قمر با آفتاب در یکبرج باشند و میان
ایشان سیزده درجه و نیم باشد که نیمه جرم هر دو است ابتدای اتصال مقارنه بود و چون
میانشان شش درجه باشد که نیمه جرم قمر است که کمتر از آنهاست قوی اتصال و چون هیچ
بعد در میانشان نماند و بهم رسند اقوی اتصال بود و مقارنه تام شده باشد اما اتصال
جسمی آن دو گونه است مطلق و زمانی مطلق آنست که دو ستاره یکی در حمل باشد و دیگری از حوت
یا یکی در دلو باشد و دیگری در ثور یا یکی در جدی و دیگری در جوزا یا یکی در قوس و دیگری در سرطان
یا یکی در عقرب و دیگری در اسد یا یکی در میزان و دیگری در سنبله و درجات ایشان همچنان باشد
که هرگاه جمع کنند درجات هر دو سی شود **مثال این** یکی در حوت بود به بیست درجه و دیگری در
حمل به ده درجه یا یکی در دلو بود به بیست و چند درجه و یکی در ثور بود به پنج درجه و در این نیز از
اجرام بکار داریم چنانکه یاد کردیم اما زمانی هم برین گونه بود در خانهای ایشان مگر بجای جوزا
و سرطان باشد ثور و اسد و سنبله و حوت و میزان و دلو و عقرب و قوس و جدی و دلو
اینجا نیز اجرام بکار باید داشت **اما اتصال غیر نظری** چنان باشد که در این اتصالها که گفتیم

کوکبی باز گردد از کوکبی و بکوکب دیگر پیوندد پس نور آن ستاره باین ستاره دهد پس همچنان
بود که آن ستاره باین ستاره نظر کرده باشد مثال آن چنان بود که مریخ در ثور باشد
و مشتری در میزان و زهره در سرطان باشد و از مریخ منصرف شود و متصل بمشتری شود و طبیع انجا
بود و هم پس چنان باشد که مریخ اتصال کرده باشد بمشتری اما جمع نور آن بود که دو کوکب
اتصال کنند بیکی ستاره دیر رو باو پیوندند پس آن ستاره دیر رو نور آن ستاره زود رو ترا
جمع کند تا چنان باشد که آن هر دو ستاره زود رو و دیر رو بهم اتصال کرده باشند مثال
این چنان باشد که زحل در جوزا بود و مریخ در حمل و مشتری در سنبله پس مریخ و مشتری هر دو بیکه روش
بزحل پیوندند زحل نور ایشان جمع کند پس همچنان باشد که مریخ اتصال کرده باشد بمشتری و جمله بران
گردد باشد و این نافذ باشد اما اتصال عددی چنان باشد که درجات آن ستاره فرا گیریم و
در دوازده ضرب کنیم از اول آن درجه سی بیفکنیم آنجا که برسد او را درجات اثنی عشریه خوانیم
چون ستاره دران درجه بود همچنان بود که برین ستاره اتصال کرده باشد مثال این چنان
که زحل در حمل سه درجه و زهره در ثور بشش درجه سه درجه حمل را در دوازده ضرب کردیم سی و شش
درجه شد از حمل سی برفکنیم شش درجه از ثور بود و زهره در شش درجه ثور است پس او اتصال کرده
بزحل و زحل بدو و جمله برین دستور در شناختن قوت و ضعف و اتصال ستارگان چگونه
یاد کنیم ستارگان را در فلک پنج گونه قوتست و پنج گونه ضعف اما قوت نخستین آنست که مسعود
باشد و آن انست که کوکب اندر حظی بود از حظهای خویش که خانه یا شرف یا حد یا مثلثه
یا وجه یا در فرح دوم اگر قوی باشد و آن چنان بود که کوکب در وتدهای طالع یا مایلی الوتد
باشد سیم اگر مشرق یا مغرب بود و حد تشریق انست که از تحت الشعاع آفتاب بیرون آمده باشد

وعطارد

و عطارد تا دوری از آفتاب بیست و چهار درجه و زهره را چهل و هفت درجه و مریخ و مشتری و زحل را
شصت درجه باشد چهارم اگر سلیم باشد و آن چنان است که کوکب نه در حظ و نه در قوت بود و نه موافق
باشد و هیچ ضعف هم نداشته باشد پنجم اگر مسعود بود و آن اتصال کوکب بود بسعدی یا هر دو سعد
گرد وی در آمده باشد یا گرد برجی در آمده باشند که وی در او بود چون عطارد در جوزا و مشتری
در ثور و زهره در سرطان پس عطارد مسعود باشد و اما ضعف ستارگان نیز پنج گونه بود اول
مذموم و آن بودن ستاره است در هبوط یا در وبال دوم اگر منحوس باشد و آن اتصال کوکب
بستاره نحس از تربیع و مقابله و از مقارنه آفتاب یا برآمدن دو نحس گرد وی یا گرد برجش چنانکه
زهره در جوزا و مریخ در ثور و زحل در سرطان سیم اگر ضعیف باشد و این آن بود که تحت الشعاع
آفتاب باشد یا خارج بود از ان و از حدود تشریق که گفتیم یا راجع باشد یا هابط باشد در
شمال یا جنوب یا در حد نحس باشد چهارم اگر غریب باشد و آن بودن ستاره است در جایگاهی که
او را در آنجا هیچ حظ نبود از حظوظی که گفتیم در شناختن حیز و فرح و دستوریه و مواجهه و قبول
ستارگان را در فلک پنج حالت دیگر است اگر از آنها نداشته باشد تاثیر و فعل ایشان کمتر باشد
و در احکام نجوم در شناختن آنها لابد است و آن حیز و فرح و دستوریه و قبول و مواجهه است
و حالات دیگر است که چون یکی از ان حالات بشد هیچ تاثیر از ایشان ظاهر نگردد و آن رد و
ضعف و عزلت است اما حیز آن باشد که ستاره نر و نهاری بروز فوق الارض باشد و بشب
تحت الارض مثال این طالع حمل بود بروز و آفتاب در دلو بود و این را حیز خوانند و
فرح آن بود که عطارد در طالع باشد و قمر در سیم طالع و زهره در پنجم و مریخ در ششم و آفتاب در
نهم و مشتری در یازدهم و زحل در دوازدهم مثال این طالع حمل است و عطارد در وی و زحل

در حوت و مشتری در دلو که هر دو در فرح اند و باقی بدین کردار و مستوریه آن باشد که کوکب در خانهٔ
خویش نهم و دوری وی از آفتاب یا از قمر بمقدار دوری آنکه باشد از خانه آفتاب یا قمر
و جهت همان جهت مثال این چنانکه زهره در میزان باشد و آفتاب در اسد و یا مشتری در قوس
و همچنان زهره از جهت خانه قمر در ثور و قمر در سرطان یا مشتری در حوت و مواجه آن بود
که ستاره در خانه خویش یا در شرف خانه که خانه و شرف باشد پس ستاره دیگر بدو چون دوم از خانه او بود شرف خویش
که آن بنزد و تند باشد مثال طالع میزان بود و زهره در وی چهارم طالع دلو بود و زحل بدو
و یا زحل در میزان باشد قبول از سه روی باشد تام و وسط و صغری تام آن بود که دو ستاره
بیکدیگر نظر کنند او از حظ این و این از حظ او مثالش چنانکه زهره در سرطان و مشتری
در میزان و قبول اوسط آن باشد که یکی در حظ خود باشد و دیگری در حظ خویش چنانکه زهره
در میزان باشد و مشتری در سرطان و قبول اصغر آن بود که یکی از دو ستاره در حظ خویش
باشد یا در حظ منظور چنانکه زهره در سرطان و مشتری در جدی و یا زهره در ثور و مشتری در
سنبله و جمله براین کردار باشد و امارد آنست که کوکبی بکوکب راجع پیوندد یا بکوکب محترق
و او رد کند آن اتصال را و اگر هر دو راجع یا محترق باشند ضعیف تر بود و آن
نخستین را مقبول خوانند و دوم را رد و امّا غریب آنست که در هیچ حظی از حظهای
خویش نباشد چون مشتری در دلو و جمله براین کردار بود که یاد کردیم در یاد کردن
بیرون آوردن ضمیر که از چه سبب است چون خواهیم که بیرون آوریم که ضمیر از چه بابت
باید که طالع ضمیر فرا گیریم و اوتاد چهارگانه درست کنیم و سهم السعاده بیرون آوریم و
جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع که در آن وقت بوده باشد و موضع ستارگان درست

کنیم

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سروه

کنیم پس بیرون آریم مستولی بر درجه طالع و بر درجه آفتاب و ماهتاب و سهم السعاده و بر جزو
اجتماع و استقبال که پیش از آن وقت بوده باشد و شرکاء هر یک را بدانیم پس از جمله مستولیات
آنکه حظ او بسیار باشد برگزینیم و اگر شهادت دو کوکب برابر باشد آنرا که ناظر باشد
بدان جزو پیش داریم و اگر هر دو ناظر باشند خداوند خانه را بر خداوند شرف پیش داریم و
خداوند شرف را بر خداوند حد و خداوند حد را بر خداوند مثلثه اول یا دوم یا سیم یا خداوند
جزو و بر این قیاس پس نگاه کنیم که مستولی و شارک او در کدام خانه است و سخن از آن خانه
گوییم که مستولی و شارک در وی باشد مثال طالع حمل بود و مستولی بر وی مریخ و شارک او
آفتاب بود و در هشتم طالع و مستولی بر درجه سهم السعاده عطارد بود و بر درجه قمر زحل و بر درجه
آفتاب و جزو اجتماع مریخ بود پس قوی ترین همه مریخ بود و شارک او آفتاب بود پس
معلوم شود که ضمیر از آن خانه است که مریخ در وی است و دهم طالع خانه عمل سلطان است
و عقرب هشتم طالع خانه زیان است و مشغول پس معلوم شد که این ضمیر از ترس و بیم
و آفت زیان سلطان و اگر شارک در یازدهم طالع بودی امید سعادت و حشمت بودی
حال نفس را و اگر در چهارم طالع بودی عاقبت شغل و عمل و ضاعت بودی و اگر مستولی
در طالع بودی و شارک در دوازدهم طالع ضمیر از نفس بودی و از بیم زندان و محنت
دشمنان و جمله بر این کردار باید شناخت و صورت طالع همان است که نموده شد

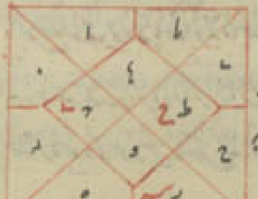

در یاد کردن و بیرون دلیل حاجت که کدام است
هرگاه که بشناسیم که ضمیر از کدام خانه است و استخراج از
کدام کوکب کرده است پس مستولی بر آن خانه و بر آن درجه

کوکب که استیلا بر ضمیر از و باشد بیرون آریم که آن دلیل حاجت باشد **مثال** طالع ضمیر برج جوزا
بود بده درجه و زهره در شش درجه و در جدی با عطارد و زحل و مریخ در هشتم بهده درجه و قمر در
ششم و آفتاب در جوزا و اجتماع مقدم در درجه دهم طالع و سهم السعاده در هفتم و مشتری در نهم پس چون
مستولی بر وی بیرون آوردیم زهره بود و زحل اینجا و معلوم شد که ضمیر از حال نفس و زنانست
حرکت در نهم اگر زهره در طالع بود و زحل در خانه هشتم بیرون آوردیم بر درجه زحل دیدیم زهره
هم زهره بود دیدیم قمر پس دلیل حاجت زهره و قمر است و جمله برابر کرد از است و اگر مستولی
بر حدیث سلطان بود مستولی بر خانه دهم باید بیرون آورد و بر موضع خداوند ش و بر درجه آفتاب
که دلیل پادشاهان است و در مستولی بیرون آوردن خداوند شرف را هم باید داشت
در شغلهای سلطان و اگر از مال بود بر درجه سهم السعاده و سهم المال و درجه مشتری و درجه
بیت المال و بر موضع خداوند بیت المال و اگر بهر زن بود بدرجه هفتم طالع و خداوند
و بر درجه زهره و جمله برابر قیاس بود و قمر را در همه کارها انباز مستولی کردانیم و این قدر کافیست
در این معنی که یاد کردیم **در یاد کردن آنکه حاجت بر آید یا نه** اگر این یک دو دلیل و سه دلیل
بر جایگاه حاجت مستولی باشند دلیل باشد که آن حاجت روا کردد و تمام شود مگر آنکه آن دو دلیل
محترق باشد یا ساقط که خلل از ضعف ایشان بهم رسد و اگر یکی از آنها و دلیل بخداوند طالع بپیوند
در خانه خود از شرف و فرح و غیره بود در جایگاه حاجت و یا بستاره پیوندد که آن ستاره خود
دلیل حاجت بود و یا خداوند حاجت بخداوند طالع پیوندد و یا ستاره که در طالع بود در خانه
بود حاجت روا کردد و اگر از این چیزها که یاد کردیم هیچیک نبود و دلایل ساقط بوده لکن یا ایشان
ستاره بود که نور یکی را نقل کند آن حاجت روا کردد و اگر ناقل نحس بود بر دست مردی تمام گردد

که بد کار

که بد کار بود و اگر سعد باشد بر دست مرد نیکو کار تمام شود و اگر ناقل بد و فی نگرد بسوی دلیل
آن حاجت با سانی روا کردد و اگر بدشمنی نگرد بدشواری تمام کردد و اگر هیچ ستاره نقل نکند و
هیچ دلیل بیکدیگر نگرد بباید دیدن که هیچ ستاره هست که نور هر دو را جمع کند اگر باشد روا گردد
بر دست مردی که از جنس آن ستاره جامع النور بود اگر زحل بود پیر و بر جنس یا دهقان یا بزرگی و
اگر مشتری بود اهل علم یا قاضی یا زاهدی یا فقیهی و اگر مریخ بود اهل سلاح یا سرهنگی یا قتالی و اگر
آفتاب بود سلطان یا پادشاهی یا محتشم یا رئیسی و اگر زهره بود بر دست شریفی یا خادمی یا زنی
و اگر عطارد بود بر دست دبیری یا حکیمی یا صانعی یا بازرگانی و اگر قمر بود بر دست پیکی یا بریدی یا صاحب
خبری یا برزگری و روا کردد و بر این گونه روا کردد که هر دو دلیل را جمع کند بر آن کردار که یاد کردیم
از سعادت و نحوست و آسانی و دشواری و اگر هر دو دلیل را بنا ناقل یا جامع از دوستی نگرد آن حاجت
روا کردد برضا و خوشنودی هر دو و اگر یکی بدوستی نگرد و بدیگری بدشمنی روا کردد برضای آنکه
بدوستی نگرد نه برضای آن دیگری و اگر هر دو بدشمنی نگرد روا کردد نه برضا و خشنودی هر دو و اگر
دلیل مسئله و دلیل حاجت هر دو یک ستاره باشد در جایگاه مقبول یعنی حظ آن حاجت روا
کردد و اگر از هیچ که یاد کردیم هیچ چیز نباشد دلیل بود که آن حاجت روا نگردد و اگر هر دو دلیل
بپیوندند بستاره که در هبوط بود حاجت تباه کردد و اگر هر دو دلیل بپیوندند بستاره که بخداوند
حاجت پیوند دارد و از نور تربیع یا از نور مقابله خداوند حاجت نحس بود و خداوند مسئله
از آن کار بلا و نحس بود که از آن کار پشیمان شود که کاش آن را هرگز نکردی پس اگر آن مسئله برما
مشکل شود اعتماد بر خانه یازدهم کنیم و بنگریم اگر خداوند یازدهم در طالع است یا در وتدی
از وتدهای مقبول معلوم شود که آن حاجت روا کردد و اگر بخلاف این باشد معلوم شود

Margin note (beside line 5 of the right page): دمستولی

آرزو روا گردد و اینقدر کفایت در این مبحث که یاد کردیم **در یاد کردن و شناختن که این حاجت**
کدام روز و کدام وقت برآید اما دانستن اگر حاجت کدام روز یا کدام ماه یا کدام سال برآید
و یا کدام وقت روا گردد یا چند گاه و چند مدت بقدر طبیعت آن کار باشد چنانکه کارهای باشد
که بسالها تمام شود چون درخت نشاندن و کودک بزرگ شدن و کارها باشد که بماهها تمام شود
و آن خود معلوم است چون خواهیم بستاره نگاه کنیم اگر هر دو دلیل را در یک درجه و دقیقه هم رسیده باشد
آن شغل بی‌توقف بر او تمام شود و اگر در میان ایشان درجات بود هر درجه را روزی شماریم
و یا ماهی و یا سالی بر حسب طبیعت آن چیز چنانکه یاد کردیم و همچنین اگر دلیلها را در برج ثابت بینیم
یا خود بر جهات ثابت باهم دلیل بود بر تمام شدن بسالها و در جسدین بماهها و منقلب بروزها و اگر دو
دلیل در میان دهم و هفتم بیش بماه تمام گردد و اگر میان چهارم و هفتم بود بسالها و اگر بوقت مسئله یکی
یا دو ستاره در طالع باشد چون بجایگاه حاجت رسند حاجت روا گردد و در آن روز کار روا گردد و اگر میان
دلیل درجات بسیار بود روا بود که آن حاجت زودتر از آنکه اندر درجات سپری شود برآید و هر گاه
ماه در یک دلیل بر گردد و بدیگری پیوندد روا گردد و اگر آن وقت روا نگردد امید باید داشت که چون بگاه
اصل آید تمام شود و پیوستن قمر بستارگانی که دلیل باشند دلیل روائی حاجت باشد و این کتاب
در این مبحث که یاد کردیم **در استخراج خبی و الوان وی** کار در استخراج خبی و دانش علامت که چون
بنیک تأمل کنیم و آن شرطها اگر باید بجا آریم که ما گفته‌ایم **اما فواید** استخراج خبی شش چیز است اول
جوهر وی است از حال جمادیت او دوم از لون او سیم از طعم و مزه وی چهارم از عدد وی پنجم
از گرانی و سبکی وی ششم آگاهی دادن از جنس وی **در شناختن جوهر آن چیز که در دست پنهان کرده باشد**
از جوهر طالع وقت و جوهر مستولی بر آن و برج مستولی که آن برج خانه وی باشد هر سه را بشناسیم

این مبحث از اینها بیرون شود و شهادتهای ایشان که گفتیم بگزینیم و فرا پیش داریم **در شناختن**
جوهر بروج و ستارگان مثلثه آتشی که آن حمل و اسد و قوس است و آفتاب و مریخ و مشتری دلیل
چیزهای بود که جوهرش آتشی بود یا از معادن خواسته بود و جوهر باشد و از کان بیرون آورده
باشند و یا باتش درست کرده باشند چون زر و سیم و آبگینه و برنج و مس و یاقوت و عقیق و سنگ
و مانند آن اگر نام هر یک بگویم دراز گردد و از فواید باز مانیم **مثلثه خاکی** چون ثور و سنبله و جدی
و کواکب آن که زحل و زهره و عطارد بود دلیل چیزهای نباتی و خاکی بود چون رستنیها و کلوخها
خاک و خشت و مانند آنها **مثلثه آبی** چون سرطان و عقرب و حوت و ستارگان وی چون ماه
و زهره و مریخ دلیل کند بر چیزهای که از آب خیزد چون مروارید و صدف و ابریشم و مانند آنها
مثلثه بادی چون جوزا و میزان و دلو و عطارد در این خانه‌ها و ستارگان وی زحل و زهره و عطارد
دلیل کند بر چیزهای که پرورش آن در هوا بود چون حیوان و درختان و مرغان از هر نوعی و
چیزهای که از آب خواسته بود **مثال** این طالع خبی حمل بود و مریخ در حد وی با زهره و عطارد و قمر
در قوس و آفتاب در دلو و مشتری در حوت پس خواستیم که بدانیم که این خبی از چه جوهر است مستولی
بر این طالع مریخ بود و طالع وقت ناری است و منزلش در برج خاکی و قمر در برج قوس ناری
دو دلیل با سه دلیل بود که این خبی را جوهر آتشی است و چیزیست که از آتش بیرون آورده‌اند
یا معدن بگرفتیم چون زر و سیم و یا یاقوت و امثال و با تیغ بر این کردار است **در دانستن عدد خبی**

خاک

که چند است مستولی بر طالع وقت بدانیم و از شرک
وی و از عدد ستارگانی که در آن وقت ماه با ایشان متصل بود
و آنکه در طالع بود اگر قوی‌ترین ایشان یکستاره بود و آن عدد

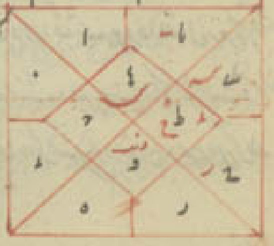

یکی باشد و اگر دو باشد هم راست آنقدر دو باشد و اگر از دو بگذرد دلیل بود که عدد آن چیز بسیار بود
دارد و گذشته باشد و این شرط او است که یکی توان گفت یا دو یا بسیار مثال این چنانکه
طالع برج ثور بود و زهره در وی به بیست و پنج درجه مستولی بر طالع زهره و شارک وی قمر

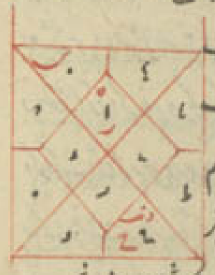

بود و ماه بر زهره خواست بود و صورت زایچه بدین گونه است
پس دلیل از دو بود که شناخته شد که عدد آن چیز به همه حال دو تا است

در شناختن طعم و مزه چیز از مستولی الطالع و شارک وی بدانیم
و آن ستاره که اتصال با وی دارد بدانیم یا در طالع بود بشناسیم و وی تر
ایشان را پیش داریم پس اگر آن ستاره زحل باشد مزه آنچیز ترش بود و اگر مشتری باشد شیرین بود
و اگر مریخ باشد تلخ بود و اگر آفتاب بود شور باشد و اگر زهره بود چرب و اگر عطارد بود چیزی باشد که مزه
وی با و خورده و به همه چیز ماند بود و طعمهای مختلف بود و آن وقتی باشد که اتصال عطارد به هیچ کوکب نباشد
و اگر به کوکبی متصل باشد آن حال بگردد پس اگر با زحل باشد در یکی آنچیز ترش بود و اگر متصل به مشتری بود
شیرین باشد و اگر با آفتاب متصل بود شور باشد و اگر متصل به زهره باشد چرب بود و اگر با ماه متصل
باشد چیزی کلوگیر و دندان بود و اگر همه ستارگان پیوسته بود چیزی باشد که همه طعمها آمیخته در وی بود و اگر
شهادتها همه راست بود این طعمها درآمیزیم و حکم دهیم به قوت شهادتها **مثال** چنانکه طالع چیزی
قوس بود و خداوندش مشتری در حوت و زهره در سنبله و قمر و آفتاب و عطارد در میزان و مریخ در
در جدی و زحل در حمل و مستولی بر طالع مشتری بود و شریک وی آفتاب بود و اتصال زهره به مشتری
بود و اتصال ماه با آفتاب پس قوی تر ایشان آفتاب و مشتری است و دلیل است برآنکه شور است و شیرین
با دلالت مستولی و شریک و اگر آفتاب تنها بودی شور بودی و اگر مشتری بود شیرین و حکم براین کردیم

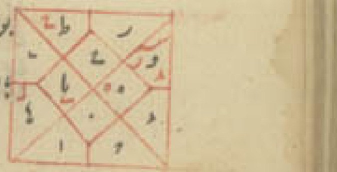

نتیجه درجه رابع [illegible] صاحب رابع
یا مستولی دارد درجه رابع درکدام برج
وان برج که کدام است [illegible]
[illegible]
از برج طالع و مستولی [illegible]
[illegible]

در شناختن

در شناختن وزن چیز و گرانی و سبکی آن چون خواهیم که وزن آنچیز بدانیم نگاه کنیم بر کوکبی که در
طالع آنوقت باشد و بان ستاره که شارک وی بود هر کدام را که شهادت بیشتر بود
وزن از آن کوکب شناسیم اگر زحل بود گوییم آن چیز گران بود و آن چیزی بود که اگر آنرا در آب
اندازند بزیر آب رود و اگر مشتری بود یا زهره چیزی باشد سبک و لطیف چنانکه بر هوا باشد
و هوا اندر و گذر کند و اگر آفتاب بود یا ماه چیزی باشد بزرگ شخص و سبک بوزن و آن
بر سر آب بایستد و اگر عطارد بود چیزی بود شخص کوچک و بوزن گران چنانکه اگر در آب اندازند
فرو رود پس حکم براین کردار **مثال** چنانکه طالع چیز برج جوزا بود و عطارد در وی به ده درجه
و قمر در حمل و براین کردار نمودیم صورت طالع و آن کوکب که در طالع بود عطارد بود و هم
مستولی بر طالع و شریک وی زحل و قمر بعطارد متصل پس دلیلست برآنکه چیز نیست کوچک
گران سخت گران و حکم براین کردار بدانیم **در شناختن لون چیز** شناختن لون هم از مستولی

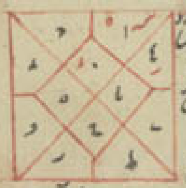

طالع و آن ستاره که در وی بود بدانیم یا با ماه متصل بود یا شریک مستولی بود یا از فعال قوی تر
ایشان پس اگر آن ستاره زحل بود چیزی باشد سیاه و اگر مشتری بود زرد و اگر مریخ باشد سرخ
و اگر آفتاب بود تیره و اگر زهره بود سفید و اگر عطارد باشد سبز سیر و اگر قمر باشد کبود و
اگر زهره و زحل باشد سیاهی باشد که بسبزی گراید و اگر زهره و مشتری بود سفیدی بود که بزردی
گراید و اگر زهره و مریخ بود سفیدی بود که بسرخی گراید و اگر زیاده از دو باشد از جمله رنگ ها حکم
بگوییم **مثال** چنانکه طالع چیز برج ثور بکند زهره و زهره با قمر در طالع و عطارد در حوت بدین کردار

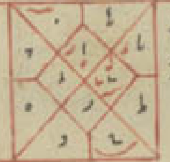

نمودیم و مستولی براین طالع زهره است و شریک وی قمر و اتصال وی
بزهره است پس معلوم شد که آن چیز سفید اندک بکبودی مایل [illegible]

[illegible]

در شناختن چگونگی چیزی چگونگی آن چیز مانند چگونگی مستولی بر طالع و آن ستاره که بدان اتصال دارد
یا بدو اگر قوی ترین ایشان مریخ باشد گوئیم چیزیست قاتل و بد کشنده و اگر زحل باشد گوئیم
چیزیست حقیر و زشت و نابکار و معیوب و زیانکار و بی فایده و اگر مشتری باشد گوئیم چیزیست
شریف و لطیف و بزرگ و عزیز و گرامی در میان مردم و بکار آینده و اگر آفتاب باشد
گوئیم چیزیست عظیم و با قیمت و عزیز در میان مردم و بکار آینده و روشن و اگر زهره بود گوئیم
چیزیست نیکو و چابک و شیرین و زیبا و نغز و غریب و بکار آینده و خوشبوی سازنده و اگر عطارد
بود گوئیم چیزیست نازک و کتابت کننده و خط کشنده و نقش دارنده و اگر ماه باشد چیزهای
عامی باشد و آنچه در دست عوام بسیار بود و بهمه چیز تعلق دارد و بسیار بود مثال این چنانکه
طالع وقت حمل بود بجد زهره و ماه در دی و زهره و عطارد در دلو و آفتاب و مریخ در جدی

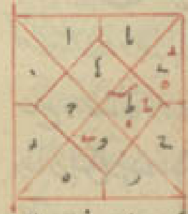

و مشتری در میزان و راس بدین گردار که نمودیم پس مستولی ترین
طالع بیرون آوردیم مریخ بود بمشارکت آفتاب پس چون
نگاه کردیم و گفتیم که آن چیزیست بد و فاسد و زیانکار و
دانستن جمله برین گونه باشد که یاد کردیم والله اعلم ما یشاء و تدبیر و بکل شیء خبیر و علیم

تم بالخیر والحمد لله اولا و آخرا

و صلی الله علی محمد

و آله

رساله السهام بالاسعار والغلا والرخص

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد سید النبیین و اشرف الاولین و الآخرین
و علی آله الطیبین الطاهرین اما بعد بدانکه این نسخه ایست در احکام اسعار و گرانی و ارزانی آن
باید که ملاحظه طالع سال و فصل و طالع هر اجتماع و استقبال که مقدم بر آنها باشد خصوصا آنچه
مقدم باشد بر طالع سال و فصل که آن اقویست در دلالت هرگاه در این طالعهای مذکوره
بعد از امتزاج ادله غلا غالب باشد بر ادله رخص حکم بر گرانی باید نمود در آن وقت سال و اگر
ادله رخص غالب بود حکم بر عکس آن باید نمود و از دلایل کلی نیز غافل نباید بود چون انتقال علویین
در بروج و مواضع اسهام طالع سال قران صغر و اسهام جزو قران که ایشان نیز در دلالت
قوی اند و ما برخی از آن در این مختصر یاد کرده میشود بعون الله تعالی فصل آنچه رعایت آن
واجبست در طوالع مذکوره کواکبی اند که دلالت دارند بر آن چیز مطلوب و سهم آن و مستولی بر آن
سهم و آنچه در کواکب ملحوظ میشود مراتب قوت هریک که دال اند بر گرانی در این فصل مذکور میشود
خانه نه قوت دارد و هرگاه کوکب در آن باشد شرف نه قوت دارد در جهت شرف و رجعت
مشتری و استقامت کواکب بغیر از مشتری و عدم نحس و تشریق علویین و تغریب سفلیین و در ربع
و عاشر و از ذروه اوج و ذروه تدویر وسطی و ظهور کواکب از احتراق و از تحت الشعاع و صعود در خارج مرکز
صعود در تدویر و اقامت مشتری برای رجعت و سرعت سیر یعنی سیر تقویمی زیاده از سیر وسطی باشد
و اقامت برای استقامت بغیر از مشتری و زیادت سیر یعنی سیر در تزاید باشد و عرض شمالی و زیادت نور
و قوت آن و فتنت که کوکب در نطاق قسیم باشد و زیادت نور قمر از تربیع اول است تا تربیع دوم

دوم دم

شمس و بعد بعینی از اجتماع است تا استقبال ۵ زیادتی حساب یعنی تقویم معدل زیاده بود بر وسط ۵ بیت یازدهم و پنجم
۴ بروج مستقیم الطلوع آ اما بودن کواکب در جهت دوم و هفتم و هشتم و دوازدهم دلیل توسط از جهت
وجه چهارم دلیل ثابتست اما ادله رخص وبال ۹ درجه هبوط ۹ احتراق ۹ برج هبوط ۹ رجعت
کواکب بغیر از مشتری ۸ تحت الشعاع ۹ استقامت مشتری ۸ تغریب علویه و تشریق سفلیه ۲ نقطه حضیض تدویر
۲ هبوط سعد ۲ اقامت کواکب برای رجعت بغیر مشتری ۶ بطوء سیر ۶ هبوط در فلک تدویر ۶ اقامت
مشتری برای استقامت ۶ عرض جنوبی ۵ نقصان نور و قمر و این هر دو نفیست که کواکب از نطاق
اول و چهارم باشد و نقصان نور قمر و نفیست که میان تربیع دوم و اول شمس باشد و بعد بعینی دیگر
از استقبال است تا اجتماع ۵ نقصان عدد یعنی خاصه معدله بیشتر از صد و هشتاد درجه باشد ۵
نقصان سیر یعنی سیر وی در شاقص باشد ۵ نقصان حساب یعنی تقویم معدل از وسط کم باشد
۴ بیت سیم و نهم آ بروج معوج الطلوع و اما آنچه از سهام دلالت برغلا میکند بودن وی بیت از طالع
و عاشر و یازدهم و پنجم و بودن او در عقد نحس و در بروج مستقیم الطلوع و مراتب قوت هر یک چنانچه
که قبل از این مذکور شد اما دلالت او بر رخص بودن سهم است در سیم و نهم و بودن وی در سعد
و در بروج معوج الطلوع و هم چنین لازم است رعایت نمودن کوکبی که متصل بود بکواکب سهم آن
چیز خصوصا کواکب قابض تر بیر باشد که اگر آن کوکب دال ادله غلا غالب باشد بر غلا بیفزاید
و اگر نه بر رخص بیفزاید و چنانکه نظر بقول معین غلا است نظر زیر عکس آن قول صاحب الکلام
الکلام انست که احوال بهار بطریق کلی از کوکب مستولی در صورت طالعها و صاحب شرف
و مواضع این پنج کوکب و هفتاد خانه هر یکی بکند و ممازجت عطارد بدین جمله تحقیق تمام
و مواضع ایشان و نظر سعود و نحوس بدیشان هر گاه که این ادله قوی حال باشند بقوت های دال

دلیل

دلیل کند بر عزت و رواج آن جنس متاع که بایشان منسوب بود و بودن دلیل در اوتاد که او
در آن نیز قوتی داشته باشد چون خانه و شرف و غیرها دلیل فراوانی آن متاع باشد اما عزیز
باشد و مردم طالب آن باشند و اگر در وتد ضعف داشته باشد آن متاع خوار و بی اعتبار باشد
بر آن کمتر التفات کنند و کمتر بحاصل آید و در زایل الوتد میانه حال باشد و در زایل نایاب قائم
ساقط باشد و بی قدری و خواری و عزت و رواج از قوت ضعف توان دانست اما اگر
کوکب صاعد باشد در فلک اوج تا نه و یر و همچنین بعرض و زاید در سیر نرخ آن متاع روز بروز
متزاید گردد و اگر هابط یا راجع یا بطی باشد روز بروز متناقص گردد و هر برجی که مسعود و قوی حال
باشد آن جنس متاع که بدو منسوب باشد عزت یابد از معدنی و نباتی و حیوانی و بر عکس اگر منحوس و ضعیف
بود و چون چند چیز بر یک جنس متاع دلیل بود با تفاق آن متاع در گفتگو افتد بارزانی یا گرانی و اگر
اختلاف افتد چنانکه بعضی بگرانی دلالت کند و بعضی بارزانی از ایشان هر کدام که قوی باشد حکم
بروی باید کرد و اگر نیکو تمیز نتوان کردن توقف باید کرد بدانکه مثلثه آتشی دلیلست بر فلزات
و آنچه از وی سازند و چهارپایان و محرمات مثلثه خاکی دلیلست بر نباتاتی که مزاج زمین بر وی
غالب باشد و حبوبات و معدنیات مثلثه آبی دلیلست بر اجناس بحری از جواهر و حیوانات
آبی و نباتاتی که مزاج آب بر وی غالب باشد و مثلثه بادی دلیلست بر حیوان و برده و طیور
و ستور و خریدن اجناس صناعی و اگر مشتری در طالع اجتماع یا استقبال مقدم باشد و او مستولی
بر آن طالع و متصل برب طالع یا بزهره و چهارم و صاحب شرف از نحوس و دوم و هفتاد و زحل
مسعود و رب طالع ممازج دلیل ارزانی و فراخ نعمت باشد و اگر این دلایل ساقط و منحوس
باشند از یکدیگر یا بیشتر دلیل غلا و قحط باشد زیرا که طالع و رب وی دلیل خلایق است

دوم در رب وی و سهم السعاده دلیل مال و معاش و چهارم در رب وی دلیل کشت و زراعات
و پنجم در رب وی دلیل غلات است و مشتری دلیل ارزانی و زحل دلیل گرانی و قوت هر یک دلیل قوت
مدلول هر یک و برعکس دلیل ضعف و چون در طوالع قسمه مشتری مستولی باشد و نیک حال دلیل
ارزانیست و اگر زحل بود دلیل قحط عظیم است و گویند که حمل اسد و دلو و جدی دلیل قحط اند
و تباهی میوه و جوزا میانه است و باقی دلیل خصب بود و بروج ارضی و ثابت دلیل غله و
طعام اند چون سعود باشند دلیل فراوانی است و اگر منحوس باشند دلیل کمی و چون رب طالع
مبتز و مستولی در وقت کون در عقده ذنب باشند دلیل قحط است خاصه در شهرها که
بدان برج منسوب بود که عقده در وی باشد زحل در طالع دلیل نرخ و نهب خلایق بود خاصه که
مع ذنب باشد و اگر اثنی عشریه زحل و مریخ در یک برج افتد دلیل نهب است بر نرخ و نهب خلایق
در ناحیت آن برج دلیل گرانی نرخ بودن و دلیل انسب است بوقت مطلوب در طالع یا عاشر یا
حادی عشر خاصه که بر درجه بود و بودن وی است در شرف خاصه بر درجه اش و صعود وی در
فلک اوج یا فلک تدویر و سرعت سیر و زیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض شمالی و بودن
در بروج مستقیم الطلوع و خروج وی از تحت الشعاع دلیل ارزانی بودن دلیل است در هم و سیم و هبوط
خاصه در درجه اش و هبوط در فلک اوج و تدویر و بطوء سیر و نقصان نور و قدر و عدد و حساب و
عرض جنوبی و بودن وی منحوس در برج معوج الطلوع و هرگاه کوکبی موصوف باشد بصفات غلا و سهم
وتد یا مایل الوتد در بیت یا شرف کوکب افتد متاعی که بآن سهم منسوب بود گران گردد و اگر سهم
در زایل یا ساقط بود از طالع و در هبوط کوکبی خاصه بر درجه اش صاحب بیت یا هبوط وی موصوف
بصفات ارزانی بود نرخ آن جنس متاع ارزان گردد و اگر کوکب دلیل در طالع باشد سبب گرانی

جمع ۴
قحط خانه مردم بود و اگر در دوم طالع سبب آوردن بود جهت گرانی و در پنجم بسبب گرفتن خریدار بود
و در ششم و هشتم بسبب تباه شدن متاع باشد و در سیم و نهم بسبب نقل بود بجای دیگر و در چهارم
بسبب منع مانع بود و در هفتم بسبب خریدار با رونق باشد و در دهم بسبب سلطان بود و یا طلب
او و در یازدهم بسبب عزت متاع باشد و در دوازدهم بسبب قلت متاع باشد و چون
شمس بنوزدهم درجه میزان رسد در طالع آن وقت نظر کن اگر قمر یا قابل تدبیر او منکیف که رب
طالع رب بیت قمر باشد میان سابع و رابع بود دلیل ارزانی بود و اگر ماه تحت الارض
بود دلیل کند بر گرانی خاصه که منصرف باشد بکوکبی که دال بود بر غلا و در وتد بود خصوصا که قمر میان
طالع بود و اگر فوق الارض بود دلیل کند بر ارزانی خاصه که میان عاشر و طالع بود قوی تر
اگر متصل باشد بکوکبی که دال باشد بر رخص بودن رخص در برج منقلب دلیل اضطراب
اسعار بود مایل بگرانی و در برج ثابت دلیل گرانی بود خاصه در دلو و ثور و در برج ذو جسدین
دلیل ارزانی کند خاصه در طعام و در حوت و سنبله بیشتر و اگر قابل تدبیر کوکبی بود که قوی حال
باشد و نظر را دافع تدبیر قبول کند و موصوف باشد بصفات غلا گران شود متاع منسوب
الیه و اگر ضعیف بود و نظر را رد کند ارزان شود خاصه که موصوف بصفات رخص باشد
و اگر صاحب طالع در اوتاد باشد یا در مایل و مشرقه و در ضوء نفس خویش خلایق طلب طعام
کنند بحرص تمام هرگاه ماه در برج طویل المطالع باشد نرخها بالا گیرد و اگر در برج قصیر المطالع
باشد بر عکس بود اوتاد دلیل ثمن است و دیگر دلیل بضاعت اگر اوتاد مسعود باشد زر عزیز
گردد و بضاعت خوار و اگر منحوس باشد بضاعت عزیز گردد و زر خوار و اگر مسعود در غیر
اوتاد باشد بضاعت عزیز گردد و زر خوار و اگر منحوس در غیر اوتاد باشد ثمن عزیز گردد

دبضاعت خوار چون بستر راج کرده وطعام عزیز گردد و چون مستقیم شود طعام بسیار گردد فاما
در بروج ارضی هرگاه قمر منصرف شود از اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل باشد و متصل گردد
بسعدی بضایع گران گردد و اگر بنحسی پیوندد ارزان شود حلول زحل در میزان گران شود هر چیزی
که از آن بکیل و ترازو فروشند زحل با ذوالذنب که میان شرف و هبوط باشد گرانی کند و در نصف دیگر
ارزانی حلول زحل در بروج آتشی نرخ چهارپایان زیاده گردد اگر زاید باشد در سیر و حساب والا
ناقص شود بهای ایشان کوکبی که دلیل باشند بر گرانی اگر در طالع باشند اثرش در بهار ظاهر شود
و اگر در دهم باشد در تابستان و اگر در هفتم باشد در خزان و اگر در چهارم باشد در زمستان
چون دلیل غلا بصاحب طالع متصل گردد نرخ بالا گیرد و از بیرون از اتصال خاصه که هر دو دلیل
بر غلا و اگر بکوکبی متصل شود دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع نرخ کاسد گردد خاصه که هر دو دلیل کنند
بر رخص پیوستن صاحب طالع با صاحب بیت دوم بکوکبی که در وسط السماء بود دلیل گرانی است
و سختی خاصه اگر هر دو زاید باشند در سیر و حساب و اگر ناقص باشند در سیر و حساب نرخها
اندکی زیاده گردد اتصال ماه بعد از اجتماع و استقبال بزحل و او صاعد باشد در فلک خاصه در
مقام چهارم بود که بعد از او استقامت باشد دلیل گرانی چیزیست که به برج زحل منسوب بود
هرگاه دلیل گرانی بدرجه عاشر یا بدرجه شرف یا مستقیم گردد یا سبکرو شود یا انتهای تسییر وی
بدرجه شرف یا بدرجه عاشر یا بدرجه قابلی یا بدرجه مقبول رسد نرخ چیزها زیاده گردد هرگاه دلیل
گرانی بدرجه هبوط یا بدرجه زایل یا بدرجه ساقط یا بدرجه رابع یا سابع رسد یا راجع گردد یا گران
رو شود یا انتهای تسییر وی بدین درجات رسد یا بدرجه قلیل الدرجه رود نرخ چیزها ارزان شود
هرگاه که دلیل بمرکزی رسد از مراکز خود احوال نرخها تازه گردد و اگر در این وقت متصل شود

بکوکبی

بکوکبی که موصوف باشد بصفات غلا گرانی کند و اگر موصوف بصفات رخص بود ارزانی کند و اگر حال
قمر نیز همچنین باشد یعنی چون بمرکزی رسد از مراکز اربعه در نرخها تغییری بهم رسد مکان گرانی
و ارزانی نرخها از شهرها در جهتی بود که دلیل در وی بود از اقلیم و شهرهای کواکب و ناحیت مثلثه
آن برج و این دلایل اگر بوقت قرانها باشد اثر ایشان عظیم‌تر و مدت آن بیشتر بود چنانکه
قحط مصر که در زمان حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام خصب شد قول حکما و صاحب کتاب اختیار
اشجار اگر پیوسته گرانی و تنگی از زحل باشد خاصه چون قوی حال بود و فراخی و ارزانی از مشتری
خاصه چون ضعیف حال و اثر هر دو بوقت قران ظاهرتر بود بنگرند بر طالع سال یا فصل
طالع اجتماع و استقبال مقدم بر تحویل سال و صاحب طالع و قمر اگر این سه دلیل مسعود باشند
و کواکب بجایهای نیکو حال افتاده باشند و زاید در سیر و صاعد در فلک خود نرخها گران گردد
و اگر این دلایل بکوکبی ناظر باشند که در وسط السماء بود کار قوی‌تر باشد و اگر احوال دلایل
برخلاف این باشد نرخها ارزان بود در صورت طالع هر کوکبی که بقوت نهایتی رانده قوی‌تر بود
منسوبات آن برج که کوکب در وی بود گران گردد و اگر مستولی بر طالع و بر جزو اجتماع و استقبال
مقدم در ثالث بود یا در تاسع و مقبول بود آنچه بوی منسوب باشد ارزان گردد و باز بود یا سیر
گران گردد طالع دهم دلیل زیادتی بود هفتم و چهارم دلیل ثبات نهم و سیم کساد و دوازدهم
پنجم و یازدهم و دوازدهم زیادتی اندک موضع شرف کواکب و خیمه صاعد از فلک دلیل گرانی
بود و اگر مشتری را در طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل حظی بود و صاحب طالع
بمشتری ناظر بود یا بزهره و صاحب ثالث یا صاحب سیم و چهارم بود سالم از نحوست و نحوست
ناظر بود یا بصاحب طالع در آن سال غلا نشود فراخی بود خاصه که صاحب طالع سعد بود یا مسعود شده بود

خاصه از صاحب دوم و اگر بضد آن بود ضد آن بود اما مجربات بتجربه افتاده است که چون مشتری
راجع شد طعام نایافت شد و چون مستقیم گردید فراخی پدید آمد خاصه در برج ارضی و مجربات
تجربه شده که چون بعد ما بین زهره و شمس بدور نهایت رسید و آن مح درجه است از اقلیم چهارم
خاصه در سبزوار ماکولات چون گندم و غلات و گوشت بقیمت و نایافت شد مشتری در دلو بود
راجع شد منسوبات وی چون گندم و شیرینی بسیار گردید اما نرخ بر یک حال بود این بتجربه
رسیده است زحل از شرف تا هبوط دلیل گرانی بود و از هبوط تا شرف دلیل ارزانی و اگر قمر که از
اجتماع یا استقبال برخیزد متصل بود و زحل صاعد بود در فلک اوج یا در فلک تدویر و آن بعد از مقام
دوم بود و بعد و یکصد و بیست و در استقامت باشد دلیل گرانی باشد و اگر عطارد با زحل باشد و [illegible] کند
بود و آن جنس که گران شود از منسوبات زحل بود و موضع او و صاحب ثانی اگر در سیر زیاده بود
و صاعد در افلاک خود و در وتدی بود آنچه غذا است بیگران شود و صاعد بودن در فلک اوج
معتبرتر بود از صعود در فلک تدویر و چون کوکب در نطاق سیم و چهارم بود و صاعد بود و در دو نطاق
دیگر هابط زحل چون در سنبله بود و او نهم یا دهم طالع سال بود ما فصل خود در غلها گران شود و اگر
زحل در میزان بود قوی تر باشد و بیشتر طالب شوند و بعضی از منجمین بودن زحل را در سنبله از
اوتاد از ادله شمرند و اگر صاحب طالع سال در وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و نقط
و حسب دلیل گرانی بود اما وقت گرانی بدید آمدن را چنان دانند و اگر کوکب دلیل در طالع
بود اول سال گرانی بود و اگر در وسط السما بود در تابستان و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در
مابین وتد بود اندک تفاوتی کند قوت دلیل که از صعود بود یا زیادتی سیر دلیل عزیزی بود و بودن او
در حظوظ خود دلیل طلب باشد و بدین سبب چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند از خوف قحط

وگران شود

وگران شود که صاعد است در فلک خارج مرکز و هر آینه گرانی بنهایت رسد وقتی که زاید بود در سیر
اما ضعف دلیل که از هابط شدن باشد و نقصان در سیر و بودن او در زوایل اوتاد یا ساقط
دلیل ارزانی و خواری بود و بودن او در وبال و هبوط دلیل کم التفاتی مردم بود بدان چون آفتاب
بدرجه بیستم سرطان رسد اگر قمر در طالع و سابع و رابع آن وقت باشد گرانی بود و ما بین عاشر
و طالع ارزانی بود و ما بین رابع و سابع گرانی بود و فوق الارض گرانی بود و تحت الارض ارزانی
و بدانکه نرخها از طالع قرانات و انتهاآت نگاهدارند چون انتها بمکان سعدی رسد در آن سال
فراخی و نعمت بسیار بود و چون انتها بمکان نحسی رسد در آن سال نعمت تنگ باشد و قحط در کوهها سالها
چون مشتری زحل را بیند و زحل در جوزا یا سنبله یا در قوس یا در حوت بود فراخی طعامها و نرخها
و ارزانی را دلالت کند و چون مشتری بزحل ناظر باشد و زحل در برج ثور یا اسد یا عقرب یا دلو بود
تنگی و قحط بود در طعام و نرخها گران گردد و زحل در حمل و سرطان و جدی و میزان بی نظر مشتری کند
که نرخها گران شود و طعامها نایاب و چون مشتری بزحل نظر کند نرخها ارزان بود و نعمتها بسیار شود
قول کوشیار هر کوکب که قوی بود و صاعد در فلکها و در افق معین در صورت طالع شده آن
چیز که بدان کوکب منسوب بود عزیز و پر قیمت گردد قمر با صاحب اجتماع یا استقبال هر کدام که
قوی تر باشد اگر در طالع یا عاشر یا حادی عشر یا خامس و مقبول بود در موضعش و زاید بود در سیر
یا در شرف باشد یا اتصال کند بکوکبی که مقبول باشد در موضعش دلیل بود بر زیادتی نرخ و اگر در سابع
یا رابع بود یا اتصال کند بکوکبی که در ایشان بود و مقبول بود اندر جایگاهش نرخ افزون گردد
و کمتر ز دلیل باید و اگر در تاسع یا ثالث بود مقبول نرخ بکاهد و کاسد شود و اگر مقبول نبود
ما جمله طلب کردن و گران شدن بمقبول بود و عزیزی و گرانی بجنس جایگاهش از آن دلیل

ضد آن بود و بود اگر مشتری دلیل بود بر ارزانی خاصه که با قوت بود و ضعیف حال و زحل دلیل بود
بر عزیزی و گرانی خاصه که قوی بوده و بتک حال پس آنوقت در صعود بود و بودن او در اوتاد دلیل کند
بر عزیزی و گرانی و بودن اندر حضیض دلیل کند بر طلب و نفاق و آن کوکب که مستولی بود بر اوتاد طالع فصول
سال در اجتماع و استقبال چون قوی بوده یا صاعد در افلاک و در اوتاد باشد و در حظوظ خویش دلیل کند
که مدلول او عزیز و گران گردد پس اگر با قوتش سریع السیر بود گرانیش بغایت رسد و اگر بطی السیر باشد
نرخ بر حال خود بماند و اگر ناقص السیر باشد نرخ بکاهد فصل من قول شاه الله مصری نظر کن برج
اجتماع شمس و قمر اگر از بروج زاید المطالع است پس گران گردد منسوبات آن برج و اگر ناقص المطالع
باشد ارزان شود و برج دوم از طالع نیز دلالت کند بر گرانی و ارزانی و نیز نظر کن در طالع
اجتماع اگر کوکبی بیابد در یکی از اوتاد و مر او را در طالع شهادت بود پس آن کوکب قوای او است
هرگاه زاید باشد در حساب و صاعد بود در فلک گران شود آنچه آن کوکب دال است بر وی
و اگر ناقص الحساب باشد و هابط دلیل بود بر ارزانی و خواری و اگر کوکبی که دلیل است زاید باشد
و متصل بود بکوکبی زاید که قبول کند او را پس بدان که آن کوکب متصل است نرخ گران گردد و زیاده شود
خصوصا که هر دو مقبول باشد هرگاه منصرف شود دلیل از آن کوکب اگر متصل شود بکوکب زاید
مقبول پس دلالت میکند بر غلا و اگر زاید باشد و غیر مقبول پس دلیل است بر غلای غیر شدید
و اگر آن کوکب ناقص باشد و غیر مقبول دلیل بود بر ارزانی و خواری و اگر هیچ کوکبی را در وتد
نیابی پس صاحب طالع دلیل است حکم کن از وی همچنانکه از دلیل گفتیم اگر صاحب طالع زاید
مقبول باشد دلیل کند بر گرانی و بقدر زیادت قدر و نقصان آن نرخ متفاوت شود و اگر
اندک باشد اندک و اگر بسیار باشد بسیار هرگاه شمس بنوزده درجه میزان رسد پس در طالع

نظر کنم آنوقت اگر قمر ما بین طالع و رابع بود پس دلیل کند بر غلا و شدید و اگر ما بین سابع و رابع
بود پس دلیل کند بر اضطراب نرخها الا آنکه بغلا اقرب است و هرگاه ما بین سابع و عاشر باشد دلیل
اضطراب سعر است اما بارزانی مایل بود و اگر ما بین عاشر و طالع باشد پس دلیل ارزانی بود در
هر چیز خصوصا طعام اما در طالع استقبال اگر قمر زاید الحساب باشد و در تحت الارض و متصل باشد
بکوکبی که در تحت الارض است دلیل کند بر غلا و اگر ناقص الحساب باشد و در فوق الارض بود متصل
بکوکبی که در تحت الارض بود دلیل کند بر رخص و اگر کوکبی که قمر متصل است باو زاید الحساب و صاعد بود
دلیل کند بر غلا و اگر در میزان بود دلیل کند بر غلای هر چیزی که بترازو کشند و اگر در ثور و اسد و عقرب
دلو بود دلیل بود بر غلا و شدید خصوصا در ثور و دلو و اگر در سنبله و قوس و حوت و جوزا باشد دلیل
کند بر ارزانی خصوصا طعام و دلالت جوزا و سنبله اقویست در ارزانی تمام شد قول شاه الله مصری
و قول حکما آنکه هرگاه صاحب اجتماع در طالع اجتماع باشد یا در وتد دیگر یا در جای عشر یا ناظر باشد بطالع
پس او اولیست بدلالت و اگر در زایل باشد هرگاه صاحب شرف طالع در وتدی باشد وی
اولیست و اگر این نیز نباشد بگیر کوکبی که در وتد باشد و او را فوق باشد و گاه هست که دلالت
کوکبی را که در وتد غریب بود ما دامیکه در آن وتد باشد و اگر کوکب دلیل مشرق باشد و از تحت الشعاع
بیرون آمده باشد و سریع السیر بود پس دلیل کند بر طلب کردن مردم معاش را و زیادتی نرخ
بقدر زیادتی کوکب باشد اگر کم باشد کم و اگر بسیار بود بسیار خصوصا روزی که قمر در ربع طالع بود
یا در طالع باشد و نظر کند بصاحب طالع اما وقتیکه قمر بمقابله طالع رسد و ناظر باشد بصاحب طالع
اگر زاید باشد دلیل بود بر ارزانی و اگر ناقص بود دلیل کند بر گرانی و این بواسطه آنست که نظر طالع
عداوتست و حکمش نیز مخالف حکم او پس نظر کن بصاحب طالع اگر مقبول باشد و کوکب قابل

نیز در وتد باشد زاید نرخ گران شود تمام شد وبدانکه صاحب طالع بعد از استقبال قوت
پس هرگاه صاحب طالع و قابل تدبیر او مقبول باشند طعام گران شود بقدر زیادتی ایشان هرگاه
کوکبی که در وتد باشد و صاحب طالع متصل شود بکوکب ساقط اگر صاحب طالع ناقص باشد
و قابل تدبیر او مقبول باشد و ناقص دلیل بود بر ارزانی طعام بقدر نقصان ایشان و بحسب ترقی
بود که هر دو زاید باشند یا متصل باشند بکوکب زاید و بدانکه صاحب طالع و بیت در دلالت و
اگر کوکب دیگر شاهد باشد شریک او باشد و صاحب بیت صاحب طالع نیز دال است بر آن اگر
در وتد باشد بقدر زیاده و نقصان و اگر صاحب طالع مقبول باشد او با صاحب بیت او زاید ۱
باشند در حادی عشر دلیل غلا شدید است اگر متصل شود بصاحب طالع کوکبی زاید دلیل زیادتی
نرخ است در روزی که متصل شود و اگر ناقص باشد در نهم و در سیم و دوازدهم باشد دلیل ارزانی
و ارزانی روزیست که منصرف شود هرگاه صاحب طالع در موضع جید باشد پس او دلیل است مگر آنکه ساقط
باشد و در وتد کوکبی باشد پس او را دلالت بود و اگر طالع یکی از خانهای بزرین باشد پس نظر کن بزیادتی
و نقصان ایشان در حساب و مواضع ایشان از طالع و بهترین زیادتی آنست که هرگاه اوج را
کم کنند آنچه باقی ماند زیاده از شش بود تا نه و مادون این و ما فوقش همچنین نیست الا آنکه بین
دسته که میانه است اما از نه تا دوازده و از یک تا سه پس دلالت کند بر زیادتی حساب و اول
مرتبه است که شروع میکند در زیادتی سیر خصوصا قمر که سریع است و از باب خانهای بزرین تا برج
قوتی هست و استدلال کرده میشود بدلالت ایشان پس حفظ کن و نگاه دار و حکم کن مثال برد و حول
شهری طالع سرطان آمد و قمر که صاحب طالع است در وتد نبود پس نظر کردیم باوتاد کوکبی در آن نیافتیم
رجوع کردیم بصاحب طالع پس تقویم کرده نقصان کردیم از اوج او دش با جشتر از شش برج باقی ماند

بکواکب

پس نظر کردیم بصاحب بیت او پس نیافتیم او را ناقص داخل در احتراق پس نظر کردیم باتصال قمر
و حال او یافتیم او را غیر مقبول متصل بمریخ و دلالت کرد بودن قمر در شرف زاید بر ثبات ارزانی تا
نابگذرد قرار طالع بعد از آن دلالت بر مریخ است که متصل است قمر با او و زهره را که صاحب بیت اوست
و هر دو ناقص اند و داخل در احتراق و ایشان هرگاه دلالت بر زیادتی کنند و نقصان کثیر و آن
بواسطه بسیاری دقایق و درجات ایشان است و هرگاه ثلث ماه بگذرد که روز دهم باشد طعام ارزان شود
بسیار و بدانکه ثلث اول ماه قمر است که صاحب طالع است پس دلالت کند بر غلا و ثبات
زیرا که زاید الحساب است و بعد از آن مریخ است که قابل تدبیر قمر است پس دلیل کند بر نقصان
نرخ از آنجهت که ناقص است و در وتد با احتراق و بعد از آن زهره است پس دلالت کند بر ارزانی
بواسطه بودن او ناقص و نزدیکی باحتراق و خوب تامل کن در صاحب طالع و اتصال او بکوکب
زاید و ناقص و اتصال کواکب زاید با او و بودن کواکب در اوتاد و حال ایشان همین است
تا بیرون روند و قبول نمودن بعضی از کواکب مر بعضی را هرگاه کوکبی که متصل است بصاحب
طالع یا صاحب طالع با او متصل است یا صاحب طالع شاهد نباشد دلالت میکند بر زیاده
و نقصان نرخ و انفصال و اگر قابل تدبیر در وتد باشد اثر نماید مادام که در وتد باشد تا تحویل کند
یا ماه تمام شود پیش از آن و اگر زاید باشد و کوکبی که متصل است با او در وتد بود دلیل است بر آنکه
نرخ در زیادتی باشد تا منصرف شود یا کوکب که در وتد است تحویل کند و اگر صاحب طالع یا صاحب
بیت او متصل شود بکوکبی که در وسط السماء بود دلیل کند بر ارتفاع نرخ و قوی تر آنکه بود که او
زاید باشند و اگر ناقص باشند اندکی زیاد شود فصل بودن سهم در طالع دلیل گرانی است و
بسیاری آنچیز و بودن صاحب سهم در وتد خصوصا طالع نرخ افزون شود و اگر مقبول باشد بسعود

روا لا باشد واگر نحس منحوس باشد کاسد شود و بودن صاحب سهم در سقوط دلیل ارزانیست
در وبال وکاسدی از نظر سعد ونحس بدوستی ودشمنی برابر باشد و بودن صاحب سهم در خانه و شرف
دلیل گرانی و عزت و در هبوط ارزانی و بر اعتبار این قیاس است سهم در برج زاید المطالع دلیل گرانی و در
برج ناقص المطالع دلیل ارزانی چون آفتاب بتحویل غایه از برجی ببرجی بگردد بنگر که درکدام برج است
اگر در برج زاید است آن چیزهای که از منسوبات آن برج است گران شود و اگر در برج ناقص باشد
ارزان شود بودن سهم یا صاحب سهم در وتدی خصوصا طالع دلالت کند بر بسیاری آن چیز
و در مایل میانه و در زایل کم و نظر سعود بسهم بدوستی دلیل بسیاری آن چیز و بدشمنی بعض کم و نظر نحوس بادو
بدوستی دلیل کم و بدشمنی دلیل نبودن آن از جهتی و صعود غلا وند سهم دلیل بسیاری آن چیز و اگر با بط
باشد کم باشد غلا وند سهم در برج صاعد آن چیز بسیار بود و در برج هابط دلیل کمی بود آن سهم در
برجهای مستقیم الطلوع اندر حد کوکب سعد خاصه که نور سعادت کوکب سعد بران درجه باشد کوکب
بجنسیت بر آن برج نسبت داشته باشد آن چیز بسیار بود و اگر در معوج الطلوع باشد و در حد
نحس خاصه که نور کوکب نحس بدو رسیده باشد آن چیز کم باشد خصوصا که آن چیز بجنسیت بر آن
برج نسبت داشته باشد و اگر نسبت نداشته باشد میانه بود و باید که در این باب نیکو نظر کنند
و امتزاج دهند چنانکه دلیل سهم یا صاحب سهم در وتد بود بر جهای معوج الطلوع آن چیز میانه بود
و همچنین اگر سهم در وتد بود برجهای مستقیم الطلوع و صاحب سهم در زایل بود و معوج الطلوع آن
چیز میانه بود قول ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجزی مشتمل است بر هشت جمله جمله اولی
در معرفت مواضع استدلال بر یافتن اسعار و انحطاط او در طوالع قران زحل و مشتری و نظر ارد
از چند جهت است یکی طالع تحویل سال که در آن قران واقع شده و دیگر طالع وقت قران

دلیل

و طالع سنه دانستن این طالع باعتقاد جمعی از منجمین متعسر است و وجه این ظاهر نیست و دیگر طالع
تحویل شمس است باول حمل و دیگر برج انتهاست از طالع سال قران و از برج قران و از طالع قران
و از برج قران تحت و از طالع آن و از طالع دخول شمس بشرف کواکب علویه و طوالع اجتماعات و استقبالات
جمله ثانیه در معرفت ادله که باو شناخته میشود حال اسعار و آن صاحب طالع است و صاحب خانه قمر
و مقابل تدبیر صاحب طالع و صاحب شرف طالع و مستولی بر طالع و آن کوکبی است که در وتد
فلک واقع شده باشد و یکی دیگر صاحب انتهای طالع سال است و صاحب جزو اجتماع و استقبال
او موضعی که شناخته میشود حال اسعار حلول او در اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد است طالع و عاشر
دلالت کند بر رفعت و زیادتی نرخها و سابع و رابع دلیل اند بر ثبات سعر و انحطاط آن نیز
تاسع و ثالث دلیل اند بر انحطاط و نقصان حادی عشر و ثانی عشر و پنجم دلیل اند بر زیادتی
الا که ثانی عشر کمتر است در قوت از اینها و گاه هست که دلالت میکند بر کسادی و مواضع اشراف
کواکب دلیل است بر نفاق و زیادتی سعر و مواضع هبوط کواکب دلیل نقصان و انحطاط و سقوط از
اوتاد و از طالع دلیل کسادیست و نصفی از فلک که صاعد میشود در او شمس دلیل زیادتی نرخها و نصف دیگر
از او دلیل انحطاط بروج مستقیمه دلیل غلاست و معوجه دلیل رخص و انحطاط جمله ثالثه در معرفت استدلال
بر غلا و رخص باشکال کواکب صعود دلیل غلاست و رفعت و هبوط ایشان در فلک دلیل رخص
و انحطاط بود و بودن کواکب در جانب شمال دلیل غلاست و در جنوب دلیل رخص و ظهور آنها
از تحت الشعاع دلیل غلاست و استلاء ایشان دلیل رخص سعادت و قوت ایشان دلیل غلا
و کوست و ضعف ایشان دلیل رخص و نقصان زیادتی کواکب در سیر و نور و حساب دلیل
زیادتی سعر و نفاق است و نقصان ایشان در این احوال دلیل نقصان و رخص و بودن کواکب

در بروج سوم هر سه قطع از اوتاد و در هبوط دلیل رخص است و در بروج مستقیمه و در اوتاد دلیل شرف
دلیل غلاست بقبول کواکب بعضی از بعضی دلیل غلاست و رد و انکار دلیل رخص بود دلالت
کواکب خصوصا کوکب دلیل بکوکبی که زاید باشد یا در وتد بود یا صاعد دلیل غلاست و علامت
این دلیل از جهت قوت کواکب دلالات او از سعد دلیل غلاست خصوصا در وتد کواکب
که بر مزاج نحسین اند دلیل رخص است و آنچه بر مزاج سعود اند دلیل غلاست در رفعت برای بعضی
از نحسین پس اگر کوکبی که بر مزاج یکی از نحسین باشد در طالع یکی از طوالع بوادی مذکوره باشد دلیل ارزانی
فصل رابع دلیل که استدلال کرده میشود بر کیفیت اسعار در قرانات و الوف بعضی از منجمین مخصوص بزحل
و مشتری ساخته اند و بعضی مخصوص گردانیده اند بتوالی بر تحویل سال و بر طالع وقت قران و بعضی
از ایشان صاحب برج انتهاء در تحویل سال و بهتر آنست اعتبار نموده اند و در اجتماع و امتلا صاحب
طالع و قمر و صاحب بیت هر دو و صاحب شرف طالع و قابل را او در اجتماع و استقبال که قبل از
تحویل سال باشد صاحب جزو اجتماع و امتلا را ملحوظ داشته اند و جزو امتلا موضع بر ترتیب که
در فوق الارض واقع شود فصل خامس در معرفت اوقات استدلال تغیر حال اسعار پس از تسییر با بلی
دلیل و قابل هر دو درجه و نیم سالا یا ماهی یا روزی بود و اگر برج دو جسدین باشد پس وقت ارزانی
تضعیف آنچه بیت که ذکر کرده شد و از رسیدن دلیل تا موضع قابل یا موضع شرف یا هبوط برای
هر برجی سالی یا ماهی یا روزی بر قدر حیات و وضع فلک و مدت دور و قوی ترین اوقات آنست
که متغیر شود کواکب بحال خلاف شکلش و وقت دیگر انتهای تسییر با بین دلیل و قابل است با
یکی از اوتاد و قابل هر درجه سالی یا ماهی یا روزی فصل سادس جوهر چیزیست که واقع میشود در او
غلا و رخص پس دانسته میشود از دلیل و از برجی که دلیل در وی است حمل و مثلثات او دلیل اند بر جانوران

در چارپا

چهارپا از حیوان ثور و مثلثات او دلیل نبات خند و عقار زمین و از حیوانات گاو و گوسفند
جوزا و مثلثات او دلیل اند بر کنیز و غلام و حیوان و معدنی و قوامه و سرطان و مثلثات او
دلیل اند بر حیوانات آبی و چیزی که از آب حاصل شود مثل صدف و لؤلؤ و مرجان شمس
دلیل طلاست قمر دلیل نقره عطارد دلیل است بر نبات و حبوب و کاهی دلالت کند بر جواهر و گاهی
بر خیل دلالت کند مشتری دلیل چهارپایان زحل دلیل زمین و مانند و مریخ دلیل است بر جواهر
و اسلحه زهره بر حیوان و عطر و جواهر آب جوهر سابعه موضعی که سعر در او تغیر می باید از دلیل
و موضعش معلوم کند همچنانکه بدین هند را سرطان عراق را میزان سجستان و کرمان را اسد ترک را
زحل هند را مشتری بابل را مریخ ترک را شمس روم را زهره مغرب را عطارد مصر را قمر چین را
حمل و مثلثات او ناحیه مشرق را ثور و مثلثات او یمن را جوزا و مثلثات او مغرب را سرطان
و مثلثات او جنوب را جوهر ثامنه در معرفت غلا و رخص بمذهب متاخرین و اسلام بدانکه
دانسته میشود حال اسعار از احداد اوضاع طوالع قرانیه و تحویلیه با برج انتها و شناخته میشود
از علویین و آن زحل و مشتریست بواسطه آنکه غلا مخصوص زحل است و رخص مخصوص مشتری پس اگر
بیابی زحل را در برج قران قمر و برج انتها و سه قطع باشد از دلیل مشتری پس اگر علامت غلا
و تنگی و قحط باشد خصوصا هرگاه مقارن دین باشد و همچنین هرگاه مستولی باشد زحل
طالع اجتماع و استقبال مقدم بر تحویل سال یا مستولی باشد بر طوالع بوادی مذکوره پس دلیل
کند بر قحط و تنگی و قوی تر آنگاه بود که عطارد با او باشد اما معرفت این از جهت یکی از
اوضاع طوالع اجتماع و امتلا و تحویل شمس یا وامیر بروج خصوصا اوایل شرفات کواکب علویه
پس شناخته میشود از صاحبان طالع و صاحبان اشراف طالع و کوکب مستولی بر وی پس اگر

در نهم و ششم باشد و بیست بود بزرگ و دو خواری و اگر در یازدهم و پنجم باشد دلالت کند بر
عزت و نفاق و اگر زاید السیر باشد در ابتدای ب پس زیاده شود نرخ طعام و اگر ناقص
باشد نقصان کند و اگر مرتفع باشد در وسط السماء مرتفع شود ثمن طعام پس اگر رونده باشد
هبوط خوار شود و اگر صاعد باشد پس بالا گیرد نرخ طعام و مرتفع شود و اگر عرض او شمالی باشد زیادی
شود ثمن طعام و اگر جنوبی بود ارزان شود و اگر مقبول شعاع زیاده شود و اگر خالی السیر باشد تا بیست باشد
نرخ بر یک حال و اگر در هفتم و چهارم باشد نرخ بر یکقرار باشد و سعادت مستولی بر طالع دلیل کند
بر زیادتی نرخ و نحوست او دلیل کند بر رخص و این قول مجمل است و استقامت طالع بروج و کواکب دلیل است
بر قحط و خصب و غلا و رخص هر گاه طالع یکی از بروج قرانیه و تحویلیه و اجتماعیه و استقبالیه باشد
یا در برج انتهاء و کواکب مستولی بر طالع بدلالت بروج بر غلا و قحط و یبوست و فساد و بسیار رحل است و آن
وجدی و دلو با جوزا متوسط است در دلالت و قوت و سایر بروج باقیه بر ضد دلالت می کند
بر خصب و رخص **فصل در معرفت سهام** بطریق که معمول است منقول از زیج خواجه نصیر الدین طوسی
علیه الرحمه **سهم الحنطه** از آفتاب است تا مشتری و برای بعضی از منجمین از آفتاب است تا مریخ و اول
مستعمل است **سهم الشعیر والحمص** از قمر است تا مشتری **سهم الارز** از مشتری تا زهره **سهم الکشک** از زهره تا عطارد

والذرة از مشتری تا زحل **سهم الارز** تا

سهم العدس از مریخ تا زحل **سهم الباقلا والبصل** از زحل تا مریخ **سهم الحمص** از زهره تا آفتاب **سهم الحبة والسمسم**
از زحل تا زهره **سهم السکر** از زهره تا عطارد **سهم العسل** از قمر تا شمس **سهم الدهن** از مریخ تا قمر **سهم الجوز**
والفستق از مریخ تا زهره **سهم المشمش** از زحل تا عطارد **سهم البطیخ** از مشتری تا زهره **سهم الثوم والبصل** از عطارد
تا زهره **سهم الملح** از قمر تا مریخ **سهم اللوز** از زحل تا مشتری **فصل در معرفت سهام از قول کوشیار**
سهم الحنطه از آفتاب تا مریخ **سهم الشعیر** از ماه تا مشتری **سهم الجاورس** از مشتری تا زهره **سهم الارز** از مشتری تا زحل

سهم الحمص

سهم الحمص از زهره تا آفتاب **سهم الباقلا والبصل** از زحل تا مریخ **سهم العدس** از مریخ تا مشتری **سهم السمسم**
از زحل تا مشتری **سهم الماش** از عطارد تا زهره **سهم الجوز** از مریخ تا زهره **سهم السکر** از زهره تا عطارد
سهم العسل از ماه تا آفتاب **سهم اللوز** از زحل تا مشتری **سهم التمر** از آفتاب تا زهره **سهم العنب** از
زحل تا زهره **سهم البطیخ** از عطارد تا ماه **سهم القرع** از عطارد تا مشتری **سهم القطن** از عطارد تا زحل
سهم المشمش از زحل تا مریخ **سهم الجبن** از عطارد تا مریخ **سهم اللحم** از زحل تا زهره **سهم الشحم** از ماه تا مشتری
سهم الزیبق از آفتاب تا مشتری **سهم السموم** از ذنب تا زحل **سهم الماء** از قمر تا زهره **سهم النار**
از آفتاب تا مریخ **سهم التراب** از ماه تا زحل **سهم الهواء** از عطارد تا مشتری **سهم الحطب** از زهره
تا زحل **سهم الملح** از قمر تا مریخ **سهم المرواریه** از قمر تا زهره **سهم الذهب** از آفتاب تا مشتری **سهم الحدید**
از مریخ تا زحل **سهم الاطعمة الحامضة** از زحل تا مریخ **سهم الاطعمة الحلوة** از آفتاب تا زهره **سهم الاطعمة المر**
از عطارد تا زحل **سهم الادویة المسهلة الحامضة** از زحل تا مشتری **سهم الادویة المالحة** از مریخ تا قمر در
جمیع این سهام مذکوره بعد ماپین دو دلیل بگیرند و بدرجه طالع افزایند هر جا که رسد موضع
سهم باشد و در شب مخالف باشد یعنی بعد از کوکب دوم تا کوکب اول بگیرند و از
طالع طرح نمایند موضع سهم بود هرگاه سهمی در وتد باشد نرخ آن چیز که بدان منسوب باشد
گران شود و در زایل میانه باشد و در زایل بی قدر بود و اگر سعدان و ماه بسهم ناظر باشند
آن چیز بسیار باشد در آن سال و اگر نحسان ناظر باشند آن چیز کم بود و آفت رسد و اگر
ستاره راجع یا محترق یا ستاره بدحال با سهم باشد یا ناظر بود آن چیز ارزان شود و اگر آن
ستاره قوی بود و در وتد یا وتد باشد خاصه وسط السماء آن چیز گران و عزیز گردد و همچنین
خداوند خانه مستولی بر وی حکم نمایند و اگر مستولی بردو به موضع هبوط خویش رسد آن چیز ارزان شود

در بیان سهامی که در احکام نجوم بکار آید و در موالید و مسایل از قول کوشیار سهم دلیلی باشد
که بیرون آورده باشند از دو دلیل که دلیل باشند هر دو بر یک چیز سهم السعاده بروز از شمس گیرند
تا بقمر و شب از قمر گیرند تا بشمس و بر درجه طالع افزایند هر جا که رسد موضع سهم باشد دلیلست بر مال
و سعادت سهم الغیب بروز از قمر گیرند تا آفتاب و شب از آفتاب بگیرند تا بماه و بر طالع
افزایند دلیلست بر راه و تدبیر دین و خبر یافتن از احوال مستقبله سهم المال بروز و شب
از خداوند دوم گیرند تا بخانه دوم و بر طالع بیافزایند سهم الاخوة بروز و شب از خداوند خانه
سیم بگیرند تا بخانه سیم و بر طالع بیافزایند سهم الاباء بروز از درجه آفتاب گیرند تا بزحل و شب برعکس
و بر طالع بیافزایند سهم الامهات بروز از درجه زهره بگیرند تا قمر و شب برعکس بر طالع افزایند
سهم الولد بروز و شب از خداوند خانه پنجم بگیرند تا بخانه پنجم و بر طالع افزایند سهم المرض بروز
و شب از خداوند خانه ششم گیرند تا بخانه ششم و بر طالع افزایند سهم التزویج بروز و شب از
آفتاب گیرند تا بزهره و بر طالع افزایند و زنان را از زهره تا آفتاب و بر طالع افزایند
سهم العبید والاماء بروز و شب از عطارد گیرند تا بقمر و بر طالع افزایند سهم الخوف بروز و شب
از خداوند خانه هشتم گیرند تا بخانه هشتم و بر طالع افزایند سهم السفر بروز و شب از خداوند خانه
نهم گیرند تا بخانه نهم و بر طالع افزایند سهم الامید قاد بروز و شب از خداوند خانه یازدهم
گیرند تا بخانه یازدهم و بر طالع افزایند سهم الاعداء بروز و شب از خداوند خانه دوازدهم
گیرند تا بخانه دوازدهم و بر طالع افزایند بیان سهام از گفته حکما سهم الکون الاجابه بروز
و شب از صاحب ساعت بگیرند تا صاحب طالع و بر طالع افزایند سهم وقت کون الاجابه
بروز و شب از صاحب ساعت گیرند تا صاحب عاشر و بر طالع بیفزایند سهم الکون النکاح

بروز و شب از صاحب هفتم گیرند تا درجه هفتم و بر طالع افزایند سهم المعشوق بروز و شب از
زهره گیرند تا بیست و هفت درجه حوت و بر طالع افزایند نوع دیگر از زهره گیرند بروز
و شب تا مرکز هفتم و بر طالع افزایند در معرفت استخراج سهام طریقش آنست که بگیرند موضع
طریقش آنست که بگیرند موضع دلیل اول را بدرجه و دقیقه و از موضع دلیل ثانی نقصان کنند آنچه
بماند بر درجه طالع افزایند مثال طالع الدلو موضع شمس [illegible] موضع قمر [illegible] چون در شب واقع
شده بود خواستیم که موضع سهم السعاده بدانیم موضع قمر از موضع شمس نقصان کردیم بدینصورت
[illegible] باقی ماند [illegible] این را با درجه طالع جمع کردیم بدینصورت [illegible] پس معلوم شد که
موضع سهم السعاده در دلو بود در درجه چهار دقیقه بدانکه صاحب حد سهم را دلالت قویست در
اگر صاحب حد سهم قوی حال بود و مسعود و بنظر کوکب سعد یا در شرف کوکبی و صاحب آن
شرف باو ناظر بود آن چیز در ترقی بود و اگر ناظر نبود ترقی نکند اگر صاحب حد در برجی بود که
آن برج شرف کوکب دیگر بود نگاه کن تا آن صاحب شرف در کدام برج است اگر در طالع بود
حرفت آنچیز از ناحیه بود و در دوم از انبارداران و در سیم از نقل شهر دیگر بود و در چهارم
در نگاهداشتن و در پنجم بسبب خبر نیاوردن و در ششم بسبب آفت و کم آمدن و در هفتم از برداشت
غزا و در هشتم بسبب آفتی و وهنی و در نهم از برداشتن و بردن بجایها و در دهم بسبب سلطان بود
و در یازدهم رنج گیرد و از زنان بپذیرد و در دوازدهم بسبب بدید آمدن دشمن چون سهم
در طالع بود آن چیز بسیار باشد و بهایش هم نیک بود و نیز خداوند سهم اگر صاعد بود بسیار بود
و اگر هابط بود کمتر بود و نیز خداوند سهم اگر در برج زاید بود آنچیز زاید بود و اگر در برج ناقص
بود آنچیز ناقص و بنگر بسعدان و نحسان و نظر اتصال ایشان اگر اتصال سعدان بدو بود

جوب بسیار بود و اگر بد بخت بود کمتر بود و اگر بخلاف این بود نیکی و جوب کمتر بود و اگر بدبختی نکوتر
آفت رسد و بود که نبود و اگر خداوند سهم و سهم در طالع بوند بسیار بود و دیگر خداوند طالع
سال و فصل که صاعد هست یا هابط اگر صاعد بود منسوبات او بسیار بود و اگر هابط بود کمتر بود
دیگر نگاه کن خداوند سهم اگر بود بر جای زاید الطلوع است نرخ زیاده شود و اگر در برج ناقص الطلوع
نقصان کند و هرگاه آفتاب تحویل کند از برجی به برجی اگر در آن وقت قمر در برج زاید بود آن چیز
که از جوهر و جنس آن برج بود که قمر در وی است گران شود و اگر در برج ناقص بود ارزان شود
و اگر سهم را در اوتاد یابی یا در برجهای مستقیم الطلوع اندر حد کوکب سعد خاصه که نور سعادت
کوکب سعد بر آن درجه باشد و به جنسیت بر آن برج نسبت دارد آن چیز بسیار بود و اگر
در برج مایل بود و همین شرایط حاصل همچنین بود و اگر در زایل بود و معوج الطلوع و در حد
کوکب نحس خاصه که آن نحس نیز خود بوی رسانیده باشد برش اندک آید اگر آن چیز به جنسیت
با آن نسبت داشته باشد و اگر نداشته باشد میانه بود و اگر اندر وتد بود در برجهای معوج الطلوع
یا در زایل و در برجهای مستقیم الطلوع و از جنس او بود برش میانه آید و اگر اندر برج کوکب نحس
بود یا در حد کوکب نحس یا شعاع کوکب نحس بوی رسیده بود آن چیز کمتر بود ابو معشر جعفر بن محمد منجم
گوید که نگاه کن بموضع سهم و بر آن کوکب که مستولی بود اگر بصلاح بود دلیل کند که آن چیز بصلاح
بود و اگر فاسد بود آن چیز فاسد بود و گفته اند که صلاح و فساد او از خداوند حد سهم بدانند
هرگاه که خداوند حد سهم از فساد بری باشد و از نحس دور و قوی و نیکو حال بود دلیل کند که
آن چیز را آفت نرسد و نیکو بهم آید و اگر حال خداوند سهم بر ضد این حال آن چیز بر ضد این باشد و دلیل
تباه گشتن را نگاه کن بر آن نحوس که خداوند سهم را منحوس میکند که آفت از آن رسد و فاقه از

موضعشان

موضعشان و همچنین از جهت گرانی و ارزانی نگاه کن بر آن کوکب که دلیل آن چیز بود در وقت اجتماع
یا استقبال که پیش از تحویل سال یا فصول بود و همچنین در جمله اجتماعات و استقبالات را که در جمله
سال بود از قوت و ضعفش و صعود و انحطاطش در فلکها و سعادت و نحوستش بموجب آن حکم کن
از گرانی و ارزانی و نیز گفته اند که اگر صاحب بیت سهم در برج شرف خویش بود دلیل گرانی آن چیز
بود و اگر در هبوط بود دلیل ارزانی و اگر گرانی و ارزانی و روایی آن چیز خواهی که بدانی سهمی که از
طالع طرح کرده باشی از موضع آفتاب طرح کن و حکم کن خداوند سهم چون در وتد بود و آن وتد
شرف یا خانه بود آن چیز گران شود و اگر زایل بود ارزانی گردد و چون سهمها بوقت تحویل سال
عالم عمل کنی بنگر بخداوند دلیلها از خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه تا شهادت کدام بیشتر بود آن
بود دلیل گرانی و ارزانی و هرمس گوید نظر کن بموضع سهام اگر در وتدی بود و صاحب وتد بود و نظر
کند دلالت کند بر بسیاری آن چیز و اگر در زایل وتد بود و صاحب وی بدو ناظر دلالت کند بر توسط
آن چیز و اگر سهم یا صاحب او از اوتاد زایل باشند دلالت کند بر کمی آن چیز و اگر صاحب سهم در شرف
یا در اوج یا در جایگاهی که او را در آن حظی بود باشد دلالت کند بر گرانی و اگر در هبوط یا حضیض بود
یا جای مردود دلالت بر ارزانی کند و اعتماد کن برادر باب حد و دیگر آنکه او دلالت عجب است
و بودن صاحب سهم در وسط السماء دلیل کند بر گرانی بسبب اتصال سهم بکواکب و اتصال کواکب علوی
حکم کن اگر صاحب سهم بکوکبی مقبول بود بنگر بکواکب قابل اگر در طالع باشد آن چیز گران شود
بسبب وجهی که در او افتد و اگر در ثانی و ثالث بود بسبب نقل کردن از شهری بشهری
در رابع بسبب جمع نمودن و در خامس از بسیاری خریدار و در سادس از تباه شدن آن
زیر زمین و در تاسع از بردن آن چیز از آن ناحیه بجایی دیگر و در عاشر از جهت سلطان و در

حادی عشر و ثانی عشر بسبب نا الیمن راهها واعلم ان الاوتاد تدل علی الکثرة وما یلیها علی التوسط
والزوایل تدل علی القلة وان کان السهم او صاحبه فی الوتد والاوتد فالزایل یدل علی التوسط وقیل
ایضا الق السهام من الطالع اذا اردت بها الکثرة والقلة واذا اردت النفاق والرخص فالقه من
الشمس قال الشیخ ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل رحمه الله فاعرف درجة طالع الاجتماع والاستقبال
المقدم علی التحویل واضرب فی اثنی عشر واحفظ ثم خذ ما بین الکوکبین وزده علیه واحد منه اضرب
ثم ابلغ فالقه من الطالع لکل برج درجتان فحیث ما ینتهی فثم ذلک السهم دردانستن حبوبات
که در سال گران شود یا نه بستان در اول ایام باحور اگر نوزدهم تموز و آفتاب در چهارده
درجه اسد باشد در وقت نصف النهار بستان از جمله حبوبات از گندم و برنج و جوز و نخود
آنچه خواهی از هر یک یکی بکش و نگاه دار در جایگاه معتدل هم در مثل آن روز که آخر ایام باحور است
هم در وقت نصف النهار آنها را باز بکش آنچه در وزن گران تر آید آنچه در آن سال گران شود
نرخ آن و آنچه در وزن سبکتر آید آنچه در آن سال ارزان بود و آنچه در وزن مساوی اول باشد
نرخ آن بهمان قرار بماند و این از جمله مجربات حکماست و ایام باحور هشت روز است
و بدانکه در باب هیلاج و کدخداه متقدمان فرموده اند که هیلاج بمثابه بدن است و کدخداه
بمثابه روح پس هر یک بدون یکدیگر فایده ندهد و هیلاج را پنج گونه یاد کرده اند اول نیر اعظم
که منبع قوت حیوانیست دوم نیر اصغر است که منبع قوت طبیعیست سیم و چهارم طالع
که سهم السعاده و جزو مقدم است پنجم درجه طالع اما در مولود نهاری شمس بر قمر مقدم است و در لیلی
برعکس و در هر یکی از این دو اگر طالع اجتماعی بود سیم جزو اجتماع گیرند چهارم سهم السعاده و اگر
طالع استقبالی بود در هر یک از این دو سیم سهم السعاده گیرند چهارم جزو استقبال و در هر یکی

از این دو

و از این اقسام پنجم را درجه طالع گیرند اما شمس در اوتاد طالع و حادی عشر و خامس هیلاج است
و در بیت تاسع اگر برج مذکر باشد و بعضی از اهل احکام اگر شمس در مابین الاوتد نیز باشد هیلاج گیرند
اما قمر در اوتاد طالع و حادی عشر و خامس و تاسع هیلاج است و در سیم نیز اگر برج مونث باشد
و بعضی از اهل احکام اگر قمر در مابین الاوتد باشد نیز هیلاج گیرند اما سهم السعاده و جزو مقدم
در ولادت در بیوت طالع هیلاج است الا ششم و دوازدهم بطلیموس و هرمس گویند در ششم نیز
جایز نداشته اند اما درجه طالع و آن هیلاج است گاهی که از کوکب خالی باشد یعنی جرم کوکب در آن
درجه نباشد اگرچه در این برج بود و برج کوکب کس اهل نگرفته اند و باید و بعضی درجه طلوع
کوکب موافق درجه نباشد و ما شکل هیلاج بمذهب بطلیموس و هرمس در موالید نهاری اجتماعی
و استقبالی در این محل بنمائیم جهة امتثال عمل خود و زایچه هیئت که ثبت شده است

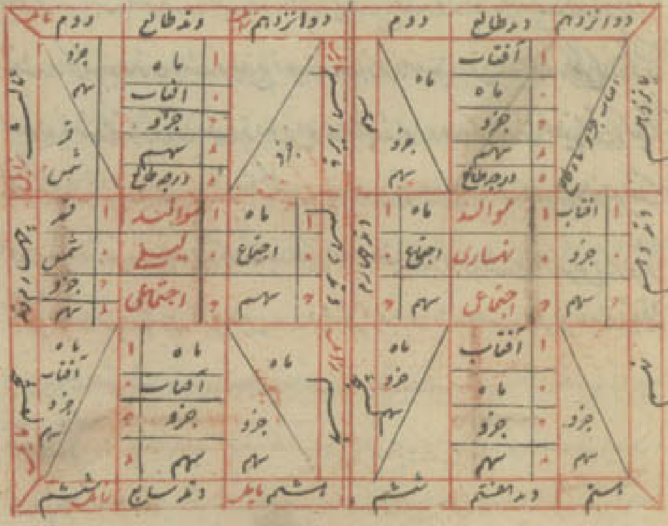

یعنی روز شمس را مقدم باید گرفت در طالع اجتماع و شب قمر را و در طالع استقبال روز شمس را
و شب قمر را اما سهم بعد بشرح و چون مصلحت یکی از این اصول گفته باشیم مقرر شود که کدخداه
باید کرد و کدخداه کوکبی باشد که مستولی باشد بر موضع هیلاج و مستولی کوکبی باشد در صور طالع
که از سایر کواکب قوی تر و خوشحال تر باشد و حظ او در هر جزو از کواکب دیگر بیشتر باشد و ناظر
باشد بدین جزو و بعضی در نظر بر جیب کلاهی دانسته و هر هیلاج که کدخدا نداشته باشد معتبر نیست و کدخدا
هیلاج دلیلست بر زیرکی مولود و تیزفهمی و رایهای صواب و قوت تن و اعتدال مزاج و اگر هیلاج
در زایجه طالع مسعود باشد مولود نیک بخت و با سعادت باشد و خرم روی و خوش خوی و نیکوکار
باشد و اگر منحوس باشد بدخوی و خشمناک و ضعیف تن باشد و با مردم خصومت بسیار کند
و کدخداه چون نیک حال بود مولود تندرست و قوی و جمیع الاعضا باشد و بر مزاج مستوی باشد
و اگر منحوس باشد ضعیف و علیل بود و اگر هیلاج قوی باشد و کدخداه ضعیف قوی تن و کوتاه عمر
باشد و اگر کدخداه قوی باشد و هیلاج ضعیف دراز عمر و ضعیف تن باشد و هر کوکبی که از کواکب سبعه که
کدخداه باشد بحسب بودن اندر وتد و مایل الوتد سالی چند بمولود عطا کند و آنرا عطیه آن کوکب گویند
اگر آن کوکب در درجه وتد باشد عطیه کبری دهد و در درجه مایل عطیه وسطی و در درجه زایل عطیه صغری
دهد و معنا از خفیدن هیلاج و کدخدا در طالع مولود و غیره در کار است جمیع الخصوص در مولود و او را
شرح و بسط بسیار است لکن درین رساله مختصر کردیم از مزید لطف عفو فرمایند تم بالخیر

رسالة فی السهام المأخوذ من کتب کوشیار

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام ایزد بخشاینده و مهربان و سپاس خدای را و درود و آفرین بر پیغمبران باد و صد هزار باد
اما بعد چنین گوید کوشیار ابن لبان که جمع کردم اندرین مدخل اصول از جمله الاصول اندر مقالت
اول از باب بیت و یکم اندر سهمها که باید دید سهم دلیل بود که از دو دلیل بیرون آورده باشند
و آن دو دلیل هر دو بر یک چیز دلیل باشند بدین گونه سهام بسیار اند اما آنچه قوی تر است از آن
چاره جست یاد کنیم اما سهم السعاده که دلیل باشد بر مال و سعادت و سهم الغیب که دلیل بود بر
رای و دین و تدبیر و خبر یافتن از احوال مستقبله اما سهم السعاده بروز از آفتاب گیرند تا بجای
و بشب از ماه تا درجه آفتاب چنانکه درجات بعد میان آفتاب و ماه بگیرند و لا اگر روز بود
و درجات طالع بآن ضم کنند و از طالع سی سی بیفکنند آنجا که برسد سهم آنجا بود مثالش طالع ده
درجه حمل باشد و آفتاب بیست درجه اسد و قمر در پانزده درجه میزان و طالع روزی بعد میان
شمس و قمر پنجاه و چند درجه بود و ده درجه درجات طالع را بدو افزودیم شصت و چند درجه شد
سی درجه حمل را بیفکندیم و سی درجه ثور را و پنج درجه جوزا ماند سهم السعاده آنجا بود و بعد میان
طالع و سهم السعاده در اول این روز چندان بود که میان شمس و قمر و سهم الغیب را بروز از ماه
بگیرند تا بآفتاب و بشب از آفتاب بگیرند تا بماه و بر طالع افزایند و اگر آن سهم که معروفست
و بدوازده خانه تعلق دارد یاد کنیم تا بوقت حاجت بکار آید اندر خانهاشان پس این یکی
از دلایل بود بدان غرض که دلیل برای آن طلبند اما سهم المال بروز و شب از خداوند خانه
دوم گیرند تا بخانه دوم و بر طالع افزایند سهم الاخوة بروز و شب از خداوند سیم بگیرند تا

تا بخانه نهم و بر طالع بیفزایند سهم الآباء بروز از آفتاب بگیرند تا بکیوان و بشب از کیوان تا بآفتاب و
بر طالع افزایند سهم الامهات بروز از ناهید گیرند تا بماه و بشب از ماه گیرند تا بناهید و بر طالع افزایند
سهم الولد بروز و شب از خداوند خانه پنجم گیرند تا بخانه پنجم و بر طالع افزایند سهم المرض بروز و شب
از خداوند خانه ششم گیرند تا بخانه ششم و بر طالع افزایند سهم التزویج بروز و شب از شمس گیرند
تا زهره و بر طالع افزایند سهم العلم بروز و شب از آفتاب گیرند تا بعطارد و بر طالع افزایند خانه ششم از [illegible]
سهم الموت بروز و شب از خداوند خانه هشتم گیرند تا بخانه هشتم و بر خانه هشتم افزایند از طالع
سهم السفر بروز و شب از خداوند خانه نهم گیرند تا بخانه نهم و بر خانه نهم از طالع بیفزایند سهم
العمل بروز و شب از خداوند خانه دهم گیرند و بر خانه دهم افزایند از طالع باب هشتم از مقاله
چهارم از کتاب روضة المنجمین در بیرون آوردن سهمها بودن هر چیزی در عالم بر اجرام ستارگان
پیوسته و پیداست که ایزد تبارک و تعالی از چه طبع و مزاج پیدا کرد اما مقصود منجمان از سهم بیرون
آوردن آنست که جایگاه دو چیز را حاجت هر دو نور بهم رسیدن بدانند تا کجاست اگر نیک باشد
حکم بر خوبی رانند و اگر بد بود چنانچه اگر درین معنی بنگرد تامل نماید در سهمی که خواهی توانی بیرون آوردن
چنانکه بکتاب حاجت نیفتد و چنانکه سهم السعاده از نیرین دانی اگر روز بود از نیر روز بر نیر شب تا
نیر شب و بر طالع بیفزای که سعادت با تن بکار افتد و اگر شب بود از نیر شب تا نیر روز بگیری
هر دو دلیل فرخند یکی سعادت بدانی و همچنین از زحل تا مریخ که دلیل بودن از نحس نیست و تباهی از
زحل بدانی و اگر خواهی که سهم جنسی بدانی که اندر کتب نباشد مثال این از سپر عمر کو پنج نرگس از زهره
تا مشتری چه همه ریاحین زهره راست و از بهر اعتدال و خوش بوی مشتری را انباز کردیم یا شمیم
از زهره تا عطارد همچنین و اگر رمح بود مثالش سهم گنگ از جهت فصاحت و رنگ و آواز

ازعطارد

غلامحسین - سرود

از عطارد بر گرفتیم و از بهر جنگ کردن و حمایت تا مریخ و بر این قیاس ابتدای طرق سهام بیرون
هر کس نهاده اما سهم الغیب بگفت که سهم آفتاب پس بروزگار هر کس چنانکه خواست زیاده
کرد تا بجایگاهی رسید که از بسیاری اندر آن آرزو نیست اما من آنچه بهتر دانم اینجا سهمی چند
از بهر احکام موالید و تحاویل سال عالم و علم ضمیر یاد کنم و دست از درازی و حشو بدارم طریق بیرون
آوردن سهم از جایگاه دیگر آن ستاره که خواهی برگیر تا بدان ستاره دیگر بدرجات سواء
چنانکه هر برجی سی درجه شماری و بنگری تا چند برج و درجه و دقیقه میان هر دو هست و آن وقت
درجات آن برج که از او اسقاط خواهی کردن برافزای پس جمله از اول آن برج بیفکن و اندر آن
جایگاهی که حساب تمام رسد سهم آنجا بود مثال سهم السعاده بروز آفتاب بحمل [illegible] و قمر در سرطان
[illegible] اندر برج آفتاب نگاه کردیم تا بآخر [illegible] مانده بود از میان او تا قمر [illegible] برج و قمر [illegible] بر بنه بود
بر هم گرفتیم حاصل آمد [illegible] و طالع دلو بود [illegible] بر وی افزودیم حاصل آمد [illegible] از اول دلو
برج بیفکندیم سهم السعاده در ثور بود شش درجه و ده دقیقه بوجهی دیگر از این بهتر از ستاره که
خواهی گرفتن بجایگاهی بنه به برج و درجه و دقیقه و آن ستاره دیگر تا بدو خواهی گرفتن بجایگاه
دوم و آن برج که از او بخواهی افکندن بجایگاه سیم پس جایگاه اول از دوم بیفکن و جایگاه دوم
باطل کردن و آنچه از جایگاه دوم مانده بود بر سیم افزای و بنگر تا چه یابد از برج و درجه و دقیقه
که سهم آنجا بود مثال خواستیم هم از آنکه گفتیم شمس بجایگاه اول و قمر بجایگاه دوم و طالع بجایگاه
سیم [illegible] اول از دوم بیفکندیم بماند [illegible] و بر سیم افزودیم برآمد بعد از وضع دور از اول
و از اینجا معلوم شد که سهم السعاده اندر ثور است [illegible] دقیقه اما آنچه کوشیار در مجمل اصول
کرده است سهم السعاده و سهم الغیب است و دیگر سهمها همچنان فرماید که از خداوند آن خانه

در بیان سهام چند مفرد سهم الشرف والسرور بروز و شب از درجه آفتاب تا درجه شرف
و بر طالع افزایند سهم الخوف بروز از درجه عطارد تا درجه مریخ و بشب بعکس آن و بر طالع افزایند
سهم المکر والحیلة بروز از درجه عطارد تا درجه سهم الغیب و شب بعکس و بر طالع افزایند
سهم الهیلاج روز و شب از درجه جزو اجتماع سال تا درجه قمر و بر طالع افزایند سهم المکافات
بروز از درجه مریخ تا درجه آفتاب و شب بعکس و بر طالع افزایند سهم لاعرباله [?] بروز از درجه
سهم السعاده تا درجه مریخ و شب بعکس و بر طالع افزایند سهم دلیران و شجاعت و جنگ روز از درجه
خداوند طالع تا درجه قمر و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهام دوازده خانه طالع سهم زندگانی
روز از درجه مشتری تا زحل و شب بعکس آن و بر طالع افزایند سهم المال بروز از خداوند خانه
دوم تا درجه خانه دوم و شب مخالف آن و بر دوم طالع افزایند سهم الضیاع بروز
از درجه عطارد تا درجه مشتری و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم الابا بروز از درجه
آفتاب تا زحل و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم العاقبه بروز و شب از درجه زحل
تا درجه خداوند جزو اجتماع و بر طالع افزایند سهم فرزند ماده و نر و عدد شان بروز و شب از درجه
مریخ تا درجه مشتری و بر طالع افزایند سهم الاخوه روز از درجه عطارد تا درجه مریخ و شب بعکس
آن و بر طالع افزایند سهم کم شده بروز از درجه عطارد تا درجه زهره و شب بعکس آن و
بر طالع افزایند سهم الملک و تباهی [?] بروز از درجه آفتاب تا درجه خانه دهم و شب بعکس آن
و بر طالع افزایند سهم الضیاع بروز از درجه زحل تا درجه قمر بر گیرند و شب مخالف آن و بر طالع
افزایند سهم فرزندان بروز از درجه مشتری تا درجه زحل گیرند و شب بعکس و بر طالع افزایند
سهم فرزند زاده بروز و شب از درجه قمر تا درجه زهره گیرند و بر طالع افزایند سهم المریض

درجه آنکه بر گیری و اندر درجه طالع بیفکنند روز و شب یکسان بود سهم الام و سهم الاباء که بروز از
شمس تا درجه زحل بر گیری و شب مخالف آن بود سهم بنده و فرستاده از درجه عطارد تا درجه قمر روز
و شب یکسان سهم تزویج زنان را بروز و شب از درجه زهره تا شمس و افزودن هم بدرجه طالع بود
و دیگر سهام چون سهم المال و سهم الاخوة و سهم السفر چنانکه یاد کردیم از خداوند خانه [?]
تا درجه آنکه خانه اندر وی آوردیم سهم الکواکب السیاره سهم الشمس که سهم الغیب بروز از درجه قمر
تا درجه آفتاب گیرند و بشب بر عکس و بر طالع بیفزایند سهم القمر سهم السعاده بود بروز از درجه
آفتاب تا درجه ماه گیرند و در شب بر عکس و بر طالع بیفزایند سهم الزحل سهم الحبس بود بروز از
درجه زحل تا درجه سهم السعاده و شب بعکس و بطالع افزایند سهم المشتری سهم نصرة و ظفر بود
بروز از درجه سهم الغیب تا درجه مشتری و شب بر عکس و بر طالع افزایند سهم المریخ سهم شجاعت و حرب بود
بروز از درجه مریخ تا درجه سهم السعاده و شب بر عکس و بر طالع افزایند سهم الزهره سهم محبت بود
بروز از درجه سهم السعاده تا درجه زهره و شب بعکس و بر طالع افزایند سهم العطارد سهم الفاقه
بود بروز از درجه سهم الغیب تا درجه عطارد و شب بعکس و بر طالع افزایند در بیان دلالات
سهام سهم الغیب دلالت کند بر زیرکی و درستی [?] و شکوهها سهم السعاده دلالت کند
بر سعادت و فرمان کار و روایی و حشمت سهم الحبس و انبار دلالت کند بر دور اندیشی
و چیزهای کم بوده و بر میزان سهم النصرة والظفر دلالت کند بر سروری و عز و کار نیک [?]
و داد و امانت سهم الشجاعه دلیل کند بر مردی و شجاعت و تیزی و کشتن و دزدی و دیگر [?]
سهم المحبة دلالت کند بر شهوت و محبت نمودن در مراد و لهو و لذت و خرمی و [?]
صورت مولود سهم الفاقه دلالت کند بر خصومتها و تجارت و خرید و فروخت و دبیری و طلب علم

سهم

بروز از درجهٔ زحل تا درجهٔ مریخ گیرند و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم بردگان
بروز و شب از درجهٔ طالع تا درجهٔ مریخ بگیرند و بر درجهٔ طالع افزایند سهم الاسیر بروز
از درجهٔ خداوند نوبه تا درجهٔ موضع نوبه بگیرند و بر طالع افزایند سهم الزمانه بروز از درجهٔ
زحل تا درجهٔ مریخ گیرند و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم التزویج بروز و شب از درجهٔ
زحل تا درجهٔ زهره گیرند و بر طالع افزایند سهم پارسا بودن زنان بروز و شب از درجهٔ قمر تا
درجهٔ زهره گیرند و بر طالع افزایند سهم الخصومه بروز از درجهٔ مریخ تا درجهٔ مشتری گیرند و شب بر
عکس آن و بر طالع افزایند سهم الخوف بروز از درجهٔ زحل تا درجهٔ مریخ بگیرند و شب بعکس آن و بر طالع افزایند
سهم الزهد بروز و شب از درجهٔ قمر تا درجهٔ عطارد بگیرند و بر طالع افزایند سهم خبر راست و دروغ
بروز و شب از درجهٔ عطارد تا درجهٔ قمر برگیرند و بر طالع افزایند سهم پلیدی زنان از درجهٔ
تا درجهٔ مریخ بگیرند و بر طالع افزایند سهم غلبه و فیروزی بروز از درجهٔ آفتاب تا درجهٔ زحل گیرند
و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم دیگر در روضه گذاشته نوشتیم چون سهمهای کتب
صاحب خواهیم زیاده مکرر نشود چون سهم خوف و سهم سفر تا دوازده خانه الفضه تا
سهمهای خبر تا سهمهای کوی سال و سهمهای زر و سیم و مروارید امید که نوشته شود بجز از
سهمی بجز از سهم السعاده سهم دیگر هست اما بطلیوس از و بگذشته است و دانا دیگران پس از آن
افراط کردند و اخذ مولد ذ ؟ و آنچه ابو معشر یاد کرده است اما سهمها از بیشینها [illegible] نهاده
اند و شمار نتوان کرد و هر روزی می افزایند سهام الکواکب السیاره آنچه نوع دیگر است
یاد کنیم سهم القمر سهم رنج و العنت بروز از درجهٔ سهم السعاده تا درجهٔ سهم الغیب و شب عکس آن
و بر طالع افزایند سهم عطارد سهم درویشی و بیچارگی بروز از درجهٔ سهم الغیب تا درجهٔ سهم السعاده

و بر طالع

بعکس آن و بر طالع افزایند سهم الدولة الاول بروز و شب از درجهٔ آفتاب تا درجهٔ زحل بگیرند
و از طالع قران اوسط بیفزایند سهم الدولة الثانی بروز و شب از درجهٔ مشتری تا درجهٔ زحل گیرند
و بر قران اوسط بیفزایند سهم الدوله بوجه دیگر بروز و شب از درجهٔ طالع قران تا درجهٔ جزو
قران و بر طالع افزایند خانهٔ طالع را سه سهم است اول سهم زندگانی و حیات بروز
از درجهٔ مشتری تا زحل گیرند و شب بعکس و بر طالع افزایند سهم ثبات و بقا بروز از درجهٔ سهم السعاده
تا درجهٔ سهم الغیب گیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم الخرد و سخن گفتن و عقل و نطق
بروز از درجهٔ عطارد تا درجهٔ مریخ و شب بعکس و بر طالع افزایند خانهٔ دوم را نیز سه سهم است
سهم المال بروز از درجهٔ خداوند دوم تا درجهٔ خانهٔ دوم و بر طالع افزایند سهم القرض بروز و شب
از درجهٔ زحل تا درجهٔ عطارد گیرند و بر طالع سهم چیزی یافتن بروز از درجهٔ عطارد تا درجهٔ زهره
گیرند و شب مخالف آن و بر طالع افزایند خانهٔ سیم را سه سهم است سهم الاخوة والاخوات
بروز و شب از درجهٔ زحل تا درجهٔ مشتری گیرند و بر طالع افزایند سهم عدد برادران بروز و شب از
درجهٔ عطارد تا زحل گیرند و بر طالع افزایند سهم مرگ برادران و خواهران بروز از درجهٔ شمس تا درجهٔ
خانهٔ دهم و شب بعکس آن و بر طالع افزایند خانهٔ چهارم را هشت سهم است سهم الآباء
بروز از درجهٔ شمس تا درجهٔ زحل و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم مرگ پدران بروز از درجهٔ
زحل گیرند تا درجهٔ مشتری و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم نیاکان بروز از خداوند خانهٔ
آفتاب گیرند تا درجهٔ زحل و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم الخوف و این سهم [illegible]
بروز از درجهٔ زحل تا درجهٔ مریخ گیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم الضیاع و العقار
هرمس حکیم را بروز از درجهٔ زحل تا درجهٔ قمر برگیرند و شب مخالف آن و بر درجهٔ طالع افزایند

سهم ضیاع وعقار کروه پارسیان را بروز از درجه عطارد تا درجه مشتری بگیرند وشب مخالف آن
و بر طالع افزایند سهم زراعت بروز وشب از درجه زهره تا درجه زحل بگیرند و بر طالع افزایند
سهم جنگ کرفتن بروز وشب از درجه عطارد تا درجه مریخ کیرند و بر طالع افزایند سهم عاقبت
کارها بروز وشب از خداوند خانه استقبال یا اجتماع تا جزو استقبال یا اجتماع بگیرند و بر طالع افزایند
سهم الاملاک بروز وشب از درجه زحل تا درجه عاشر بگیرند و بر طالع افزایند خانه پنجم
اندرو پنج سهم است سهم الولد بروز از درجه مشتری تا درجه زحل بگیرند وشب مخالف آن
و بر طالع افزایند سهم فرزندان وعدد ایشان از اناث و ذکور عدد اول بروز وشب از
درجه مشتری بگیرند و بر طالع افزایند سهم حال فرزند نر بروز وشب از درجه مریخ تا درجه مشتری تا درجه زهره و
بگیرند و بر طالع افزایند سهم حال فرزند ماده بروز وشب از درجه قمر تا زهره بگیرند و بر
درجه طالع افزایند سهم نر و ماده کی طفل که در شکم باشد یا مولود نارسیده از دو بروز از خداوند
خانه قمر تا درجه قمر وشب مخالف آن و بر طالع افزایند خانه ششم اندرو چهار سهم است سهم المرض
والعیوب از گفتار هرمس حکیم بروز از درجه زحل تا درجه مریخ بگیرند وشب مخالف آن
و بر طالع افزایند سهم بیماری و مرگ تابستانه بروز وشب از درجه عطارد تا مریخ بگیرند
و بر طالع افزایند سهم المرض بروز وشب از خداوند خانه ششم تا درجه خانه ششم بگیرند و بر طالع
افزایند سهم العبید والخدام بروز وشب از درجه عطارد تا درجه مریخ بگیرند و بر طالع افزایند
سهم الغیب بروز وشب از درجه عطارد تا درجه شرف قمر بگیرند و بر طالع افزایند سهم اسیران
بروز وشب از خداوند صاحب نوبه تا خداوند نوبه بگیرند و بر طالع افزاینه خانه هفتم اندرو
شانزده سهم است سهم زن کردن مردان هرمس را بروز وشب از درجه زحل تا زهره بگیرند

و الیس

و بر طالع افزایند سهم زن کردن مردان از گفته والیس حکیم بروز وشب از درجه آفتاب تا درجه
زهره بگیرند و بر طالع افزایند سهم مکر مردان بر زنان و فریفتن ایشان و مردان و عفاف ایشان
بروز از درجه آفتاب تا زهره گیرند و بر طالع افزایند سهم جماع و سهم التزویج کوشیار را و سهم
پلیدی مردان و زناهای ایشان بروز وشب از درجه شمس تا زهره بگیرند و بر طالع افزایند سهم شوهر
کردن زنان از گفته هرمس حکیم بروز وشب از درجه زهره تا زحل بگیرند و بر طالع افزایند سهم شوی
کردن زنان از گفته والیس حکیم سهم مکر زنان بر مردان و فریب ایشان و سهم جماع زنان
و سهم پلیدی زنان و زشتی ایشان و این جمله بروز وشب از درجه قمر تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع
افزایند سهم پارسایی زن بروز وشب از درجه قمر تا درجه زهره بگیرند و بر طالع افزایند سهم
شوهری مردان و زنان از قول هرمس بروز وشب از درجه زهره تا درجه خانه هفتم برگیرند
و بر طالع افزایند سهم وقت زناشوی کردن هرمس حکیم را بروز وشب از درجه شمس تا درجه
قمر برگیرند و بر طالع افزایند سهم زناشوی و ترسانیدن آن بروز از درجه شمس تا درجه قمر بگیرند
و از درجه زهره و بر طالع افزاینده سهم دامادان بروز وشب از درجه زحل تا درجه زهره
بگیرند و بر طالع افزایند سهم پرخاشها و خصمان و خصومات ایشان بروز از درجه مریخ
تا مشتری بگیرند وشب عکس آن و بر طالع افزایند خانه هشتم در آن پنج سهم است سهم الموت
بروز وشب از درجه قمر تا درجه خانه هشتم برگیرند و از درجه و بر طالع افزایند سهم ستاره
روز از درجه خداوند طالع تا درجه قمر بگیرند وشب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم آن
سال که بر مولود باید ترسیدن از مرگ یا قحط بروز وشب از درجه زحل تا درجه خداوند خانه
اجتماع یا استقبال برگیرند و بر طالع افزایند سهم حاکران و جایگاه وجایی بروز از درجه زحل

تا درجه مریخ بگیرند و شب مخالف آن و بر درجه عطارد افزایند سهم هلاک شدن بروز
از درجه زحل تا عطارد و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم الخوف بروز و شب از خداوند خانه
هشتم تا درجه خانه هشتم برگیرند و بر طالع افزایند خانه نهم اندرو هفت سهم است سهم سفر خشکی
بروز و شب از درجه خداوند نهم گیرند تا درجه خانه نهم و بر طالع افزایند سهم سفر دریا بروز
از درجه زحل و نیمه برج سرطان گیرند و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم پارسایی
بروز از درجه قمر تا عطارد گیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم خرد و اندیشه کردن
بروز از درجه زحل تا قمر برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم علم و دانش و حلم
بروز از درجه زحل تا درجه آفتاب گیرند و شب مخالف سهم هدیه و دوستی جستن با مردمان
و سهم دقت عقل بروز از درجه شمس تا درجه مشتری گیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم حق
و باطل بروز و شب از درجه عطارد تا درجه قمر برگیرند و بر طالع افزایند سهم خانه دهم اندرو
دوازده سهم است سهم شرف مولود اگر اندر دوکان برند که پیداست یا نه بروز از درجه
خداوند نوبه تا درجه خداوند درجه شرف او برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع افزایند
نوع دیگر بروز از درجه شمس تا خداوند نوبه در درجه شمس و شب مخالف آن و بر طالع افزایند
سهم الملک و السلطان بروز از درجه مریخ تا درجه قمر گیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم
مدبران و وزیران و سلاطین بروز از درجه عطارد تا درجه مریخ و شب عکس آن و بر طالع
افزایند سهم السلطان و الغلبة و الظفر بروز از درجه شمس تا درجه زحل برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع
افزایند سهم دولت ناگاه بروز از درجه زحل تا درجه سهم السعاده و شب مخالف آن و بر طالع
افزایند سهم بار خدایان و میان مردمان و خداوندان جاه بروز و شب از درجه زحل تا درجه آفتاب

برگیرند

برگیرند و بر طالع افزایند سهم سپاهیان بروز از درجه مریخ تا درجه زحل گیرند و شب مخالف آن
و بر طالع افزایند سهم سلطان مولود چه کار کند بروز و شب از درجه زحل تا درجه قمر گیرند و بر طالع
افزایند سهم بازرگانی و خرید و فروخت بروز از درجه عطارد تا درجه زهره گیرند و شب مخالف آن
و بر طالع افزایند سهم تجارت و شغل و عمل پارسایان را بروز از درجه سهم الغیب گیرند تا درجه
سهم السعاده و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم کاروان و شغل که از وی چاره نیست بروز
از درجه شمس تا درجه مشتری گیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم مادر بروز از درجه زهره تا درجه
قمر برگیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم الام بطریق دیگر بروز از درجه شمس تا مشتری گیرند و شب عکس آن
و بر طالع افزایند خانه یازدهم اندرو یازده سهم است سهم الشرف بروز از درجه سهم السعاده تا درجه
سهم الغیب برگیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم مردمان که دوستدارند یا دشمن و سهم بازرگانان
بروز از درجه سهم الغیب تا درجه سهم السعاده و شب خلاف آن و بر طالع افزایند سهم شهرت میان مردمان
و عزیزی و بدنامی اندر حاجتها بروز از درجه سهم السعاده تا درجه شمس گیرند و شب عکس آن و بر طالع
افزایند سهم المقاصد بروز از درجه سهم السعاده تا درجه مشتری و شب خلاف آن و بر طالع افزایند
سهم آرزوها بروز از درجه سهم السعاده تا درجه سهم الغیب و شب مخالف آن و بر طالع افزایند
سهم الاصدقاء و پارسایی و زهد بروز و شب از درجه قمر تا درجه عطارد گیرند و بر طالع افزایند
سهم الاضطرار بروز و شب از درجه سهم الغیب تا درجه عطارد برگیرند و بر طالع افزایند سهم
فراخی و تنگی اندر خانه بروز و شب از درجه قمر تا درجه عطارد برگیرند و بر طالع افزایند سهم خرمی
و آزادی تن بروز از درجه عطارد تا درجه شمس برگیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند
سهم ستوده و پسندیده بروز از مشتری تا زهره برگیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند خانه دوازدهم

ونزدیک پارسیان سهم است سهم دشمنان پارسیان را بروز و شب از درجه زحل تا درجه مریخ برگیرند
و بر درجه طالع افزایند سهم الاعداء هرمس را بروز و شب از درجه خداوند خانه دوازدهم تا
درجه دوازدهم برگیرند و بر طالع افزایند سهم السعادة دیگر بجز بروز از درجه سهم الغیب تا درجه سهم
السعادة برگیرند و بر طالع افزایند و این هشتاد و هفت سهم است از جمله سهام ستارگان
سیاره و هشتاد باقی سهام بیوت دوازده گانه طالع سهامی که در تحویل سالهای عالم و قرانات
بکار دارند سهم السلطان بروز و شب از درجه وسط السماء شمس و مشتری تا درجه وسط السماء در
برگیرند و بر طالع افزایند سهم السلطان بنوع دیگر بروز و شب از درجه طالع قران تا درجه قران
بر طالع افزایند سهم الحرب الاول از درجه شمس تا درجه خانه شمس برگیرند و بر طالع افزایند سهم الحرب ثانیا
بروز و شب از درجه مریخ تا درجه قمر برگیرند و بر طالع افزایند سهم الحرب سیم بروز و شب از درجه زحل
تا درجه قمر برگیرند و بر طالع افزایند سهم الصلح افزون لشکرها بروز و شب از درجه قمر تا عطارد برگیرند و بر
طالع افزایند سهم الغلبه بروز و شب از درجه شمس تا درجه مریخ گیرند و بر طالع افزایند سهم قمر و زحل
بروز از درجه سهم السعادة تا درجه مشتری گیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم قران شمس
بروز و شب از درجه طالع قران السال تا درجه قران برگیرند و بر طالع افزایند سهم الارض بروز و شب از
درجه زحل برگیرند و بر طالع افزایند سهم الماء بروز و شب از درجه قمر تا درجه زهره برگیرند و بر طالع
افزایند سهم الهواء بروز از درجه عطارد تا درجه خداوند خانه عطارد برگیرند و بر طالع افزایند
سهم البرق بروز از درجه سهم الغیب گیرند تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع افزایند و شب مخالف آن
و بر طالع افزایند سهم النار از درجه شمس تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع افزایند سهم المنع بروز از درجه
مریخ تا درجه زحل گیرند و بر طالع افزایند سهم المطر بروز از درجه قمر تا درجه زهره برگیرند و شب عکس آن

و بر طالع

و بر طالع افزایند سهم الشکرک بروز از درجه آفتاب درجه زحل تا درجه وقت برآمدن قمر برگیرند
و بر طالع افزایند سهم رنج خشک میان زر و گندم بروز از درجه شمس تا مشتری برگیرند و شب
عکس آن بر طالع افزایند سهم الشعیر و القمح بروز از درجه قمر تا درجه مشتری برگیرند و شب عکس
آن و بر طالع افزایند سهم الارز و الجاورس بروز از درجه مشتری تا زهره برگیرند و شب عکس آن
و بر طالع افزایند سهم کرسنه و ذرّه بروز از درجه مشتری تا درجه زحل برگیرند و شب خلاف آن
و بر طالع افزایند سهم الماش و السکر بروز از درجه زهره تا عطارد برگیرند و شب مخالف آن
و بر طالع افزایند سهم الرز جبح و سهم العدس بروز از درجه مریخ تا درجه زحل گیرند و شب عکس آن
و بر طالع افزایند سهم الباقلاء و البصل بروز از درجه زحل تا درجه مریخ برگیرند و شب عکس آن و بر طالع
افزایند سهم الحمص بروز از درجه زهره تا درجه آفتاب برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع افزایند
سهم الحب و الکنجد بروز از درجه زحل تا درجه زهره برگیرند و شب عکس آن سهم العسل بروز از درجه
قمر تا درجه شمس برگیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم الدهن و الدخن بروز از درجه مریخ تا درجه
قمر برگیرند و شب برعکس و بر طالع افزایند سهم الجوز و الکتان بروز از درجه مریخ تا درجه زهره بر
گیرند و شب برعکس و بر طالع افزایند سهم الزیتون و سهم رطبی و روغن خرما بروز از درجه عطارد تا
درجه قمر برگیرند و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم المشمش و سهم داروها مسهل داده
درجه زحل تا درجه مریخ برگیرند و شب عکس و بر طالع افزایند سهم البطیخ و خربزه بروز از درجه مشتری تا
درجه عطارد و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم القطن بروز از درجه عطارد تا زهره برگیرند
و شب عکس آن و بر طالع افزایند سهم الملح بروز از درجه قمر تا درجه عطارد و شب عکس آن و بر طالع
افزایند سهم الحلاوه بروز از درجه شمس تا زهره برگیرند و شب برعکس و بر طالع افزایند سهم شکوفها

بروز از درجه عطارد تا زحل برگیرند و شب برعکس و بر طالع افزایند سهم ترسا بروز از درجه مریخ
تا درجه زحل و شب بعکس آن و بر طالع افزایند سهم الضمیر بروز از درجه خداوند طالع تا درجه دهم
برگیرند و شب برعکس و بر طالع افزایند سهم بودن حاجت بروز و شب از درجه خداوند
ساعت تا درجه خداوند طالع و بر درجه دهم طالع افزایند سهم وقت بودن حاجت بروز
از درجه خداوند ساعت تا درجه خداوند طالع برگیرند و شب برعکس آن و بر طالع افزایند
سهم آنکه حاجت در دست او روا شود یا نه بروز و شب از درجه خداوند طالع تا درجه سهم السعادة
برگیرند و بر طالع افزایند سهم آزادی بنده بروز و شب از درجه مشتری تا درجه زحل برگیرند
و از عطارد و طالع افزایند سهم زناشوی بودن بروز و شب از درجه هفتم تا درجه خداوند
طالع برگیرند و شب برعکس آن و بر طالع افزایند سهم وقت العمل الیس را و مدت او و سهم یافتن
کار بروز و شب از درجه شمس تا درجه مشتری برگیرند و بر طالع افزایند سهم وقت عزل از کار بروز
و شب از درجه شمس تا درجه مشتری گیرند و بر درجه زحل افزایند سهم وقت ترک و لبس بروز و
از خداوند صاحب بیت تا درجه سهم السعادة برگیرند و بر درجه عاشر افزایند سهم زندگانی بروز
از درجه قمر تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع افزایند سهم چیز گم شده بروز و شب از درجه شمس تا درجه
مریخ برگیرند و بر درجه طالع افزایند سهم الخصومت بروز و شب از درجه مریخ تا درجه عطارد
برگیرند و بر طالع افزایند سهم القرض بروز و شب از درجه زحل تا درجه عطارد برگیرند و بر طالع افزایند
سهم العاقبة بروز از درجه زحل تا درجه عاشر برگیرند و شب برعکس و بر طالع افزایند سهم چیز دزد
دیگر بگیرند بروز و شب از درجه خداوند هفتم تا درجه قمر برگیرند و بر درجه عطارد افزایند سهم العمل بروز
از درجه خداوند عاشر تا درجه عاشر برگیرند و بر طالع افزایند سهم السلطان بروز از درجه شمس تا

درجه قمر برگیرند و شب برعکس و بر درجه عاشر افزایند **فصل هفتم از کتاب جامع اندر احکام**
سهم السعادة و صاحب او و دلیل بود بر مال و سعادت و او در طالع بری از نحوس و تحت الشعاع
و صاحب او مسعود بود مولود صحیح المزاج و نیکو و شریف بود و اگر بر خلاف این بود ضعیف المزاج
بود و اگر در تحت الشعاع بود از سلاطین رنج بیند و اگر سعدی بوی ناظر بود یا بصاحب او مستغنی
بود و توانگر و خوش زندگانی بود **در خانه دوم** اگر مسعود بود بسیار مال بی رنج بدست آرد و از مال
سلطان روزی مند بود و اگر هیچ کوکب از سعد و نحس بوی نظر نداشته باشد قوت او روز بروز
بدست او آید و اگر منحوس بود بزحل و بد حال و حریص المعیشة بود **در خانه سیم** اگر مسعود بود سعادت
خویشان را بود و اگر با صاحب دوم یا صاحب دوازدهم بود امیر حبس و زندان بود و اگر نحس با
سهم در سیم بود خویش و قبیله او هلاک شوند و اگر با این سهم صاحب سیم در تحت الشعاع بود مولود را
برادر و خواهر نبود **و اگر در خانه چهارم بود** و مسعود بود و صاحب او هم مسعود بود دلیل کرامت بود
در منزلت خویش و عزیز بودن نزد مادر و پدر و سعادت حال ایشان و اگر منحوس بود تربیت
نیابد و حال پدر و مادر بد بود **و اگر در خانه پنجم بود** اگر مسعود بود حال فرزندان نیکو بود و از خدا
روزی مند بود و اگر منحوس بود فرزندان او تباه شوند **خانه ششم** بود حال و اگر نحس با او
ناظر بود او را به بند گیرند و اگر سعدی بدان نحس نظری داشته باشد از بند نجات یابد
و اگر صاحب سادس راجع بود تربیت نیابد **و اگر در خانه هفتم بود** تزویج او نیکو بود و از زنان
خیر یابد و اگر منحوس بود با صاحبش مولود زن نکند و بدنام بود میان مردم و خصومات بسیار کند
و اگر تحت الشعاع بود سهم یا صاحبش نکاح پنهان کند **و اگر در خانه هشتم بود** او و صاحبش مسعود
بوند زر و نقود از مواریث بدو رسد و اگر منحوس بود کارها کند که در آن بیم هلاک بود

واگر صاحب طالع راجع بود یا منحوس عمر و تربیت نیابد و با سعودی صاحبش سفر بسیار کند واگر در خانه
نهم بود وصاحبش مسعود بود سفر بسیار کند واگر صاحب طالع در نهم بود سفری کند که هرگز وطن
نیابد و متدین در دنیا و دین بود واگر منحوس بود عمر در غربت بگذراند و بد دین بود واگر در خانه
دهم بود ومسعود بود با صاحبش ملازم در کار سلاطین بود و معاش او از آن جهة بود واگر منحوس
بود تربیتش بدبخت بود و چنانکه بود عمر او بیفزاید واگر در خانه یازدهم بود اگر مسعود بود
عزیز و گرامی گردد نزدیک دوستان و مردمان و نیکو معیشت بود واگر منحوس بود خوار بود پیش
دوستان و بدحال بود واگر در خانه دوازدهم بود وسهم وصاحب او منحوس و بدبخت بود و
اگر صاحب طالع راجع بود مولود عمر نیابد واگر صاحب سهم با صاحب ششم منحوس بود یا صاحب دوازدهم
مولود خویشتن را بکشد واگر منحوس مریخ بود خویشتن را با آهن بکشد واگر عطارد یا زحل منحوس بود
خویشتن با دیگری بکشد سهم الغیب دلیل دین و معیشت و تربیت است اگر در طالع
ومسعود مولود قوی دین بود و پارسا و مردم او را بستایند واگر سهم مسعود بود وصاحب او منحوس
نیکو قدم بود من حیث الباطن واگر سهم منحوس بود وصاحب او مسعود نیت مولود بهتر از ظاهر بود
واگر سهم او فاسد بود و قوی حال خاصه در برج ثابت مولود ثابت قدم بود در دین و اعتقادی که او را بود
داد را در آن هیچ شک نبود واگر ضد او سهم راجع بود از دین خود رجوع کند واگر در خانه دوم بود
ومسعود بود پاک دین و سیرت او سیرت ابدال بود واگر در خانه سیم بود طاهر الکسر و پارسا
و باکفایت بود در کار دین و دنیا واگر منحوس بود مولود با شبهها افتد و در دین او خللها راه یابد
ودر خانه چهارم پیوسته از عاقبت اندیشه مند بود ودر خانه پنجم مسعود را فرزندان بود پارسا
ومحترم بود از جهت دین و مذهبی که دارد واگر منحوس بود عقیده فرزندان او بد بود ودر خانه ششم

مانند دوم بود اگر مسعود بود واگر منحوس بود بد باشد ودر خانه هفتم زنان دین دار دارد واگر مسعود بود
واگر منحوس بود زنان بد اعتقاد خلاف مذهب او باشد ودر خانه هشتم مولود خوفناک بود
از کار مرگ و پیوسته حیلها کند و نیکو و خیرات اندیشد و ضم بد عاقبت و توفیق و هیچ وسیله و خیر
نیابد ودر خانه نهم وصاحب او مسعود و مقبول بود در اسرار معتبر بود و زیاده چیزی بروی پوشیده نبود
و زاهد باشد واگر منحوس بود بد اعتقاد باشد ودر خانه دهم نزدیک سلاطین دار با سلاح
فرمان و حرمتی یابد از جهة دین و علم واگر منحوس بود بلا چند از جهة دین و مذهب ودر خانه
یازدهم هرچند عمر او زیاده میشود اعتقادش درست تر میشود اگر مسعود بود خیر و نیکی یابد در آن
و مذهب ودر خانه دوازدهم مسعود مولود را معتقد دین بود و زیاده بدین و مذهب او میل بود
واگر منحوس بود مولود بد اعتقاد بود واگر سهم الغیب بمریخ منحوس بود مولود بر آن دین تعصب کند
و فتنه انگیزد خاصه که مریخ با سهم در سیم و نهم افتد واگر مشتری مسعود بود انصاف طلبد و در دین
تعصب مذهب نبود واگر مستولی بر سهم الغیب عطارد بود مولود در مذهب تزلزل دارد و در هر کاری
که رود با مذهب اجماعت سازد واگر سهم الغیب در ششم بود و زحل منحوس یا در چهارم منحوس که او را
بر آن مذهب و اعتقاد بکشند سهم المال در طالع و رابع و عاشر و قوی بود مولود قوی حال
و هرگز تهی دست و درویش نشود و هرچند بالا بر آید حال و مال او بهتر شود واگر منحوس بود
خلاف این باشد واگر در هفتم بود مسعود از خصومات و از ازواج فواید یابد ودر دوم
از سلطان فواید یابد و در چهارم از جهة ضیاع و عقار و آبا و اجداد ودر خانه دوم قوی
نکند و حکم بر صاحب بیت المال باشد واگر در خانه سیم بود از خویشان مال و منافع یابد و
در خانه پنجم از هدایا و تحفها فواید یابد ودر خانه ششم از بهائم بنده و ستور و معامله منافع

یابد و در خانهٔ هشتم از مواریث اقارب و امثال آن منافع یابد و در خانهٔ نهم در سفرها کم بعضی
بزیان آید و از دست بدر رود و در آخر عمر درویش شود و حالت بد یابد و در خانهٔ یازدهم
از دوستان مال یابد و در خانهٔ دوازدهم از جهت دشمنان مولود را زیان رسد و مال تباه گردد
سهم الاخوه اگر در طالع بود مولود بهترین و فاضلترین خواهران و برادران خویش بود و در چهارم
یا هفتم یا دهم بود از معروفان بود اما در خانهٔ دهم دراز عمر نباشد که خانهٔ دهم هشتم سهم است
و خاصه که صاحب سهم در وسط السماء و اگر در چهارم بود مولود با خویشان دشمنی کند و اگر
صاحب سهم با سهم در اول برج چهارم بود مولود بهترین برادران و خواهران بود و چون در میانه
بود از میانگین برادران و خواهران بود و چون در آخر برج بود کهترین برادران و خواهران بود
و اگر در خانهٔ یازدهم بود یا نهم یا پنجم دلیل موافقت بود میان مولود و برادران و خواهران
و اگر در یازدهم بود خویشان مولود بسیار سفر کنند اگر مسعود بود خیر یابند در سفر و اگر در سیم بود
برادران مولود رفقا باشند و اگر در نهم بود خویشان مولود در سفر زندگانی کنند زیرا که خانهٔ
نهم هفتم سهم است و اگر در خانهٔ پنجم بود مولود را خویشان بسیار باشند و برادران کهتر از وی
خدمت کنند و اگر در خانهٔ هشتم یا دوم بود خویشان بمولود حاجتمند بوند و عیال او باشند
و اگر در هشتم بود و قوی حال و صاحب نیز قوی بود و در طالع شهادت داشته باشند خویشان
مولود میراث او بخورند و میراث مولود بایشان رسد و اگر نحوس بود خویشان مولود بیمار
ازان باشند زیرا که هشتم ششم سهم است و اگر در ششم منحوس بود از خویشان او قومی باشند
که خدمتکار و بندگان کنند و بیمار شوند و اگر در دوازدهم مسعود بود و صاحب طالع مولود قوی
حال بود و شهادت در طالع داشته باشد او عمل ناپسندیده کند بدرگاه سلطان چون غازی — خویشان

و جلادی

و خواری و امثال آن سهم الاباء اگر مسعود بود دلیل صحت پدر بود و اگر منسوب برابر این سهم
در اوتاد بود مولود بزرگ بود و اگر صاحب چهارم در وتد بود پدرش صاحب فرمان بود و — دیرتر کودکی
اگر در طالع مسعود بود پدر مولود را جاه و عمل بود زیرا که طالع دهم چهارم است و در خانهٔ دوم
پدر را دوستان بسیار بود و در خانهٔ سیم پدر مولود را رنج رسد زیرا که سیم دوازدهم چهارم است و
در زندان و رنج افتد و در خانهٔ پنجم دلیل درازی عمر پدر مولود بود چندانکه نتیجه خود را ببیند و خاصه که
صاحب طالع بران دلالت کند و اگر در خانهٔ ششم بود دلیل سفر و حرکت و مرافقت پدران
و بودن پدر از اهل دین و علم زیرا که ششم سیم چهارم است و بودن پدر مولود دراز عمر و در خانهٔ هفتم
دلیل بود که پدر مولود کوتاه عمر بود و مولود را از وی زیاده بهره نبود اما پدر مقبل و معروف باشد و در خانهٔ
نهم چهار بود و در خانهٔ یازدهم پدر مولود کوتاه عمر بود زیرا که یازدهم هشتم چهارم است و اگر در دوازدهم
بود پدر مولود بسیار سفر کند سهم الام در طالع بود مادر مولود شفقه بود و بفرزندان مهربان باشد
و اگر در خانهٔ دوم بود مادر مولود دراز عمر بود و تا فرزندان به چند و از مال بهره یابند و اگر در خانهٔ
سیم بود مادر مولود چهار دار بود و اما دراز عمر بود و اگر در خانهٔ چهارم بود روا بود که مادر مولود شوهر
دیگر کند و اگر در خانهٔ پنجم بود مادر مولود کوتاه عمر باشد و اگر در خانهٔ ششم بود مادر مولود در سفر بود
همیشه و اگر در هفتم مسعود بود خاصه که از آفتاب او را نظر باشد بدرگاه ملوک و سلاطین آمد
شد داشته باشد و اگر صاحب وی و صاحب او مسعود بود فرزند در صحبت پدر و مادر بود و اگر
در خانهٔ هشتم بود معروف و دراز عمر بود سهم الاولاد اگر در طالع بود مولود بغایت فرزند دوست بود
و بفرزند آرزومند بود و اگر فرزند بود فرزند در غربت بود و اگر صاحب آن سهم که آن صاحب طالع
مولود است قوی بود فرزندان او را از رنج و درد بود زیرا که طالع نهم پنجم است و اگر منحوس بود به عقیدهٔ

واگر در خانهٔ دوم بود فرزندان او در درگاه ملوک باشند و سلطان اهتمام دارند زیرا که دوم طالع
دهم پنجم است واگر صاحبش مسعود بود منزلت پدر بایشان رسد واگر منحوس بود منزلت پدر بایشان
نرسد و مال تباه کنند واگر در سیم بود او را اقارب و اعمام و عمات منافع یابند واگر در چهارم
بود فرزندان مولود بسیار دشمن باشند و تمام اجداد باشند یا تمام اخوان واگر صاحب او مسعود
بود میراث اجداد بر ایشان رسد واگر منحوس بود بلا و رنج و حبس کشند واگر در خانهٔ ششم بود
صاحب او مسعود و بری ناظر و از نحس ساقط مولود را فرزندان باشد که از علم و صنایع مستوران
زندگانی کنند و یا از غلامان و کنیزان که طبیب بوند و معالجه بیمار کنند واگر در خانهٔ هفتم بود مولود را
فرزندان باشد که با وی خصومت کنند و مولود زنا کند که نزدیک او چون فرزند وی باشد و
اگر منحوس بود با فرزندان خویش فساد کند و با فرزندان زن خویش فساد کند واگر در خانهٔ هشتم بود
و مسعود میراث مولود بفرزندان او رسد واگر منحوس بود مولود اندک فرزند بود و در مال او منازعت
کنند واگر در خانهٔ نهم بود و مسعود باشد فرزندان مولود پارسا باشند و معروف بخیر واگر منحوس
بود اول او را عارف باشند که کارهای ناشایسته کنند واگر در خانهٔ عاشر باشد و مسعود بود مولود
را فرزندان بود که خدمت و کاربندگان کنند واگر در خانهٔ یازدهم بود فرزندان مولود خصومت
انگیز و فتان بود خاصه که صاحب سهم منحوس باشد واگر در خانهٔ دوازدهم بود دلیل اندک فرزندی
بود و آنچه بود با پدر خصومت کند واگر صاحب پنجم منحوس بود مولود را فرزند نبود سهم الاخوان اگر در
اوتاد بود و منحوس بود مولود کارهای بیهوده کند واگر مسعود بود کارهای که ابتدا نماید آخر در کند
واگر در دوم بود مال مولود بزیان آید و یا آرد واگر در خانهٔ سیم بود خویشان را چارهای در رنج
بود واگر در خانهٔ چهارم بود پدر مولود رنجور بود واگر در خانهٔ پنجم بود مولود را بیماری و رنج بود

واگر در خانه

واگر در خانهٔ ششم بود دلیل مرض نهانی بود واگر در خانهٔ هفتم بود زنان و شریکان مولود رنجور بود
واگر در خانهٔ هشتم بود هر کس او را اعدا بود واگر در خانهٔ نهم بود مولود بد دین و بد اعتقاد بود
واگر در خانهٔ یازدهم بود مولود را دوستان دوخاین و بی منفعت باشند و در خانهٔ دوازدهم دلیل
قوت دشمنان و ظفر ایشان باشد و کشیدن رنج از جهة ایشان سهم التزویج اگر در طالع بود و
مسعود باشد بروج او با نسا بود و کار زنان او را زود میسر شود واگر منحوس بود مولود را از جهة زنان
رنج رسد و در خانهٔ دوم اگر مسعود بود زنان با اصل خواهد بود و با نسب و مال و میراث از ایشان
بوی رسد واگر منحوس بود از تزویج رنج و بلا بیند واگر در خانهٔ سیم بود مولود زنان خواهد که خویشان
او باشند یا برادران او و آن زن تیزی داشته باشد واگر منحوس بود با زنان مخالطه کند که او را
بجای خواهر باشد واگر در خانهٔ چهارم بود و مولود زنی از اقارب خویش بزنی کند و باشد که او زنان را
کند با زنی که خاتون سلطان باشد واگر منحوس باشد با مادر زن فساد کند واگر در خانهٔ پنجم بود
و مسعود باشد که زنان تزویج کند که آزاد و کهتر باشند و روزگاری با وی بخوشی گذراند واگر منحوس
بود با دختر زن فساد کند واگر در خانهٔ ششم بود و مسعود باشد کنیزان را بزنی کند یا زنان عیب ناک
واگر منحوس بود کنیزکان دیگران را بزنی کند و زنان غریب را واگر در خانهٔ هفتم بود و مسعود باشد
تزویج مولود با شاغ میسر شود واگر منحوس بود رنج و شدت بود واگر در خانهٔ هشتم بود و مسعود باشد
از جهة زنان رنج بیند واگر منحوس باشد مرگ او از جهة زنان و بدست ایشان بود واگر در خانهٔ
نهم بود و مسعود باشد زنان غریب کند و از زنان پارسا باشد واگر منحوس بود از زنان
رنج بیند و زنی کند که از وی بگریزد و سفری کند که از آن زنان رضا نبود واگر در خانهٔ دهم بود و مسعود
باشد زنان معروف را بزنی کند و ایشان را عاشق و زیرک و کدبانو بود واگر منحوس بود کلانتر از او بود

واگر در خانهٔ یازدهم باشد و مسعود بود زنان را بگیرد که بر ایشان عاشق شده باشد و اگر منحوس بود
کنیزان را بزنی کند و اگر در خانهٔ دوازدهم بود زنان عیبناک بوند و ازان سبب رنج بیند
سهم الموت اگر در طالع بود یا در خانهٔ دهم یا هفتم یا چهارم بود در شهر و وطن خویش بمیرد و اگر منحوس بود
در کشتن بود و اگر در خانهٔ دوم بود در وطن یا از جهت مال و حصول مال و اندیشهٔ مال کند و اگر در خانهٔ
سیم بود در سفر نزدیک بمیرد و از جهت خویشان و برادران بزرگ و اگر در خانهٔ چهارم بود و در طالع سعد بود
و سهم الموت در حضیض بود از خویشان بخشم شود و در حبس بمیرد و اگر در خانهٔ پنجم بود در زیر منکوحه
حال بمیرد و اگر در خانهٔ ششم بود در بیماری بمیرد که بطبیعت آن برج باشد تا از جهت ناکسان و بندیان
و اگر در خانهٔ هفتم بود از جهت خصمان و زنان و اگر در خانهٔ هشتم بود در مرضی بمیرد که بطبیعت آن برج باشد
و اگر در خانهٔ نهم باشد در سفر بمیرد و اگر در خانهٔ یازدهم باشد در خوشی و در آسایش و بیاری دوستان
بمیرد و اگر در خانهٔ دوازدهم بود از جهت اعدا هلاک شود سهم السفر اگر در اوتاد بود سفر بسیار کند و اگر
شمالی و شرقی بود در جانب شمال سفر کند و جانب مشرق و اگر در برج مغرب بود یا در جانب جنوب
و مغرب سفر کند و اگر در خانهٔ دهم بود از جهت سلطانیان سفر کند و بدرگاه بزرگان بیشتر باشد
و اگر در خانهٔ چهارم از جهت از دواج خلوت کند و اگر در خانهٔ دوم یا ششم یا هشتم یا دوازدهم
در سفر رنج بیند و اگر صاحب طالع مسعود بود و بوی ناظر باشد اندک سفر کند سهم السلطان اگر منحوس بود
به کار کند اگر در اوتاد بود و قوی حال و مسعود و بصاحب طالع ناظر یا متصل او را سلطنت و جاه
و رفعت بود و اگر مسعود بود در عمل سلطان خیر یابد و اگر در خانهٔ هفتم یا هشتم بود از جهت زنان عمل
کند و اگر در خانهٔ دوم بود عمل نیکو کند و اگر در خانهٔ سیم بود از جهت برادران و اگر در خانهٔ پنجم بود
عمل دهقانان و معماری و حرب و رنج کند و اگر در خانهٔ ششم بود و مسعود باشد مولود معه

بیماران کند

بیماران کند و بیمارستانها را عمل ادویه کند و اگر در خانهٔ هشتم بود از مال مردگان باشد
و از جهت قاضی یا سلطان صاحب برکت بود و از ان فواید یابد و اگر در خانهٔ نهم بود مولود
عمل در سفر کند و اگر در خانهٔ یازدهم بود از جهت دوستان عمل کند و حالش را اول عمر بهتر بود و اگر
در خانهٔ دوازدهم بود مولود کاهل بود و کارش بد بود سهم الصدق والاحباب اگر در خانهٔ طالع
یا چهارم یا دهم یا هفتم بود مولود را دوستان معروف باشند و در وسط السماء از نسل ملوک و
وزرا و دلالت باشد و اگر در خانهٔ دوم یا هفتم یا هشتم یا دوازدهم بود مولود را دوستان ناکس باشند
و اگر در ششم بود دوستان مولود کوتاه عمر باشند و در خانهٔ هشتم دوستان جاهی در غربت و مشقت
باشد اما در مدت بود و در خانهٔ یازدهم و پنجم و نهم و سیم ثابت المودة باشد و اگر برج منقلب
باشد دوستی سست فقط بر مودت او اعتماد نبود سهم الاعدا اگر در طالع یا اوتاد دیگر بود و مسعود
او را دشمنان معروف باشد و چون در وتدی باشد منحوس دشمنان دشمنی آشکارا کنند و اگر
در یازدهم مولود را دوستان دشمن گردند و اگر در خانهٔ پنجم بود دشمن مولود فرزندش بود و اگر
خانهٔ هفتم بود زنان مولود دشمن مولود باشند اما دشمنان او زود بمیرند و اگر در خانهٔ سیم بود
دشمن مولود پدر مولود بود و اگر در خانهٔ دوم باشد دشمنان مولود بسبب مال مولود باشند و اگر
در خانهٔ نهم بود بسبب علم و دین مولود را دشمن باشد یا مادر و اگر در خانهٔ ششم بود دشمن مولود
ناکسان باشند و اگر در خانهٔ نهم و سیم بود مولود را دشمنان اندک بوند و ضعیف باشند و در خانهٔ
سیم از اقارب او باشند و در این دو خانه دشمنان او عقلا و متدینان باشند سهم المال او
در ربعی از طالع و مستولی بر وی در ربعی دیگر مولود مال تلف کند سهم الاخوة در ربعی و مستولی
بر وی در ربع دیگر میان پدر و فرزندان او مغافرت بود و زیاده نفقی نبود و برادران بغربت شوند

و بود که برادر نداشته باشد سهم پدر در ربعی و صاحب او در ربع دیگر میان پدر و فرزند نفاق قوی بود و زیاده نقص بود سهم الضیاع در ربعی و صاحب بیت در ربع دیگر مولود را ضیاع موافق نبود و از ضیاع رنج بیند سهم الولد در ربعی و صاحب بیت او در ربع دیگر میان او و فرزند کالفت بود سهم المرض در ربعی و صاحب بیت وی در ربع دیگر مولود در سفر بیمار شود از وجع مفاصل سهم التزویج در ربعی و صاحب بیت او در ربع دیگر مولود بسیار زن کند و بگذارد و بگریزد سهم الموت در ربعی و صاحب بیت وی در ربع دیگر مولود در غربت بمیرد خاصه که صاحب طالع بوی ناظر نباشد سهم عمل سلطان در ربعی و صاحب بیت وی در ربع دیگر نه در خانهٔ خویش در ولایت عمل کند سهم الصدق در ربعی و صاحب بیت او در ربع دیگر مولود را دوستان باشند در شهر و وطن و قوم و خویش سهم الاعداء در ربعی و صاحب بیت او در ربع دیگر مولود را دشمنان باشند بغیر اهل وطن خویش

فصل در احکام دیگر از فرقهٔ متحیره سهم الزحل و این سهم را سهم اوثاق السجن خوانند و دلالت کند بر حفظ بعد غور و هر چه ضیاع و بذر دیده و سودا و دلیل مرگ بود و دلیل ضیاع و زمین و ملکها و مکانها مردم و نیک دینی و دلیل پیری بود و نجات از رنج و حبس از سعادت و نحوست این سهم بدین معانی دلالت جوید سهم المشتری دلیل بود بر عز و ظفر و نصرت و عواقب و ستودن و صلاح و دین و ایمان و اجتهاد در کسب و طلب عدل قضاء و دانش و بنای مساجد و امید هر چه باشد از خیر از خیرات سهم المریخ دلیل تدبیر و شجاعت و قوت دل بود و فکر و حرفت سهم الزهره بروز از درجهٔ سهم السعادة تا درجهٔ سهم و بشب عکس آن و این دلیل محبت و الفت و رغبت در نکاح و تزویج و امثال این باشد از سعادت و نحوست این سهم بدین معانی دلالت جوید سهم عطارد بروز از درجهٔ سهم الغیب تا درجهٔ سهم السعادة و بشب عکس آن و این سهم دلیل تجارت و درویشی

و بسیاری خصومت و خشمناکی صفراوی و بیع و شری و دبیری و اشتغال علوم مختلف و طلب کردن قومی گفته اند که سهام این کواکب بروز و شب از آفتاب میگیرند تا بموضع قمر و بر درجهٔ آن کوکب می افزایند یعنی سهم زحل از مقام زحل و سهم مریخ از مقام مریخ و همچنین و اگر سهم الحیوة و کمال بود و مسعود دلیل درازی عمر بود و تندرستی و شادکامی و اگر منحوس بود دلیل اندکی عمر و بیماری و اندیشه بسیار بود سهم عمل سلطان موافق با سهم زهره و اگر این سهم و خداوند او قوی حال بوند و نیکو صورت و درست مزاج و از این سهم توان دانست که مولود بکه ماند و اگر در خانهٔ دهم بود یا صاحب دهم مستولی بود با مادر ماند و اگر زهره و قمر مستولی بوند همچنان و اگر با دلایل پدر مناسبت دارد به پدر ماند و سعادت این سهم دلیل سلامتی بود جوارح را و صحت بدن بود از همه اشکال و اگر منحوس بود نا خوش و گران جان بود و بیماری آن بسیار رود و اگر دلیل بقا سعادت و خیر خواهی اندران طالع که گویند و پرسند بنگر اگر دلیل وی را ناظر بود و مقبل بود دلیل ثبات و بقا بود و اگر دلیل زایل بود دلیل زوال و فساد بود و اگر منحوس بود دلیل ثبات این رنج و مکروه بود و اگر مسعود بود دلیل ثبات او در سعادت بود سهم منطقه العاقل دلیل نطق و تمیز و معرفت و عقل بود و اگر این سهم مسعود بود با نطق با معرفت بود و اگر مریخ با این سهم ناظر باشد تیز خاطر و زیرک بود سهم المال دلیل فواید و معاش و غذا و قوام ابدان بود اگر مسعود بود دلیل آسایش بود سهم القرض اگر منحوس بود و مستولی بر وی ظفر دارد در طالع یا در بیت المال مولود را بیشتر وام تلف شود و اگر مسعود بود خلاف این باشد سهم الفطن این سهم دلیل چیزهای بود که مردم در شوارع یابند اگر فراموش کنند و اگر مسعود بود و مشتری یا زهره بر وی ناظر چیزها یابند در راهها و از آن فواید یابند و اگر آفتاب ناظر باشد چیزی که گم کرده باشد باز یابد و اگر منحوس باشد بخلاف این بود و پوشیده

چیزها ورزد و ضایع میکند اما سهم الاخوه اگر در برج کثیر الکواکب بود بسیار برادران دارد و اگر در
برج عقیم بود اندک بود و سهم مرگ برادران از آفتاب گیرند تا بدرجه وسط السماء و بر طالع افزایند
و هر وقت که انتهاء از این سهم بسیم رسد یا بستولی بر خانه او یا بنجا رسد یا انتهای طالع سال دلیل
مرگ برادر یا خواهر بود و اگر سهم الاباء مسعود بود دلیل بر درازی عمر مولود باشد و اگر منحوس بود
دلیل کوتاهی عمر پدر مولود باشد سهم موت الاب هرگاه که تسییر طالع سال از برجی بود که بآن سهم
یا بستولی برا او رسد یا از طالع وی بطالع سال رسد و بستولی در آن سال دلیل مرگ پدر بود در آن
سال یا مرگ کسی که بجای پدر بود سهم الاجداد احکام او احکام سهم الاب باشد سهم الاشرف والنسب
اگر مسعود با آفتاب یا صاحب دهم بوی ناظر باشد دلیل بود که مولود شریف الاصل بود و در نسب او
هیچگونه طعن نبود و اگر این سهم ساقط بود و مقارن نحس و ارباب وی نحس بود مولود دنی الاصل مطعون
النسب باشد سهم الضیاع و العقار چون مسعود بود مولود را از دهقانه نصیب تمام بود و اگر منحوس بود
از عمارات مولود را رنج و زیان رسد سهم الفلاحة و کشاورزی اگر مسعود بود دلیل انتفاع بود بزرع
کشت و دهقانه و اگر منحوس بود از این جهت او را زیان افتد سهم عواقب امور اگر صاحب وی
در برج مستوی الطلوع بود و مسعود بود مولود را عواقب امور بخیر بود و اگر برج معوج الطلوع و منحوس
بود مولود را عواقب امور بد بود و اگر مستقیم الطلوع بود و دیگر در معوج الطلوع در عواقب امور
اختلافه اختلاط بود پس دلیل فرزند بر آن برج بود که صاحب سهم در وی بود یعنی که اگر صاحب سهم
در برج مستقیم الطلوع بود عاقبتش بخیر بود سهم الولد اگر در برج کثیر الولد بود مولود را فرزندان
بسیار بود و اگر در برج قلیل الولد بود مولود را اندک فرزند بود و اگر منحوس بود و در برج کثیر الولد باشد
او را فرزندان باشد اما زود بمیرند و قرار نیابند و از میان آن سهم تا صاحب آن یا بجای

صاحب

صاحب او تا وی بگیرند و هر برجی عدد فرزندی بود و سهم عدد فرزندان بنگرند تا در کدام خانه است
و صاحب وی در کدام خانه بود بعدد چندان برجی که میان هر دو بود و بروج ذوجسدین را دو
در میان افتد دو فرزند حساب کنند و بعدد کواکبی که در میان سهم و صاحب وی باشد هم عدد
فرزندان وی باشد و اگر دلیل آن فرزند و بیشتر کواکب آن نر باشد فرزندان بیشتر نرینه باشند
و اگر ماده باشند فرزندان بیشتر ماده باشند سهم وقت الولد اگر مشتری بجرم یا بجسد یا بنظر
تربیع یا تثلیث یا مقابله باین سهم پیوندد در آن وقت فرزند باشد اگر فرزند بالغ باشد زن
داشته باشد و اگر سهم در برج مذکر بود فرزند پسر بود و اگر در برج مؤنث بود فرزند دختر بود
و اگر صاحب طالع و صاحب پنجم و ارباب مثلثات ایشان و این سهم و صاحب او در برج
بسیار فرزند بود سالهای کوچک خداوند سهم بگیرند و چندان عدد فرزندان باشد و حال پسران
و سعادت ترفیع و عمر ایشان از سهم الولدان ذکور گیرند و حال دختران و سعادت ترفیع
و عمر ایشان از سهم الولد اناث گویند و بنگرد در هر سهم و خداوند ایشان و اوتاد و طالع ایشان
و ما بعد و نظیر ایشان که سهام و خداوندان آنجا در وی باشند و بقدر سعادت و نحوست او
حکم پسران و دختران کنند و اگر سهم پسران مسعودتر باشد پسران بهتر از دختران باشند
و اگر سهم دختران و صاحبش قوی تر و مسعودتر باشد حال دختران بهتر از حال پسران مولود باشد
سهم آنکه بدانند که فرزند در شکم مادر نر بود یا ماده اگر این سهم در برج مذکر افتد مولود نر
باشد و اگر در برج مؤنث افتد مولود در شکم مادر مؤنث بود و اگر این عمل چنان باشد که روز
در وجه او ند خانه قمر از قمر نقصان کنند و بر طالع افزایند و بشب عکس آن کنند از آنجا که سهم در آن
باشد حکم کنند و این حکم فرزندان نازاده است باید که بوقت این سؤال نظر از طالع سؤال کنند

زایچهٔ طالع درست کنند و تقویم کواکب ساعت در زایچه ثبت کنند پس آنگاه این عمل که گفته شد
بکنند و حکم نمایند و در زن و مادگی فرزند خبر دهند و اگر این طالع بتو نمایند که این طالع
دختر است یا پسر چون این بکنی و این سهم در برج مذکر افتاده باشد طالع پسر بود و اگر
در برج مؤنث باشد طالع دختر باشد **سهم المرض** اگر مسعود بود بیماری مولود اندک بود
و اگر منحوس بود مولود را بیماری بسیار بود و اگر نه مسعود بود و نه منحوس گاهی بیمار بود و گاهی سالم
سهم العبید اگر مسعود بود از بندگان خیر بیند و اگر منحوس بود رنج خاصه که سهم در برج معوج الطلوع
بود و در برج کثیر الولد بندگان بسیار باشند و در برج اندک ولد یا عقیم کم باشد یا نباشد
و اگر این سهم در برج نجم افتد مولود بنده را بفرزندی قبول کند و بقدر سعادت و نحوس حکم
کند **سهم الاسرا** اگر سهم دشمنان و گرفتگان مسعود بود و صاحب او نیز مسعود باشد از
بند و رنج نجات یابد و هرگاه صاحبش ساقط بود از طالع مولود را حبس بود و اگر بخلاف این
بود و منحوس باشد در زندان بمیرد و اگر میانه بود حبس او کمتر بود در زندان **سهم التزویج زنان**
اگر مسعود بود مولود با زن پارسا وصلت کند و اگر منحوس بود زنان ناشایسته و سلیطه کند
سهم التزویج مردان اگر در طالع زنی بود و سهم التزویج او مسعود بود شوهرش نکو بود و اگر
منحوس بود مرد بدحال بود **سهم المکر و خداع الناس** اگر قوی حال بود مولود زنان را بفریبد و مال
ایشان را بخورد و خاصه که آن برج برج حیله و مکر باشد چون بروج مریخ و زحل و اگر برخلاف این
بود زنان او را بفریبند و مال او بخورند **سهم الفجور** اگر مسعود بود و در خانهٔ مشتری باشد مولود
بسیار نکاح بود و در حلال و اگر منحوس بود و از حرام و اگر سهم الفجور ناظر بود بسهم التزویج در طالع
مولود با زن زنا کند و بعد از زنا بنکاح خواهد **سهم زهد المراة** یعنی پارسایی زن اگر در برج

ثابت بود

ثابت بود و مستولی بر وی ناظر بنظر مسعود و سعدی بر او ناظر زن پارسا بود و اگر در برج ذو جسدین
باشد پارسا بود اما مردم را دوست دارد و اگر در برج منقلب بود و منحوس ناپارسا بود و
مولود از جهت زن رنج و بلا بیند سهم التزویج که هر کس بروز و شب از درجه زهره گیرند تا درجه مشتری
طالع او و بر طالع بیفزایند اگر منحوس بود مرد و زن هر دو بنکاح رسوا شوند اگر بر خلاف منحوس بود مولود
هرگز زن نکند **سهم وقت التزویج** چون مشتری بدین سهم پیوندد دلیل تزویج حلال بود **سهم**
التزویج اگر مسعود بود تزویج او با سامان بود و بر آید و اگر منحوس بود در رنج بسیار رسد بوی و عاقبت
آن مقصود حاصل آید و بد بود **سهم الاخوان** اگر مسعود بود با خویشان دوست بود و از ایشان
منافع یابد و اگر منحوس بود بر خلاف آن بود **سهم الخصومات** اگر در اوتاد باشد مولود بسیار با خصومت
بود و اگر منحوس بود از خصومت حرمت و مال یابد و اگر مسعود بود بر خلاف این بود و اگر این سهم
با خداوند سابع و تاسع در طالع افتد مولود خصومت مردمان کند و دلیل قاضی و حاکم بود **سهم الموت**
اگر منحوس بود و صاحب او هم منحوس باشد و سعدان ساقط بوند مولود را عاقبت بد بود و او را
بکشند و اگر مسعود بود و خداوندش سعد بود و سعدان ناظر باشند مرگ مولود نیکو بود **سهم الکواکب**
الثقال و این سهم را بروز از درجه خداوند طالع گیرند تا بقمر و شب بخلاف این و بر طالع افکنند
و اگر این سهم در برج مقطوع الاعضا بود و منحوس مولود را بکشند یا عضوی از اعضایش ببرند
اگر خدا این سهم و خداوند هشتم با خداوند طالع منحوس باشند مولود را ناگاه بکشند **سهم القتل**
والخوف اگر این سهم با صاحب او و با صاحب طالع یا هیلاج بهمدیگر پیوندد مولود بسیار بکار
و تعب در رنج رسد و نزدیک هلاک شود و اگر انتهای طالع بکمال بدین برج رسد یا بدین
یا صاحب این سهم آن سال خوف و نکبت رسد و انتهای هر کمال بکبرج برود **سهم موضع الفتح**

اگر این سهم با صاحب طالع منحوس بود مولود را در آن برج آفت رسد که این سهم آنجا باشد
و اگر انتها بدین جا رسد یا سهم با انتهای طالع رسد مولود را در آن سال گشتن و کارها
بروی دشوار شود سهم الورطه چون تسییر این سهم ببرج طالع رسد و انتهای طالع آن سال
باز بطالع رسد آن سال بیم و خوف بود و اگر این سهم منحوس بود و در برج ثابت بود مولود را
عمر در رنج و بلا بود سهم السفر فی الماء اگر این سهم در برج آبی بود و مسعود باشد مولود را در سفر دریا
شادی رسد و اگر منحوس بود رنج و بلا چند سهم السفر فی الارض اگر این سهم مسعود بود در برج
خاکی بود مولود در سفر خشکی منافع یابد و اگر منحوس بود و با منفعت بود و رنج چند سهم الورع اگر
این سهم با صاحب طالع بود یا با هیلاج بود مولود پارسا بود و اگر از وی ناظر باشند سهم دلیل
ورع بود و اگر برخلاف این بود فاسق شود سهم العقل این سهم دلیل بر بحث غوامض و مشکلات
کارها بود و اگر زحل در فوق الارض و مشتری بدین سهم ناظر باشد این کس استنباط علوم کند
برای و دانش خویش خاصه که قمر و سهم الغیب مسعود باشند سهم العلم و الحلم اگر زحل و مشتری نظر
مقبول دارند در این سهم و صاحب طالع ناظر بود این مولود حکیم بود و اگر عطارد ناظر بود بدین
سهم مولود خداوند تجربه و معرفت بود در کارهای معروف سهم اخبار الناس کذب و صدق
این سهم اگر در وتدی بود و اگر عطارد و زهره بدین سهم ناظر بود مولود اخبار که شنود بسیار
نیکو داند خاصه که در خانه زهره و اگر برخلاف این بود احادیث که شنود هیچ نداند سهم الحجة
الحق و الباطل اگر این سهم در وتدی بود و برج مستقیم الطلوع باشد خبر راست بود و اگر در
زایل بود و در برج معوج الطلوع این خبر باطل بود سهم المدبرین یعنی وزراء السلاطین اگر
این سهم و خداوند او قوی حال باشند در وتد و صاحب طالع مسعود بود و در اوتاد باشند

وسعدان

وسعدان نظر دارند و از نحوس ساقط باشند مولود بزرگ و تیز خاطر و قوی طبع بود و باشد که وزارت
کند یا دبیری ملوک با خراج ستانی وزرا و سلاطین و کارهای بزرگ سهم الشرف اگر در وسط
السماء افتد مولود جاه عظیم یابد و همچنین اگر با مشتری و زهره باهم افتد و سعادت این سهم دلیل
صحت بود سهم السعاده اگر این سهم و صاحب او منحوس بوند مولود خامل الذکر و کم نام باشد
و اگر مسعود بود ملوک و سلاطین معروف و او را جاه منزلتی باشد و اگر این سهم با کواکب سعد
در وسط السماء افتد خداوند ولایت و ریاست و بزرگواری گردد سهم العمل این سهم دلیل
زرگری و کیمیاگری بود و اگر در برج آتشی باشد دلیل کاتبی و مانند آن بود و اگر در خانه عطارد بود
چرب دست باشد سهم التجارة و بازرگانی و خرید و فروخت اگر این سهم و صاحب او مسعود
بوند مولود را تجارت و بیع و شری نیکو آید و اگر منحوس بوند رنج چند سهم المعالجة و الحرفة
و حبس افتادن حاجتها اگر این سهم و صاحب او با صاحب طالع امتزاجی دارند مولود را
در مهمات خویش صبر و قرار نبود تا آن کار تمام کند و مجد باشد در کارها و اگر مردم را کاری
پیش آید خواهد که بداند که آن کار رود یا نه گرد طالع وقت آن مسئله بگیرد و این سهم
معلوم کند اگر مسعود باشد آن کارش باید کردن و اگر منحوس بود احتراز کند سهم الرجاء
اگر این سهم مسعود بود و بقاعده مولود بزودی حاصل گردد و اگر منحوس بود بخلاف این بود
سهم السلطان و النصرة و الظفر اگر مستولی بر این سهم مسعود بود و ممازج صاحب طالع بود
و سهم هم مسعود بود مولود بر جمله دشمنان ظفر یابد سهم السیادة و المعروفین فی الناس
اگر این سهم و صاحب او منحوس بوند مولود کم نام و عدیم الذکر بود و اگر مسعود بوند
نزدیک ملوک و سلاطین معروف باشد و جای عزیز یابد و اگر این سهم با کواکب السعد

در وسط السماء مولود را دلالتی در ریاستی مساعدت کند سهم الجند والشرط اگر این سهم مسعود بود
و با خداوند طالع ممزوج بود مولود خدمت سلطان کند یا لشکری باشد سهم السلطان اگر
این سهم و صاحب او مسعود باشند مولود مرزوق باشد از اعمال سلطان و اگر این سهم
بجوزا و سنبله بود مولود کارها کند بدست خویش که ملوک و سلاطین باو حاجتمند باشند
و اگر ممازج سهم المال بود از آن مال یابد سهم الاعمال والتجارات این سهم دلیل بزرگی و کیمیاگری
بود و اگر در برج آتشی بود دلیل نخاسی بود و اگر در خانه عطارد بود چرب دست بود سهم الشرف
اگر در وسط السماء مولود جاه عزیز یابد همچنین اگر با زهره و مشتری افتد و سعادت این سهم
دلیل صحت بود سهم الشهوات والحرص علی الدنیا و حیله و مکر اگر این سهم مسعود بود خاصه با مشتری
مولود شهوت خویش را مغلوب دارد و اگر منحوس بود شهوات بر مولود غالب گردد سهم الصدیق
اگر این سهم و صاحب خانه او مسعود بوند مولود از دوستان خیر یابد و دوستان دزدی سهم الاضطرار
لذا این سهم توان دانست که میان مرد و عیالش دوستی بود یا دشمنی و اگر این سهم در میلاد
یکی در برجی بود و در طالع دیگری در برجی که ایشان هبوط طالع یکدیگر باشند مثال این چنین
باشد که در طالع یکی در سنبله بود و دیگری حوت بود سعادت بود سهم الغم اگر این سهم با صاحب
او ممتزج باشد با سهم السعاده بود مولود در امور خویش مستقیم دفتر و جاه زد و طمعهای
لذیذ سازد و خویشتن را بزرگ داند و اگر منحوس بود برخلاف این بود سهم آزادگی
و حریة النفس اگر این سهم و صاحب او مسعود بوند بمشتری مولود کشاده روی و حلیم بود و حاجت
که این سهم در برج احرار باشد و اگر منحوس بود و عبوس و ناخوش زندگانی باشد سهم المحمود والمذموم
اگر این سهم بمشتری مسعود باشد مولود هر کاری که کند نزدیک خلق مشهور شود و او را بدان ستایش

نیکو کند

نیکو کنند و اگر منحوس بود مولود را بهیچ کار نستایند سهم الاعداء اگر این سهم در تربیع و مقابله
طالع یا صاحب طالع بود مولود بسیار دشمن باشد و اگر برخلاف این بود اندک دشمن بود
سهم الشقاوة و بدبختی اگر این سهم با صاحب طالع بود یا با زحل بود مولود همه عمر بدبخت بود
و هیچ منفعت نیابد سهم الهیلاج سهم هیلاج را چون تسییر برانند بنحوس رسد دلیل نکبت بود
در آن سال و اگر بسعود رسد دلیل سعادت بود در آن سال سهم الفروسیة والشجاعة اگر بتدبیر
مریخ یا مشتری بود علوم ریاضت و سواری نیکو داند و آداب سلاح و شمشیر و نیزه بکار داشتن
نیکو داند سهم الجراءة والشدة این سهم اگر بر تسدیس مشتری یا مریخ بود یا در بیوت نحس مولود
تو بکمال بود و قوی دل و جنگی بود سهم الخدعه والفریب اگر این سهم و صاحب او در برجی منتج
بود بصاحب طالع مولود خبیث و صاحب خدعه و مکر بود و اگر در آن سعدی بود از آن منفعت یابد
و اگر منحوس بود از آن بلا بیند و اگر عطارد یا مریخ با این سهم صاحب ولایت بود مولود بحیله
قلعه بگشاید و در دزدی استاد بود سهم موضع الحاجة اگر این سهم مسعود بود و صاحب او هم
مسعود حوائج او بزودی برآید و اگر برخلاف این بود دیرتر برآید سهم الضرورة و تأخیر الحوائج
اگر این سهم با صاحب او با زحل بود و با وی اتصال دارند مولود کاهل بود و هیچ حرکت نکند
الا بوقت ضرورت و درماندگی و اگر صاحب این سهم دلیل مال را منحوس کند مال او بسبب کاهلی
بزیان آید سهم المکافات والجزاء اگر این سهم در اوتاد یا مایل الاوتاد بود و مسعود باشد
مولود مکافات کند و خیرات و نیکیها کند سهم العدل والحق اگر این سهم و صاحب او مقبول
بوده در برج ثابت باشد مولود حق را دوست دارد و پیوسته طریق عدل و انصاف ورزد
و اگر در برج منقلب بود و منحوس حق قیام نکند و اگر در برج منقلب مسعود بود حق را داند و نگاهدارد

کنند و جمله این سهام در طالع مولود بکار دارند و این سهام که از کتاب جامع احکام ثبت شد
هشتاد سهم است و اگر پنج سهم یا کمتر یا بیشتر در یکبرج افتند حکم هر یکی بر خلاف یکدیگر جمع
حکم کنند و تا دلایل آن باز نکنند حکم نمایند تمت رسالة السهام بعون الملک المنان

جدول [illegible] احوال الملوک

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حال الملوک	شمس / زحل	جه ۱۰ / مشتری	مشتری / ربیعه	نف / لف	الغائب / [illegible]	شمس / عطارد	[illegible]	طالع	نف
عمر الملوک / [illegible]	مشتری / صاحبه	زحل / شمس	[illegible]	نف	المساکین / الارض	[illegible] / زحل	زهره / مشتری	حه / طالع	نف
عمر دولت / [illegible]	[illegible] / شمس	[illegible] / زحل	۵ ع / ۵ ء	نف	العیون / الامطار	[illegible] / قمر	زحل / زهره	طالع	نف
حال ملکه / عدو ملک	طالع / صاحبه	زحل / جمیع	۵ ء / جمیع	نف	البرد / [illegible]	عطارد	[illegible]	حه / طالع	نف
ملک [illegible] / ملک اول	صاحب / مشتری	جمیع / حه ۲	[illegible]	نف / لف	الثلج / [illegible]	[illegible]	[illegible] / ربیعه	طالع	نف
[illegible] / [illegible]	مشتری / [illegible]	حه ۴ / زحل	[illegible] / السهم	نف	الزلازل / الرعد	[illegible]	[illegible] / عطارد	طالع	نف
اصلاح / [illegible]	شمس / [illegible]	حه ۹ / زحل	طالع	نف	[illegible] / الانهار	[illegible]	عطارد / عطارد	۵	نف
[illegible] / [illegible]	زحل / [illegible]	قمر / ربیعه	زحل	لف / نف	حال السموم / [illegible]	ذنب / [illegible]	زحل / [illegible]	طالع	نف
[illegible] / [illegible]	[illegible]	[illegible] / [illegible]	ذنب / ذنب	نف	جدول سهام الآباء العلویة				

جدول معرفة سهام الضمیر و الخبیء					جدول معرفة سهام الطیور				
سهم الضمیر	صاحب طالع	درجه عاشر	درجه طالع	نف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] / [illegible]	رب الخبء	رب طالع	درجه عاشر	نف	الطیور / [illegible]	عطارد / [illegible]	اسد / اسد	طالع / حه ۱۰	نف
[illegible]	رب الساعه	رب شهر	درجه طالع	لف	[illegible] / [illegible]	[illegible]	قمر / زحل	طالع	نف
[illegible]	زهره	درجه سابع	درجه طالع	نف	[illegible] / [illegible]	[illegible]	عطارد / [illegible]	طالع	نف
[illegible] / [illegible]	عطارد	قمر	درجه طالع	لف	[illegible] / [illegible]	[illegible]	زهره / [illegible]	طالع	نف

غلامحسین [illegible]

احکام سهام از کتاب روضة المنجمین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

در احکام سهمیات مجملا احکام جمیع این نکات باشد **نکته اول** در موضع سهم نظر کنند
در وتد دلیل سعادت و خوبی احوال مدلولات سهم باشد اقوی مقدم باشد ۱ و ۱۰ و ۷
و ۴ و در مایل الوتد دلیل توسط احوال منسوبات سهم باشد اقوی مقدم ۱۱ و ۵ و ۲ و ۸
و در زایل الوتد دلیل پریشانی و ضعف و باعرفت متفرعات وی باشد اضعف مقدم
۱۲ و ۶ و ۹ و ۳ اما از جنس سهم غافل نشوند که آتشی و بادی و آبی و خاکی باشد هر یکی در خانه
منسوب بود دلیل هر چند در مرتبه ضعف باشد بجهة منسوبات وی خوب بود **نکته دوم**
نظر سهم بهر خانه دلیل رغبت مردم مدلولات بیت بمنسوبات وی باشد که از نظر توان
گفت **مثال** سهم العمل و رسیم دلیل رغبت رعیت بعمل باشد در طالع دلیل تقرب ملوک کار خانی
باشد **نکته سیم** صاحب خانه سهم را صاحب سهم خوانند و احوال مدلولات سهم از
خیر و شر از صاحب سهم و مکان او و نظرات بسهم و بطالع دانند پس اگر صاحب سهم
بسهم و بطالع بنظر خوب ناظر باشد و صاعد و زاید در مراتب خمسه باشد دلیل ارتفاع و تسهیل
و تفاوت قیمت و عزت مدلولات سهم باشد و بنظر تربیع یا مقابله و هبوط و نقص
در مراتب خمسه دلیل بی اعتباری و ارزانی و با قدری و کم حاصلی منسوبات آن سهم باشد و این
حکم ها بقدر قوت و ضعف در مراتب خمسه صاحب سهم کنند **نکته چهارم** از حال
برج و سهم غافل نشوند و موضع مستولی را عظیم موثر دانند و نظرات مستولی شاهد نکته
اول باشد و نظرات بصاحب سهم شاهد نکته دوم باشد و نظرات بجزو شاهد نکته سوم باشد

در نظرات [illegible] و [illegible] عام [illegible]

نکتهٔ پنجم از ضعف و قوت سهام چنانکه در کواکب معتبر بود غافل نشوند و ضعف و قوت سهم
از والدین او گویند و منقوص اقدم و اقوی از منقوص منه باشد نکتهٔ ششم نظر سهم بدو
والدین از سعادت و نحوست دلیل کیفیت و کمیت احوال منسوبات و مدلولات او
و سعادت و نحوست در جهت و استقامت و مکان والدین در احکام دخل تمام دارد
چه اتصالات منسوبات سهم باشد در آنوقت که ناظر باشد بجزو منتشر شده اما احکام
مفصل از بودن سهام در بیوت دوازدهگانه با وجود آن از نکات شش گانه غافل
نشوند که غفلت ندامت آورنده است اما سهم السعاده در طالع دلیل سعادت و
فراغت و عیش و عشرت رعایا و عجزه و مساکین باشد در دوم سعود دلیل جمعیت و آبادی
خزاین و بدست آوردن مال بی رنج باشد و از اموال سلطان روزی مند باشند و اگر کوکبی
ناظر باشد قوت هر یوم روز بروز بدست آورند و اگر منحوس باشد بدحال و خبیث المعیشه
باشند در سیم سعود دلیل مصاحبت و جمعیت و یاری خواستن مردم از او با خویشان
باشد و نتایج خوب بران مرتب باشد منحوس جمعیت و مصاحبت بدون نتایج خوب
بلکه ضرر متصور بود بدون نظر آمد و شد و اختلاط زیانی باشد در چهارم سعود دلیل کرامت و
عزت پیش پدران و پدران را انتفاع از ضیاع و عقار و املاک و حصول مطالب پادشاهان
و عزت ایشان باشد و منحوس ضد آن باشد در پنجم سعود خوشنودی از فرزندان
و رسیدن اخبار مسرت و توالد و تناسل بسیار باشد و منحوس ضد آن باشد در ششم
سعود خوشحالی خدمه و ملازمان و سلامتی بیماران و بسیاری اعمال بجهت انجام و منحوس دلیل
عاقبتی بیماران و حبس و بند و گرفتاری مردی که بصاحب برج منسوب باشد و اگر با آن نحس

نحس

نحس ناظر باشد زود بخوبی مبدل شود در هفتم سعود دلیل سعادت در رضا و سازگاری ازواج
و شرکا باشد و منحوس ضد آن در هشتم سعود دلیل با خونه خلایق و عاقبت بخیری و اداء دیون
باشد و منحوس دلیل باشد که مردم خود را بمهالک اندازند در نهم سعود دلیل سعادت در سفرها
و طلب علوم سعادت دهنده و دیدن خوابهای خوش و منحوس دلیل نحوسات باشد و در غربت
ذلت چند و طالب علوم متروکه و مذمومه باشد در دهم سعود دلیل سعادتمندی خلایق از ملوک
و سلاطین و وسعت معاش و رضا از مکاسب و یافتن مطالب باشد جمیع خلایق را
خصوصا ملوک و سلاطین و منحوس دلیل توسط خلایق بسلاطین و حکام و آزرده شدن
از ایشان و کم کسبی و آزار در طلب معیشت باشد و در یازدهم دلیل حصول مطالب و دلالت
هر کس برسیدن مراتب پیش از خود و سعود در مراتب و منازل و منحوس دلیل یاس و آزرده شدن
از ارباب قلم باشد و در دوازدهم سعود دلیل رواج حیوانات و یافتن منافع از آنها
و خلاصی محبوسان و منحوس بر خلاف رجعت صاحب و دلیل آنکه در این سال مردم بسیار قصد
خود کنند و خود را کشند و منحوس مریخ دلیل است که خود را آهن کشند و در حرب جاهلانه
حرب اندیشه نکنند و منحوس عطارد بسموم خوردن کشته شوند و سهم الغیب در بیوت
و آن دلیل علم و دین و ادب دیدن باشد و اگر در خانهٔ اول باشد دلیل دینداری عوام
و خلایق باشد و درست اعتقادی و درستی مردم باشد در دوم دلیل امانت و دیانت
و کم طمعی و قناعت بحال خود نمودن مردم باشد در سیم موافقت اقربا با سعادت
نمودن خلایق یکدیگر را در چهارم دلیل تندرستی و سعادت عواقب امور و بهره یافتن
از عواقب در پنجم دلیل کثرت توالد و تناسل و صحت ابدان زنان حامله و فرزندان

در ششم دلیل درست افتادن معاملات و سلامتی بیماران و خوب حال خدمه و عبید در هفتم
صلاح حال زنان و عفت و امانت و دیانت شرکا و صحت و سلامتی مسافران باشد
در هشتم دلیل خوف و اندیشه از مرگ و موفق شدن بوصیت اگر مسعود باشد و اگر
منحوس باشد دلیل بدی عاقبت و مرگ بی وصیت و عدم توفیق در واجبات باشد در نهم
مسعود دلیل باشد که عوام و اکثر خلایق از اسرار و احوال خود یکدیگر را واقف کنند و میل بزهد
و تقوی نمایند و منحوس دلیل بد اعتقادی و غفلت و حماقت خلایق باشد در دهم مسعود
دلیل حرمت و عزت خلایق نزد سلاطین و صحت ابدان سلاطین و میل ایشان بعدل
و دینداری باشد و منحوس دلیل آزار از جهت شغل و عمل و مذهب و دین در یازدهم
مسعود دلیل حصول اکثر مطالب عالمیان و آبادانی و سلامتی قرابین و منحوس دلیل ناامیدی
و خیانت مصرفان و عمال و ارباب ادیان باشد در دوازدهم دلیل صحت و کثرت
نتاج حیوانات باشد نکته مقارنه وی با عطارد دلیل است که اکثر خلایق در دین و مذهب
مسامحه نمایند و هر طایفه که رسند بمشرب ایشان سلوک نمایند مقارنه وی با زهره دلیل
سست عهدی و سهل انگاری در دین و مذهب باشد اما زود بر سر مذهب و ملت خود
آیند مقارنه وی با زحل دلیل ثبات در دین و مذهب باشد با عدم مجادله و مناقشه
مقارنه وی با مریخ دلیل مناقشه و کشته شدن خلایق در سر مذهب و ملت و کمال غلو
در دینداری هر قوم اما با وجود اعتقاد بوجوب اعمال و افعال آنست و مذهب در افعال کاهلی
باشند و مقارنه وی با مشتری دلیل رسوخ و ثبات اعتقاد و جد در افعال واجبات
مذهب و ملت باشند و مقارنه وی با شمس دلیل عصبیت و ترقی در دین و مذهب و [illegible]

دلیل

دلیل با آفتاب پرستی و عشق بازی مقارنه وی با قمر دلیل انقلاب خواطر و بملاحظه در دین
و مذهب باشد مقارنه وی با راس دلیل ترقی در دین و مذهب باشد و چون با ذنب بود
دلیل ترک و بمیل خلایق باشد و رده گفتن و ترک دین کردن خلایق باشد سهم المال
در طالع و رابع و عاشر مسعود دلیل توانگری عوام و رعایا باشد بسبب مال حلال که از کسب و املاک
بهم رسد و منحوس بدحالی توانگران و بدنفسی توانگران و شریران از مال حرام و در سابع مسعود از
خصومات ازدواج فواید یابند و منحوس ضد آن باشد و در عاشر از حکام منافع یابند و از شغل
و عمل و در رابع از ضیاع و عقار و املاک جمعیت بهم رسد در دوم سبب جمعیت بهم رسیدن
از صاحب سهم و موضعش توان گفت در سیم از خویشان و مصاحبان و نقل و حرکت نفع
یابند در پنجم سبب جمعیت تحف و هدایا و تکلفات با هم باشند در ششم تجار از عبید
و اطبا از معالجات نفع یابند در هشتم از میراث نفع برند و مال از قرض یابند در نهم
اسفار و طلب علوم و دینداری و دانش سبب نفع باشد در یازدهم از دوستان و عمل و تجارت
نفع یابند در دوازدهم دشمنان سبب زیان مال شوند سهم المرض در اول بسبب اشتغال
بامور بیهوده بیمار شوند در دوم اغذیه فاسده سبب بیماری شود که از صاحب سهم توان دانست
و بیماری مال تلف شود و در ششم دلیل مرض نهانی باشد و در هشتم عاقبت مرض خیر
نباشد در نهم مرض بد اعتقادی غالب شود و در یازدهم دوستان خاین و بی نفع و سبب بیماری
و اندوه شوند در دوازدهم دلیل قوت دشمنان و رنج و برطرف شدن از دوستان دولت
باشد و در باقی بیوت بیماری منسوبات صاحب خانه باشد سهم التزویج در طالع مسعود از
تزویجات نفع برند و منحوس ضد آن باشد در ۲ زنان نامناسب بشوهران دهند و نفع برند

منحوس از تزوج رنج و محنت کشند و بجا پسند در ۳ در تزویجات صله رحم مرعی دارند مسعود سعادت
بینند و منحوس بعاقبت و رنج کشند در ۴ مسعود اگر تزویجات ببلند تر از خود باشد منحوس
اگر فساد و خلق با او در زن باشد و در ۵ اگر تزویجات با عشق بازی و عاشقی باشد و در ۶
اگر تزویجات با کنیزان و خدمه و زنان عیب ناک بود و در ۷ اگر تزویجات با سازش و
سازگاری باشد اگر مسعود بود و اگر منحوس باشد بشدت و محنت باشد و در ۸ اگر مسعود باشد
اگر عوام از جهت زنان آزار کشند و اگر منحوس برعونت و موت مردمان باشد و اگر
برج مذکر باشد و در زنان باشد اگر برج مؤنث باشد و در ۹ مسعود زنان بد رضای شوهر
سفر کنند و منحوس نکنند و در ۱۰ مسعود دلیل است که اگر تزویجات بزنان معروف باشد
بزرگ منش و در ۱۱ اگر تزویجات بعاشقی و غلبه محبت باشد و در ۱۲ اگر تزویجات بزنان عیبناک
باشد و باعث رنج و آزار شود سهم الموت در اوتاد دلیل مرگ خلایق در اوطان و
جایهای مرض باشد و در ۲ اغذیه فاسد و منسوب بصاحب سهم باعث موت یا در دوستی
و طلب مال باعث فوت و موت شود و در ۳ اقربا باعث موت شوند و اگر ثروت
بغتاه باشد و در ۵ فوت خلایق بر وجه خوبا باشد بوصیت و در ۶ بیماری یا ناکسان و
زیردستان باعث فوت و موت گردد و در ۸ اگر مرضی که از طبیعت برج و صاحب سهم
مفهوم شود بمیرند و در ۹ در سفر و غربت بمیرند و در ۱۱ بدستور و در ۱۲ هلاک شوند در حبس
یا خفه شدن یا بسموم که از نظر کواکب توان دانست و این در جمیع بیوت معتبر است سهم السفر
در اوتاد دلیل سفر بسیار باشد و جهت سفر مکان سهم باشد و عاشر بکار بزرگ و
جهت سلاطین سفر کنند و ثانیه بیوت بدین دستور و در بیوت ساقط از سفر اگر ضرر بینند

سهم السلطان

سهم السلطان در اوتاد دلیل قوت و ظفر و نصرت سلاطین نامدار و حکام و ولات قیدار باشد
در طالع دلیلست که باعداد عوام و رعایا بر اعدا ظفر یابند و در رابع دلیلست که ضیاع و عقار
و ذخایر باعث جمعیت و ظفر بر اعدا گردد و در سابع دلیل است که سلاطین باعانت یکدیگر
بر اعدا غالب شوند در عاشر دلیلست که ثبات دولت باشد و ملوکان را سرعت زوال لازم باشد
و در بیوت زایله با سقوط از صاحب خود دلیل عزت و فروتنی و ضعف نادانند و بیقدری ایشان
باشد و کار ایشان بعقل پیش رود و احمق را کار بهتر باشد و در دیگر بیوت دلیل توسط احوال ایشان
باشد مسعود بسعادت و منحوس ضد آن باشد سهم الحرب الاول که بسلاطین و ملوک تعلق دارد
سهم الحرب الثانی بلشکر و سایر خلایق متعلق است اگر در اوتاد باشد دلیل قایم شدن
حربها باشد اگر مسعود بود و سعود ناظر باشند کار بصلح یا فرار احد الفریقین رسد و اگر کوکب
ناظر باشند بنظر نحس اگر زحل باشد دلیل ثبات و بقاء فتنه باشد خصوصا در قران علویین
و اگر مریخ باشد و برج ثابت دلیل خون ریختنها و قتل و کشتن بسیار باشد و در برج منقلب بیک
خونریزش کار انجام یابد مگر آنکه نحس دیگر ناظر باشد و ثابته بیوت در زایله و ساقط از
صاحب آن دلیل بد فتنه بودن است و در دلایل الوتد چون وتد باشد اما نه بآن مرتبه
و نظرات را وضع عظیم است اما سهام مات ماکولات و مشروبات در بیوت و اوتاد کار
طالع دلیل خواهش عوام و رعایا و ترجیت یافتن مدلولات سهم باشد اگر مسعود باشد
و ناظر بصاحب دستول و ضد آن منحوس باشد و در ۲ دلیل کثرت و عزت و خوبی مدلولات
وی باشد و منحوس ضد آن و در ۳ دلیل عزت و اشتغال از موضعی بموضعی و خواهش
بجهت بیع و شری و منحوس دلیل تنفر و عدم میل باشد و در ۴ مسعود دلیل خوبی محصولات و ملک

سهم باشد و نحوس ضد آن و در پنجم سعود دلیل عزت و نیکی آن و نفع بردن مردم از آن بطریق
عدل او و نحوس ضد آن و در ششم سعود دلیل نا معیوب و کثرت و عزت مدلولات وی باشد
و در هفتم سعود دلیل است که با وجود کثرت و عزت تنفر طبایع و اشتغال از خریدن بهلاکی باشد
و در هشتم دلیل معیوب و بیقدری و مضرت رسانی مدلولات سهم باشد با وجود آنکه سعود باشد
و در نهم دلیل عزت و کثرت و نیکی آن باشد و در دهم دلیل کثرت و عدم عزت دارد
و فایده و رشد و نفع مدلولات وی باشد و در یازدهم نتیجه جمیع پنج دده باشد و در دوازدهم
چون ششم و هشتم باشد بجمیع اما سهام آثار علوی اما سهم النار در طالع دلیل حدت و
حرارت باشد سعود بسعادت و نحوس از آن در بلا افتد و در رابع دلیل پدید آمدن آتشها
در زمین باشد و سوزش گیاه و محصولات و ضایع شدن آنچه از زمین روید مگر آنکه سعود با
ناظر باشد و در سابع خارجی ملک در سوز و تضییع محصولات کوشد و در عاشر دلیل آ
که آتشها از هوا ریزد و ثوابت نجوم پدید آید خصوصا که مریخ مقارن یا شاهد یا ناظر باشد دیگر
دیگر بوت بلکه در کل بوت احکام اجمالی ذکات شده در نظر داشته باشند سهم الریاح
و سهم الماء و سهم المطر در طالع دلیل خوبی و بسیاری بادها و آبها و بارانهای معتدل با
و در رابع دلیل زلزله و شق زمین و بسیاری آب چشمها و نیکی باران باشد و در سابع
دلیل جستن بادهای ناخوش مخالف طبیعت و قلت آب نافع و کثرت آب مضر از سیلها
و بسیاری باران مخرب و در عاشر دلیل ظلمت هوا و بادهای مخرب و بارانهای متواتر
نافع و زیادتی آبها اگر سعود باشد سهم الارض در اوتاد ناری دلیل حرقت ما فی الارض باشد
و در اوتاد هوائی دلیل زلزله باشد اگر در وتد رابع باشد و اگر در عاشر باشد دلیل ظلمت هوا

دخوابا

دخوابی بعض مواضع باشد از خاک و باد و در وتد آبی دلیل سرما و یخ بندی و برف باشد و
در وتد خاکی دلیل تگرگ و طوفان و تغییر اوضاع باشد سهم البرد و التگرگ و الثلج و الغیم
در طالع و عاشر دلیل سرما و تگرگ و برف و ابر باشد خصوصا که خانه بطبع سهم باشد و
بصاحب ناظر و بزحل متصل و بمستولی ممازج باشد و در رابع و سابع دلیل حرارت هوا و کثرت
لوازم آن باشد خصوصا که بخلاف طبع سهم ثوابت نجوم در اوتاد خصوصا که شرقی باشد [illegible]
رابع دلیل ظهور رفاه و عظم اثر او باشد خصوصا که منحوس باشد و اگر غربی باشد دلیل ظهور
دی بهائی باشد و در برج از طبع برج کو بنده و در رابع دلیل عدم ظهور و خفا و قلت اثر
آن باشد نکته سهامات مذکوره در اوتاد دلیل قوت اثر آن باشد و در مایل
دلیل توسط اثر آن باشد و در زایل اوتاد دلیل قلت اثر آن باشد اما از تکلفات سهمیه
غافل نشوند اما احکام سهامات کواکب و طریق عمل آن اگرچه بتفصیل کل سهامات در
جدول بیان خواهیم کرد سهم زحل از درجه زحل تا درجه سهم السعاده و در شب بخلاف آن
و بر درجه طالع افزایند دلیلست بر حفظ بعد و غور در امور و دزدیده و حال مرگ و دلیل
زمین و ضیاع و عقار و دهقانی و جاه و محل و نام مردم بنیکی و بدی و دلیل پیری و کتابت
در جنس مرغ و سعادت و نحوست و این سهم بر این معانی دال است در اوتاد قوی
و در مایل توسط و در زایل بضعف دلالت کند سهم المشتری بروز از سهم الغیب تا مشتری و
بشب بخلاف آن و بطالع افزایند و این سهم دلیل بود بر عزت و ظفر و عواقب امور از نیکی
و بدی و صلاح و طلب دین و ایمان و اجتهاد در کسب و جهد در امور و طلب عدل و راستی
و بنای مساجد و ابنیه و هرچه بآبادی رسد از جهت عبادات و نحوسات و این سهم

براین معنا دلالت جوید و این سهم را سهم النصرة و الظفر نیز گویند سهم المریخ بروز از درجه مریخ
تا درجه سهم السعادة گیرند و شب بعکس و بر طالع افزایند این سهم دلیل تدبیر و شجاعت و
قوت دل و مکر و خدیعه بود و در سعادت و نحوست از پنجم سهم حکم باید کرد سهم الزهره
بروز از سهم السعادة تا سهم الغیب و شب بخلاف آن و بموضع زهره افزایند و این سهم
دلیل الفت و محبت و رغبت در نکاح و تزویج و امثال این باشد از سعادت و نحوست
این سهم براین معنا دلالت جوید سهم عطارد بروز از سهم الغیب تا سهم السعادة و شب بخلاف
آن و بموضع عطارد افزایند و این سهم دلیل درویشی و بیچارگی و بسیاری خصومت و خشمناکی
و بیع و شری و دبیری و استیفای علوم مختلفه از موضع و صاحب او و مستولی بروی براین معانی
دلالت جویند و احکام سهم السلطان و سهم الرعیة که از نتایج شمس و قمر اند مجملا در کتب کلی قران
علویین گفته شده طلب دارند نکته چون سهم در بروج ثابته باشد مدلولات معتبره
مستفاده از کلات سهم را ثبات باشد و ما تسییر همان سهم بتربیع یا بمقابله جزو سهم نرسد
تغییر پذیر نباشد و چون در اوتاد باشد اقوی و بقایش بیشتر و اثرش عظیم تر باشد و چون
بروج موافق طبیعت سهم باشد از ناری و خاکی و آبی و بادی مدلولاتش بی رنج و واسطه بوجود
آیند و در بروج مصادق با مواد و اسباب ارضی مدلولاتش بوجود آید و در بروج مخالف طبیعت
با مواد و آلات و اسباب سماوی و ارضی چون جمع شوند بوجود آید و قیاس چون سائر
از اوتاد کنند و طبیعت برج از موافقت و مصادقت و مسالمت و مخالفت ترکیب کنند و حکم
نمایند نکته استادان این علم شریف سهمی بدست آورده اند جهة حوادث عالم و او نتیجه
کوکب هست که یکی بغایت بلند رتبه و گران حرکت و یکی میانه رتبت و یکی پست رتبت

سهم الحوادث

و در غایت سرعت چه امور عالم ترکیب از سه حال بیش ندارد یا آنکه بغایت کبیر المدة اند و رفیع القدر
چون طوفان و ملت و دولت و یا آنکه حقیر القدر و اندک مدت اند چون صناعت و زراعت
و معاملت و تغییر هوا پس سهم مذکور بحسب هر مرتبه نتیجه دهد و چون مراد ما اینجا نوع آخر است
گوییم که هرگاه که فضل حرکت ماه بر آفتاب بگیریم و حرکت زحل را بر این بیفزاییم اگر مستقیم
باشد و کم کنیم اگر راجع باشد حرکت آن سهم باشد و بقول بعض دیگر تقویم شمس را از تقویم
زحل کم کنند در رجعت و استقامت و باقی را بر تقویم قمر افزایند حاصل سهم مزبور بود در این
شبانه روز پس بقول اصح موضع آفتاب را از موضع ماه نقصان کنیم و موضع زحل را بر باقی
افزاییم تا موضع سهم الحوادث حاصل آید و دایم در وقت اجتماع این سهم بمقارن زحل باشد
و در استقبال بمقابله او تا چهار روز در این وقت اثر بدی کند و نحوست اجتماع از آنجاست و همچنین
بتربیع زحل بود در وقت تربیع نیرین و حاصل سخن آنست که هرگاه این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع سعود
و در خانه ایشان بود میان خلایق اتحاد و مودت بود و بر آمدن مهمات باشد و اگر منحوس بود
یا در خانهای نحسین بود حکم بر عکس بود و نیز گفته اند که اگر در خانهای زحل بود دلیل کند بر برودت
کارها و شدت سرما اگر موسم آن بود و بادهای ناخوش وزد خاصه در دلو خصوصا که زحل بطبیعی
سردی کند و اگر در خانه مریخ بود خصومت افتد میان خلایق و بادهای سخت جهد و در موسم
گرما گرمی کند مگر آنکه مسعود باشد بنظر سعدی و مریخ سردی و تری کند و اگر در خانهای زهره
بود مردم مایل شوند بلهو و لعب و غلبه نشاط در خلایق و بازرگانی مگر آنکه زهره نحس گردد و اگر در
خانه آفتاب بود هوا خوش گردد و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگ جویند و با اهل دیوان
اختلاط کنند و اگر در خانه قمر باشد باران آید در وقت و کشادگی کارها دوام باشد و خیر بار

مردم را داکر در خانهای مشتری بود هوا کشاده باشد خاصه در قوس میل مردم بصلاح و
خیر و رونق وزر اقتضا داکر در خانهای عطارد باشد کثرت گفتگو بود در میان مردم و تعقد
و تخیه خاصه در جوزا و میل بحساب و کتابت

ختم متمهای دیوانی تمام شد

احکام سهام

و الحمد لله اولا و آخرا

م

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرور
۱۳۶۲

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود